Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

سیری در

تاریخ ایران بعداز اسلام

نوشته:

آن. ک. س. لمبتون

ترجمه:

یعقوب آژند

مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران : ۱۳۸۵

Marfat.com

لمبتون، آن کاترین سواین فورد، ۱۹۱۲ - م. Lambton, Ann katharine Swynford
سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام / نوشته آن. ک. س. لمبتون؛ ترجمه یعقوب آژند . - تهران : امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۳۶ ص.
ISBN 964-00-0821-4 132917
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
چاپ سوم : ۱۳۸۵
۱. ایران ــ تاریخ ــ پس از اسلام. الف. آژند، یعقوب، ۱۳۲۸ - ، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: تاریخ بعد از اسلام.
۹ س ۸ ل / ۵۱۱ DSR ۹۵۵/۰۴
۱۳۶۳
کتابخانه ملی ایران ۱۸۲۴ ـ ۶۳ م

سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام
نوشته: آن. ک. س. لمبتون
ترجمه: یعقوب آژند
چاپ دوم : ۱۳۸۱
چاپ سوم : ۱۳۸۵
چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران
شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

شابک ۴-۰۸۲۱-۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0821-4
مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.
WWW.AMIR-KABIR.COM

Marfat.com

فهرست مطالب

مقدمه ۵
فصل اول: ساخت درونی امپراتوری سلجوقی ۹
فصل دوم: نگرشی بربعضی از جریانهای اجتماعی-اقتصادی در تاریخ ایران ۱۰۰
الف: تکوین دیوانسالاری در ایران ۱۰۰
ب: سیر مالیات در ایران ۱۱۰
ج: سیر تکاملی اراضی خالصه در ایران ۱۲۳
فصل سوم: بعضی از مناصب دیوانسالاری در ایران ۱۴۶
الف: منصب محتسب و حاجب در ایران ۱۴۶
۱- حاجب
۲- محتسب
ب: سیر تکاملی منصب داروغه ۱۵۳
ج: منصب کلانتر در زمان صفویه و افشاریه ۱۶۴
فصل چهارم: فروپاشی جامعه ایران در سده‌های هیجده و نوزده میلادی ۱۷۶
فصل پنجم: تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم میلادی ۲۱۸
فصل ششم: واقعه رژی: درآمدی بر انقلاب مشروطیت ۲۵۴
فهرست اعلام ۳۱۵

Marfat.com

Marfat.com

مقدمهٔ مترجم

آن.ك. س. لمبتون[1] با کتاب مالک و زارع در ایران، درکشورمان شناخته شد. این اثر بررسی مفصلی در زمینه مالکیت ارضی در ایران از صدر اسلام تا عصر حاضر است. لمبتون استاد بازنشسته مطالعات ایرانی در دانشگاه لندن می‌باشد. از رسالات و مقامات گوناگونی که تا به‌حال به‌زبان انگلیسی درکتابها و مجلات مختلف ادواری منتشر ساخته، برمی‌آید که او در دو دوره از تاریخ ایران، بیش از ادوار دیگر کارکرده است: دورهٔ سلجوقیان (که رسالهٔ دکترایش را در این زمینه نوشته) و دورهٔ قاجار و خصوصاً عهد مشروطیت.

از مطالعات و رسالات وی در مورد دورهٔ سلجوقیان و مسائل عمومی دیگر تا دورهٔ قاجار که بگذریم، رسالات و مقالات متعدد او در خصوص دورهٔ قاجار و تاریخ معاصر کشورمان است که جای بحث و گفتگو دارد. تمام نوشتجات وی در این زمینه گرایش تحقیقاتی محققین انگلیسی را در خصوص سیاسیات عصر قاجار مشخص می‌سازد.

اگر کل فعل و انفعالات سیاسی تاریخ معاصر کشور اسلامی‌مان را در عصر قاجار (خاصه از زمان فتحعلیشاه به‌بعد) مورد توجه قرار دهیم با چهار جناح عمدهٔ داخلی و خارجی مواجه می‌شویم:

۱) دربار قاجار ایران همراه با یک عده سیاست‌پیشه نفع‌پرست و از سیاست دنیا بی‌خبر و ابن‌الوقت که به‌چیزی جز زراندوزی و زربوسی و تملق و تعلق به‌دربار و درباریان که در رأس آنها شاه قرار داشت نمی‌اندیشیدند (استثنائات به کنار، نظیر امیر کبیر و...)؛

۲) مردم مسلمان کشورمان، مرکب از تمام قشرهای پایین و متوسط جامعه با همهٔ فشارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که ازسوی قدرتمداران بر آنان اعمال می‌شد؛

۳) کشور انگلیس که کاری جز چاپیدن و غارت منابع و منافع کشورمان به‌طرق مختلف سیاسی و تجاری و فرهنگی نداشت[2]؛

---

۱. تلفظ محاوره‌ای این اسم «لمتون» است و صورت نوشتاری آن «لمبتون=Lambton»، خود خانم لمبتون اسمش را به خط فارسی به‌صورت «لمبتن» نوشته است. مترجم برای احتراز از تلفظ «ت» به فتحه یا کسره «و» را بر آن افزود تا به‌صورت صحیح تلفظ شود.

۲. البته در اینجا از عملکردکشور فرانسه ناپلئونی و یا کشورهای دیگر اروپایی (هلند و بلژیک و...) که مقطعی بوده، چشم پوشیدیم.

Marfat.com

٤) کشور روسیه تزاری که در پی سلطه بر نواحی زرخیز ایران و در نهایت جامه عمل پوشاندن به‌خواب وخلسه های تزارشان پطر کبیربرای راه‌یابی به‌دریای آزاد از طریق‌ایران بود.

بر همگان روشن است که دو کشور استعمارگر روس و انگلیس در قرن نوزدهم و دهه های نخستین قرن بیستم هدفی جز تحت سلطه کشیدن کشورسان به‌انواع حیل و ترفندها نداشتند. این دو کشور استعمارگر برای کسب منافع و مطامع خود در ایران، از راههای مختلفی وارد می‌شدند که در نهایت در یک نقطه مشترك بهم می‌رسیدند: غارت و چپاول تمام ثروتهای طبیعی کشور اسلامی‌مان ایران. لیکن موقعیت استراتژیک و نیروهای بازدارنده مردمی ایران، هرگز اجازه نمی‌داد که یکی از این دو قدرت مستعمره‌گر، قشونش را علناً وارد کشورمان ساخته و آن را مستقیماً تحت سلطهٔ خود درآورد.

از این‌رو چیزی که برای انگلیس مهم بود تحت نفوذ درآوردن درباریان فاسد و مال‌مردم‌خور قاجاری و به‌تبع آن استفاده از موقعیت جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی ایران بود؛ و چیزی که برای روسیه هدف بود تحت سلطه درآوردن مناطق حاصلخیز و زرخیز شمالی کشورمان و فشارهای سیاسی در مقاطع مختلف بود. پس در واقع ماهیت عمل این دو کشور مستعمره‌گر قرن نوزدهم و بیستم در خصوص ایران یک چیز بود: سلطه بر آن و چپاول تمام منابع آن منتها با راه و روشهای مخصوص به‌خود.

در اینجاست که اگر نوشتجات محققین امروزی این دو کشور را مورد مطالعه قرار دهیم در جای خود تمام تقصیرات را به‌گردن رقیب خود می‌اندازند تا بلکه خود را تطهیر کرده و مدافع حقوق مردم ایران قلمداد شوند. این مسأله در نوشته‌های لمبتون در زمینه دورهٔ قاجار کاملا مشهود است. تمام سعی‌و کوشش وی ثبوت این مسأله است که انگلیس به‌خاطر ترس از روسیه (که از راه ایران در پی راه‌یابی به‌دریای آزاد و هند بود) مجبور به‌مداخله در امور سیاسی ایران گردید (!) این گرایش وی در بررسی «تجارت ایران در اوایل عهد قاجار» و «فروپاشی جامعه ایران درسده‌های هیجدهم و نوزدهم» کاملا عیان است.

در زمینه نهضت تحریم تنباکو، منابع اصیل فارسی چندی در دست است که مهمترین آنها تاریخ الدخانیه نوشته شیخ‌حسن کربلایی است که از آنجاکه خود حاضروناظر بر وقایع بوده و شخص سلیم‌النفس و صادقی هم محسوب می‌شده، لذا وقایع این نهضت را با صداقت و موشکافی خاصی تألیف کرده است.[1]

در خصوص این نهضت از تحقیقات وطنی چندی که بگذریم[2]، درکشورهای خارج نیز

---

۱. ابراهیم تیموری اکثر قسمتهای این اثر را طابق‌النعل بالنعل، بدون اینکه زیرنویسی عرضه کند و نامی از شیخ حسن کربلایی به‌میان آورد درکتاب خود به‌نام **تحریم تنباکو** آورده است (فقط درآخر کتابش، نام این اثر را جزو منابع عمومی‌اش ذکر کرده است).

۲. متأسفانه بعضی از محققین وطنی با همهٔ ادعای «محقق‌بودنشان» اصطلاح «شورش» را درمورد این نهضت همه‌جا گیر مردمی بکاربرده‌اند تا جنبه مردمی بودن آن را از آن سلب نمایند، و یا اسناد و مدارک را طوری جلوه داده‌اند تا رهبریت را از رهبران مذهبی این نهضت بگیرند؛ و در خلال نوشته‌هایشان چنان به تناقض‌گویی عجیب وغریبی گرفتار آمده‌اندکه خواننده در بعضی از قسمتها خیال می‌کند که اینان دارند از شاه‌قاجار و یا از انگلیس و شرکت ژری آن هواداری می‌نمایند.

Marfat.com

بررسیهای چندی انجام گرفته که یکی از آنها رساله سطحی و تحریفی نیکی کدی امریکایی است که تحت عنوان «تحریم تنباکو» به‌فارسی ترجمه شده است[1]؛ و یکی دیگر بررسی لمبتون است که در دو شماره مجله ادواری *Studia Islamica* چاپ شده است. این رساله که با عنوان «واقعه رژی: درآمدی بر انقلاب مشروطیت» آخرین فصل این کتاب را تشکیل داده، با همان گرایش انگلیسی‌مآبانه برشته تحریر درآمده است و غرض از ترجمه آن نیز شناساندن این گرایش تحقیقاتی به‌خوانندگان عزیز می‌باشد.

تردیدی نیست که روسیه پس از اطلاع از واگذاری امتیاز تنباکو به‌یک نفر انگلیسی که سیاست دولت انگلیس نیز پشت سر او خوابیده بود، در صدد بود تا او هم در این میان به‌سهم و حصه خود برسد و لذا در بعضی جاها که می‌توانسته، برای کسب منافع خود، برخی از درباریان نفع‌پرست قاجاری را علیه این امتیازنامه تحریک می‌نموده است، والا دلش به‌حال مردم مظلوم ایران نسوخته بود. لمبتون در رساله خود همین مسأله را بزرگ جلوه داده و بررسی خود را طوری نوشته و به‌روالی از اسناد و مدارك وزارت خارجه خودشان استفاده کرده که بر خوانندگان دیگر شکی باقی نمی‌ماند که عامل اصلی این نهضت روسیه تزاری بوده است! و حال آنکه نهضت تحریم تنباکو یک نهضت ناب اسلامی ضد استعماری و به‌تبع آن ضد استبداد داخلی بود که رهبران آن روحانیون بودند، همراه با مردم کشورمان از همه قشرهای جامعه که نهضت را به‌بار نشاندند و به‌پیروزی رساندند.[2]

خلاصه در این بررسی لمبتون، از چیزی که خبری نیست رهبریت این مذهب است که نویسنده سعی کرده بعمد آن را مطرح نسازد و اگر هم اجباراً اسمی از آنها به‌میان اورده از نظریات رسمی درباری سود جسته و فتوای معروف میرزای‌شیرازی را که امر استعمار انگلیس را شکست، معیرالممالك‌وار تحریف کرده، و نه اسناد و مدارك موثق را، بلکه عامداً شایعات بی‌سروته را پذیرفته و فتوای اصلی را در حاشیه وهامش قرار داده است.

*

الف— این کتاب مجموعه اهم بررسیهای لمبتون دربارهٔ تاریخ ایران از دورهٔ سلاجقه تا عهد قاجار است که از کتب و مجلات ادواری مختلفی انتخاب و به‌صورت سانشماری و به روال منطقی فصل‌بندی شده است. منابع این بررسیها عبارتند از:

۱)بررسی «ساخت‌درونی امپراتوری سلجوقی» از جلدپنجم، *The Cambridge History of Iran*

۲) مقالات فصل دوم و نیز مقاله «حاجب» و «محتسب» از فصل سوم، از *Encyclopedia of Islam*، (چاپ دوم)؛ ۳) مقاله «منصب داروغه» از مجله مردمشناسی و مقاله «منصب

---

۱. جالب توجه است که این خانم ایرانشناس امریکایی نیز اسم کتابش را درمورد نهضت تحریم تنباکو با عنوان «شورش» مشخص کرده است. عنوان اصلی کتابش این است *Religion And Rebellion in Iran* (مذهب و شورش درایران) که با نام بی‌مسمای «تحریم تنباکو در ایران» ترجمه شده است.

۲. منورالفکران (روشنفکران) دراین نهضت حالت انفعالی داشتند و بیشتر بر مردم بودند تا با مردم، و اگر هم منورالفکران روزنامه ثریا در استانبول چندی را به طرفداری از این نهضت پرداختند بعدها پس از پیروزی نهضت به مخالفت با آن برخاستند و دلیل مخالفتشان هم یك چیز بود، رشوه‌گیری از عمال رژی یعنی در واقع از کشور مستعمره‌گر انگلیس.

Marfat.com

کلانتر درعهد صفویه و افشاریه» از یادنامه هانری ماسه؛ ٤) بررسی «فروپاشی جامعه ایران درسده‌های هیجده و نوزده» از جلد اول، *The Combridge History of Islam*؛ ٥) مقاله «تجارت ایران در اوایل عهدقاجار» از کتاب *Islam and The Trade of Asia*؛ ٦) بررسی «واقعه رژی: درآمدی بر انقلاب مشروطیت ایران» از مجله ادواری *Studia Islamica*.

ب— اصطلاحاتی نظیر «حضرت» و (ص= صلوات‌الله‌علیه) و (ع= علیه‌السلام) در مقابل اسامی پیامبر و ائمه اطهار از مترجم است.

ج— مترجم را ادعایی بر این نیست که تمام نظریات و نوشته‌های لمبتون عین صدق و صواب است، بلکه اعتقاد بر این است که جای بسی سؤال است. ترجمه آثار این ایرانشناسان این حسن را دارد که ما را در جریان شناخت و برداشت آنها از فرهنگ و تاریخ کشور اسلامی‌مان ایران قرار می‌دهد و زیرکاریها و ریزه‌کاریهای زیرکانه‌ای را که اینان با سبک و سیاق سنجیده خود و به‌نفع خود انجام می‌دهند، پیش‌روی خوانندگان عزیز و در معرض داوری آنها قرار می‌دهد. والسلام.

ی ـ آژند
۶۲/۳/۱

Marfat.com

فصل اول

ساخت درونی امپراتوری سلجوقی

دورهٔ سلجوقیان بزرگ در ایران را می‌توان همانند قرون وسطای متقدم و یا مطابق با آن در غرب دانست. اتخاذ این تقسیم‌بندی، ارزیابی بد واقعیت بنیادی رشته ناگسسته تاریخ ایران در روزگار جهان اسلام‌نیست. در دوره‌های پیش از سلجوقیان تداوم محکمی از تشکیلات اداری وجود داشت که در زمان سلجوقیان مفهوم جدیدی پیدا کرد؛ تحولاتی که در دورهٔ قبل شروع شده بود در این زمان متبلور گشت و عناصر غنی جدیدی وارد میراث ایرانی گردید. سلجوقیان جزئیات این نظام جدید را متشکل نکردند: این کار، اساساً کار مأموران دیوانسالاری و نهاد مذهبی بود که اکثر اوقات نه از ترکان، بلکه از ایرانیان تشکیل شده بود. اما سلجوقیان تا اندازه‌ای بانی و موجد جو و فضایی بودند که این نظام جدید در چهارچوب آن کار می کرد.

بعضی از نهادهای امپراتوری سلجوقی به‌صورت ظاهری تا قرن بیستم همچنان پائید (هر چند که اصطلاحات آن تغییر یافت)؛ و بدون شناخت اینها و تلاش برای پیگیری‌شان درگذشته، نمی‌توان مسائلی که ایران را در قرن نوزدهم متشنج ساخت و راه‌حلهایی که برای آنها عرضه شد کاملاً دریافت. ایران از نظر سیاسی و مذهبی بسیار فراتر از یک تئوکراسی گام نهاد که در آن خلیفه قدرت اجرایی را اعمال می کرد و قدرت سلطان را قانونی می‌ساخت؛ و از نظر اقتصادی نیز از انواع مختلف اقطاع و صنوف و تعاونیهای دورهٔ سلجوقی بهره می‌جست. ولی در قرن نوزدهم بود که انقلاب مشروطیت، ایران نوین را از تاریخ میانهٔ آن

Marfat.com

جدا کرد.

دورهٔ سلجوقیان از بعضی لحاظ با دوره‌های قبل و بعد از خود فرقی نداشت. این دوره، دوره‌ای از جنگهای شدید بود؛ شدت عمل، قحطی، طاعون، سختی، بی‌خبری، سخت کشی از ویژگیهای عادی این روزگار بشمار می‌رفت. اما از سوی دیگر دوره‌ای بود که در خلال آن تمدن ایران به‌قلل پیشرفتهایی معنوی و مادی دست یافت که ادوار دیگر هیچوقت به‌پای آن نرسید. افرادی چون غزالی، شهرستانی، نسفی، انوری، نظام‌الملک، عمر خیام، ابوسعید ابی‌الخیر، و معزی، همه و همه در این روزگار زندگی می کردند. در زمینهٔ سفالگری و فلزکاری نوآوریهای فنی مهمی انجام شد. در نساجی مهارت فنی والایی ظاهر شد؛ و در معماری هم عناصر جدیدی از ترکیبات فضایی رخ نمود. دولت سلجوقیان نیروی سازمان‌یافته‌ای بود و شرایطی بوجود آورد که در آن هنرها شکوفا شد، قریحه‌ها جوانه زد و رشد کرد. مع‌الوصف نباید چنین تصور کرد که این هماهنگی در یک زمان محدود و یا در سرتاسر این دوره در یک مکان معین در این امپراتوری برقرار شد. در چهارچوب این امپراتوری تنوع عظیم اقلیمی و شرایط طبیعی دیده می‌شد؛ و علی‌رغم عامل هماهنگ اسلام، و سطح عمومی گرایش حکومت نظامی ترکان، نوعی دلبستگی خاص و تنوع محلی در اخلاقیات اجتماعی گروههای مختلف و جوامع گوناگون وجود داشت. مثلاً بین جمعیت اسکان یافته و نیمه اسکان یافته تضاد پایایی بچشم می‌خورد؛ و بین ترک و تاجیک و نیز بین نظامیان و بقیه افراد کشور هم همین تضاد دیده می‌شد. و نیز بین اهالی شهرها همراه با صنایع دستی عالی و پیشه‌ها و سنن تمدنی‌شان، و اهالی روستاها که وظیفه اصلی‌شان تدارک سیورسات برای شهرها و بالاتر از همه تأمین نیازمندیهای ارتش بود، نوعی شقاق وجود داشت.

متأسفانه منابع چیزی دربارهٔ حیات روزمرهٔ مردم ایران و یا چگونگی تأثیر رخنهٔ تعدادی از خانه‌بدوشان ترکمن ارائه نمی‌دهد. احتمالاً فراورده‌های احشام خانه‌بدوشان برای سیورسات شهرها کمک مهمی بشمار می‌رفته است؛ و خانه‌بدوشان به‌طور مداوم به‌داخل شهرها و روستاها رخنه می کرده‌اند. منابع همچنین در خصوص جزئیات تشکیلات سلطان ساکت است. و نیز تفسیر اطلاعاتی که این منابع عرضه می کنند به‌دلیل عدم دقت در استعمال اصطلاحات فنی، بسیار مشکل است. و همچنین ترسیم تصویر گویایی از ویژگیها و شخصیتهای سلاطین و مأمورین

Marfat.com

آنها دشوار است. بسیاری از نویسندگان پیشرفتهای این دوره را به‌وزراء خصوصاً نظام‌الملک (متوفی ۴۸۵/ ۱۰۹۲)، وزیر نخستین الپ‌ارسلان و ملکشاه، نسبت می‌دهند. بررسی تقریبی این منابع نشان می‌دهد که این نظریه بسیار عمومی است. می‌توان در مورد صلاحیت و شایستگی طغرل‌بیک و الپ‌ارسلان به‌عنوان رهبران نخستین شک و تردید روا داشت؛ ملکشاه تنها شخصیت سرآمد نبوده است؛ و محمدبن ملکشاه گویا بیش از حد صلاحیت داشته است. منابع در مورد عدالت و حسن حکومت ملکشاه و سنجر و نیز نظام‌الملک نظر خوبی دارند؛ و حال آنکه سلاطین بعدی به‌عیاشی و غفلت در امور دولتی محکوم شده‌اند. به‌طور کلی سلاطین مرد عمل و مرد امور بوده‌اند. زندگی آنها بیشتر در لشکرکشیهای حول و حوش امپراتوری می‌گذشت. تفریح عمدهٔ آنها شکار بوده و پرورش اسب و قوش نیز متداول بود. فضایل شخصی آنها در هنرها تعریفی نداشت ولی تحت حکومت و حمایت آنها تحول عظیمی در این زمینه بوقوع پیوست. تحت رهبری آنها تشکیلات نسبتاً ثابت و مؤثری برقرار شد که توانست طبقات مختلف را در ادامه زندگی و تأمین مشغله‌هایشان کمک نماید. دانشمندان و فقها خصوصاً صوفیان از احترام زیادی برخوردار شدند؛ و اهالی بوسی هم با سنن و رفتارهای محلی‌شان به‌زندگی خود ادامه دادند. البته این به‌آن معنی نیست که ظلم و بیعدالتی وجود نداشته است بلکه به‌طورکلی این امپراتوری به‌آن درجه نرسید که همه مردم احساس امنیت و سعادت بکنند. در این میان به‌طور غیر عادی شورشهای داخلی کمی وجود داشت (که البته بایستی از مبارزه برای قدرت در میان امرا مجزایش کرد) هر چند توسعه نهضت اسماعیلی نشان می‌دهد که نوعی نارضایتی شدید درون ـ اجتماعی وجود داشته است.

علی‌رغم قطعه قطعه شدن دارالاسلام، کارکرد دولت هنوز متکی بر جامعه اسلامی و سرزمینهای اسلامی بود؛ و هدف آن ایجاد شرایطی بود که در آن مسلمین بتوانند زندگی خوبی را بگذرانند. نظریه سنتی مبنی بر اینکه ثبات از راه حفظ دین و عدالت تأمین می‌شود مورد پذیرش قرار گرفته بود. ابن‌بلخی که کتابش را در زمان سلطنت محمدبن ملکشاه تألیف کرده این نظریه را تشریح کرده و می‌گوید: «و خداوند عالم را از دینداری و نیکو اعتقادی و دانش و عدل که بدان آراسته است برخورداری دهاد. چه مایهٔ همه هنرها دینداری است و علما گفته‌اند که

Marfat.com

ملک بر دین آراسته باشد و به‌عدل پایدار بود [۱]».

بین دین و دولت جدایی وجود نداشت؛ و مردم هیچ نوع آگاهی از اینکه تعلق به‌دو جامعه دارند، نداشتند. دین و دولت دو روی یک سکه بود. بنابراین عدم تطابق و مخالفت سیاسی جدایی‌ناپذیر بود. وطن‌پرستی، فضیلت ناشناخته‌ای بشمار می‌رفت. تمام سلاطین از پیروان و رعایای خود انتظار داشتند که مالیات خود را بپردازند و برای سلامتی او دعا کنند و رعایا هم از او انتظار امنیت و عدالت داشتند. دولت خواستار وفاداری کافه انام نبود. وفاداری تا آنجایی که فراتر از حدود عشیره، صنف، محله و یا شهر می‌رفت نه بر طبق دولت بلکه مطابق با اسلام و یا شریعت بود. تا زمانی که سلطان نماینده شریعت بشمار می‌رفت مردم هم نسبت به‌او وفادار بودند و هر زمان که وی این نمایندگانی را از دست می‌داد مردم هم احساس وفاداری خود را نسبت به‌او از کف می‌دادند.

در زمان ظهور سلجوقیان، نظریه قدیمی خلافت عملاً مورد تطابق قرار نگرفت. خلافت صرفاً به‌صورت یک نهاد سمبولیک درآمد که پیوندهایی با گذشته داشت؛ ومفهوم سلطنت به‌عنوان تفویض ساده قدرت از سوی خلیفه به‌حاکم عرفی، در شرایط سیاسی بسختی اعمال می‌شد. چرا که بعضی از حکام ایالات خود را با زور بدست می‌آوردند و حال آنکه حکام دیگر، هر چند شورشگر نبودند، ولی از سوی خلیفه انتخاب نمی‌شدند: یک وضع منظم که حیات جامعه را به‌تهدید می کشانید. چنین می‌نماید که جامعه فقط برای اجرای احکام شریعت باشد؛ و اگر شریعت اساس آن نمی‌بود، احتیاجی هم به‌موجودیت آن نبود. بنابراین تنظیم امور ناگزیرانه بود؛ و ماوردی (متوفی ۴۵۰/ ۱۰۵۸) نویسنده عهد آل‌بویه، برای قانونی کردن آنچه که در واقع اخذ قدرت بود کوشید. او تأیید کرد که حتی اگر خلیفه تحت فشار قرار گیرد (یعنی یکی از اطرافیان جاه‌طلب وی بر او مسلط شود و او هم قدرت اجرایی را به‌او تفویض کند) می‌تواند هنوز مقام خلافت را در دست داشته باشد و یک چنین وضع غیر عادی می‌تواند غاصب را برای اجرای دستورات مذهبی و نیازهای دادگستری آماده نماید [۲]. ماوردی با یادآوری حکام مستقلی چون محمود غزنوی این نظریه را ابراز داشته که «امکان دارد بعضی از تفویضها به‌حکام نواحی دوردست نیز، بدون اینکه لطمه‌ای به‌حقوق خلیفه به‌عنوان حاکم مؤثر ایالات مرکزی وارد شود، عرضه گردد»، که اولاً بایستی حاکم بزرگواری

Marfat.com

خلیفه را تأیید کرده و مراتب زیردستی را نسبت به‌او رعایت کند؛ و ثانیاً باید برطبق شریعت حکومت نماید. خلیفه نیز به‌نوبه خود باید تمام انتصابات مذهبی و تصمیماتی را که تا به‌حال از سوی حاکم اتخاذ شده بود تأیید کند و این دو جناح بایستی با همدیگر مراتب دوستی را نگهداشته و همکاری دو جانبه کنند [۳].

بنابراین ماوردی با عطف توجه به‌آنهایی که در چهارچوب جامعه قدرت را غصب کرده بودند، جامعه اسلامی را قادر به‌ادامه زندگی کرد و راهی برای برقراری رابطه جدید بین خلافت و سلطنت فراهم ساخت که در زمان سلجوقیان بکار گرفته شد. سلاطین اولیه سلجوقی بر دریافت فرامینی از خلفا پای می‌فشردند تا بدین وسیله برای خود پایگاهی همسطح پایگاه غزنویان دست‌وپا کنند و حکومت خود را قانونی سازند و هم اینکه با اتخاذ نقش مدافعان دین اسلام حیثیتی برای خود کسب نمایند. سلاطین بعد از ملکشاه سعی می کردند شناسایی خلیفه را بدست آورند تا بدین وسیله موقعیت خود را در مقابل رقبایشان تقویت‌سازند. دوره نخستین سلجوقیان فقط نشانگر تنفیذ دوباره تسنن — پس از برتری تشیع برای مدتی — نبود بلکه تأیید دوباره موقعیت خلیفه به‌عنوان رئیس جامعه اسلامی نیز بود که با همکاری سلطنت به‌عنوان یک عنصر ضروری در آرمان حکومت اسلامی توجیه گردید. از همین مسأله نظام جدید دیوانی سرچشمه گرفت که مرکب از یک سلسله اختیارات قانونی همبسته بود که ثبات آنها نه تنها متکی بر جدایی نهاد کشوری از لشکری بود بلکه بر مذهب تسنن و وفاداری شخصی سلطان به‌خلیفه و اطاعت مأمورین از سلطان نیز اتکاء داشت. مردی که این رابطه جدید را بین خلافت و سلطنت برقرار کرده و تنظیم نموده بود غزالی (متوفی ۵۰۵/ ۱۱۱۱) بود. او رابطه جدید بین خلیفه و سلطان را مورد مداقه قرار داده و همکاری بین این دو را طرح‌ریزی کرد. از یک‌سو، خلیفه توسط سلطان تعیین می‌شد که از طریق اعمال قدرت اجرایی، قدرت نهادی خلیفه را مورد تأیید قرار می‌داد؛ و از دیگر سو اعتبار حکومت سلطان با سوگند وفاداری نسبت به‌خلیفه‌ای که خود او تأییدش کرده بود قوام می‌یافت. در این رهگذر سلطان تصدیق می کرد که شریعت، اصل سازمان یافته جامعه تسنن است و خلیفه نیز ضمناً تأیید می کرد که سلطنت با برقراری نظم و حفظ انضباط، شرایطی بوجود می‌آورد که در آن نهادهای اسلامی می‌توانند بپایند و مسلمین بر سرنوشت خود دست یابند [۴].

Marfat.com

از آنجا که قدرت سلجوقیان متکی بر شریعت بود لذا با قدرت آل‌بویه فرق می‌کرد [۵]. این مسأله چیزی بیش از اهمیت نظری داشت. سلجوقیان حفظ حیات مذهبی جامعه را مقدور ساختند و مذهب برای مسلمین تمام جنبه‌های حیات جامعه را دربر گرفت. البته این به‌آن معنی نیست که غزالی حکومت سلجوقیان را به‌صورت یک حکومت واقعی اسلامی بحساب آورده است. آثار او نشانگر اشارات متعددی نسبت به‌بیعدالتی ترکان است. غزالی در نامه‌ای بدون تاریخ به‌ابوالفتح علی‌بن‌حسین مجیرالدین (اولین وزیر سنجر که فخرالملک‌بن نظام‌الملک در سال ۴۸۸/ ۱۰۹۵ به‌جای او نشست) می‌گوید که او طوس را به‌این دلیل ترک کرده است که نمی‌توانسته اعمال بیرحمانه جباران را نظاره‌گر باشد [۶].

او در ذوالقعده سال ۴۸۸/ ۱۰۹۵ از تمام مشاغل خود، ازجمله مقام مدرسی نظامیه در بغداد دست کشید و یک سال بعد با خود عهد کرد که دیگر دیناری از سلطانی نگیرد و در محضر هیچ سلطانی آفتابی نشود و یا مناظره‌ای در ملأ عام راه نیندازد [۷]. مع‌الوصف او در سال ۴۹۹/ ۱۱۰۶ بنابه دستور سنجر مدرسی دانشگاه نظامیه در نیشاپور را پذیرفته است.

غزالی در نصیحة‌الملوك که به‌نام سنجر نوشته، مفهوم خود را از سلطنت به‌عنوان یک چیز جدا از خلافت بیان کرده است. او با توصیف سلطان به‌عنوان سایه خدا در روی زمین اشاره می‌کند که نور الهی به‌سلطان تابیده است. این مسأله در نظر اول بنظر می‌رسد که با نظریه او از خلافت ناسازگار باشد. مع‌هذا غزالی در نصیحة‌الملوك به‌رابطه بین خلافت و سلطنت توجهی نکرده است. او آنچه که در اینجا در نظر داشته حفظ حیات مذهبی جامعه نبوده که در جاهای دیگر مورد بحث قرار داده بود، بلکه حفظ قدرت سلطنت بود که اگر آن حیات حفظ می‌شد برای برقراری نظم و نسق لازم و ضروری بود. او همچنین از اساس شرعی سلطنت نیز صحبت نکرده (که قبلاً در جاهای دیگر در این زمینه بحث کرده بود) بلکه بیشتر بر قدرت سلطنت تأکید نموده که بایستی عدالت را در همه جا برقرار سازد. او می‌نویسد: «بدانید که خداوند دو گروه از انسانها را انتخاب کرده و بر آنها نسبت به‌دیگران برتری و فضیلت بخشیده است: گروه اول انبیاء هستند که صلح برعهدهٔ آنهاست و گروه دوم سلاطین‌اند. او پیامبران را برای این فرستاد که پیروانش را به‌سوی او خوانند و پادشاهان را برای حفظ افراد [از ظلم و جور نسبت به

Marfat.com

همدیگر] منصوب کرد؛ و رفاه زندگی مردم را برعهده آنها [شاهان] گذاشت و مقام بلندی بر آنها تعیین نمود [۸].» بنابراین اطاعت و دوست داشتن سلاطین بر همه فرض بود و برعکس، دشمنی با آنها ناشایست شمرده می‌شد؛ ولی آن سلطانی، یک سلطان واقعی بود که عدالت را در همه جا برقرار می کرد [۹].

توصیه‌ای که غزالی در نصیحة‌الملوك برای سنجر دارد این است که وظایف عرفی سیاسی هر روزه را بر اساس زمینه‌های اقتصادی سیاسی انجام دهد. در اینجا تشریح غزالی از حکومت با اخلاقیات اسلامی پیش برده می‌شد ولیکن حاوی نظریه حکومتی بود که ریشه در نظریه کهن ایرانی از دولت داشت و یا شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفته بود. در این نظریه پیوند بسیار نزدیکی بین دین زرتشتی و دولت ساسانی وجود داشت. این حالت نیز با نظم اجتماعی مشخص می‌شد؛ و شاه که قدرت او مطلقه بود با حق الهی حکومت می کرد و مرکز عالم محسوب می‌شد [۱۰]. در این رهگذر نظریه غزالی از خلافت به‌باد نسیان سپرده شد ولیکن نظریه دولت وی در کتاب نصیحة‌الملوك نویسندگان بعدی را شدیداً تحت تأثیر قرار داد.

یک چنین نظریه‌ای هم تقریباً در اسناد اعطای مناصب به‌حکام و در سایر نوشته‌های عهد سلجوقی دیده می‌شود [۱۱]. در این نظریه سلطان به‌عنوان سایه خدا در روی زمین قلمداد شده که مستقیماً از سوی خدا منصوب گشته و با عدالت و خرد سرشته شده است. اما ست تاریخی کاملاً مورد چشم‌پوشی قرار گرفته و هیچ نوع شناسایی و یا اعتبار بخشیدن، بر حکومت سلطان نیز مترتب نشده است. از این‌رو در فرمانی (تقلیدی) که دیوان سنجر برای عمادالدین محمدبن احمد در خصوص منصب قاضی‌نیشاپور صادر کرده آمده است که: «چون ایزدسبحانه... عنان ملک در دست تصرف ما نهادست و ظل مزید عنایت و رأفت بر احوال ما گسترانیده و ما را به‌مرتبت و منزلت اسم ظل‌الله فی‌الارض رسانیده [۱۲].» مشابه آن فرمانی (منشوری) برای نائب شهر ری است که این طور آغاز می‌شود: «چون ایزد سبحانه و تعالی به‌فضل عمیم و صنع لطیف خویش پادشاهی عالم ما را کرامت کردست و عنان حل و عقد مصالح ممالک جهان و ترتیب مناظم امور جهانیان در دست اقتدار ما نهاده و رایات دولت ما را آیات قدرت و عظمت خویش جل و عز گردانیده... [۱۳]»

Marfat.com

اهمیت اساسی عدالت مورد شناسایی قرار گرفته بود. تقلیدی برای مقام والی گرگان که از طرف دیوان سنجر صادر شده بود مبین این بود که: «بنیاد پادشاهی و قاعده جهانداری بر عمارت فرمودنست و جهان جز به‌عدل و انصاف معمور نباشد و عدل و انصاف جهاندار جز به‌واسطه ولاة کاردان نیکوسیرت و متصرف ستوده عقیدت پسندیده طریقت میسر نگردد و جهانیان را شامل نشود و مدتی است که حکایت حال...» [۱٤] نخستین وظیفه سلطان حکومت کردن و نیز توجیه قدرت و نظم سیاسی و اجتماعی‌اش بود که طبقات مختلف جامعه را قادر می‌ساخت تا وظایف مختلف خود را انجام دهند. از این‌رو منشوری برای مقامهای والی و شحنه بلخ با عبارات زیر شروع می‌شد:

> ثبات دولت و نظام شمل مملکت از نتایج و ثمرات افاضت عدل و اشاعت احسان است که بدان مأموریم از آفریدگار تبارك و تقدس... و عدل آن باشد که حق به‌موضع نهاده آید... و هرکس از خلایق جهان، رعایا و مستخدمان و متقلدان اعمال و مباشران امور دینی و دنیاوی بر معارج و مدارج استحقاق و استقلال نگاه داشته شود [۱۵].

در این زمان بر رابطه درونی دین و دولت تأکید می‌شد. سلاطین احتیاج به‌حفظ اسلام داشتند و حفظ دین و مذهب نیز ثبات عرفی را تضمین می‌کرد. تفویضی برای تدریس در تعدادی از مدارس شهر بلخ مبین این بود که: «اساس دولت و قاعده ملك بر مراقبت جانب ایزد سبحانه و تعالی نهادن و اعلاء اعلام دین و احیاء معالم و مراسم شرع مقدم مهمات گردانیدن و بر توقیر و تبجیل سادات و علماء که ورثه انبیااند و خزانه علوم شریعت و هداة ومرشدان مسالك و مناهج سنت...» [۱٦]. سلطان هم به‌نوبه خود به‌خاطر لطف خداوند به‌او، هیچ وقت از نظم و نسق امور جهان و علائق و حفظ رعایای خود که هدیه الهی برای او بودند، غافل نمی‌شد. راستی و درستی پاداش خوب و ناراستی و نادرستی تنبیه به‌دنبال داشت.

نظریه مشابهی هم که در این اسناد و نیز در نصیحة‌الملوك آمده به‌طور تلویحی آن هم از دیدگاه سیاسی در سیاست‌نامه نظام‌الملك ابراز گشته است. او می‌گوید: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به‌هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را

Marfat.com

بدو بازبندد» [۱۷]. بنابراین سلطان در جهان نظم و نظام برقرار می‌کرد تا آنجا که مردم بتوانند در کارهایشان ایمن باشند و نیز بایستی برای اصلاح امور جهان با کارهایی چون ترسیم آبیاری و راههای ارتباطی و ایجاد شهرها بکوشد. مسأله اصل حکومت عرفی پر کردن روی زمین از عدالت بود؛ و این امر با حفظ هر کس در جایگاه ویژه خود که به‌نوبه‌خود موجب ثبات می‌شد تأمین می‌گشت.

نظریه نظام‌الملک از دین تا حد زیادی قابل استفاده بود. وحشت آشکار وی از تشیع و مخالفت با آن بیشتر بر اساس زمینه‌های سیاسی بود تا مذهبی. او بین ثبات و مذهب رابطه نزدیکی احساس می‌کرد.

> و نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند. هر گه که در مملکت اضطرابی پدید آید در دین نیز خلل آید: بددینان و مفسدان پدید آیند. و هر گه که کار دین با خلل باشد مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی‌شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آرند [۱۸].

مع‌هذا عدالت نسبت به‌دین درست اساس نهایی نظریه نظام‌الملک است. او می‌گوید: «ملک با کفر بپاید و با ستم نپاید [الملک یبقی مع‌الکفر ولا یبقی مع‌الظلم]» [۱۹]. ولی در این میان تصدیقاتی جز تصدیقات اخلاقی وجود نداشت و نظام‌الملک آشکارا معتقد بود که حق را فقط از طریق زور می‌شود کسب و حفظ کرد. قدرت حاکم، مطلقه بود و هیچ نوع تأییدیه نمی‌خواست وتشکیلات اداری در شخص او متمرکز شده بود. مردم درمقابل قدرت دلبخواهی وی هیچ نوع حق‌و آزادی نداشتند. این نظریه، نظریه سلطنت بود که بالاخره در ایران متداول شده بود. مع‌الوصف حکومت سلاطین سلجوقی هنوز بر اساس شریعت بود. ولی این مسأله باعث نمی‌شد که دولت و مأمورینش دست از قدرت مطلقه بکشند ولی به‌طور کلی همین مسأله دولت را از رسیدن به‌درجه‌ای که برای مردم غیر قابل تسامح باشد باز می‌داشت.

در روزگار سلجوقیان نهادهای حاکمه و نهادهای دینی هر چه بیشتر به همدیگر نزدیک شدند، هر چند که تقسیمات کار کردی بین آنها نسبت به‌سابق شدیدتر شده بود [۲۰]. تمام امور، چه مذهبی و چه عرفی تحت نظر سلطان بود. البته این مسأله، در جایی که «دین درست» به‌عنوان اساس ثبات دولت به‌حساب

Marfat.com

می‌آمد، یک مسأله گریزناپذیر بود. خلیفه فقط در مسائلی که مربوط به‌تشکیلات قانونی و شرعی بود قدرت مافوق بشمار می‌رفت؛ ولی به‌محض اینکه او قدرت سلطان را تأیید می کرد، وظیفه اصلی‌اش اجرای مسائل مذهبی و رهبریت آن بود. زمانی که طغرل‌بیک پس از فرار بساسیری، خلیفه را در سال ۴۵۱/ ۶۰ - ۱۰۵۹ به‌بغداد برگرداند، وزیر او عمیدالملک کندری تشکیلات دیوانی بغداد را تحت‌نظر گرفت و در قبال آن، نان پاره‌ای برای خلیفه تعیین کرد. خلیفه از این زمان به‌بعد دیگر، همانند روزگار آل‌بویه، در معرض خلع یدهای دلبخواهی قرار نگرفت. به‌او اجازه داده شد که از نان پاره و درآمد املاك شخصی خود بدون ترس از هر نوع بازخواست و یا مصادره املاك، استفاده کند. ارجمندی و حیثیت مقام او تا اندازه‌ای ترمیم شد. ولیکن احترامی که سلجوقیان نسبت به‌او قائل بودند، گرچه قابل ملاحظه بود ولی محدود گردیده بود؛ و در جایی که اقامتگاه او در زمان آل‌بویه برای تمام آنهایی که از آل‌بویه ترس و وحشت داشتند ملجاء و پناهگاهی بشمار می‌رفت، یک چنین وضعی در زمان سلجوقیان بچشم نمی‌خورد. از اینها گذشته سلجوقیان از طریق پیوندهای زناشویی و گاه‌گداری از طریق انتصاب وزرای او، سلطه خود را بر وی اعمال می کردند.

ارسلان خاتون دختر چغری‌بیک داود در محرم سال ۴۴۸/ ۱۰۵۶ نامزد خلیفه‌القائم شد. بنداری می‌گوید که هدف‌القائم از این ازدواج تقویت حیثیت سلطان و تحکیم دوستی‌اش با او بود [۲۱]. طغرل‌بیک در سال ۴۵۳/ ۱۰۶۱ قاضی ری را برای خواستگاری دختو خلیفه به‌بغداد فرستاد. ابن‌جوزی می‌گوید که همسر سابق طغرل‌بیک که در سال ۴۵۲/ ۱ - ۱۰۶۰ فوت کرد، به او توصیه نموده بود که این کار را انجام دهد [۲۲]. این تقاضا بر خلیفه گران آمد و آزرده خاطرش ساخت: حتی آل‌بویه نیز هرگز او را برای یک چنین کاری مجبور نکرده بودند. او سعی کرد بنحوی کار را فیصله دهد از این رو به‌فرستاده خود سپرد تا از طغرل‌بیک در صورت اصرار در این ازدواج، درخواست ۳۰۰,۰۰۰ دینار کند. کندری به‌فرستاده خلیفه با صراحت گفت که رد کردن این مسأله عملی نیست. بالاخره، پس از یک سلسله وعده و وعیدها، پیوند زناشویی در شعبان ۴۵۴/۱۰۶۲ در خارج تبریز صورت گرفت. سال بعد طغرل‌بیک به‌بغداد آمده و خواستار دختر خلیفه شد. به‌او گفته شد که مسأله ازدواج فقط محض احترام بود و پیوندی بشمار

Marfat.com

نمی‌رفت و اگر می‌خواهد که دختر خلیفه را ببیند بایستی در بغداد ببیند. بالاخره دختر را به‌اقامتگاه سلطان در آن شهر آوردند و او هم احترام مقتضی را در خصوص وی انجام داد. وقتی که طغرل‌بیک سال بعد بغداد را ترك گفت خلیفه ناخواسته، به‌دخترش اجازه داد تا او را همراهی کند.

در سال ۲/٤٦٤ - ۱۰۷۱، القائم از دختر الپ‌ارسلان برای ولیعهد خود (جانشین خویش) که بعدها با نام المقتدی خلیفه شد خواستگاری کرد. المقتدی همچنین از طریق ترکان خاتون همسر سوگلی ملکشاه از دختر او خواستگاری کرد. این پیوند، مناسبات بین خلیفه و سلطان را هر چه بیشتر سست کرد، زیرا، دختر ملکشاه پس ازاینکه در سال ۱۰۸۷/٤۸۰ به‌اقامتگاه خلیفه برده شد، از عدم توجه خلیفه نسبت به‌او شکوه و گله کرد و در سال ۱۰۸۹/٤۸۲ همراه پدرش برگشت. بنظر می‌رسد که ملکشاه درنتیجه ازدواج نارضامندانه دخترش با خلیفه، از او متنفر شده باشد. در سال ۱۰۹۱/٤۸٤ وقتی که به‌بغداد رفت حضور خلیفه را ندیده گرفت و اصرار ورزید که خلیفه بایستی نامزدی پسر بزرگش را (که بعدها به‌نام المستظهر خلیفه شد) به‌نفع ابوالفضل جعفر پسر خلیفه، با دختر ملکشاه بهم بزند، و خودش به‌بصره (طبق بعضی از گزارشات به‌دمشق و یا حجاز) برگشت. خلیفه این پا و آن پا می‌کرد و مهلتی برای جدایی آنها تقاضا نمود. زمانی که ملکشاه در ربیع‌الاول سال ۱۰۹۲/٤۸۵ بغداد را به‌قصد اصفهان ترك گفت ابوالفضل جعفر را با خود برد. کمی پس از آن ملکشاه بقتل رسید و المقتدی از این مخمصه نجات یافت. بعدها موارد چندی در خصوص پیوند زناشویی بین خانواده سلطان و خلیفه دیده شد.

در بغداد از زمانی که طغرل‌بیک تشکیلات دولتی را تا زمان خلافت المستر- شد (۲۹ - ۱۱۱۸/۵۱۲ - ۳۵) تحت قدرت خود گرفت، قدرت اداری عراق تحت سلطه سلطان و مأمورینش درآمد. مهمترین اینها شحنه بود که سفیر سلطان در نزد خلیفه محسوب می‌شد و وظیفه او نظارت بر قدرت خلیفه و مأمورین وی بود: او معمولاً یکی از امرای ترك‌نژاد بود و دارای بعضی از وظایف نظامی نیز بود. در شهر بغداد تا حدی درگیری اختیارات قانونی وجود داشت. اهالی شهر اغلب خلیفه را ترجیح می‌دادند و همیشه هم او را در دسترس داشتند. هر چند که وی می‌توانست و یا کمتر می‌توانست به‌سلطان و یا نمایندگان او مراجعه کند. حتی

Marfat.com

می‌نماید که مسؤولیت نظم و امنیت محلی بین شحنه ومأمورین خلیفه تقسیم شده باشد. وزیر خلیفه تا اندازه‌ای در بغداد اعمال قدرت حقوقی می کرده، و گاه‌گداری محکمه مظالم تشکیل می‌داده است. مأمورین خلیفه بعضی از مالیاتها را، نظیر مالیات جزیه، وضع می کرده‌اند. مواردی نیز وجود دارد که خود خلیفه برای تعمیر برج و باروهای شهر بر مردم مالیات وضع می کرده است.

نظام‌الملک در زمان سلطنت ملکشاه بارها سعی کرد تا نامزد خود را به وزارت خلیفه برگزیند. این مسأله رابطه بین نظام‌الملک و خلیفه را سست‌تر کرد ولی دشمنی وزیر با خلیفه بالاخره با پذیرایی گرم المقتدی از او در زمان اولین دیدارش از بغداد برای عروسی دختر ملکشاه از بین رفت. در خصومتی که بعدها بین خلیفه و ملکشاه بوقوع پیوست، نظام‌الملک از خلافت دفاع کرد.

خلیفه، پس از مرگ محمدبن ملکشاه در سال ۱۱۱۷/۵۱۱ محصول سیاستهای نخستین سلطان را برای تقویت خلافت درو کرد و نقش مهمی در مبارزه برای کسب قدرت عرفی ایفاء نمود؛ و بالاخره در عراق وضعی برقرار شد که خلیفه در آن تمام سلطه خود را در زمینه قدرت عرفی و نیز مذهبی اعمال کرد. ولی به محض اینکه در مبارزه برای قدرت عرفی شرکت کرد مرجعیت معنوی مقام او رو به‌زوال رفت و مانند سایر حکام عرفی در معرض حمله و مؤاخذه قرار گرفت. اولین خلیفه‌ای که در زمان سلجوقیان قشونی مهیا کرد و رهبری آن را شخصاً برعهده گرفت المسترشد بود. بالاخره پس از مرگ مسعودبن محمد در سال ۱۱۵۲/۵۴۷، المقتفی، شحنه و سایر مأمورین سلطان را از عراق اخراج کرد و اقطاعها و نان‌پاره‌های آنها را غصب کرده و مأمورین خود را بر نواحی عراق گماشت و جاسوسان و صاحبان خبر را به‌تمام شهرهای عراق گسیل داشت [۲۳].

علاوه بر تأیید دوباره مقام خلیفه به‌عنوان رئیس جامعه اسلامی، گام مهم دیگری نیز برای تقویت و تحکیم نهاد مذهبی برداشته شد که آن هم توسعه مدارس بود. پیش‌آهنگ این حرکت نظام‌الملک بود که هدف او احتمالاً آماده کردن مأمورین دولتی بود که با احکام اسلامی (تسنن) بار آمده باشند و جای دبیران سابق را گرفته و به‌اجرای خط مشی‌های سیاسی بپردازند؛ و ثانیاً بااستفاده از علمایی که در مدارس تربیت شده باشند، امیدوار بود که بر توده مردم سلطه پیدا کرده و از گسترش فرقه اسماعیلی که موجودیت دولت را به‌خطر انداخته

Marfat.com

بود جلوگیری بعمل آورد [۲٤]. یکی از نتایج توسعه مدارس تکمیل اعضای دیوانسالاری و گروه مذهبی بود. در زمان عباسیان متقدم بین علما از یک طرف و دبیران و ادبا از سوی دیگر جدایی وجود داشت. آنهایی که از دبیران به‌اسلام گرویده بودند، نظیر ابن‌مقفع، در حیات فکری جامعه نقش بسیار مهمی بازی کردند. مع‌الوصف آنها به‌طور کلی در رفع تنش بین معارف اسلامی و سنن و آرمانهایی که از نظریه کهن ایرانی درباره دولت به‌ارث برده بودند ناکام شدند. حتی نظام‌الملک هم با همه سنی بودنش نتوانست نظریه قابل قبولی از این دو ارائه دهد. با رشد مدارس، دبیران و ادبا از یک سو و علما از سوی دیگر، به‌خاطر اینکه در مدرسه تحت یک نظام مشترک بار می‌آمدند و در واقع مدرسه پایگاه تسنن بشمار می‌رفت، هر چه بیشتر به‌یکدیگر نزدیک شدند. دبیران هر چه بیشتر مسلمان شدند و علما هم احتمالاً ایرانی‌زده گردیدند. تباین بین این دو سنت یعنی سنت کهن ایرانی و سنت اسلامی همچنان باقی ماند ولیکن در عصر سلجوقیان نسبت به‌سابق به‌تکامل بیشتری رسید [۲۵].

همانطوری که اغلب بدان اشاره می‌شود، مدارس را نظام‌الملک تأسیس نکرد و نیز تنها مراکز معارف عالی در روزگار سلجوقیان نبود [۲٦]. بلکه او در ایجاد فضای مشعشع جدید که در زمان سلجوقیان آغاز گشت و مکاتب آن، تمام نهادهای همزمان معارف را تحت‌الشعاع قرار داد، دست داشت. او همچنین در برگزاری سمینارهایی در زمینه تسنن نیز دست داشت که دارالحکمه مصر هم به همین نحو در سال ۱۰۰۵/۳۹۵ تأسیس یافت و مرکزی برای تبلیغات تشیع گردید. قبلاً در قرن چهارم/دهم در نیشاپور مدارسی وجود داشت که از حیث جمعیت و رشد فرهنگ و صنعت با پایتخت فاطمیان و بغداد پهلو می‌زد. مدارس خراسان احتمالاً تحت تأثیر رباطها و یا دیرهای کرامیه — یکی از فرقه‌های اسلامی که توسط ابوعبدالله محمدبن کرام‌السگزی (متوفی ۸٦۹/۲۵۵) ایجاد شد و در اوایل قرن پنجم/یازدهم در خراسان رشد کرد [۲۷] — قرار داشته و شاید هم وهاره بوداییان تحت تأثیرشان قرار داده بود. مدارس یکی از وسایل قوی تبلیغ اسلام بود که مستقل از حکومت اسلامی بشمار می‌رفت [۲۸]. تبدیل آنها به پایگاههای تسنن در زمان سلجوقیان درنتیجه ضرورت مقابله با تبلیغات تشیع، هم اسماعیلی و هم اثنی‌عشری، و تسنن خانقاههای کرامیه بود [۲۹].

Marfat.com

حکام سلجوقی، وزرای آنها و دیگران چندین مدرسه تأسیس کردند. ناصرخسرو می‌گوید که به‌فرمان طغرل‌بیک در شوال ۴۳۷/۱۰۴۶ در نیشاپور مدرسه‌ای تأسیس شد؛ چغری‌داود هم مدرسه‌ای در مرو ایجاد کرد؛ الپ‌ارسلان در بغداد، محمدبن ملکشاه در اصفهان و طغرل‌بن محمد در همدان، هرکدام مدرسه‌ای پی نهادند. مع‌هذا معروفترین مدارس، مدارسی بودند که نظام‌الملک ایجاد کرده بود و به‌نام نظامیه شهرت داشتند. معروفترین آنها در بغداد بود که در ذوالقعده سال ۴۵۹/۱۰۶۷ گشایش یافت [۳۰]. در نیشاپور، آمل، موصل، هرات، دمشق، جزیره‌بن عمر، بلخ، غزنه، مرو و بصره نیز مدارس نظامیه وجود داشت. احتمالاً همه اینها را نظام‌الملک ایجاد نکرده است بلکه شاید هم قسمتی از هزینه آنها از عایدات دربار تأمین شده که تحت نظارت وی بوده است. او دیگران را نیز به ساختن مدارس تشویق و ترغیب‌می کرد. مثلاً شرف‌الملک، مستوفی‌ملکشاه درسال ۴۵۹/۷-۱۰۶۶ مدرسه‌ای در بغداد تأسیس کرد. ساختمان آن پس از شروع کار نظامیه آغاز شد، گرچه بنظر می‌رسد که قبل از گشایش نظامیه، افتتاح شده باشد [۳۱]. شرف‌الملک همچنین در مرو هم مدرسه‌ای برپا کرد. تاج‌الملک ابوالغنائم (متوفی در محرم سال ۴۸۶/۱۰۶۶) رقیب نظام‌الملک که به‌جای او به‌وزارت رسید، مدرسه تاجیه را در بغداد بنا نهاد. ساختمان آن در سال ۴۸۰/۸-۱۰۸۷ آغاز شد و دو سال بعد گشایش یافت. بعضی از امرا نیز دست به‌تأسیس مدرسه زدند. از این‌رو خمار تگین که در خدمت تتش‌بن الپ‌ارسلان بود مدرسه‌ای در بغداد ایجاد کرد و به‌نام ازبابش نامگذاری نمود. محمدبن یغی‌سیان (متوفی ۵۰۱/۸-۱۱۰۷) نیز در اقطاع خود در آذربایجان تعدادی مدرسه ساخت. چندین مدرسه هم در فارس وجود داشت که یکی از آنها را علاءالدوله در سال ۵۱۳/۲۰-۱۱۱۹ در یزد بنا نهاده بود. جمال‌الدین اقبال، جاندار، مدرسه‌ای در همدان تأسیس کرد. زنان نیز مدارسی برپا کردند. مثلاً زاهده خاتون همسر امیر بوزآبه، مدرسه‌ای در شیراز بنا نهاد و املاکی را وقف آن نمود.

برخی از مدارس برای پیروان فرقه ویژه‌ای ایجاد شده بود؛ و بعضی اوقات نیز به‌خاطر یک نفر فقیه تأسیس یافته بود. نظام‌الملک که خودش شافعی بود، مقرر کرد که مدرسین، وعاظ و کتابدارهای مدرسه نظامیه بغداد بایستی شافعی باشند. برنامه تحصیلی نظامیه بغداد مرکب از قرآن، حدیث، اصول فقه برطبق

132917

Marfat.com

فرقه شافعی، کلام برطبق آیین اشعری، عربیه (زبان و ادبیات عرب)، ادب، ریاضیات و فرائض بود. احتمال دارد که نظام‌الملک اولین کسی باشد که برای طلاب مدارس نان پاره و برای مدرسین مستمری تعیین کرده است [۳۲]. موقوفات اغلب اوقات توسط یک نفر متولی اداره می‌شد که از سوی واقف تعیین می‌گشت و پس از مرگ او اگر ترتیبات جدیدی اتخاذ نمی‌شد، قاضی جای او را می‌گرفت.

در رأس مدارس مدرسین قرار داشتند که عهده‌دار امور آنها و مسؤول اداره طلاب بودند و بعضی از آنها، نظیر بعضی از معلمین، گویا تشکیل صنوف داده بودند. طلاب و معلمین در مدارس می‌زیستند. بارها اتفاق می‌افتاد که مدرسی مقام دیگری نظیرقضاوت و یا خطیبی بدست می‌آورد. مالکیت مقامش فرق‌می کرد؛ جز در مدارس نظامیه، این مقام برای تمام مدت عمر بوده است. مقام مدرس در مدارس بزرگ اهمیت زیادی داشت و اگر مدرسی به‌عنوان یک نفر محقق و فقیه شهرت می‌یافت طلاب از نواحی دوردست برای کسب فیض از آستان وی، به‌نزد او می‌شتافتند. طلاب و معلمین زن بندرت دیده می‌شدند [۳۳].

مدارس نظامیه، و مدرسه‌ای که توسط شرف‌الملک مستوفی معروف تأسیس یافته بود و مدارس دیگر دارای کتابخانه بودند. کتابخانه‌های مستقلی نیز وجود داشتند که بعضی از آنها قبل از دوره سلجوقیان برپا شده بود و نیز در برخی از رباط‌های صوفیان کتابخانه‌هایی دیده می‌شد. چندتا از مدارس، بیمارستان هم داشتند. احتمالاً بیمارستانی که در نیشاپور توسط نظام‌الملک ساخته شده در رابطه با مدرسه آنجا بوده است.

قدرت سلطان نظراً بوسیله شریعت، که نظیر تمام مسلمین پیرو آن بود، محدود شده بود. ولی قدرت اجرایی شریعت در این مورد بیشتر اخلاقی بود تا وسیله‌ای برای اطاعت وی از آن، تعبیه نشده بود. در زمان سلجوقیان، در کنار عناصر اسلامی و کهن ایرانی، در نظریه سلطنت عنصر سومی نیز وجود داشت که گرچه به‌طور رسمی در نوشته‌ها ابراز نشده، ولی عملاً تأثیراتی بجا گذاشته است. این عنصر، عنصر آداب قبیله‌ای بود. سلجوقیان با کمک قبیله غزان به‌قدرت رسیدند و ادعای آنها برای رهبریت این قبایل، در درجه اول متکی بر شجاعت و دلیری نظامی بود. آنها اصلاً وارث رهبران گروه کوچکی بودند؛ به‌تدریج وقتی که فعالیتهای آنها با موفقیت قرین شد، اکثریت غز، به‌آنها پیوستند. به‌محض اینکه

Marfat.com

رهبریت آنها قوام یافت از طریق نظامی‌گری که با استمالت و مشورت عجین شده بود حفظ گردید، هر چند آنها هرگز نتوانستند به‌طور کامل بر غزان مسلط گردند. گروههای خارج از گود، گرچه رسماً مالک‌الرقابی سلطان را برسمیت شناخته بودند، ولی به‌طور مستقل و یا نیمه مستقل عمل می کردند. سلجوقیان از نظر سیاسی اتحادیه سستی از امارت‌نشینهای نیمه مستقل بودند که سلطان قدرت رسمی خود را بر آنها اعمال می کرد. شاهزادگان سلجوقی در برابر سلطان حاکم بزرگ، ملک خوانده می‌شدند [۳٤]. فقط در اواخر سلطنت ملکشاه بود که به‌مدت کوتاهی در همه‌جا وحدت حاصل شد.

بنظر می‌رسد که رهبریت سلجوقیان اصلاً درتمام خانواده مشترک بوده باشد؛ و بخشهای مختلف اتحادیه سست آنها توسط اعضای خانواده رهبری می‌شده است. ازاین‌رو آنها در درجه اول رهبران رعایای خود بوده‌اند نه شاهان منطقه‌ای، و احتمالاً عقیده داشته‌اند که حکومت آنها در هرجایی که رعایایشان برای پیدا کردن چراخور قدم گذاشته‌اند گسترده شده و به‌هر حال محدود به‌منطقه معینی نیست. در خلال دوره نخستین گسترش حکومت آنها، در بعضی از شهرهای خراسان خطبه به‌نام طغرل‌بیک خوانده شده و حال آنکه در شهرهای دیگر به‌نام چغری‌بیک‌داود ادا گشته، هر چند چغری‌بیک هرگز برتری برادرش را مورد چون و چرا قرار نداده است.

این مفهوم خانواده سلجوقی به‌عنوان حافظ اتحادیه قبیله‌ای، تاحدی قبل از مرگ طغرل‌بیک در سال ۱۰۶۳/٤۵۵ تدوین شده و در زمان الپ‌ارسلان آرمان کهن ایرانی در مورد یک پادشاه مطلقه تا اندازه‌ای اقتباس گردیده است. به‌ناچار از آن زمانی که آنها دیگر نه به‌صورت رهبران کوچ قبیله‌ای،بلکه به عنوان حکام یک امپراتوری گسترده‌ای درآمده‌اند، مجبور شده‌اند به‌دنبال اساس محکمی بگردند که قویتر از غزان و یا ترکمانان باشد، چنانکه غزان مسلمان شده امپراتوری به کار دعوت شده‌اند. این تغییر اساسی در زمان الپ‌ارسلان و شاید هم در زمان طغرل‌بیک رخ داده که بالاخره در عهد ملکشاه کامل شده است. از آن زمان به‌بعد تضمین غایی حکومت سلطان ارتش ثابتی بود که از غلامان و آزادمردان تشکیل شده بود. این تغییر تدریجی بوده، زیرا قطع رابطه ناگهانی با گذشته موجب بیگانگی قبایل ترکمان با آنها می‌شد که عنصر مهمی در ترکیب نیروهای سلجوقی

Marfat.com

بشمار می‌رفتند. نظام‌الملک این خطر را دریافته بود. او در سیاست‌نامه می‌گوید که سلسله سلجوقی درنتیجه پیوندهای خونی و نقشی که ترکمانان در ایجاد امپراتوری داشتند با آنها در رابطه نزدیک است. به‌همین دلیل بی‌نظمیهایی که آنها ایجاد می‌کرده‌اند با شدت عمل جواب داده نمی‌شده است. او همچنین یادآوری می‌کند که یکهزار نفر از جوانان ترکمان بایستی در خدمت سلطان باشند و به‌عنوان غلام دربار تربیت شوند، رقمی که در صورت نیاز به‌پنج و یا حتی ده‌هزار نفر افزایش خواهد یافت. بدین ترتیب تعدادی از ترکمانان در خدمت سلطان بوده‌اند.

به‌محض اینکه اساس قدرت سلطان تغییر یافت، رسم استپی و رسم حکومتی مشاوره و مصالحه جای خود را به‌قدرت مطلقه و دلبخواهی سنت حاکمه کهن ایرانی داد و نیز نوعی عدم اعتماد همه نسبت به‌کسی که قدرت به‌او واگذار می‌شد رایج شد. علی‌رغم این مسأله، مفاهیم اصلی — یعنی مفاهیم رهبریت گروهی که ذاتی خانواده سلجوقی بود و مفهوم امپراتوری به‌عنوان یک اتحادیه سست که بخشهای مختلف آن توسط اعضای خانواده اداره می‌شد — هرگز به‌طور کامل از بین نرفت؛ چراکه این مفاهیم در نهاد اتابکی و نیز اقطاع قابل تشخیص است [۳۵].

شاید طبیعی باشد که اعضای خود خانواده سلجوقی با مفهوم سلطان به عنوان یک نفر حاکم همه‌کاره و مستبد به‌ستیزه برخیزند؛ و در واقع در این میان نوعی سیستم ثابت جانشینی وجود نداشت تا وقتی که شاهزاده ضعیفی و یا کودک خردسالی بر تخت سلطنت جلوس می‌نمود، آنها را وادار به‌چون و چرا با او کند. کار طبیعی سلطان انتخاب ولیعهدی برای خود بوده است. هیچ نوع ضابطه‌ای برای گزینش وی وجود نداشت و حتی بعضی اوقات همسران سلطان در این مسأله اعمال نفوذ می‌کردند. مثلاً اگر مادر شاهزاده‌ای یک زن آزاده و از خانواده سلجوقیان می‌بود همین مسأله شانس شاهزاده مزبور را برای جلوس بر سریر قدرت زیاد می‌کرد. مادر برکیارق یک نفر زن آزاده و از خاندان سلجوقیان بود و همین مسأله یکی از علل به‌قدرت رسیدن برکیارق محسوب می‌شد.

مع‌الوصف مسأله انتصاب یکی از پسران سلطان به‌عنوان ولیعهد، همیشه قرین با موفقیت نبود. طغرل‌بیک که خود فرزندی نداشت، پس از مرگ چغری‌بیک داود، با یکی از همسران وی ازدواج کرد و پسر او سلیمان را ولیعهد خود اعلام نمود. عمیدالملک کندری وزیر طغرل‌بیک، پس از مرگ او، سلیمان را بر تخت

Marfat.com

پادشاهی نشاند؛ ولی متوجه شد که امرا با این جانشینی مخالف هستند از این‌رو الپ‌ارسلان، فرزند بزرگ چغری‌بیک از زن دیگر را در قزوین سلطان اعلام کرد و در شهر ری خطبه به‌نام هر دوی آنها خواند. یبغوبن‌میکائیل حاکم هرات و قتلمش در سال ۴۵۶/۴ - ۱۰۶۳ سر به‌شورش برداشتند. الپ‌ارسلان آنها را شکست داده و سپس با آنان آشتی نمود. قره ارسلان هم حدود سه سال بعد در کرمان (۴۵۹/۷ - ۱۰۶۶) طغیان کرد. او نیز پس از شکست سر جای خود نشست. جالب توجه است که مخالفتی که الپ‌ارسلان از سوی یبغو و قتلمش دید نقطه عطفی در روابط بین سلطان و خانواده‌اش محسوب می‌شد. به‌محض اینکه مفهوم حاکم همه کاره جای خان حاکم را گرفت اساس اخلاقی قدرت سلجوقی فرو ریخت. الپ‌ارسلان بخوبی دریافته بود که بعضی از جایگزینیها الزاماً برای وفاداریهای سابق قبیله‌ای که سلجوقیان موقعیت خود را مدیون آن بودند، بوجود آمده است و اگر او بخواهد حتی کمترین نظارت را بر اعضای خانواده داشته باشد، بایستی ارتش ثابتی تشکیل دهد که نسبت به‌او وفادار باشد.

الپ‌ارسلان در سال ۴۵۸/۷ - ۱۰۶۵ تصمیم گرفت ملکشاه را به‌عنوان ولیعهد خود اعلام کند و نام او را در خطبه پس از نام خود بخواند. این کار احتمالاً یک کار طبیعی بود. الپ‌ارسلان ضمناً برای جلوگیری از هر نوع نزاع با جانشینی ملکشاه، امپراتوری را بین آشنایان خود تقسیم نمود. علی‌رغم این مسأله، پس از مرگ الپ‌ارسلان، بعضی از اعضای خاندان سلجوقی جانشینی ملکشاه را مورد چون و چرا قرار دادند. قاورد حاکم کرمان نامه‌ای به‌ملکشاه نوشته و در آن اعلام داشت که برای سلطنت از او مناسب‌تر است چرا که برادر بزرگ الپ‌ارسلان است و حال آنکه ملکشاه فقط یکی از پسران جوان او است [۳۶]. ملکشاه که هیجده سال بیشتر نداشت جواب داد که درصورت وجود یک پسر، برادر نمی‌تواند ادعای جانشینی کند. مع‌هذا این اصل یک اصل اسلامی بود، نه قانون قبیله‌ای. قاورد تلاش زیادی برای کسب قدرت از خود نشان داد ولی شکست خورده و بقتل رسید. تکش که به‌بلخ و طخارستان منصوب شده بود دوبار در سال ۱/۴۷۳ - ۱۰۸۰ و۵/۴۷۷ - ۱۰۸۴ سر به‌شورش برداشت؛ در شورش دوم اسیر شده و کور گشت. طغرل‌بن اینال هم تلاش بیفایده‌ای در سال ۹۰/۴۸۲ - ۱۰۸۹ برای اعلام استقلال در جوار نسف بکار برد. در سوریه که ملکشاه آن را در سال

Marfat.com

۱۰۷۷-۸/۴۷۰ در اختیار تتش قرار داده بود گویا قدرت طبیعی سلطان مورد شناسایی قرار گرفته بود گرچه او مجبور شد دوبار شخصاً در آنجا دخالت کند [۳۷]. خود تتش در سال ۱۰۹۱/۴۸۴ در بغداد مراتب احترام را نسبت به‌ملکشاه بجا آورد.

ملکشاه، احمد بزرگترین پسر زبیده خاتون را به‌ولیعهدی خود برگزید ولی او در سال ۱۰۸۸-۹/۴۸۱ فوت کرد. وارث جدید انتخاب نشد و وقتی که ملکشاه چهار سال بعد مرد، جنگ داخلی آغاز گشت. ترکان خاتون آخرین همسر او که یکی از شاهزاده خانمهای قراخانی بشمار می‌رفت در اقناع خلیفه مبنی براینکه خطبه را در بغداد به‌نام محمود پسر او بخواند، موفق شد و در ازای آن متعهد گشت که ابوالفضل جعفر، پسر ارسلان خاتون و المقتدی — که از زمان برگشت مادرش از دربار خلیفه، همراه پدرش ملکشاه، با آنها بود — را به‌او برگرداند. (جعفر سال بعد چشم از جهان فرو بست؛ و خود ترکان خاتون هم در سال ۱۰۹۴/۴۸۷ درگذشت). ضمناً مملوك‌های نظامیه برکیارق را که بنابه دستور ترکان خاتون در اصفهان محبوس شده بود، آزاد ساخته و وی را سلطان اعلام کردند. او در این زمان سیزده ساله بود و در موقعیتی نبود که خود را رهبر مردم اعلام کند.

اسماعیل‌بن یاقوتی عموی مادری او که در آذربایجان بود از سوی ترکان خاتون قانع شد که در مقابل برکیارق جبهه بگیرد. بالاخره ممالیک نظامیه او را کشتند و نیز تاج‌الملك ابوالغنایم هم که با تر کان خاتون همکاری داشت به‌دست آنها بقتل رسید. تتش و ارسلان ارغون، برادران ملکشاه، به‌ترتیب در سوریه و خراسان سر به‌شورش برداشتند. اولی در سال ۱۰۹۶/۴۸۷ شکست خورد و سپاهیان دومی هم سه سال بعد تارومار گشت. محمد برادر ناتنی برکیارق در سال ۱۰۹۸-۹/۴۹۲ طغیان کرد. برکیارق پس از تحولات چندی، به‌بهای بی‌نظمیهای سرتاسر مملکت و زوال حیثیت سلطنت، در سال ۱۱۰۳-۴/۴۹۷ تا حدی سلطه خود را اعمال کرد. طبق شرایط قراردادی در بین آنها، محمد به‌عنوان یك حاکم مستقل برسمیت شناخته شد. برکیارق در زمان مرگش در سال ۱۱۰۵/۴۹۸ پسر خود ملکشاه را ولیعهد اعلام کرد. اگر چه در بغداد خطبه به‌نام او خوانده شد ولی طولی نکشید که محمد به‌تخت سلطنت جلوس کرد. در زمان سلطنت محمد، برادر او سنجر (که برکیارق وی را همراه اتابکش قوماچ در

Marfat.com

سال ۱۰۹۷/٤۹۰ به‌خراسان فرستاده بود) از طرف او حاکم واقعی خراسان شد و درواقع مستقل گردید. سنجر در زمان مرگ محمد، پسر او محمودبن محمد را که ولیعهد وی شده بود در سال ۱۱۱۹/٥۱۳ در ساوه شکست داده و سپس خود را سلطان خواند. مع‌الوصف او نتوانست به‌صورت یک محور درآید بلکه محمود را در مناطقی که در غرب و جنوب ایران و عراق بدست آورده بود به‌حال خود واگذاشت و خودش به‌خراسان برگشت. منابع، محمود و جانشینان او را سلطان نامیده‌اند اما گرچه آنها از نوعی استقلال برخوردار بودند ولی موقعیت آنها تا مرگ سنجر، موقعیت ملکها بود. معلوم نیست که چرا سنجر در خراسان ماندگار شده است: احتمالاً او در خارج از این ایالت هوادارانی نداشته است و یا اینکه دور از عقل می‌دیده که سرزهای شرقی را که در آنها بار دیگر قبایل آسیای مرکزی در حال سرکشی بودند و بر امپراتوری سلجوقی فشار وارد می‌ساختند به‌حال خود بگذارد؛ و یا اینکه تحت نفوذ امیال و خواسته‌های مادرش قرار داشته که مادربزرگ محمود بود و گفته شده که بنابه اشاره او سنجر با محمود صلح کرده است. علت هر چه باشد، به‌هر حال مقتضیات تعریف زیادی نداشت: سنجر بارها مجبور شد که در امور ایالات غربی دخالت کند ولی نتوانست جاه‌طلبیهای دم‌افزون امرا و اتابکان را مهار کند و یا بالاخره از فروپاشی امپراتوری جلوگیری بعمل آورد.

*

امپراتوری سلجوقی از نظر جغرافیایی به‌ایالاتی تقسیم می‌شد و مطابق با ایالاتی بود که در امپراتوری ساسانیان وجود داشت. یک نظام سنجیده راه و راهداری که آنهم به‌دوره قبل از اسلام برمی‌گشت از بغداد کشیده شده بود که نه تنها برای حرکت قشون، بلکه برای کارهای تجارتی هم بکار می‌رفت. یکی از معروفترین این جاده‌ها، شاهراه خراسان بود که از بغداد از راه کرمانشاه، همدان، ری، نیشاپور و مرو به‌طرف شرق تا شهرهای مرزی جیحون امتداد یافته بود. شعب این جاده عبارت بود: از کرمانشاه به‌طرف تبریز و اردبیل؛ از همدان به‌اصفهان؛ از ری تا زنجان و تبریز؛ و از نیشاپور به‌سوی طبس، قائن، هرات و سیستان. جاده دیگر از بغداد به‌طرف جنوب شرق به‌بصره منتهی می‌شد و از آنجا راهی به‌طرف اهواز و شیراز منشعب می‌گشت و در این نقطه جاده‌هایی از اصفهان و ری، از یزد و نیشاپور و از سیرجان، کرمان و سیستان با یکدیگر تلاقی پیدا

Marfat.com

می‌کردند [۳۸]. تقسیمات اداری دقیقاً مطابق با تقسیمات ایالتی نبود گرچه وقتی که امپراتوری منشق شد به‌صورت واحدهای جغرافیایی که در خراسان، آذربایجان، عراق، کرمان و فارس متمرکز شده بود درآمد.

امپراتوری از نظر اداری به‌دو قسمت گسترده تقسیم می‌شد: یک قسمت که مستقیماً توسط دیوان سلطان اداره می‌شد و قسمت دیگر که به‌طور غیر مستقیم اداره می‌گشت. به‌طور کلی قسمت اول در اواخر سلطنت ملکشاه روبه افزایش رفت و پس از آن از وسعتش کاسته شد. ناحیه‌ای که به‌طور غیر مستقیم اداره می‌شد از نظارت مستقیم دیوان سلطان خارج بود و از آن امرا و دیگران به‌صورت اقطاع بود. این نواحی یک ناحیه ثابتی نبود و از نظر وسعت فرق می‌کرد. آنها تاحدی کوچکتر از یک ایالت جغرافیایی بودند و بیشتر در اطراف مهمترین شهرهای هر منطقه، متمرکز شده بودند.

مراکز اصلی امپراتوری سلجوقی در زمان سلطنت طغرل‌بیک و در آغاز حکومت وی، نیشاپور و ری بود که ری مدت زمانی هم پایتخت او محسوب می‌شد. او اواخر عمرش را بیشتر در اصفهان گذرانید که برای مدت دوازده سال اقامتگاه اصلی وی محسوب می‌شد و در آنجا ابنیه عمومی زیادی که هزینهٔ آن بیش از ۵۰۰۰۰۰ دینار بود تأسیس کرد [۳۹]. ناصرخسرو که در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ از اصفهان گذشته می‌گوید این شهر پر جمعیت‌ترین و شکوفاترین شهری است که در سرزمینهای فارسی زبان دیده است [۴۰]. حمایت درباری در زمان الپ‌ارسلان ادامه یافت که علاقه زیادی به‌اصفهان داشت و مردم آنجا را مورد تفقد قرار می‌داد. ملکشاه هم آنجا را پایتخت خود قرارداد و در آن شهر و نیز در حول و حوش آن ابنیه زیادی برپا کرد. مرو نیز از موقعیت خوبی برخوردار بود چرا که یک زمانی پایتخت چغری‌بیک داود و بعد سنجر بشمار می‌رفت؛ و ملکشاه حومه‌ای بر آن ساخت که پنج ده نامیده می‌شد. طغرل‌بیک در بغداد در ساحل دجله محله‌ای ساخت که شامل یک مسجد جمعه و بازار بود که دیواری محاطش کرده بود. ملکشاه نیز در آنجا مسجدی ساخت به‌نام جامع‌السلطان که ساختمان آن در سال ۱۰۹۲/۴۸۵ بپایان رسید.

سلاطین سلجوقی اکثر اوقات خود را در لشکرکشیهای نظامی و مسافرت در اطراف امپراتوری می‌گذرانیدند. درگاه فقط در پایتخت نبود بلکه هر جائی بود که

Marfat.com

سلطان وجود داشت. مأمورین دولتی نظیر وزیراو را همراهی می کردند و احتمالاً خزانه «خصوصی» هم همراه او برده می‌شد. تمایزی که بین خزانه سلطان و خزانه دولت وجود داشت مشخص نیست و معلوم هم نیست که کدام عواید به‌خزانه خصوصی واریز می‌شده است. وزیر عهده‌دار خزانه دولتی بود ولی گمان می‌رود که خازن مخصوصی وجود داشته که مستقیماً تحت نظارت سلطان عهده‌دار خزانه خصوصی وی بوده است. گفته شده که ملکشاه در خارج اصفهان قلعه‌ای ساخت به‌نام شاهدز (که بعدها باطنیها تسخیرش کردند) که در آن — وقتی که خود وی در لشکرکشیها بوده — خزانه خصوصی، تسلیحات و غلامان جوان وی نگهداری می‌شدند [۴۱].

الپ‌ارسلان و ملکشاه در استحکامات جاهای مختلف امپراتوری نیز خزاینی داشتند که برای تسهیل درکار لشکرکشیها تعبیه کرده بودند. گفته شده که الپ‌ارسلان خزانه‌ای در قلعه گیو در نزدیکی فراهان داشت که موقع مسافرت بین خراسان و عراق هر چقدر که نیازمند بود از آن برمی‌داشت. گزارش شده که یک بار که وی در راه سفر به‌آناتولی به‌فراهان رسید برای هزینه لشکرکشی خود یک‌میلیون دینار از آن خزانه برداشت کرد [۴۲]. ملکشاه نیز یک چنین استحکاماتی داشت: یکی از آنها قلعه کهندز در نزدیکی نیشاپور بود [۴۳]. خزانه سنجر در مرو پایتخت او نگهداری می‌شد. وقتی که او در سال ۸/۵۳۲ - ۱۱۳۷ از مرو خارج شد و مشغول جنگ با قراخطاییان بود، اتسز خوارزمشاه مرو را گرفت و تمام جواهرات سنجر را صاحب شد. سنجر بعدها به‌خوارزم یورش برده و آنها را باز پس گرفت [۴۴].

همسران و زنان حرم سلطان هم در جنگها او را همراهی می کردند. در سال ۱۱۴۱/۵۳۶، وقتی که سنجر در استپ قطوان از قراخطاییان شکست خورد زن او ترکان خاتون اسیر گشت که بالاخره بعدها آزاد گردید. بعضی از همسران سلاطین نفوذ عجیبی در آنها داشتند. طبق گفته ابن‌جوزی، زن طغرل‌بیک که در سال ۱/۴۵۲ - ۱۰۶۱ در زنجان فوت کرد و در ری مدفون شد عاقله زنی بود که طغرل اکثر کارهای خود را بدست او می‌سپرد [۴۵]. ترکان خاتون پس از مرگ همسرش ملکشاه، نقش بسیار مهمی در مبارزه برای جانشینی ایفا کرد. بعضی از زنان سلطان دارای دیوان مخصوص و وزیر بودند و زنان پردل و جرأتی بشمار

Marfat.com

می‌رفتند؛ مثلاً مادر سنجر برای خود ممالیکی داشت [٤٦]. چنین می‌نماید که داشتن املاك شخصی برای زنان سلطان یک مسأله عادی بوده باشد. سمیرم قسمتی از مستمری گوهر خاتون، زن محمدبن ملکشاه را تشکیل می‌داد. موارد دیگری نیز وجود دارد که سلطان به‌زنان سلجوقی و نیز زنانی که با خانواده سلجوقیان پیوند زناشویی می‌بستند اقطاعاتی واگذار کرده است. مثلاً وقتی که طغرل‌بیک در سال ١٠٦٢/٤٥٤ با دختر خلیفه ازدواج کرد، بعقوبا و تمام آنچه را که از همسر متوفی خود در عراق داشت به‌او بخشید. الپ‌ارسلان پس از فرونشاندن شورش قرا ارسلان در کرمان و تأیید دوباره وی در آن ایالت، بنابه درخواست پدر دختران قرا ارسلان، مبلغ ١٠٠٠٠٠ دینار، اقطاعات، جامه و پول برای جشن ازدواجشان، به‌آنها اهدا کرد.

پیوندهای زناشویی نقش بسیار مهمی در سیاست سلجوقیان داشت. علاوه بر پیوند زناشویی با خلفا، بین سلجوقیان و اعضای خانواده‌های حاکمه دیگر نظیر عقیلیها، آل‌بویه، کاکویه، مزیدیها و دیگران نیز پیوند زناشویی برقرار بود.

اعضای دیوانسالاری، و دانشمندان به‌دربار رفت‌وآمد داشتند ولی دربار جز بارگاه خصوصی سلطان، یک دربار نظامی بشمار می‌رفت که از زمان سلطنت الپ‌ارسلان به‌بعد، بیشتر مرکب از امرا و اعضای قشون ثابت (عسکر) بود. آن امرایی که اقطاع «دیوانی» دریافت می کردند اغلب مجبور بودند که برای اطلاع از تحولات جاری و حفظ علائقشان، عمالی در دربار داشته باشند. از اینها گذشته، تعدادی گروگان هم ازقبایل مختلف — ترکمانان، اکراد، شبانکاره و غیره — و از خانواده‌های حاکمه سابق وجود داشت که در دربار نگهداری می‌شدند و وثیقه‌ای در مقابل شورش وابستگانشان بشمار می‌رفتند.

امرا بیشتر از ممالیک (غلامان) و یا آزادگان بودند. وضع آنها معادل با وضع آزادزادگان نبود ولی می‌توانستند در دولت به‌مقامات عالیه برسند و خود صاحب‌ممالیک گردند. در برخی‌موارد غلامان و آزادگان با خانواده‌سلطنتی پیوند زناشویی می‌بستند. نهاد اتابکی دلیل خوبی است بر اینکه از زمان ملکشاه به‌بعد غلامان و یا آزادگان هیچ نوع داغ اجتماعی نداشته‌اند. مع‌الوصف اینکه این مسأله در روزهای نخستین توسعه امپراتوری سلجوقیان وجود داشته یا نه، معلوم نیست. گفته شده که اسرائیل‌بن سلجوق، وقتی که به‌خانواده‌اش پیامی فرستاد و

Marfat.com

آنها را برای جنگ با سلطنت محمودبن سبکتکین ترغیب کرد، از او با تحقیر به عنوان فرزند یک نفر غلام (مولی) اسم برد [٤٧]. طبق شریعت اسلامی دارایی یک نفر مملوك به‌اربابش می‌رسید؛ مع هذا در عمل، سلطان در موقع مرگ یکی از ممالیک دارایی او را به‌یکی از اعقاب او می‌بخشید. ممالیک می‌توانستند آزاد گردند. این آزادی یا توسط شاه عرضه می‌گشت و یا اینکه با زور گرفته می‌شد؛ و اگر مملوکی به‌یک مقام عالی قدرت دست می‌یافت در واقع آزاد می‌شد. بعضی از سلاطین متأخر که درعنفوان جوانی به‌تخت پادشاهی تکیه می‌زدند تحت تأثیر امرا بودند. اگر گفته بنداری مورد پذیرش قرار گیرد، حتی سنجر هم تحت نفوذ تعدادی از ممالیک بود که آنها را بنابه مقاصدی برکشیده بود. گزارش شده که دست کم دو نفر از آنها پس از اینکه از چشم وی افتادند، بقتل رسیده‌اند.

امرا به‌سه گروه تقسیم می‌شدند؛ گروهی که در دربار سلطان بودند؛ امرای «صاحب زمین» یعنی آنهایی که اقطاع «دیوانی» دریافت کرده بودند؛ و امرایی که همیشه در رفت‌و آمد بودند و هیچ نوع دینی به کسی نداشتند ولی در سرتاسر امپراتوری به‌گشت مشغول بودند تا به‌رهبران دیگر کمک کنند و احیاناً عایداتی هم در این رهگذر تحصیل نمایند. مع هذا این تقسیم‌بندی امرا همیشه ثابت نبوده است. آنهایی که در دربار بودند به کرات جای خود را تغییر می‌دادند و تمایز بین امرای «زمیندار» و امرایی که در رفت‌و آمد بودند، ثابت نبود؛ از این‌رو یک امیر سرگردان وقتی که املاکی را در ناحیه‌ای بدست می‌آورد و سلطان هم تأییدش می‌کرد جزو امرای زمیندار می‌شد. امرا به‌عنوان یک طبقه ویژه دارای جامعه مخصوصی نبودند. به‌غیر از چند مورد، حسادت آنها همکاری نزدیک آنها را با همدیگر، جز در موارد استثنایی، غیر ممکن می‌ساخت. پیوند زناشویی سلطان با خانواده آنها موجب تقویت موقعیت آنان می‌شد. از این‌رو امرا با زناشوییهای درونی در میان خودشان و با خانواده حاکمه درصدد تحکیم موقعیت خود برمی‌آمدند. قدرت آنها که از یک‌سو به‌قدرت سلطان و از سوی دیگر به‌قدرت دیوانسالاری مربوط می‌شد، پس از مرگ ملکشاه رو به‌افزایش یافت. آنها بسرعت درصدد تحمیل سلطه‌شان بر همدیگر برآمدند و عدم اطاعت آنها از محمودبن محمد پس از جلوس وی به‌تخت شاهی، یکی از ویژگیهای چشمگیر این روزگار بشمار می‌رود.

تا اوآخر سلطنت محمدبن ملکشاه بانفوذترین مأمور درباری وکیل‌در بود

Marfat.com

که گویا شخصیتی بین سلطان و وزیر محسوب می‌شد. طبق گفته بنداری، مقام او ممتازتر از مقام حاجب بوده است. او فرد «فصیحی بشمار می‌رفته که می‌توانست در شرایط دشوار، بر مسائل مشکل فایق آید و در صورت لزوم مستقلانه عمل نماید؛ [کلام او] منزه از ابتذال و مؤدبانه بود و می‌توانست حالات و خصوصیات مختلف سلطان را دریابد» [۴۸]. روابط دقیق او با وزیر، رئیس دیوان، معلوم نیست. ابن‌بلخی می‌گوید که در زمان او وکیل‌در نایب وزیر محسوب می‌شده است [۴۹]. در اواخر سلطنت محمدبن ملکشاه، امیر حاجب که یکی از اعضای طبقات لشکری بشمار می‌رفت نه طبقه دیوانسالاری، جای وکیل‌در را گرفت. هر چند که این تغییر و تبدیل آشکارا به‌مزاج شخصی به‌نام زکی ناسازگار بود که توسط سعدالملک ابوالمحاسن آوجی وزیر محمدبن ملکشاه به‌وکیل‌دری منصوب شده بود مع‌ذلک این مسأله نشانگر زوال مقام وزارت و نیز نظامی شدن دم‌افزون دولت بوده است.

نظام‌الملک از دیدگاه یک نفر مأمور درباری، وظایف حاجب را برشمرده است. ولیکن از آنجا که دربار یک دربار نظامی بود لذا امیرحاجب طبعاً یک نفر ترک‌نژاد بود که تعدادی از غلامان درباری تحت نظر او بودند. بنابراین یکی از وظایف او حفظ انضباط نظامی و اعمال تشریفات درباری بود. او یکی از متنفذترین مأمورین درباری بشمار می‌رفت حال آنکه امیرحرس و جاندار در مرتبه پایین‌تر از او قرار داشتند. بنداری می‌گوید که امیرحاجب (یا امیر بار) ملاقاتهای سلطان را تنظیم می‌کرد و فرامین سلطان را به‌وزیر می‌رسانید [۵۰]. علی‌بن عمر، امیر حاجب محمودبن محمد، بالاخره عارض‌جیش سپاه شد. تعدادی از کسانی که مقام امیر حاجبی کسب می‌کردند از امرای قدرتمند زمان بشمار می‌رفتند.

مأمورین دیگر درباری نیز نظیر آخورسالار وجود داشتند که بر اصطبلهای شاهی نظارت می‌کردند. بنظر می‌رسد که سنجر دارای خیل اسبانی بوده که گویا سلاطین دیگر نیز داشتند؛ در این میان مأمور دیگری نیز به‌نام خوانسالار وجود داشت که متصدی آشپزخانه‌های درباری بود. این مقام، مقام کوچکی نبود و صاحب آن خوراک تعداد عظیمی از افراد را تدارک می‌دید. گفته شده که الپ‌ارسلان روزانه پنجاه رأس گوسفند ذبح می‌کرد که همراه با سایر اطعمه توسط امرا و فقرا مصرف می‌شد. غزان در زمان سنجر سالانه ۲۴,۰۰۰ رأس گوسفند به‌مطبخ درباری تحویل می‌دادند.

Marfat.com

در میان مهمترین وظایف سلطان ــ که در این رهگذر، سنن اسلامی و استپی تطبیق داده شده بود ــ قضاوت بود. هردوی این سنن متضمن این بود که مردم و رعایای سلطان بایستی به‌وی دسترسی داشته باشند. رسانه عمده او برای قضاوت، محکمه مظالم بود که طبق نظریه اسلامی، حق و امتیاز ویژه او محسوب می‌شد. این محکمه همچنین کانال مهم تماس او با رعایایش بشمار می‌رفت هرچند که تأثیر آن تاحدی محدود بود. رویه این محکمهٔ و شواهد و مدارك آن با رویه محکمه شرعی فرق می‌کرد: یعنی لازم بود فردی که رئیس محکمه مظالم بود دارای قدرت اجرایی وظایفش باشد وقوانین عدالت را بجا آورد که با وظایف قضاتی که بر محاکم شرعی ریاست داشتند هماهنگی نداشت. اولین محکمه مظالمی که توسط سلطان برپا شده، بوسیله طغرل‌بیک در نیشاپور در سال ۱۰۳۸/۴۲۹ بوده است. و نیز اشاره شد که ملکشاه خود شخصاً به‌قضاوت می‌نشسته است. نظام‌الملك اشاره کرده که بر پادشاه فرض است که هفته‌ای دوبار به‌محکمه مظالم بنشیند و داد را از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و بی‌واسطه‌ای سخن رعیت به‌گوش خویش بشنود [۵۱]. مع‌هذا این توصیه البته بیشتر براساس مقتضیات بود نه عشق به عدالت. نظام‌الملك می‌گوید که: «همیشه خلقی بسیار از متظلمان بر درگاه مقیم باشند و هر چند قصه را جواب می‌یابند نمی‌روند و هر غریبی و یا رسولی که بدین درگاه می‌رسد و این فریاد و آشوب می‌بیند چنان می‌پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم می‌رود بر خلق» [۵۲].

مع‌الوصف اکثر سلاطین سلجوقی، در هر جا که ممکن می‌شد، وظیفه خود را در خصوص ریاست محاکم مظالم به‌وزیر و یا قاضی و در ایالات به‌امرای بزرگ و ملکهای سلجوقی که اقطاعهای «دیوانی» وسیعی تحت نظرشان بود واگذار می‌کردند و آنها هم به‌نوبه خود به‌نمایندگانشان تفویض می‌نمودند. از این‌رو در زمان سلجوقیان همانند ایام پیشین، محکمه مظالم به‌صورت جنب استثنایی به طرف شخص سلطان درنیامد بلکه درخواست روزمره‌ای بود از نمایندگان وی، که طبق موازین جا افتاده مسائل را بررسی نمایند [۵۳]. گرایش عمومی وابستگی محکمه مظالم به‌محاکم شریعی توسعه یافت. بسیاری از مواردی که به‌محکمه مظالم مراجعه می‌شد احتمالاً جمع‌آوری مالیاتها و دعواهای معمولی بود. این محکمه همچنین موارد مربوط به‌شکایات علیه مأمورین دولتی را نیز رسیدگی

Marfat.com

می‌کرد. شحنه و مأمورین وی و یانظامیان تصمیمات این محکمه را تنفیذ می‌کردند.

یکی دیگر از وظایف سلطان دفاع از سرزمین خود و رعایایش در جنگها بود. در این خصوص نیز سنن استپی با حکومت اسلامی تطبیق داده شده بود. سه سلطان نخستین سلجوقی ارتش را خود رهبری می‌کردند. این روند پس از مرگ ملکشاه و جلوس جوانان به‌تخت سلطنت تاحدی تغییر یافت. درنتیجه پیوندهای بین سلطان و ارتش از هم گسست و سربازان هر چه بیشتر وابسته فرماندهان بلافصل خود شدند تا سلطان. در ادوار بعد فرار از ارتش مکرراً اتفاق افتاد. از اینها گذشته حسادتها و نزاعهای امرا از کارآیی ارتش به‌عنوان یک نیروی جنگنده می‌کاست. ارتش ثابت متشکل از ممالیک و آزادگان بود. در لشکرکشیها همقطارانی که توسط امرا بسیج شده بودند و نیز عشایر بدانها می‌پیوستند. قشون امرا نیز در اکثر موارد مرکب از سربازان مملوك بود. ممالیک و آزادگان امرا و سایرین، اگر پس از مرگ اربابشان به‌وراث نمی‌رسیدند، اغلب به‌عساکر درباری ملحق می‌شدند و ستادی را تشکیل می‌دادند که با نام ارباب متوفی آنها مشخص می‌شد. در سرتاسر امپراتوری سلجوقی گروههای چریک نیز وجود داشتند که به‌امید غارت تحت سلطه بعضی از رهبران درمی‌آمدند. وجود آنها گردآوری ارتشی را درکوتاهترین مدت، مقدور می‌ساخت ولی همین مسأله شورش ملکها و امرای ناراضی را نیز پیش می‌آورد.

قسمت اعظم ممالیک ارتش ثابت ترك‌نژاد بودند، که از مرزهای شرقی دنیای اسلامی به‌اسارت درآمده و یا آورده‌شده بودند. تعدادی از گرجیان، یونانیان و ارمنیان که درمرزهای غربی اسیر شده بودند — یا نظیر بعضی از ترکان، فرزندان آن اسرا بودند — نیز جزو ارتش ثابت محسوب می‌شدند. بعضی از ممالیک برای اجرای وظایف مختلف خود که اداری و نیز نظامی بود، بدقت تربیت می‌شدند [٤٥]. مع‌هذا پس از ترکان، مهمترین گروه ارتش دیلمیان بودند که بیشتر پیاده نظام بودند وحال آنکه ترکان درقسمت سواره نظام خدمت می‌کردند. نظام‌الملك می‌گوید که ارتش بایستی نیمی ترك و نیمی دیلمی باشد. هر چند که ارتش مرکب از عناصر گوناگون بود ولی ترکان عملاً اکثریت داشتند.

قشون عشیره‌ای را بیشتر ترکمانان تهیه می‌دیدند. در این میان اکراد، اعراب و شبانکاره نیز بودند. دقیقاً به‌غیر از پیوندهای خانوادگی بین سلجوقیان و

Marfat.com

ترکمانان، خوش رفتاری با آنها برای سلطان فرض بود چراکه علاوه بر استفاده از آنها برای تقویت ارتش، نیروی بالقوه‌ای برای تقویت دشمن بشمار می‌رفتند. آنها همیشه درکوچ بودند و می‌توانستند درکوتاهترین مدت در جایی گرد آیند. انگیزه رهبریت آنها غارت و چپاول بود. امرا و حکام محلی نظیر مزیدیها، اکثر موارد از قشون عشیره‌ای استفاده فراوانی می‌بردند.

اسلحه عمدهٔ قشون تیر وکمان بود. سواره نظام از اسب استفاده می کرد که بدون درنگ درحین سواری تیراندازی می‌نمود. نیزه، که نیزه خطی معروفترین آن بود، شمشیر، گرز، سپر و نوعی از برگستوان مورد استفاده قرار می‌گرفت. ارتش خراسان تحت رهبری سنجر، دارای فیل بود. از آتش یونانی استفاده می‌شد و وسیله محاصره نیز منجنیق بود. این وسیله، وسیله قاطعی بشمار نمی‌رفت و اگر تدارکات شهر محاصره شده به‌قدرکافی می‌بود، مدافعان براحتی می‌توانستند در مقابل محاصره کنندگان بایستند. مهلک‌ترین اسلحه محاصره حفر نقب بود که ارتش سلجوقیان در سوریه از آن استفاده کرد. بعضی اوقات همراه ارتش یک بیمارستان سیار وجود داشت. بیمارستانی که از آن ارتش محمودبن محمد بود با وسایل جراحی، داروها و چادرها مجهز شده بود که پزشکان و غلامانی تحت اختیار داشت؛ این بیمارستان به‌دلیل سیار بودنش دارای دویست شتر باختری بود [۵۵].

سواره‌نظام با سرعت و انعطاف مانور می کرد: یکی از مانورهای مطلوب آنها عقب‌نشینی ساختگی بود. جنگها الزاماً فصلی بود. اکثر نیروهایی که توسط امرا جمع‌آوری می‌شد در ایام درو پراکنده می‌گشتند؛ امرا عموماً از اقطاعهای خود غیبت نمی کردند که مبادا رقبایشان املاك آنها را صاحب شوند و یا سلطان در زمان غیبت آنها، آنرا به کس دیگر واگذار نماید.

ارزیابی صحیح و درست تعداد ارتش ثابت دشوار است. ارقامی که منابع عرضه کرده‌اند — و احتمالاً به‌صورت تقریبی هم بوده — اغلب شامل قشون امرا و سربازان عشایر بوده که‌در موقع لشکرکشی سلطان به‌او ملحق می‌شده‌اند. احتمالاً ارتش ثابت طغرل‌بیک تاحدی کم بوده است. الپ ارسلان در زمان قتلش با ۲،۰۰۰ نفر غلام همراهی می‌شده است. ملکشاه در ایام ولیعهدی‌اش در خدمت خود ۱۵،۰۰۰ نفر سرباز داشته است؛ گفته شده که او در زمان سلطنت، همیشه چهل هزار سواره در خدمت داشته است. گزارش شده که‌او در سال۴۷۳/۱۰۸۰-۱،

Marfat.com

هفت هزار ارمنی را از کار برکنار کرده که آنها هم در شورش تکش به‌او پیوسته‌ندا. نظام‌الملک از تلاش یک نفر ملازم ملکشاه، احتمالاً در اواخرسلطنت او، شکایت کرده که او را وادار نموده تا از هزینه ارتش بکاهد و تعداد ارتش او را کم کند. او اشاره می کند که قدرت امپراتوری، بستگی تام به‌قدرت ارتش سلطان دارد و اگر آنها از کار برکنار شوند به‌صورت قدرت بالقوه‌ای برای شورش و بی‌نظمی درمی‌آیند [۵۶]. همگان برآنند که گویا در اواخر این دوره تعداد ارتش ثابت کاهش یافته و به ۱۰-۱۵,۰۰۰ نفر رسیده است. در مقابل آن، تعداد قشونی که تحت نظر امرا بوده روبه افزایش گذاشته است.

همراه ارتش یک بازار نظامی و گروهی از افراد پشتیبان در حرکت بودند. گزارش شده است وقتی که برکیارق در جمادی‌الاول ۴۹۵/۱۱۰۲ به‌اصفهان رفته ۱۵,۰۰۰ اسب و ۱۰۰,۰۰۰ نفر افراد پشتیبان او را همراهی می کرده‌اند. مع هذا ارتش همیشه همراه با پشتیبانان خود حرکت نمی کرده است. مثلا وقتی که الپ‌ارسلان علیه بیزانسیها لشکرکشی کرد و آنها را در سال ۴۶۳/۱۰۷۱ در منزیکرت (ملازگرد) شکست داد، زنان و افراد وابسته به‌خود را به‌تبریز فرستاد.

تهیه تدارکات ارتش در زمان حرکت در سرزمینهای امپراتوری خالی از اشکال نبوده است. نظام‌الملک یادآوری کرده که در جاهای مختلف امپراتوری که پادشاه امکان دارد از آنها بگذرد بایستی علوفه و انبار نگهداری شود. زمین در جوار آنها تعبیه گردد و وقتی که مورد استفاده ارتش قرار نمی‌گیرد، فروخته شود و پول آن به‌خزانه واریز گردد. این نقشه که در زمان ملکشاه تاحدی پیگیری شد؛ بعدها از حیز انتفاع افتاد. درحالی که ملکشاه برای تهیه سیورسات ارتش خود مشکلات کمتری داشته، سلاطین بعدی با دشواریهای زیادی در این زمینه مواجه بوده‌اند.

دیوان عرض (یا دیوان‌الجیش) که قسمتی از دیوان مرکزی محسوب می‌شد بر پرداخت حقوق ارتش ثابت و امرایی که سیورسات ارتش سلطنتی را تهیه می کردند، نظارت داشت. یک قسمت از این حقوق به‌صورت نقد و قسمت دیگر با حواله بردرآمد [۵۷] و اقطاع پرداخت می‌شد. نظام‌الملک تأکید کرده است غلامانی که اقطاع داری را نشایند مال ایشان پدیدار باید آورد و اگر امکان داشته باشد به‌وقت خویش توسط سلطان بدانها برسانند. پرداخت حقوق آنها عملا عقب

Marfat.com

می‌افتاد هر چند که در آغاز هر لشکرکشی قسمتی از آن پرداخت می‌شد. پس از مرگ ملکشاه مشکلات مالی ارتش دوچندان شد؛ و از این زمان به‌بعد زیردستی در ارتش قابل توجه می‌باشد. یک قسمت این سختی بدان خاطر بود که در مناطقی که به‌طور مستقیم اداره می‌شد کاهشی رخ داد و در نتیجه از مقدار عایدات خزانه کاسته شد. و یک قسمت هم بعلت جنگهای داخلی و فروپاشی عمومی ثروتها بوده است. سربازان علاوه بر حقوق ثابت، درآمدهای اضافی نظیر پاداشهای زمان جلوس و هدایای شرایط خاص و از جمله سهم غارتها و تالانها نیز داشتند.

عبارت بنداری در خصوص اینکه نظام‌الملک عمل واگذاری اقطاع را به سربازان رایج کرد آشکارا نادرست است. این واگذاریها قبلاً در زمان آل‌بویه یک کار معمولی بشمار می‌رفت. اما آنچه که واقعاً نظام‌الملک انجام داد، تنظیم این کار و تاحدی هماهنگ کردن اقطاع «نظامی» و «دیوانی» بود. این دو نوع اقطاع در عهد آل‌بویه وجود داشت ولیکن اقطاع «دیوانی» یک استثنا بود که در زمان سلجوقیان نوع مسلطی از اقطاع و مهمترین نهاد امپراتوری آنها گردید. در اینجا به‌خاطر درک ماهیت آن و روشی که از طریق آن تحول یافته و تاریخ متقدم آن، لازم می‌آید که مختصراً درباره آن سخن گفته شود.

نظام اقطاع در قرن چهارم/دهم در مقابل زمینه‌ای از تحولات اقتصادی و اجتماعی خلافت عباسی (هر چند نه به‌منظور حکومت) ظاهر شد. اقطاع به‌دلیل احتیاج مبرم دولت به‌تنظیم امور مالی کارهایش و پرداخت حقوق مأمورین لشکری و کشوری اتخاذ شد و به‌دو نهاد منتقل گشت: امارت یا حکومت ایالتی از یک‌سو؛ و مقاطعه مالیات از دیگر سو، چه به‌صورت ضمان و چه به‌صورت قباله که اقدامی برای پرداخت سهمیه مالیاتی جامعه بود که به‌صورت مبلغ ثابتی، طبق سال قمری تقویم می‌شد. حکومت ایالتی دارای تغییرات جوی بود. بالاخره مشکل پیدا کردن پول برای پرداخت حقوق مأمورین کشوری و لشکری به‌فروپاشی نظام دیوانی و مقاطعه مالیاتها انجامید. قبلاً با مرگ خلیفه‌المأمون در سال ۸۳۳/۲۱۸ موازنه بین خدمات لشکری و کشوری دیوان دگرگون شد و پولی که از راه مقاطعه مالیاتها بدست می‌آمد بزودی آنقدر کاهش یافت که کفاف پرداخت حقوق رهبران نظامی و سربازان آنها را نکرد. به‌محض اینکه درآمد به‌طور دم‌افزونی از تنظیم خارج شد کار واگذاری مالیاتها به‌مقاطعان و یا خود ارتشیان بالا گرفت.

Marfat.com

از آن زمانی که حق جمع‌آوری مالیات از یک منطقه وسیع به‌یک نفر رهبر نظامی واگذار شد، راه برای اعلام استقلال وی هموار گردید. علاوه بر آن، از آن زمانی که هنوز مالیاتها حالت منظم به‌خود نگرفته بود، خود حقوق مترتب بر اراضی نیز به‌او واگذار شد: به‌دیگر سخن، مقاطعه مالیاتها، نظام درآمد اراضی را بلعید و به‌نوبه خود جذب حکومت ایالتی گردید. این واگذاریها به‌نظامیان به عنوان اقطاع معروف شد. نظامی شدن دولت نه تنها در عراق و مجاور آن در زمان آل‌بویه، بلکه در شرق نیز در دورهٔ سامانیان و بویژه در روزگار غزنویان انجام شده بود. گرایش روبه‌رشد اشغال نظامی‌گری نه تنها از راه هنر جنگ بلکه از طریق دیوان هم، ماهیت اصلی نظام اقطاع و پیدایش و منشأ آن را که دیوانی بوده نه فئودالی، در ابهام فرو برده است.

سابق براین، اهدائیه‌های موروثی را اراضی عشر، اقطاع می‌نامیدند و حال آنکه به‌اهدائیه‌های غیر موروثی که به‌غیر از اراضی خراج بودند طعمه اطلاق می‌شد [۵۸]. زمینی که یک مبلغ ثابت به‌خزانه واریز می کرد و از ورود محصل مالیاتی بدان معاف بود ایغار نامیده می‌شد؛ و زمینی که سالانه واگذار می‌گشت و از مالیات هم معاف بود تسویج نام داشت. هر دوی اینها از روی اراضی خراج ایجاد شده بود. اقطاعی که در زمان آل‌بویه به‌نظامیان تفویض می‌شد احتمالاً از اراضی خراج بوده نه‌اراضی عشر، گرچه در آن زمان تمایز بین این دو نوع اراضی غیرقابل تشخیص بود. بنابراین آنها در اصل ایغار و تسویج بشمار می‌رفتند تا اقطاع اصلی. در واقع فقهایی چون ماوردی بین اقطاع جدیدو قدیم (که احتمالاً اهدائیه‌هایی از اراضی عشر بوده) فرق قائل شده و اولی را اقطاع التملیک و دومی را اقطاع الاستغلال نامیده‌اند. فرق بین آنها این بوده که اقطاع التملیک هدیه‌ای برای تملک بشمار می‌رفته و هدف آن توسعه کشت و زرع بوده و حال آنکه اقطاع الاستغلال هدیه‌ای برای استفاده از عین و نماآت آن محسوب می‌شده و هدف انهم پاداشی در قبال خدمات بوده است.

در زمان آل‌بویه به‌افرادی که نوع جدید اقطاع یعنی اقطاع نظامی واگذار می‌شده، معمولاً در اراضی واگذار شده زندگی نمی کرده‌اند بلکه عمال خود را برای جمع‌آوری عایدات آن می‌فرستادند. این اقطاع ها به‌طور نظری موروثی نبودند بلکه به‌طور ادواری بار دیگر در میان کسان دیگری توزیع می‌شدند. مقطع خدمت نظامی

Marfat.com

انجام می‌داد و به‌طور نظری در معرض ترتیبات و بازرسی مفصل قرار داشت. امرایی که این اقطاع را بدست می‌آوردند در قبال پرداخت حقوق سربازان، که اقطاع دریافت می‌کردند و یا از دولت حقوق می‌گرفتند، مسؤولیتی نداشتند. یک حاکم ایالتی منطقه تحت سلطه خود را به‌صورت اقطاع هایی توزیع می‌کرد. ولی او این کار را به‌عنوان یک نفر مأمور دولتی انجام می‌داد نه کسی که آن منطقه ملک خصوصی او محسوب می‌شد. از نظر قانونی، تملک یک اقطاع، به‌مقطع هیچ نوع حق قضایی نسبت به‌ساکنین آنها عرضه نمی‌کرد بلکه عملا در زمان‌آل‌بویه غصبهای گسترده‌ای به‌توسط ارتشیان وجود داشت. از اینها گذشته گرایش ترکیب و تلفیق وظایف یک نفر حاکم ایالتی، فرمانده نظامی ایالتی، یک نفر محصل مالیاتی و یک نفر مقاطعه کار مالیات در یک نفر بخصوص به‌ظهور املاک وسیعی انجامید که در واقع مستقل از حکومت مرکزی بود. تحصیل مکرر حکام بعضی از نواحی، ایالات خود را به‌عنوان اقطاع، گرایش به‌سوی افزایش قدرتهای بالفعل مقطع را تقویت می‌کرد؛ آنها در این نوع موارد قدرت اقتصادی خود را به‌عنوان مقطع و وظایف حکومتی را با همدیگر تلفیق می‌کردند و قدرت عظیمی در سرتاسر ایالت اعمال می‌نمودند [۹ ه]. در زمان آل‌بویه مواردی نیز وجود دارد که یک نفر مقطع علاوه‌بر وظایفش به‌عنوان یک نفر مقطع، وظایف و تعهدات دیوانی یک نفر حاکم ایالتی را نیز دریافت کرده است؛ ولی این نوع اقطاع در عصر آل‌بویه استثنایی بوده و تا زمان سلجوقیان همه‌جاگیر نشده است [۶۰].

اقطاع «نظامی» در زمان آل‌بویه تحت نظر دیوان نظامی به‌نام دیوان‌الجیش بود که در رأس آن عارض قرار داشته. از این‌رو دیوان جیش نه‌تنها با تشکیلات نظامی، بلکه با ارزش مالی (عبره) و ویژگیهای هر اقطاع و واگذاری دوباره اقطاع در صورت متروک‌بودن آن نیز سروکار داشت. این رابطه نزدیک بین تقویم‌مالیاتها و مالیات‌بندی قشون تا زمان سلجوقیان ادامه یافت؛ ولی به‌محض اینکه اقطاع «نظامی» در اقطاع «دیوانی» به‌تحلیل رفت. تقویم دقیق ارزش واقعی هریک ازآنها تا حدی صورت ارزش تقریبی به‌خود گرفت؛ بالاخره اقطاع نه‌تنها با ارزش مالی بلکه با خدمت نیز محدود گردید؛ و سپس از راه غصب کردن به‌صورت یک ملک موروثی درآمد که مقطع نسبت به‌آن دارای امتیازات ویژه دولتی بود [۶۲].

در سرتاسر دورهٔ سلجوقی «اقطاع انواع و اقسام اعمال و نیز اصطلاحات

Marfat.com

داشت و اصطلاح اقطاع در منابع به‌تعدادی از اراضی مختلف واگذار شده، اطلاق گشته است. بنابراین مفاهیم آن به‌قرار زیر بود: (۱) هدیه‌ای در قبال درآمد و یا هدیه‌ای از اراضی در قبال (الف) خدمت نظام؛ (ب) در ازای حقوق؛ (۲)واگذاری یک منطقه به‌ملکهای سلجوقی، امرا و دیگران همراه با حق قضایی نسبت به‌آن که در واقع نوعی واگذاری حکومت ایالتی بود؛ (۳) نوعی مقاطعه مالیات (هرچند که با عنوان ضمان بدان اشاره شده است) ؛ (٤) واگذاری (الف) املاک شخصی؛ (ب) نان پاره یا مستمری. اقطاع های زنان سلطان و یا سایر زنان سلجوقی، خلیفه و اعضای جامعه مذهبی جزو آخرین طبقه محسوب می‌شد. مع‌الوصف نبایستی گمان کرد که تمام اقطاع ها دقیقاً در (۱) یا طبقه دیگر این تقسیم‌بندیها قرار می‌گیرد و یا اینکه تمام اقطاع هایی که متعلق به‌همان طبقه است الزاماً با همان الگو جور درمی‌آید. تردیدی نیست که نوعی گرایش عمومی در اقتفا از اقطاع های سابق وجود داشته که منجر به‌نوعی کاربرد شبیه آن شده است ولی این مسأله، امکان گوناگونی تمهیدات ویژه را بر طبق مقتضیات، محدود نمی‌ساخت. نظام‌الملک در صحبت از روابط مقطع با ساکنین می‌گوید:

> مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست که مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند از ایشان بستانند بر وجهی نیکو و چون آن بستدند آن رعایا به‌تن و مال و زن و فرزند و ضیاع و اسباب از ایشان ایمن باشند و مقطعان را بر ایشان سبیلی نبود... و ایشان را به‌حقیقت بباید دانست که ملک و رعیت همه سلطان راست. مقطعان بر سر ایشان و والیان همچنین چون شحنه‌اند، با رعیت همچنان روند که پادشاه با دیگر رعایا تا پسندیده باشد [۶۳]

هرچند که از مطالب بالا برمی‌آید که نظام‌الملک قبل از همه اقطاع «نظامی» را درنظر داشته، ولی همردیف قراردادن مقطع با والی نشان می‌دهد که او از چیزی صحبت می‌دارد که تا حدی با اقطاع «نظامی» دوران آل‌بویه متفاوت است. او در قطعه‌ای دیگر می‌گوید که اگر از ناحیتی و رعیتی نشان به‌ویرانی و پراکندگی دهند و گمان چنان افتد که مگر گویندگان صاحب غرض‌اند ناگاه یکی را از خواص که کسی را گمان نیفتد که او را به‌چه شغل فرستند نامزد باید کرد تا از هر کس آنچه می‌گویند در معنی مقطاع و عامل بشنود و خبر حقیقت بازآرد... تا بدینوسیله از ویرانی و پراکندگی رعایا و ستون ناحق مالها جلوگیری بعمل آید [٦٤]. این

Marfat.com

قطعه نشان می‌دهد که عقیده افزایش کشت و زرع کـه بر اقطاع التملیک مترتب بود در مورد نوع جدید اقطاع که در زمان سلجوقیان توسعه یافته، پیاده شده است؛ و از اینها گذشته، اقطاع «نظامی» و «دیوانی» در همدیگر تحلیل رفته است. بنابه‌گفته بنداری نظام‌الملک با مشاهده بی‌نظمیهای مملکت و فروپاشی پرداختهای مالیاتی، زمینهایی را به‌سربازان (اجناد) واگذار کرد و تولیدات آن را به‌آنها داد تا بتوانند از آن سود جویند [۶۵]. لذا تشخیص بین اقطاع «نظامی» و «دیوانی» در عصر سلجوقیان دشوار است. تمام این اراضی واگذار شده، نوعی لطف و مرحمت محسوب می‌شد و با اشاره و اراده سلطان قابل برگشت بود.

واگـذاری اقطاع «دیوانـی» به‌ملکهای سلجوقی فرق چندانی با واگذاری اقطاع های مشابه به‌امرای بزرگ نداشت گرچه در اقطاع ملکها تأثیر رسم‌استپی دیده می‌شد که بر طبق آن خان حاکم به‌استثنای اعضای دیگر خانواده‌اش، جز به‌صورت رئیس شورای شیوخ، اعمال قدرت نمی کرد. ملکهای سلجوقی معمولاً در مناطقی که برای آنها تعیین شده بود اقامت می کردند. این اهدائیه‌ها همیشگی نبود بلکه شاخه های مختلف خانواده، بعضی از مناطق را اقطاع ویژه خود به‌حساب می‌آوردند. این مسأله در مورد سلجوقیان کرمان، روم و سوریه به‌برقراری‌سه‌سلطنت مستقل انجامید.

وقتی که آلپ‌ارسلان در سال ۱۰۶۶/۴۵۸ ملکشاه راولیعهد خود کرد برای اعضای خانواده خود اقطاعاتی تعیین نمود: به‌اینانچ یبغو مازندران رسید؛ سلیمان‌ بن‌داود بلخ و پسران او ارسلان ارغو و ارسلان شاه به‌ترتیب خوارزم و مرو را صاحب شدند؛ چغانیان و طخارستان به‌الیاس برادر الپ‌ارسلان تعلق گرفت؛ بغشور به‌مسعودبن‌ارتاش و اسفزار به‌مودودبن‌ارتاش رسید. الپ‌ارسلان در زمان مرگ‌خود اهدائیه های دیگری هم تعیین کرد. او به‌پسرش ایاز آنچه را که قبلاً در بلخ از آن داود بود، بخشید و ۵۰۰،۰۰۰ دینار هم به‌او تخصیص داد؛ ولی او استحکامات آنجا را به‌ملکشاه واگذار کرد و فارس و کرمان را همراه با مبلغی پول به‌قاوردبن‌داود بخشید.

این اهدائیه‌ها و نظایر آن که سلاطین بعدی واگذار می کردند به‌عنوان اقطاع به‌حساب می‌آمدند. آنها در همه موارد نوعی واگذاری قدرت بود وهیچ‌وقت حاوی هیچ‌نوع واسالگری و یا حقوق دائمی نبود، هرچند که این حقوق اغلب

Marfat.com

اوقات غصب می‌شد. وظایفی که تفویض می‌گردید وظایف عادی یک نفر حاکم مسلمان بود که عبارت بود از: حمایت از دین و جامعه مذهبی، حفظ نظم عمومی، برپایی محکمه مظالم و یا نظارت برآن، جمع‌آوری مالیات، پرداخت حقوق و نان-پاره‌ها. در بعضی موارد وظیفه شورا هم به‌ملک سلجوقی تفویض می‌گشت. این وظیفه از دو منبع آب می‌خورد: از رسم و عادت استپی و اصل قرآنی «وشاورهم فی‌الامر»، اصطلاح اهدائیه فرق می‌کرد. در اکثر موارد نظارت کامل مالی برملک داده می‌شد بنحوی که تمام عایدات توسط او جمع‌آوری گردد. معمولاً به‌او دستور می‌دادند که میزان مالیاتها را بالا نبرد و در این رهگذر عرف محلی و نظریه‌اسلامی هم او را محدود می‌ساخت. موازینی که او می‌توانست از طریق آن منطقه تحت نفوذش را واگذار کند فرق می‌کرد. سنجر که محمودبن‌محمد را پس از شورش در سال ۱۱۱۹/۵۱۳ در جای خود ابقا کرده بود، بنظر می‌رسد که یک عمل استثنایی انجام داده باشد زیرا امکان داشت محمود پس از برگشت او به‌ری، بازهم‌سربه-شورش بردارد [۶۶]. در زمان سلطنت مسعودبن‌محمد، ری نیز از منطقه تحت نفوذ وی خارج شد و توسط سنجر به‌مقرب جوهر واگذار گشت. این شهر بالاخره توسط عباس مملوک مقرب‌جوهر، که مسعود را در سال ۱۱۴۶-۷/۵۴۱ بقتل رسانیده بود، غصب شد.

نظیر این مسأله، اقطاعات امرای بزرگ بود که آن‌هم تفویض بعضی از وظایف عادی حاکم و یا تمام آنها در ناحیه اقطاعی محسوب می‌شد که همین واگذاریها هم در ایالات غربی، در منابع اقطاع نامیده شده و به‌گیرنده آنها مقطع اطلاق می‌گردیده. گاه گداری هم اصطلاح والی بکار می‌رفت که دقیقاً مترادف با مقطع بود. این اهدائیه در زمان سلطنت سنجر در خراسان، گرگان و نواحی مجاور آنها با اصطلاحات سنتی در مورد یک حکومت ایالتی، ولایت، عمل، ریاست ونیابت مشخص می‌شد و اصطلاح اقطاع هم گویا در مفهوم خاصی بکار می‌رفته که بیشتر مطابق با اقطاع «نظامی» بوده است. انتظار می‌رفت که در قبال هر اقطاعی مبلغ معینی پول داده شود که مقطع به‌عوض آن تعداد ویژه‌ای سرباز تهیه می کرده؛ و اقطاع و تعداد سربازانی که مقطع بایستی تهیه می کرد در دیوان ثبت می‌گردید. از این‌رو فرمانی که از سوی دیوان سنجر به‌عضدالدین برای مقام حکومت گرگان صادر شده مقرر داشته که در معنی اقطاعات مقطعات نظری شافی کند، هر کس که

Marfat.com

در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و در زیادت آنچه که او را گفته بودند بی‌اجازت و بی‌فرمان سلطان بازستاند. و هر محلول که جای بحث داشته باشد بی‌فرمان و توقیع سلطان هیچ کس را تمکین تصرف ندهد [۶۷].

در اوایل دورهٔ گسترش امپراتوری سلجوقی، مملکت توسط خانواده‌های حاکمه محلی سابق که در آغاز به‌صورت باجگزار سلجوقیان عمل می کردند وبالاخره به‌عنوان حکام و مقطع سلجوقیان بکار مشغول شدند، اداره می‌شد. این حکومتها هم مانند تیولهای امرا، در منابع اقطاع نامیده شده است و شرایط واگذاری آنها هم دقیقاً همان شرایط واگذاری اقطاع به‌امرا بوده است [۶۸]. از زمان مرگ ملکشاه به‌بعد، قسمت فزاینده‌ای از مملکت که به‌صورت اقطاع «دیوانی» به‌امرا واگذار شده بود از نظارت حکومت مرکزی خارج شد و بالاخره منطقه‌ای که مستقیماً توسط سلطان اداره می‌شد مورد غفلت قرار گرفت. این اهدائیه‌ها هم از سلطنت مطلقه سلطان آب می‌خورد و کاملاً دلبخواهی بود و در مقطعهای زمانی نامعین قابل واگذاری به‌افراد دیگر و یا عودت بی‌دلیل بود. مقطع تعهد اطاعت و خدمت به سلطان در ذمه‌اش بود. لازم بود که او برای سلطان قشون تهیه کند و نیز اگر لازم باشد پول برای او فراهم سازد. انتظار می‌رفت که در موقع فتوحات تازه، مقطع از مالیات نقدی و جنسی سلطان چیزی بکاهد. در این میان هیچ نوع تعهد حمایت و یا نگهداری بر سلطان مترتب نبود و نیز متضمن هیچ نوع وفاداری دو جانبه نبود.

میزانی که مقطع می‌توانست نظارت مالی اعمال کند فرق می کرد. تشریح نظام‌الملک در سیاست‌نامه تا حدی محدود است؛ و عبارت بنداری، با توجه به‌عمل نظام‌الملک در مورد تعیین مناطق مختلف در ازای حقوق، نشان می‌دهد که چه مناطقی که در آن زمان به‌صورت مستقیم اداره می‌شد و چه حکومت مرکزی، بر تمام آنها و یا بعضی از مالیاتهای ایالتی نظارت اعمال می‌شد. مع‌الوصف علی‌رغم عبارت نظام‌الملک، معمولاً مقطع بر اقطاع «دیوانی» نظارت کامل مالی داشت. به‌علاوه او در چهارچوب اقطاع خود می‌توانست به‌رعایای خود اهدائیه‌هایی واگذار کند؛ و روابط او با آنها نظیر روابط موجود او با سلطان بود. امرایی که به‌عنوان حکام محلی وضع نیمه‌مستقلی داشتند می‌توانستند آزادانه منطقه تحت نفوذ خود را واگذار کنند. در این میان مقطعانی نیز بودند که مالیات منطقه معین

Marfat.com

خود را به‌مقاطعه می‌دادند. آنها در انتخاب مأمورین دولتی برای تیولهای خود نیز آزادی عمل داشتند. اگر مقطعی، منطقه وسیعی را صاحب می‌شد می‌توانست نواب و مأمورین زیردستی برای خود انتخاب کند تا به‌نام او کار کنند؛ و اینکه مقطع مجبور بود در زمان لشکرکشیهای نظامی همراه سلطان برود و از اقطاع خود غیبت کند، لازم می‌نمود که نائبی برای خود انتخاب کند تا از طرف او عمل نماید.

حکومت مرکزی برای نظارت بر اقطاع «دیوانی» و یا جلوگیری مقطع از بی‌عدالتی و یا شورش، جز ایجاد ترس از نیروهای مافوق، شیوهٔ دیگری برنمی‌گزید. مظلوم نظراً می‌توانست به‌سلطان التجاء کند ولی عملا این التجاء زمانی صورت می‌گرفت که سلطان روزی و روزگاری از منطقه او و یا جوار آن بگذرد. ابن‌اثیر نمونه‌ای از دو نفر از اهالی عراق سفلی را عرضه کرده که در سال ۱۰۹۲/٤۸۵ به‌ملکشاه در مقابل مقطع خود خمارتگین، شحنه بغداد، که گویا ۱,٦۰۰ دینار از آنها گرفته بود التجاء کردند. ملکشاه، خمارتگین را از اقطاعش برکنار کرد و پول را به‌آن دو مرد برگرداند و ۱۰۰ دینار هم اضافی به‌آنها هدیه کرد [٦۹]. نظام‌الملک می‌گوید که رعایا بایستی به‌تن و مال و زن و فرزند و ضیاع و اسباب از مقطعان ایمن باشند و هر مقطعی که جز این کند دستش کوتاه کنند و اقطاعش بازستانند و با او عتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند [۷۰].

عمل غصب همه‌جاگیر بود؛ و به‌محض اینکه قدرت امرا افزایش می‌یافت واگذاری یک اقطاع «دیوانی» صورت شناسایی تملک کامل آن امیر بر آن ناحیه به‌خود می‌گرفت. از اینها گذشته سلطان بعضی اوقات با واگذاری یک ناحیه بدو نفر به‌طور همزمان آن دو را به‌جان هم می‌انداخت؛ و بارها اتفاق می‌افتاد که یک نفر امیر با جبر و زور بر اقطاع خود مسلط می‌شد. واگذاری یک اقطاع «دیوانی» نظراً موروثی نبود؛ ولی به‌محض اینکه قدرت آنها افزایش می‌یافت گرایش موروثی رخ می‌نمود و بعضی از امرا اقطاع خود را از راه ارث و یا وصیت‌نامه به‌فرزندان و وابستگان خود منتقل می‌کردند.

بعضی از مقامات درباری دارای مناطق ویژه‌ای بودند که به‌عنوان اقطاع به‌آنها واگذار شده بود تا از راه آن گذران زندگی کنند و یا اینکه این اقطاع وظیفه خاصی براساس درآمد یک منطقه ویژه بود. از این‌رو تش ـ خانه در زمان ملکشاه وظیفه‌ای براساس خراج خوارزم و جامه‌خانه براساس درآمد خوزستان بود. اسم

Marfat.com

که تشدار ملکشاه بود بالاخره در خوارزم استقلالی بهم زد و سلسله مستقلی بنیاد نهاد. به‌مأمورین مختلف هم در ازای حقوق، زمین و یا درآمد زمین واگذار می‌شد که هر دو به‌نام اقطاع معروف بود. مثلاً تعدادی از شحنه‌های بغداد، تکریت را به‌عنوان اقطاع دریافت کرده بودند. واسط و حلوان نیز در ایام مختلف به‌عنوان اقطاع به‌شحنه‌های بغداد تفویض شد. حقوق وزیر بیشتر براساس اقطاع پرداخت می‌شد. ابن‌بلخی می‌گوید که در این زمان (یعنی زمان سلطنت محمدبن ملکشاه) جهرم در فارس قسمتی از مواجب ولیعهد بشمار می‌رود [۷۱]؛ ولی این مسأله بیشتر شبیه نوع اقطاعی است که نه به‌صورت اقطاع به‌مقام ویژه‌ای، بلکه به‌عنوان مواجب و نان پاره به‌او تعلق می‌گرفت.

نظام اقطاع فی‌حد ذاته متضمن نیروی گریز از مرکز و یا حتی ملین ساختن قدرت حکومت مرکزی نبود. این نظام در زمان یک سلطان مقتدر به‌قدرت و قوام دولت کمک می‌کرد ولی در زمان یک سلطان ضعیف منجر به‌فروپاشی سیاسی می‌شد. وقتی که پس از مرگ ملکشاه، مقطعان با غصب حقوق ویژه شروع به برقراری استقلال خود کردند، پیوند بین سلطان و رعایایش بشدت صدمه دید. از این‌رو این نظام با عملکرد غلط به‌فروپاشی سیاسی امپراتوری کمک می‌کرد ولی ضرورتاً اقتصادیات آنها را کاهش نمی‌داد چرا که مقطعان به‌خاطر نفع شخصی نه چیز دیگر، از خرابی و ویرانی اقطاع خود جلوگیری می‌کردند؛ در واقع آنها آن را به‌صورت یک ملک موروثی درمی‌آوردند. و نیز عملکرد غلط این نظام به‌رشد ارتشهای «خصوصی» و وابستگی واقعی دهقانان کمک می‌کرد؛ ولی مقطعان در مقابل این از تالان همسایگان و چاپیدن مأمورین دولتی جلوگیری می‌کردند.

پس از مرگ ملکشاه، اهدا و واگذاری اقطاع به‌ملک‌های جوان معمول شد که در این صورت این اقطاع توسط اتابک ملک‌مزبور اداره می‌گشت. نهاد اتابکی، نهادی بود که بویژه به‌دوره سلجوقی تعلق داشت، گرچه احتمالا منشأ آن را می‌توان در سازمان اجتماعی و رسوم ترکمانان پی گرفت. اولین کسی که لقب اتابک گرفت نظام‌الملک بود که از سوی ملکشاه بمناسبت کمک نظام‌الملک در خصوص جلوس وی به‌تخت سلطنت، به‌او اهداء کرد [۷۲]. طبق نوشته کتاب اخبارالدولة السلجوقیه، الپ‌ارسلان در زمان حیات پدرش اتابکی به‌نام قطب‌الدین‌کول ـ ساریغ (قزل ـ ساریغ؟) داشت [۷۳]؛ و ابن‌خلکان می‌نویسد که وقتی

Marfat.com

چغری‌بیک‌داود، نظام‌الملک را برای مراقبت از الپ‌ارسلان برگزید، به‌پسرش گفت که: «او را پدر خود بدان و از حرفهای او سرپیچی مکن» [۷٤]. اگر این مسأله درست باشد، بنظر می‌رسد که نهاد اتابکی در شکل آغازین و اصلی خود، در درجه اول، نوعی نهاد اجتماعی محسوب می‌شده که بعدها درنتیجه نظامی شدن دولت تحریف شده است. تمام اتابکان بعدی و یا بعضی از آنها به‌استثنای علی‌بن ابی‌علی‌القمی که اتابک برکیارق بود، جزو امرا محسوب می‌شدند. معمولاً اتابک با مادر ملکی که تحت مراقبت او درآمده بود ازدواج می کرد.

نهاد اتابکی که در زمان سلجوقیان تحول یافت دارای دو جنبه، اجتماعی و سیاسی، بود. اتابک تعلیم و تربیت شاهزاده را بعهده داشت. شاید همین مسأله باشد که علی‌بن ابی‌علی‌القمی به‌اتابکی برکیارق — که برعکس عرف معمول، در زمان سلطنت ملکشاه اقطاعی دریافت نکرده بود — برگزیده شد. اگر به‌ملک جوانی منطقه‌ای یا ایالتی واگذار می‌شد، اتابکی که همراه بود در قبال اداره آن مسؤولیت داشت و لذا طبیعی بود که آنهایی که به‌این مقام منصوب می‌شدند تقریباً بدون استثنا از امرای ترک‌نژاد باشند.

از نظر سیاسی، یکی از مسائل نهاد اتابکی نظارت بر ملک و جلوگیری از شورش او در منطقه مخصوص خود بود. این مسأله احتمالاً در انتصاب اتابکانی از سوی برکیارق به‌پسران خود محمد و سنجر، مسأله اصلی بوده است. مع‌الوصف محمد وقتی که به‌قدر کافی قوی شد اتابک خود قتلغ‌تگین را کشت و اران را تصرف کرد. محمودبن محمد در انتصاب گون ـ تغدی به‌عنوان اتابک برادرش طغرل در سال ۵۱۳/۲۰ - ۱۱۱۹، احتمالا همین مسأله را در نظر داشته است: ولی گون ـ تغدی گرچه برای جلوگیری از شورش محمود منصوب شده بود، ولی او را وادار به‌شورش کرد.

به‌محض اینکه قدرت امرا در رابطه با قدرت سلاطین افزایش می‌یافت، از نهاد اتابکی استفاده می‌شد تا نه تنها از شورش شاهزادگان سلجوقی جلوگیری شود بلکه اتحاد طبیعی با یک امیر مقتدر یا شورشگر حفظ گردد؛ و یک چنین استیلایی معمولاً تحت سلطه نهایی سلطان قرار داشت. این گرایش از زمان سلطنت محمدبن ملکشاه به‌بعد یک گرایش عمومی بود. به‌محض اینکه نهاد اتابکی یک نهاد برجسته‌ای شد، خود اتابک حاکم طبیعی و نیز واقعی ایالت گردید و ملک

Marfat.com

همراه او نیز به‌صورت آلت‌دست درآمد. از این‌رو در سال ۹/۵۰۲ - ۱۱۰۸ فارس به‌جاولی‌سقاو واگذار گردید نه ملک دوساله او چغری‌بن محمد.

زندگی جاولی‌سقاو نمونه‌ای از زندگی امرای بزرگ این زمان است و نشانگر بی‌ثباتی رایج، حسادت و دسیسه متقابل امرا و ضعف روبه رشد سلطان در مقابل امرا می‌باشد. جاولی‌سقاو از اهالی منطقه بین رامهرمز و ارجان بود که در جای خود، در مرزهای فارس و خوزستان مستقر گردید. محمدبن ملکشاه پس از جلوس خود، مودودبن التون‌تگین را برای دستگیری او فرستاد و جاولی پس از هفت ماه خود را تسلیم کرده و به‌نزد محمد در اصفهان آمد. در سال ۱۱۰۶/۵۰۰ به حکمرانی موصل و سایر مناطق که قبلا دراختیار چوکرمیش بود، منصوب شد. جاولی به‌طرف موصل رفت و چوکرمیش را در نزدیکی اربیل اسیر نمود. اهالی موصل زنگی‌بن چوکرمیش را به‌جای پدرش برگزیدند و نامه‌ای برای درخواست کمک به‌صدقه مزیدی، قلیچ ارسلان و به‌برسوقی که بعدها شحنه بغداد شد نوشتند. جاولی موصل را محاصره کرد ولی با رسیدن قلیچ ارسلان به‌سنجار برگشت. در آنجا ایلغازی‌بن ارتوق و تعدادی از پیروان چوکرمیش به‌او پیوستند؛ بعدها رضوان به‌او ملحق شد و رحبه را گرفت. سپس قلیچ ارسلان را درکنار رود خابور شکست داده و به‌موصل برگشت و دروازه‌های آن به‌روی او باز شد. او در حالی که خود در موصل مستقر بود اتحادش را با محمدبن ملکشاه برهم زد؛ و وقتی که محمد مقدمات لشکرکشی را علیه صدقه در سال ۸/۵۰۱ - ۱۱۰۷ فراهم ساخت جاولی همراه ایلغازی‌بن ارتوق، پیشنهاد کمک به‌صدقه نمود. ضمناً محمد، غارت قلمرو جاولی را به‌بنی‌برسوق، مودودبن التون‌تگین و تعدادی از امرا واگذارکرد. برطبق آن جاولی در حالی که درگیر محاصره موصل شده بود زنش را به‌دفاع از شهر گماشت و خود برای جمع‌آوری نیرو رفت. ایلغازی‌بن ارتوق تا حدی با اکراه در نصیبین و نیز ابونجم و ابوکامل منصور پسران صدقه به‌او پیوستند. وی موافقت کرد که همراه آنها به‌حله برود و آنها هم تصمیم گرفتند بکتاش‌بن تتش‌بن الپ‌ارسلان را سخنگوی خود بکنند. ولی اسپهبد صباوه که بالاخره به‌آنها ملحق شده بود به‌جاولی توصیه کرد که به‌طرف سوریه برود چرا که‌سلطان‌در عراق ویا اطراف آن بود.جاولی توصیه او را پذیرفت. او در حالی که با بالدوین ادسایی و جوسلین متحد شده بود به‌سوریه رفت ولی در سال ۱۱۰۸/۵۰۲ از تنکرد شکست خورد. ضمناً محمدبن-

Marfat.com

ملکشاه، حسین‌بن قتلغ‌تگین را برای تجدید اتحاد، نزد جاولی فرستاد. جاولی تسلیم خود را بشرطی پذیرفت که محاصره موصل مرتفع شود و پیشنهاد کرد که فرزندش را به‌عنوان گروگان به‌دربار سلطان بفرستد. مع‌هذا مودود که موصل را محاصره کرده بود از پایان دادن به‌محاصره آن امتناع نمود و موصل کمی پس از آن سقوط کرد. جاولی در حالی که دریافته بود که نمی‌تواند امید موفقیتهایی را در سوریه و یا جزیره داشته باشد، تصمیم گرفت به‌نزد محمدبن ملکشاه برود با این امید که حسین‌بن قتلغ‌تگین برای وی شفاعت کند. او به‌اصفهان رسید، بکتاش‌بن تتش را تسلیم محمد کرد و با او صلح نمود. محمد سپس جاولی را به‌عنوان اتابک پسرش چغری به‌فارس فرستاد. فارس در آن زمان در آتش بی‌نظمی می‌سوخت و تحت سلطه مؤثر سلطان نبود؛ از این‌رو سلطان در فرستادن جاولی به‌فارس انتظار هیچ نوع خطر طغیان دوباره را از سوی او نداشت چرا که جاولی قبل از همه بایستی این ایالت را تحت اطاعت خود درمی‌آورد. در واقع جاولی در انقیاد شبانکاره که ناحیه شاپور فارس را به‌صورت خرابه و ویرانه‌ای درآورده بود موفق شد و توانست تا حدی آسایش را به‌این ایالت برگرداند. او در سال ۱۷/۵۱۰ - ۱۱۱۶ در فارس درگذشت.

به‌محض اینکه جنبه سیاسی نهاد اتابکی هر چه بیشتر جنبه اجتماعی آن را تحت‌الشعاع قرار داد، ملکها به‌جای یک نفر، به‌چند تن از اتابکها سپرده شدند چنانکه این مسأله در خصوص مسعودبن محمد اتفاق افتاد. و یا اینکه یک امیر، اتابک تعدادی از ملکها گردید. در این زمینه قسیم‌الدوله آق‌سنقر برسقی نمونه خوبی‌است. او اصلاً یکی ازممالیک برسق‌بود که‌طغرل‌بیک‌درسال ۱/۴۵۲-۱۰۶۰ او را شحنه بغداد نمود و سپس به‌خدمت الپ ارسلان، ملکشاه و برکیارق درآمد. محمدبن ملکشاه در سال ۱۱۰۵/۴۹۸، آق‌سنقر برسقی را شحنه بغداد کرد. پس‌از مرگ مودودبن آلتونتاق مقطع موصل، درسال ۱۵/۵۰۸ - ۱۱۱۴ به‌حکومت موصل و جزیره منصوب شد و اتابک مسعودبن محمد گردید و دستور گرفت که علیه فرانکهای سوریه جهادی راه بیندازد. در سال ۱۶/۵۰۹ - ۱۱۱۵ محمدبن‌ملکشاه موصل را به‌جوشبک که او نیز اتابک مسعود بود واگذار کرد. برسقی به رحبه برگشت و آنجا را به‌عنوان اقطاع خود دریافت نمود. محمدبن ملکشاه در سال ۱۱۱۷/۵۱۱ درگذشت. سال بعد محمودبن محمد، برسقی را شحنه بغداد کرد ولی

Marfat.com

کمی پس از آن سنگوبرس به‌همان مقام منصوب شد. مسعود مراغه را نیز علاوه بر رحبه اقطاع برسقی کرد. ضمناً دبیس‌بن صدقه، جوشبک را اغوا کرد که علیه محمود شورش کند و امپراتوری را به‌نام مسعود گرداند و ضمناً برسقی را هم دستگیر کند. برسقی در حالی که از این نقشه آگاهی یافته بود به‌محمود پیوست. برای مدت کوتاهی در آذربایجان، جزیره و موصل خطبه به‌نام مسعود خوانده شد. بین او و محمود در سال ۱۱۲۰/۵۱۴ جنگ درگرفت و مسعود شکست خورد و پس از این واقعه محمود، برسقی را همراه عذرنامه‌ای به‌نزد مسعود فرستاد. در سال ۱۱۲۱/۵۱۵ محمود موصل را به‌برسقی واگذار کرد و به‌او تکلیف نمود که علیه فرانکها جهاد کند. سال بعد برسقی واسط را به‌عنوان اقطاع اضافی و مقام شحنه بغداد را دریافت کرد؛ او همچنین دگرباره اتابک مسعود شد و با مادر مسعود که در زمان مرگ محمدبن ملکشاه در سال ۱۱۱۷/۵۱۱ گرفتار منگوبرس شده بود، قبل از اینکه زمان عده‌اش سرآید ازدواج کرد [۷۵]. برسقی هفت سال بعد از شحنگی بغداد، بنابه درخواست خلیفه برکنار شد. محمود سپس او را اتابک یکی از فرزندان خود کرده و بار دیگر به‌موصل فرستاد و به‌او دستور داد که باز هم علیه فرانکها جهاد کند. او پس از تسخیر حلب به‌موصل برگشت و در سال ۱۱۲۶/۵۲۰ توسط یک نفر باطنی بقتل رسید.

بنابراین سلطان در حالی که سعی می‌کرد از طریق نهاد اتابکی اتحاد معمولی امرای بزرگ را تأمین نماید، آنها از سوی دیگر درصدد استقرار و استحکام استقلال واقعی خودشان بودند. با توجه به‌این امر که سلطنت در خاندان سلجوقی موروثی بود، لذا امرا همواره درصدد بودند که یکی از افراد خاندان سلجوقی را بیابند تا به‌نام او و به‌کام خود حکومت کنند. و این نهاد اتابکی بود که یک چنین شخصی را دراختیار آنها قرار می‌داد. از اینها گذشته، از نقطه نظر حسادت و دسیسه در بین امرا، برای آنها ساده بود که به‌جای تسلط بر خود سلطنت، سلطه‌های مستقل خود را در ایالات دوردست اعمال کنند. در این میان امرایی وجود داشتند که به‌خاطر تقویت و افزایش اعتبار خود، بنابه رضایت معمولی سلطان، به‌زور بر بعضی از ملکها مسلط می‌شدند. از این رو منگوبرس [۷۶] درحالی که به‌دنبال قراجه‌ساقی (اتابک سلجوقشاه‌بن محمد، که سنجر او را در سال ۱۱۳۲/۵۲۶ بقتل رسانید) ارباب فارس شده بود به‌طغرل‌بن محمد نامه نوشت و از

Marfat.com

او خواست که پسرش الپ‌ارسلان را پیش او بفرستد؛ و متذکر شد که در صورت اجابت درخواست وی، طغرل را به‌عنوان سلطان برسمیت خواهد شناخت. طغرل هم در جای خود الپ‌ارسلان را نزد سنگوبرس فرستاد.

عمادالدین زنگی که اصلا درخدمت برسقی بود یکی دیگر از این نمونه‌ها است. او پس از مرگ عزالدین پسربرسقی در سال ۱۱۲۷/۵۲۱، صاحب موصل شد. دو نفر از ملکهای سلجوقی تحت نظارت وی بودند. یکی از ملکها را از دبیس‌بن صدقه مزیدی که ملک مزبور به‌او سپرده شده بود، گرفته بود [۷۷]. دیگری الپ‌ارسلان‌بن محمود بود که با عنوان الخفاجی معروف بود. طبق گفته ابن‌اثیر، هدف زنگی این بود که به‌نام ملک الپ‌ارسلان مملکت را تحت سلطه خود درآورد از این‌رو به‌نام او نامه می‌نوشت و سفیرانی می‌فرستاد و جواب نامه می‌داد و منتظر مرگ مسعودبن محمد بود تا در آن زمان لشکری گرد آورد و سلطنت را به‌نام الخفاجی قبضه کند [۷۸]. ولی قبل از اینکه بتواند این کار را انجام دهد، مرد. مع‌الوصف واقعیت این بود که امیری به‌قدرت و استقلال او، می‌توانست یک چنین سیاستی را در پیش گیرد و همین مسأله شاهد برجسته‌ای برای اعتبار مضاعف آنهاست که وجود یک نفر ملک سلجوقی این اعتبار را برای امرا تأمین می‌کرد. مع‌ذلک به‌محض اینکه یک اتابک قدرت‌خود را کاملاً اعمال می‌کرد، ملک وابسته کاملاً در پرده گمنامی فرو می‌رفت و اتابک که به‌عنوان یک حاکم مستقل عمل می‌نمود. ایالت او را به‌اعقاب خود منتقل می‌کرد. بنابر این نهاد اتابکی سیاسی عامل بالقوه‌ای در فروپاشی امپراتوری سلجوقیان بزرگ گردید. از زمان سلطنت مسعودبن محمد به‌بعد، آذربایجان و فارس صحنه تلاشهای مختلف اتابکان برای کسب استقلال شد و بالاخره در هر دوی این ایالات سلسله‌های مستقلی پا گرفتند.

هر چند که پس از مرگ ملکشاه، البته نه قبل از آن، اکثر امپراتوری به شکل اقطاع از تحت نظارت حکومت مرکزی خارج شده بود، ولی در این میان نواحی، شهرها و ولایات دیگری نیز بودند که در آنها ترتیبات متمایزی برقرار بود زیرا که تحت نظارت مأموری به‌نام شحنه بودند. او در واقع یک حاکم نظامی بود که توسط سلطان و یا حکام وی منصوب می‌شد. یکی از وظایف عمده حاکم نظامی اجرای تصمیمات محاکم قاضی بود حتی اگر برای اجرای آن، زور لازم

Marfat.com

بود؛ و نیز از وظایف او حمایت از عامل (محصل مالیاتی) و سایر مأمورین در اجرای وظایفشان بود. در نظارت کامل مقطع، یک اقطاع «دیوانی» قرار داشت و در واقع تمام وظایف یک حاکم به‌او واگذار شده بود. ولی شحنه معمولاً در انتصاب مأمورین ایالتی (به‌غیر از آنهایی که در دیوان او بودند) اختیاری نداشت و بیشتر عهده‌دار حفظ نظم بود و باید می‌کوشید که جمع‌آوری مالیاتها و اداره عمومی به‌نحو احسنی صورت پذیرد[۷۹]. مثلاً مقام شحنه اصفهان دقیقاً مقام یک حاکم نظامی بود. ترکان خاتون زمانی که در سال ۱۰۹۴/۴۸۷ در بستر مرگ افتاده بود به‌شحنه اصفهان دستور داد تا سلطنت را برای پسر او محمود تثبیت نماید. در منابع از شحنه‌های متعدد ری نظیر عباس سملوك مقرب جوهر نام برده شده است [۸۰]. ری مانند اصفهان یک زمانی پایتخت سلجوقیان بوده و چنانکه گفته شد، سنجر آن را جزو،متصرفات دیوان خود کرد. مع‌الوصف این به‌آن معنی نیست که شحنه فقط در مناطقی که به‌طور مستقیم اداره می‌گشت یافت می‌شد [۸۱]. گیرنده یک اقطاع «دیوانی» در حالی که وظایف واگذارشده حاکم را انجام می‌داد، اغلب اوقات شحنه‌هایی منصوب می‌کرد؛ ولی به‌طور کلی هر چند که در زمان سنجر اشارات مختلفی به‌وجود شحنه در ایالات شمال ـ شرقی شده، ولی اشاره بدانها در ایالات غربی بسیار کم است. چنین می‌نماید که حقوق شحنه از مرسومات محلی که برطبق عرف و عادت وضع شده بود پرداخت می‌شده است.

در منابع، گاه‌گداری هم به‌ضمان اشاره شده است. ضمان در کنار اقطاع «دیوانی» بود ولی در جایی که مقطع نظارت کاملی بر اداره عمومی ناحیه داشته و نیروهای مسلحی را به‌منظور استفاده در خدمت سلطان، در صورت لزوم، نگه می‌داشته، مقاطعه کار مالیات اغلب اوقات عهده‌دار جمع‌آوری مالیاتها بوده است. از اینها گذشته، مقاطعه مالیاتها توسط مقاطعه کار برای مدت محدودی مثلاً یک یا سه سال بوده است. تعداد و میزان این مقاطعه‌ها تا حدی کم بوده است. اکثر اشارات به‌آن مربوط به‌اوایل دوره سلجوقیان است که بیشتر مخصوص نواحی داخلی و یا حول‌و حوش عراق است. طغرل‌بیگ در سال ۱۰۵۶-۷/۴۴۸ بصره و اهواز را به‌ترتیب به‌مبلغ ۳۰۰,۰۰۰ و ۶۰,۰۰۰ دینار به‌هزار اسپ‌بن بانکیر به‌مقاطعه داد [۸۲]. در سال ۱۰۵۹/۴۵۱ مقاطعه کار عوض شد ولیکن در سال

Marfat.com

۱۰۶۴/۴۵۶ بصره بار دیگر در دست هزار اسپ بود و در سال ۷/۴۵۹ - ۱۰۶۶ الپ‌ارسلان آن را همراه با واسط به ۳۰۰,۰۰۰ دینار به‌مقاطعه داد. در سال ۱۰۵۹/۴۵۱ طغرل‌بیگ واسط را به‌مبلغ ۲۰۰,۰۰۰ دینار به‌ابوعلی‌بن فضلان نامی به‌مقاطعه داد؛ و در سال ۱۰۶۳/۴۵۵ به‌همان مبلغ به‌یک مقاطعه کار دگر واگذار نمود. در سال ۱/۴۵۲ - ۱۰۶۰ و ۱۰۶۳/۴۵۵ طغرل‌بیگ بغداد را به مدت سه سال به‌مقاطعه داد: در سال اول به ۴۰۰,۰۰۰ دینار و در نوبت دوم (به‌یک مقاطعه کار دیگر) به‌مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ دینار واگذار کرد. ملکشاه بصره را اول بار به‌یک یهودی به‌نام ابن‌علان و سپس در سال ۸۰/۴۷۲ - ۱۰۷۹ به خمارتگین به‌مقاطعه داد که سالانه ۱۰۰,۰۰۰ دینار همراه با ۱۰۰ رأس اسب به‌او داد. خمارتگین با همدستی گوهر آیین شحنه بغداد، نقشه سقوط ابن‌علان را طرح کردند. ابن‌علان به‌نزد نظام‌الملک پناهنده شد. ولیکن چون خمارتگین و گوهر آیین شخصاً با نظام‌الملک دشمن بودند،لذا پیش سلطان از ابن‌علان سعایت کرده و او را قانع ساختند که وی را خفه کند [۸۳]. الپ‌ارسلان نیز فارس را به‌فضلویه رهبر شبانکاره به‌مقاطعه داد.

در ایام سلجوقیان قسمت اعظم گروههای قبیله‌ای تحت اداره مستقیم حکومت مرکزی نبودند. متلاً کردان و اعراب تحت سلطه حکام محلی و یا یک نفر مقطع بودند. بنابراین مسأله اداره مستقیم آنها مطرح نشد. این مسأله در خصوص قسمتهایی از طبرستان هم صادق بود. شبانکاره در فارس هم در قسمت اعظم این دوره تا زمانی که این منطقه موقتاً تحت سیطره جاولی‌سقاو قرار گرفت، توسط رهبران خودشان اداره می‌شدند.

با توجه به‌تعداد و نفوذ، مهمترین گروه عشیره‌ای، ترا کمه بودند. ولی کنترل آنها به‌دلیل تعدادشان و روابط اولیه سلجوقیان با آنها، برای سلجوقیان مسأله ویژه‌ای شده بود. آنها در سرتاسر این دوره همیشه بسوی غرب در کوچ بودند. سیاست الپ‌ارسلان درباره آنها، بکارگماری‌شان در غارتهایی بود که در خارج از دارالاسلام صورت می‌گرفت و تعدادی از آنها را هم به‌طرف سوریه و آسیای صغیر راندند. مع‌الوصف بقیه آنها در ایالتی باقی ماندند که تسلط سلطان بر آنها مسجل شده بود. برخی از آنها به‌خدمت سلطان درآمدند ولی اکثر آنان به‌صورت چادرنشین و نیمه‌چادرنشین باقی ماندند که در چراگاههای زمستانی و

Marfat.com

تابستانی در رفت‌و آمد بودند و به‌دنبال چراگشتهای تازه کوچ می کردند. تمرکز اصلی تراکمه بیشتر در عراق، جزیره، آذربایجان، گرگان و جوار مرو بود. این تمرکز در سرتاسر دوره سلجوقیان، الزاماً همیشگی نبود. قدرت سلطان تا زمان مرگ ملکشاه، کم و بیش، تراکمه را تحت سلطه خود درآورده بود. ضعف امپراتوری پس از مرگ او، و فروپاشی ملک که بوسیله تتش در سوریه ایجاد شده بود، آزادی آنها را برگرداند و در عرض دو یا سه سال، چند تن از آنها امارت‌نشینهای مستقلی ایجاد کردند [۸٤]. این واقعیت که برخی از آنها جزو افسران سلطان بودند — مثلاً ایلغازی‌بن آرتوق که در سال ۲/٤۹۵ - ۱۱۰۱ از طرف محمدبن ملکشاه شحنه بغداد شده بود — در موقع زوال قدرت سلطان به‌آنها کمک کرد تا بلافاصله موقعیت خود را به‌عنوان شاهان منطقه‌ای تثبیت سازند.

تراکمه‌ای که در زمان سلطنت سنجر در گرگان و حول وحوش مرو ماندگار شده بودند تحت نظارت دیوان مرکزی خودشان بودند. مأموری که دیوان آنها را برعهده داشت نیز شحنه نامیده می‌شد. وظایف او در درجه اول حفظ نظم و آرامش و جلوگیری از هجوم قبایلی بود که به‌همسایگان آنها دست‌اندازی می کردند و نیز جمع‌آوری مرسومات چراگشت آنها و سایر مالیاتها برای دولت بود. در فرمانی که دیوان سنجر برای انتصاب اینانج بلکاالغ جاندار بک به‌منصب شحنگی ترکمانان در گرگان صادر کرده مشخص شده که آنها طبقه ویژه‌ای هستند. جاندار بک در میان سایر وظایف خود، می‌بایست که برای هر یک از رهبران آنها بر طبق تعداد خانوار و پیروانشان، چراگاه و آب تعیین کند [۸۵].

غزان در جوار شهر مرو و در مرزهای امپراتوری خود را جزو پیروان ویژه سلطان به‌حساب می‌آوردند. کنترل آنها مشکل بود و روابط بین آنها و دیوان سنجر با مخالفت همیشگی بین امکان‌یافتگان و نیمه امکان‌یافتگان رنگ خورده بود. در موقع جمع‌آوری مالیات سالانه گوسفند از آنها، که به‌سطبخ سلطان پرداخت می کردند، تعدیاتی صورت می‌گرفت و همین مسأله موجبات شورش آنها را فراهم می‌ساخت. امرای سنجر او را وادار کردند که علیه آنها لشکرکشی کند سنجر این کار را کرد ولی از آنها شکست خورده و در سال ٤/٥٤۸ - ۱۱۵۳ اسیر غزان گردید؛ سه سال در اسارت آنها قرار داشت. گرچه بنظر می‌رسد که مأمورین سلطان در مدت این سه سال و در غیبت او مرتکب اشتباهاتی شده‌اند ولی مسأله به‌هیچ

Marfat.com

وجه ساده نبوده است چرا که غزان از نظر تعداد زیاد بودند و بر نواحی امکان‌یافته تجاوز می‌کردند تا اینکه پس از مرگ سنجر در سال ۱۱۵۷/۵۵۲، قسمتهایی از خراسان و کرمان را مورد تاخت‌وتاز قرار دادند. سلطان در انجام وظایفش به عنوان قاضی و حافظ نظم عمومی و در تفویض این وظایف در ایالتها به‌مقطع، از طریق درگاه عمل می‌نمود. سلطان در انجام سایر وظایف خود از قبیل جمع‌آوری مالیات، از طریق دیوان مرکزی یعنی تشکیلات اصلی دیوانسالاری عمل می‌کرد. سلطان از طریق درگاه، که نظامی شده بود و مرکب از امرای ترک‌نژاد بود، در اختیار رعایای خود بود تا به‌تظلمات آنها رسیدگی کند؛ او در دیوان، که بیشترین مأمورین آن تاجیکیهایی‌بودند که سنن دیوانسالاری سلسله‌های سابق را به‌ارث برده بودند، به‌انحاء مختلف — یعنی بر سر جمع‌آوری مالیات— با رعایای خود تماس برقرار می‌کرد. او وظیفه خود را در دیوان به‌وزیر واگذار کرده بود که در اوج قدرت خود، بر تمام جنبه‌های دیوانی، چه دنیوی و چه مذهبی نظارت داشت و بالاتر از همه رئیس تشکیلات امور مالی بود. نظام‌الملک خود را مدار امپراتوری کرده بود. او می‌گوید که: «چون وزیر نیک روش باشد مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ باشند و پادشاه فارغ دل، و چون بد روش باشد در مملکت آن خلل تولد کند که در نتوان یافت و همیشه پادشاه سرگردان و رنجور دل بود و ولایت مضطرب» [۸۶].

رابطه بین درگاه و دیوان مرکزی دقیقاً تنظیم نشده بود. حافظ و عامل برقراری رابطه بین آنها تا زمان زوال وزارت، خود وزیر بود. عمیدالملک کندری وزیر طغرل‌بیگ، و نظام‌الملک هر دو مستقیماً به‌سلطان دسترسی داشتند؛ ولی چنانکه در بالا گفته شد، در زمان سلاطین بعدی، گویا امیر حاجب تا اندازه‌ای حایل بین آنها قرارگرفته بود. مادامی که وزیر روابط سلطان را با حکام خارجی و خلافت تحت نظارت داشت، تا حدودی به‌عنوان یک نفر مأمور درگاه عمل می‌کرد. وقتی که خلیفه در سال ۱۰۸۶ - ۷/۴۷۹ به‌ملکشاه و امرای وی بار داد، نظام‌الملک به‌نیابت از طرف او همراه امرا به‌خدمت خلیفه رسید. معمول بر این بود که در زمان جلوس خلیفه جدید، وزیر به‌نیابت از سوی سلطان سوگند وفاداری نسبت به‌خلیفه ابراز می‌کرد. مذاکرات در خصوص پیوندهای زناشویی هم با خلیفه، معمولاً توسط وزیر سلطان صورت می‌گرفت. وقتی که طغرل‌بیگ از دختر

Marfat.com

خلیفه خواستگاری کرد عمیدالملک کندری به‌نیابت از سوی او این کار را انجام داد؛ و مذاکرات ازدواج دختر ملکشاه با خلیفه در سال ۲/٤۷٤ - ۱۰۸۱ نیز توسط نظام‌الملک انجام شد. به‌همین نحو کمال‌الدین ابوالبرکات درگزینی، وزیر مسعودبن محمد، در ازدواج فاطمه خواهر سلطان با خلیفه در سال ۱۱۳۷/۵۳۱، وکیل او بود؛ و ضیاءالملک احمدبن نظام‌الملک که از سال ۱۱۰۷/۵۰۰ تا سال ۱۱/۵۰٤ - ۱۱۱۰ وزیر محمدبن ملکشاه بود، از طرف خواهر سلطان وقتی که او در سال ۱۱۰۹/۵۰۲ با خلیفه المستظهر ازدواج کرد، متولی او بود.

وقتی که وزیر به‌نیابت از طرف سلطان، محکمه مظالم برپا می کرد، وظایفی که انجام می‌داد بیشتر مربوط به‌درگاه بود تا دیوان به‌همین نحو، نظارت او بر نهاد مذهبی که به‌نیابت از سوی سلطان به‌او واگذار می‌شد ربطی به‌ریاست دیوانسالاری وی نداشت مگر اینکه اداره اوقاف مطرح می‌شد. او حق انتصاب قضاة، محتسبین، خطبا و یا سایر مأمورین رسمی نهادهای مذهبی را نداشت هر چند که سلطان در این باره با وی مشورت می کرد. یکی از مسائل اصلی نظارت وی بر نهاد مذهبی، احتمالاً جلوگیری از رفض بوده است زیرا عقیده بر این بود که این مسأله ثبات سیاسی را تهدید می کند. سلاطین نخستین یعنی طغرل‌بیگ، الپ‌ارسلان، ملکشاه و محمدبن ملکشاه شدیداً سنی مذهب بودند و جزو فرقه حنفی محسوب می‌شدند. وزیر هم در اوایل این دوره یا شافعی و یا حنفی بود. کندری یکی از حنفیهای متعصب بشمار می‌رفت و دستور داده بود که از منابر مساجد شیعیان (رافضیان) و اشاعره را لعنت کنند. نظام‌الملک که یک نفر شافعی بود این عمل را از بین برد. در زمان سلاطین بعدی بر مسأله تسنن پافشاری زیادی نمی‌شد. انوشیروان‌بن خالد که در سال ۱۱۲۷/۵۲۱ وزیر محمودبن محمد و در سال ۵/۵۲۹ - ۱۱۳٤ وزیر مسعودبن محمد شده بود یک نفر شیعی مذهب بود؛ و طبق گفته ابن‌اثیر، مجدالملک ابوالفضل براوستانی قمی مستوفی برکیارق در خفا یک نفر شیعی مذهب بوده است.

وظیفه اصلی وزیر به‌عنوان رئیس دیوان، ریاست بر امور مالی بود. این از وظایف او بود که منابع درآمد را تنظیم نماید و بدون لطمه وارد ساختن به‌رفاه کشاورزی، عایدات را افزایش دهد. او وظیفه داشت که درآمد دولت را در سطح بسیار عالی حفظ کند و درآمد کافی برای روزهای اضطراری داشته باشد.

Marfat.com

درآمد امپراتوری از مالیاتهای عادی و غیر عادی و سایر منابع مختلف تأمین می‌شد. مالیاتهای عادی عبارت بودند از: (الف) مالیاتهای قانونی: یعنی خراج (مالیات ارضی)، مالیات مراتع، و جزیه (مالیات سرانه بر اساس تعداد اهل‌الذمه)؛ (ب) مالیاتهای غیر قانونی (مکوس)، از قبیل مالیاتهای اخذ شده از کالاها، راهداریها و گمرکات و رسوم نظیر رسومی که بر حقوق مأمورین تعیین می‌شد. مالیاتهای فوق‌العاده مرکب از مالیاتهایی بود که برای مقاصد ویژه‌ای وضع می‌شد. اینها دو نوع بودند: مالیاتی که بر مالیاتهای پرداخت نشده افزوده می‌شد (یعنی بر آنهایی که از دادن مالیات خود کوتاهی کرده بودند و نیز بر مالیاتهای عقب افتاده و مسکوکات لب پریده و شکسته) که بر اثر گذشت زمان به‌صورت نوعی مالیات اصلی درآمد؛ و مالیاتهای اضافی که اغلب بار گرانی بر دوش مردم بود. از آنجا که نظام‌الملک بیان این مسأله را در سیاست‌نامه ضروری یافته بود که مالیاتها بایستی قبل از زمان محصول‌برداری خواسته نشود، لذا این طور استنباط می‌شود که این مالیاتها نبایستی مکرراً پیشاپیش جمع‌آوری گردد ــ زیرا موجب مشکلات زیادی می‌شد. فرامینی که در رابطه با جمع‌آوری مالیات به‌مأمورین یعنی حکام ایالتی و سایرین صادر می‌شد شامل دستوراتی بود که بکرات بر مسأله میزان ثابت مالیاتها و جمع‌آوری آنها در موعد مقرر پافشاری داشت. مع‌ذلک چون تقویم و ارزیابی، اغلب اوقات براساس یک نوع دینار انجام می‌گرفت و براساس دینار رایج پرداخت می‌شد با احتساب تغییر نرخ یک دینار نسبت به سایر دینارها، احتمال داشت که مبلغ مالیات بدون بالا رفتن واقعی نرخ عادی دینار مربوطه، بالا رود.

مالیات اراضی (خراج) از سه طریق تقویم می‌شد، از طریق مساحت، به عنوان نوعی سهم متناسب مقاسمه، و یا بر اساس یک مبلغ ثابت (مقاطعه). این مالیات به‌صورت نقدی و جنسی پرداخت می‌شد. گفته شده که الپ‌ارسلان مالیات خراج به‌صورت دو قسط سالانه وضع کرده بود. در کتاب اخبارالدولة‌السلجوقیه ضبط است که وی راضی به‌خراج اصل یعنی تقویم عادی و اصلی شده بود که مالیاتهای اضافی بدان افزوده نمی‌شد و یا اینکه میزان آن با احتساب نرخهای متغیر، بالا نمی‌رفت. مالیات مراتع به‌دو طریق بر چادرنشینان و یا نیمه چادرنشینان وضع می‌شد: ۱) براساس تعداد چادر و یا خانوار و یا براساس تعداد احشامی که

Marfat.com

داشتند؛ ۲) و یا اینکه عشایر مالیات را یکجا می‌پرداختند. مالیات سرانه در زمان سلجوقیان از اقلام مهم عایدات بشمار نمی‌رفت. پس از اینکه الپ‌ارسلان انی را گرفت بیزانسیها متعهد شدند که جزیه بپردازند؛ و الپ‌ارسلان عمید خراسان را برای جمع‌آوری آن برگماشت. گفته شده که ملکشاه نیز از امپراتور بیزانس جزیه دریافت می کرد؛ ولی ماهیت هر دوی این پرداختها بیشتر شبیه باج بود تا جزیه واقعی.

ماهیت، طرز تقویم و جمع‌آوری مالیاتهای غیر قانونی در سرتاسر امپراتوری فرق می کرد. به‌علاوه مسأله وضع این مالیاتها با برخورد بین موازین مذهبی و عمل مالی مواجه می‌شد؛ گاهی اوقات برای جلوگیری از این برخوردها اقداماتی انجام می‌شد ولیکن هرگز نتایج نهایی بدست نمی‌آمد. ملکشاه دریافت مالیاتهای اضافی (قسمت و تقسیط) از مردم اصفهان را لغو کرد [۸۷]؛ علاوه بر آن او در سال ۷/٤۷۹ - ۱۰۸٦ دستور داد که مالیات مکوس تجار که انواع و اقسام کالاهای مختلف را در عراق و خراسان مبادله می کردند لغو گردد [۸۸]. او همچنین تمام مالیاتهای راهداری و خفرات را که در سرتاسر قلمرو وی از سیاحان گرفته می‌شد لغو کرد. محمدبن ملکشاه در موقع ورودش به‌بغداد در شعبان سال ۱۱۰۸/۵۰۱ تمام مالیاتهای مکوس، ضرائب، مالیاتهای بازاری، راهداری و سایر مالیاتهای مشابه را که در عراق و تمام ایالات وی وضع شده بود لغو کرد و دستورالعمل آن نیز بر سر بازارها آویخته شد. وقتی که او به‌اصفهان برگشت طبق عرف سابق مکوس را بار دیگر بر تجار بغداد تحمیل کرد؛ ولی در موقع بازگشت به‌بغداد بار دیگر لغو آن را تأیید نمود. از سوی دیگر، طغرل‌بیک مالیات مکوس و مصادره ماترك و میراث را رایج ساخت. محمودبن محمد بنابه توصیه وزیرش کمال‌الملك سمیرمی، تصمیم گرفت بار دیگر مکوس را در سال ۲/۵۱۵ - ۱۱۲۱ بر عراق تحمیل نماید ولی پس از قتل کمال‌الملك درسال بعد دستور داد، مکوس از کسی گرفته نشود و مالیاتهایی را که وزیرش بر تجار و دادوستد کنندگان بسته بود لغو کرد. مع‌هذا لغو آنها زیاد طول نکشید زیرا گفته شده، مسعودبن محمد در سال ۹/۵۳۳ - ۱۱۳۸ بار دیگر مالیات مکوس را برقرار کرد و دستورالعمل آن را بر سردر مساجد جمعه و بازارها آویخت.

گاه‌گداری، آنهم در مواقع مخصوصی، یا در زمان وقوع بعضی از بلاهای

Marfat.com

طبیعی، معافیت مالیاتی اعلام می‌شد. مثلاً، طغرل‌بیک وقتی که اصفهان را در سال ۱۰۵۱/٤٤۳ گرفت به‌مدت سه سال مالیاتها را لغو نمود. افرادی نیز نظیر اعضای جامعه مذهبی، گاه‌گاهی مورد مرحمت قرار گرفته و از پرداخت مالیات معاف می‌شدند.

مصادرات و جریمه‌ها منبع نسبتاً مهمی از عایدات را تشکیل می‌داد. طغرل‌بیک در سال ۱۰۵۷-۸/٤٤۹ حدود ۱۰۰,۰۰۰ دینار و ۲۰,۰۰۰ دینار به ترتیب از یک نفر علوی و یک نفر یهودی در بصره مصادره کرد. گفته شده که در زمان الپ‌ارسلان مصادره‌ای صورت نگرفته، ولی پس از مرگ ملکشاه جریمه گرفتن از مأمورین معزول متداول شد. و این موازین قسمتی به‌خاطر وضع راکد روزافزون امور مالی و قسمت دیگر هم درنتیجه عدم درستکاری و فساد مأمورین دولتی بود. دسیسه و عدم امنیت از ویژگیهای حیات خدمات دولتی بشمار می‌رفت. افراد متنفذ و قدرتمند به‌خاطر دفاع از علایق شخصی و رویارویی با توطئه و دسیسه از سوی رقبایشان در آینده و یا عدم لطف سلطان بر ثروت خود می‌افزودند و نیز آنهایی که برای کسب مقامات بالا حرص می‌زدند به‌خاطر خریداری این مقامات بر ثروت خود اضافه می‌کردند. ازطریق همین اعمال مفسدانه تعدادی از مأمورین، حتی به‌صورت موقتی هم که شده، صاحب دارایی هنگفتی شدند. ابوالقاسم انس‌آبادی درگزینی که بالاخره وزیر طغرل‌بن محمد شد، زمانی که وزیر علی‌بن عمر امیر حاجب محمدبن ملکشاه بود ثروت بر روی ثروت افزود. اشاره شده که سلطان در زمان مرگ علی‌بن عمر دستور داد که ۲۰۰,۰۰۰ دینار درمیان دشمنان وی که از او شکایت کرده بودند توزیع کنند؛ ولی وقتی که این مبلغ از خزانه دریافت گشت توسط درگزینی تصاحب شد. بنظر می‌رسد که این شخص یکی از فاسدترین مأمورین سلجوقیان بوده باشد که مبالغ گزافی از راه مصادره و جریمه گردآوری کرده بود. بنداری می‌گوید که او قتلغ رشیدی استادالدار محمودبن محمد را ۱۱۰,۰۰۰ دینار جریمه کرد و نیز از یک نفر تاجر همدان ۳۰,۰۰۰ دینار و از رئیس همدان و رئیس تبریز به‌ترتیب ۲۰,۰۰۰ دینار و ۷۰,۰۰۰ دینار همراه با ۱۵۰,۰۰۰ دینار از تاج‌الدین دولتشاه‌بن علاءالدوله و مادر و وزیر او گرفت. خود خانواده بنداری نیز از دست درگزینی درامان نماند. او می‌گوید که عموی او عزالدین که در دیوان استیفای محمودبن محمد کار می‌کرد توسط محمود در ازای دریافت

Marfat.com

۳۰۰,۰۰۰ دینار از درگزینی، زندانی شد همچنین پدر و عموی دیگر بنداری به‌نام ضیاءالدین را نیز زندانی کرده و املاك آنها را مصادره نمود.

در زمان محمدبن ملکشاه فساد همه جا را فرا گرفت و مبالغ نسبتاً گزافی حیف و میل شد. **بنداری** می‌گوید که تعدادی از افراد متنفذ می‌خواستند منتخب آنها، به‌جای ابوهاشم رئیس وقت همدان، رئیس آنجا گردد. از این‌رو آنها حدود ۷۰۰,۰۰۰ دینار به‌او جریمه بستند و از اطرافیان او نیز مبالغ گزافی دریافت کردند. محمدبن ملکشاه، انوشیروان‌بن خالد را که بعدها خازن او گردید، برای جمع‌آوری پول گسیل داشت. پس از اینکه انوشیروان پول مزبور را به‌خزانه سلطان واریز کرد به‌او گفت که توطئه‌ای علیه‌ابوهاشم چیده شده است. محمد درنتیجه آن بار دیگر او را رئیس همدان کرد و هدایا و ردای احترام برای او فرستاد [۸۹]. راوندی این رویداد را به‌شرح نسبتاً متفاوتی بیان می‌کند. او می‌گوید که ضیاءالملك احمدبن نظام‌الملك وزیر محمد تصمیم گرفت که علیه او توطئه بچینند. از این‌رو به‌سلطان ۵۰۰,۰۰۰ دینارداد تا او را تسلیم وی کند ولی ابوهاشم که این مسأله را فهمیده بود به‌اصفهان آمد و ۸۰۰,۰۰۰ دینار به‌سلطان عرضه کرد تا در قبال آن ضیاءالملك را تسلیم او نماید [۹۰].

گفته شده که زین‌الملك ابوسعیدبن هندو که در سال ۴۹۸/۵ - ۱۱۰۴ در زمان وزارت سعدالملك ابوالمحاسن آوجی مستوفی شده بود، یکی از افراد بسیار فاسد زمان خود بود. و وقتی که سعدالملك در سال ۱۱۰۷/۵۰۰ بقتل رسید محمدبن ملکشاه او را دستگیر ساخته و مدت دو سال زندانی‌اش کرد. او بار دیگر بکار مشغول شده و وزیر محمد گردید. ولی در سال ۱۳/۵۰۶ - ۱۱۱۲ تعدادی از امرا علیه او دسیسه کرده و به‌سلطان گفتند که اگر او را تحویل آنها دهد ۲,۰۰۰,۰۰۰ دینار از دارایی وی را تحویل سلطان می‌دهند. سلطان پذیرفت؛ امیری از امرا او را تحویل گرفته و بقتل رسانید و اموالش را تالان کرد. وقتی که سنجر، محمدبن فخرالملك‌بن نظام‌الملك را که از سال ۱۱۰۶/۵۰۰ تا ۱۱۱۸/۵۱۱ وزیر او بود، دستگیر ساخت دریافت که حدود ۱,۰۰۰,۰۰۰ دینار پول نقد و جواهرات و سایر املاك در اختیار اوست [۹۱].

منابع دیگر درآمد، پولهایی بود که از فروش مناصب (گرچه این مناصب مثل زمان آل‌بویه به‌مزایده گذاشته نمی‌شد) و نیز هدایای افرادی تأمین می‌شد

Marfat.com

که می‌خواستند از آن طریق طرف توجه سلطان قرار گیرند؛ احتمال دارد که این درآمد و نیز مصادره‌ها و جرایم در بیشتر مواقع به‌خزانه خصوصی سلطان واریز می‌شده است نه خزانه عمومی. فخرالملک‌بن نظام‌الملک وقتی که در سال ۱۰۹۵/۴۸۸ به‌برکیارق ملحق شد و وزیر او گردید هدایای زیادی از قبیل چادر، اسلحه، جواهر آلات، اسبهای عربی، پرندگان شکاری، و یک زرادخانه به‌او تقدیم کرد. به‌همین نحو، برکیارق پس از آنکه محمدبن ملکشاه را در سال ۱۱۰۱/۴۹۴ شکست داد و اسیر نمود وزیر او مؤیدالملک‌بن نظام‌الملک موافقت کرد که او را در ازای ۱۰۰,۰۰۰ دینار طلا وزیر خود نماید؛ ولی سلطان جدید بعدها از تصمیم خود عدول کرد و قبل از اینکه این کار انجام گیرد، او را بقتل رسانید [۹۲]. و نیز گزارش شده که ضیاءالملک احمد برادر شمس‌الملک عثمان‌بن نظام‌الملک وزیر محمدبن ملکشاه، ۲,۰۰۰ دینار به‌او داد تا وی را به‌جای انوشیروان‌بن خالد عارض جیش نماید. احتمالاً سلاطین و وزرای آنان مبالغ هنگفتی در ازای واگذاری ردای افتخار و الطافهای مشابه، دریافت می کرده‌اند.

حکام مختلف محلی به‌سلجوقیان باج و خراج می‌پرداختند ولی این مسأله یکی از منابع منظم درآمد محسوب نمی‌شد. در زمان طغرل‌بیک یعنی زمان متقدم توسعه، حکام محلی وجوه مختلفی به‌غزان تأدیه می کردند؛ این وجوهات همسان گذشته، خراجهای منظمی برای عایدات نبود بلکه حقوقی بود برای مزدورانی که طبیعتاً پس از رفتن غزان از ناحیه پرداخت آن قطع شده بود. بعدها به‌محض اینکه قدرت سلجوقیان افزایش یافت و آنها قدرت حکام محلی را کاهش دادند و منقاد خود ساختند از شرایط انقیاد آنها یکی هم پرداخت مبلغی پول بود. ولیکن اکثر حکام محلی در جای خود، البته اگر مناطق سابق خود را همچنان تحت سلطه داشتند، در نظام اقطاع تحلیل رفتند. در ادوار بعدی باج و خراج شاه‌داری بر یک حاکم مجاور نیز تحمیل می‌شد. مثلاً ملکشاه یک باج سالانه ۴۰۰۰۰ دیناری بر حاکم شیروان تحمیل کرد ولی این باج به‌طور منظم پرداخت نشد؛ [۹۳] و سنجر زمانی که در سال ۱۷/۵۱۰ - ۱۱۱۶ غزنه را گرفت یک باج سالانه ۲۵۰,۰۰۰ دیناری بر بهرامشاه تعیین نمود.

بالاخره درآمدی نیز از املاک خصوصی سلطان حاصل می‌شد که در قسمتهای مختلف امپراتوری نظیر، اراضی، قناتها و مستغلات در شهرها، در تملکش بود.

Marfat.com

اشاره‌ای بر وسعت این املاك و یا درآمد آنها نشده است. در شهر کوفه متصرفات خصوصی سلطان در سال ۱۰۶۰/۴۵۲ سالانه به ۴۰,۰۰۰ دینار مقاطعه داده شد. معلوم نیست که آیا درآمد املاك خصوصی سلطان به‌خزانه شخصی او واریز می‌شده و یا به‌خزانه عمومی مملکت. چنین می‌نماید که مادامی که درآمدها جمع‌آوری می‌شد و املاك توسط عمال دیوان استیفای ممالك اداره می‌گشت، این عایدات به‌خزانه عمومی مملکت پرداخت می‌شده است.

مهمترین قسمت پرداختی از عایدات، پرداخت حقوق ارتش ثابت و هزینه لشکرکشیهای نظامی بود. دیگر، هزینه دربار و درباریان بود که مالیاتهای ویژه نظیر تدارك گوسفند برای آشپزخانه‌های سنجر از سوی غزان، فقط یک قسمت آن را دربر می‌گرفت. در این میان احتمالاً مالیاتهای‌اویژه کم اهمیت دیگری نیز وجود داشته است. پارچه برای تهیه خلعتها و تأمین نیازهای درباری و نیز ارتش. بخشی از آن از طریق وضع مالیات بر پیشه‌وران به‌صورت دریافت جنس و یا بکارگیری آنها برای درگاه و یا دیوان به‌عنوان یک قسمت و یا تمام مالیات آنها، تأمین می‌شده است. مع هذا در بعضی موارد چنین می‌نماید که این کار در مقابل پرداخت پول انجام می‌شده است. ابن‌بلخی در فارسنامه می‌گوید که بافندگان کازرون اغلب اوقات به‌خاطر دوختن لباس که تحویل آنها توسط افراد مطمئن انجام می‌شود و دلالان قیمت آن را تعیین می کنند، از دیوان مساعده دریافت می‌نمایند [۹۴].

مأمورین جز موقعی که اقطاع به‌آنها واگذار می‌شد، رسوم و مرسومات دریافت می کردند که مستقیماً به‌آنها داده می‌شد و در بعضی موارد توسط خود آنها گردآوری شد و به‌دیوان داده نمی‌شد، هر چند که جزو تقویمهای درآمد محسوب می‌گشت.

درمیان هزینه‌های ضمنی ولی منظم، مستمریها و نان‌پاره‌هایی بود که به سادات و دیگر اعضای جامعه مذهبی داده می‌شد و نیز صدقاتی بود که سلطان در ماه رمضان می‌داد. مثلاً در زمان الپ‌ارسلان سالانه ۱,۰۰۰ دینار در بلخ، مرو، هرات، نیشاپور و ۱۰,۰۰۰ دینار در دربار وی صرف می‌شد. ملکشاه و سنجر در عرضه صدقات و هدایا دست‌و دل‌باز بوده‌اند. گفته شده که یک‌بار سنجر قسمت اعظم موجود خزانه خود و بالغ بر ۷۰۰,۰۰۰ دینار طلا در خلال پنج روز بخشیده، درحالی که قیمت اسبان و جامه‌هایی که بخشیده بیش از اینها بوده است.

Marfat.com

عایدات دولتی در زمان ملکشاه یعنی زمانی که امپراتوری به‌غایت وسعت، ثبات و آبادانی خود رسیده بود افزایش یافت. پس از آن روبه کاهش نهاد که قسمتی به‌دلیل خارج شدن بخشی از مناطق از تحت نفوذ حکومت مرکزی و قسمت دیگر به‌خاطر رشد بی‌ثباتی بوده است. برقراری موازنه بین نظم و بی‌نظمی در همه ایام متزلزل بود و از این رهگذر رفاه محلی همواره دستخوش تغییرات سریعی می‌گردید. بعنوان مثال قسمتی از فارس که بر اثر تالانهای شبانکاره فرو پاشیده و بی‌نظم گردیده بود در زمان جاولی ساقاو به‌رفاه نسبی دست یافت. حمدالله مستوفی که چندین سال به‌عنوان مستوفی در خدمت ایلخانان بود و گزارش جالبی از وضع اقتصادی ایران در سالهای پسین ایلخانی عرضه کرده، می‌گوید که درآمد فارس در زمان سلجوقیان ۲,۳۳۵,۰۰۰ دینار رایج بوده و حال آنکه این درآمد در زمان او به ۲۸۷,۱۲۰۰ دینار رایج رسیده بود [۹۵]. طبق گفته مستوفی درآمد عراق عجم در زمان سلجوقیان ۲۵,۲۰۰,۰۰۰ دینار و اندی بوده [۹۶] درحالی که این درآمد در زمان او به ۳۵۰,۰۰۰ دینار رایج کاهش یافته بود [۹۷]. او با استفاده از رساله گمشده ملکشاهی می‌گوید که کل درآمد ملکشاه ۲۱۵,۰۰۰,۰۰۰ دینار طلا بود که بالغ بر ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دینار رایج می‌شد [۹۸]. علی‌رغم افت و تنزل بهای سکه، این رقم تا حدی غیر ممکن بنظر می‌رسد زیرا کل درآمد دنیای اسلامی در زمان متقدم عباسیان نزدیک به ۲۵۰ میلیون دینار شده بود [۹۹].

آنچه را که ملکشاه در زمان سلطنتش اندوخته بود جانشینان او برباد دادند. وقتی که ترکان خاتون پس از اعلام سلطنت پسرش محمود، به‌اصفهان رفت تمام ذخایری را که جمع‌آوری شده بود توزیع کرد؛ و وقتی که برکیارق اصفهان را محاصره کرد، خزانه را خالی نموده و طلاها را بدون مضایقه بین امرا و ارتش ثابت تقسیم کرد. برکیارق بارها به‌خاطر پول به‌مخمصه افتاد. وقتی که ابوالمحاسن دهستانی در سال ۴۹۳/۱۱۰۰-۱۰۹۹ به‌وزارت منصوب شد، پولی در خزانه وجود نداشت و زمانی که برکیارق در سال ۴۹۴/۱۱۰۱ به‌بغداد رسید پولی نداشت از این‌رو دست کمک به‌سوی خلیفه دراز کرد؛ پس از مذاکرات چندی، خلیفه برای او ۵۰,۰۰۰ دینار فرستاد.

در زمان محمدبن ملکشاه وضع امور مالی تا حدی بهبود یافت. بنداری می‌گوید که در نزد عمویش تفضیلی پیدا کرد که نشانگر این بود که خزانه محمد

Marfat.com

به‌غیر از زیورآلات زرین، جواهرات، و جامه‌های زردوز و نقره‌دوز، حاوی ۱۸،۰۰۰،۰۰۰ دینار بود. مع‌الوصف این ترمیم خزانه چند صباحی بیش نبود؛ در آغاز سلطنت محمودبن محمد خزانه‌ای را که از پدرش به‌ارث برده بود بوسیله پیروانش خالی شد. بنداری می‌گوید که یک‌بار محمود و مأمورین حتی پول روزانه اشربه خود را نداشتند. از این‌رو تعدادی از صندوقهای خالی خزانه را پیش مشروب‌فروشی فرستادند تا در قبال آن مشروب برای آنها بفرستد. یک بار دیگر هم محمودبن محمد خازنش را که یک زمانی در خدمت پدرش بود خواست و از او عطریات درخواست نمود. خازن برای تهیه آن چند روز مهلت خواست. پس از چند روز سی مثقال عطر (هر مثقال معادل با ۴/۳ گرم بود) آورد. محمود به‌او گفت: «بگو ببینم در خزانه پدرم چقدر عطر بکار می‌رفت». او جواب داد: «در قلعه اصفهان در ظروف طلایی، نقره‌ای و بلورین و ظروف چینی نزدیک به ۱۸۰ رطل (هر رطل ۱۴۰ مثقال بود) جود داشت و حال آنکه ما در خزانه «مزرعه‌مان» بیش از ۳۰ رطل نداریم [۱۰۰].

خزانه مسعودبن محمد نیز اغلب اوقات خالی بود. او عادت داشت که عایداتی را که از نواحی دوردست جمع‌آوری می‌شد در یک آن بین حضار و ملازمین خود تقسیم کند. کمال‌الدین محمدالحسین وزیر او سوءاستفاده‌ها را در امور مالی از بین برد و جمع‌آوری و پرداخت مالیاتها را سرو صورتی داد و اعمالی را که مورد غفلت قرار گرفته بود احیا کرد. او درخلال این کار تمام کلاشیها و کلاه‌برداریهای مأمورین و دیگران را از بین برد؛ او همچنین سعی کرد قدرت امرا را درهم شکسته و از اعمال ناشایست آنها جلوگیری نماید. او در این رهگذر به کامیابیهایی دست یافت و در جمع‌آوری منظم مالیاتها توفیق زیادی پیدا کرد ولی بالاخره مخالفت او با امرا به‌بهای جانش تمام شد. چنین می‌نماید که او در قبال تحویل ارباب عزالملک‌بن طاهربن محمد بروجردی که بعدها وزیر قراسنقر شد مبلغ ۵۰۰،۰۰۰ دینار به‌او پیشنهاد رشوه کرده باشد [۱۰۱]. ولی عزالملک قبول نکرده است؛ از این‌رو کمال‌الدین، مسعود را از قراسنقر ترسانیده و امیر بوزآبه را از فارس فرا می‌خوانند تا به‌توسط او قراسنقر را ساقط کنند. مع‌هذا بوزآبه به‌شدت واکنش نشان داد؛ او هم سلجوقشاه‌بن محمد را فرا خوانده و تدارک گرفتن فارس را از دست بوزآبه و تحویل آن را به‌سلجوقشاه، فراهم کرد. داود و اتابک او ایازکه از پیروان

Marfat.com

قراسنقر بودند نیز به‌آنها ملحق شدند. قراسنقر در حالی که با یک قشون ۱۰،۰۰۰ نفری همراه با دو نفر از ملکهای آذربایجان راه افتاده بود به‌همدان رسید و از آنجا عزالملک بروجردی را همراه با اتمام حجتی به‌نزد مسعود فرستاد که کمال‌الدین یا بایستی بقتل برسد و یا به‌آنها تحویل داده شود؛ مسعود مجبور به‌تسلیم شد و کمال‌الدین در سال ۱۱۳۹/۵۳۳ به‌دست آنها بقتل رسید. قراسنقر در حالی که عزالملک بروجردی را وزیر مسعود ساخته بود به‌فارس برگشت. او بعد از تصرف متصرفات این ایالت، آن را به‌سلجوقشاه برگرداند و به‌آذربایجان برگشت. مع‌هذا بوزآبه کمی پس از این واقعه فارس را بار دیگر تسخیر کرد.

از سلاطین متأخر، فقط سنجر بود که تا حدی خزانه نسبتاً پر و ارزشمندی داشت که حاوی چیزهای نایاب و گرانبهایی نظیر گردنبند، مروارید، حلقه و آویزهای نفیس و سایر جواهرات و کیسه‌ها و صندوقهای پر از پول و جامه‌های نفیس بود. جواهرات او در چلیکهای مهور نگهداری می‌شد.

دیوانی که وزیر در رأس آن قرار داشت و دیوان اعلا نامیده می‌شد دارای چهار دیوان عمده بود:

۱ — دیوان انشاء وطغرا که اغلب دیوان رسائل و یا دیوان انشاء نامیده می‌شد؛

۲ — دیوان‌الزمام و الاستیفاء (که معمولاً دیوان‌استیفای ممالک نامیده‌می‌شد)؛

۳ — دیوان اشراف ممالک؛

٤ — دیوان عرض.

دیوان انشاء در درجه اول با مسأله نظارت بر، آیند و روند مکاتبات و تمام فرامین انتصابات مقامات مختلف دولتی از قبیل اقطاع «دیوانی» که به‌توسط این دیوان تهیه و صادر می‌شد، سروکار داشت. رئیس آن طغرایی نامیده می‌شد. طبق گفته بنداری شرط عمده این مقام دارا بودن خط بسیار عالی (خط‌القوسی) بوده است [۱۰۲]. همچنین از آنجا که به‌قالب ادبی اهمیت زیادی داده می‌شد طغرایی اغلب اوقات در سبک ادبی استاد بود چنانکه این مسأله در مورد مؤیدالدوله‌ـ منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی رئیس دیوان انشای سنجر صادق بود. از اینها گذشته از آنجا که این مقام سنگ بنای وزارت محسوب می‌شد و صاحب آن در غیاب وزیر، نائب او بشمار می‌رفت لذا لازم بود که طغرایی کاری بالاتر از کار یک نفر خوشنویس انجام دهد.

Marfat.com

دیوان استیفای ممالک با محاسبه عایدات، ارزیابی مالیات، جمع‌آوری آن و هزینه‌ها سروکار داشت؛ رئیس آن مستوفی‌الممالک نامیده می‌شد. اطلاعات مفصلی راجع به‌رویه واقعی این دیوان در زمان سلجوقیان [۱۰۳] و یا روابط آن با دیوان اشراف ممالک در دست نیست. این دیوان احتمالاً به‌دوایر فرعی دیگری که آنها هم دیوان نامیده می‌شد تقسیم می‌شده است: یعنی دیوان معامله و قسمت که گویا در میان چیزهای دیگر با مقاطعهٔ مالیات سروکار داشته است. امپراتوری، تا آنجایی که کنترل مستقیم دیوان مرکزی به‌شکل اقطاع «دیوانی» وجود داشت به‌مناطق مالیاتی تقسیم می‌شد که در رأس هرکدام از آنها یک نفر مستوفی یا عامل قرار داشت. صورت مالیات در دیوان استیفای ممالک تهیه می‌شد و به مستوفی ایالتی که میزان مالیات ناحیه را تعیین می‌کرد و مسؤول هزینه محلی عایدات در زمینه نان‌پاره‌ها، مستمریها و حقوق بود، فرستاده می‌شد. جمع‌آوری مالیات توسط عمال محلی و زیردستان آنها محصلین و متصرفان انجام می‌شد. در جمع‌آوری مالیات ظلم و ستم و تعدی عمل غیر ممکنی نبود؛ و میزان مالیاتی که تعیین می‌شد اغلب اوقات به‌خزانه واریز نمی‌شد [۱۰۴]. جمع‌آوری مالیات در اقطاعهای «دیوانی» و حکومتهای ایالتی به‌طورکلی بر ذمه مقطع یا حکام ایالتی بود که برای خود دیوان مخصوصی داشتند. مقطعها و حکام ایالتی به‌طور نظری قدرت تغییر میزان مالیات را نداشتند ولی آنها عملاً اختیارات زیادی در این نوع مسائل داشتند و دیوان اشراف ممالک هم نظارت مؤثری بر آنها نداشت.

پس از سلطنت ملکشاه اکثر نواحی امپراتوری از نظارت مستقیم دیوان مرکزی خارج شد. وقتی که سنجر در سال ۵۱۳/۲۰ - ۱۱۱۹ محمودبن محمد را به‌عنوان حاکم ایالات غربی ایران ابقا کرد هیچ نوع زمینی تحت نظارت دیوان وی وجود نداشت زیرا سنجر اکثر این اراضی را به‌طغرل‌بن محمد و سلجوقشاه‌بن‌محمد و امرای مختلفی که در مناطق دیگر دارای املاکی بودند واگذار کرده بود؛ طبق گفته بنداری تنها منبع درآمدی که برای دیوان محمد باقی‌مانده بود مصادره اراضی بود.

کار اصلی دیوان اشراف ممالک سمیزی معاملات مالی بود. رئیس آن مشرف‌الممالک نامیده می‌شد. چنین می‌نماید که نظام‌الملک با دیوان اشراف ممالک به‌صورت ایده‌آلی اعمال نظارت و بررسی این دیوان به‌طورکلی، البته نه به‌مسائل مالی آن، روبرو شده است. مع‌الوصف بنظر می‌رسد که مشرف عملاً فقط با امور مالی

Marfat.com

سروکار داشته است. همانطوری که نواحی و مستوفی ایالتی وجود داشت نواحی و مشرف ایالتی هم وجود داشت. وظیفه مشرف ایالتی عبارت بود از:

... و رفع و دخل و خرج همه زیر قلم خویش دارد و املاك و مستغلات سلطانی و مال خراج و خزانت و غلات عشر و ارتفاعات و مرسومات جمله معلوم دارد و هرج تازه شود، از وجوه دخل و خرج اندك و بسیار آن را در علم خود دارد و از قلم فرو نگذارد چنانکه یک درم سیم و یک من بار از وجوه دخل بی‌علم او نباشد و بی‌قلم او خرج نیفتد و در سرای ریاست هرج رود از مجامع و قسم تقسیطات و تغییر و تبدیل پیش چشم آرد و هیچیز پوشیده نگذارد و از سرای حزب و مهر و سکه و عیار هرکوره با آگاهی باشد و در اسواق قصبه و رستاق مقدمان اسواق و زعماء نواحی بی‌علم او هیچ شغل نگزارند و نایبان هشیار و کاردان گمارد تا بر آنچه رود واقف بود و از شغل کارفرمایان و عمارت و زراعت باخبر بود و از تخم و عوامل و حزر و مکایلت تفحص کند و اندك و بسیار او پیش خاطر روشن دارد و پیوسته جریده مهذب و نسختی مصحح و روشن مشتمل بر ذکر کمیت اعمال و کیفیت احوال بر دست دارد تا به‌وقت سؤال از عهده جواب بیرون تواند آمد و به‌جای درماندگی طاعنی مجال نیاورد و از شغل مؤدیان و دهاقین و رعایا برسی‌رسد تا عمال و متصرفان و اصحاب قلم و گماشتگان بدیشان طمع بی‌وجه نکنند و حملی زیادتی نکنند [۱۰۵].

از این نوشته برمی‌آید که مشرف با نظارت بر جمع‌آوری و پرداخت مالیاتها و با آنچه که آن را تحت تأثیر قرار می‌داده سروکار داشته است. از آنجا که رفاه امپراتوری متکی بر بهبود کشاورزی بود و چون گرفتن مالیات بیش از اندازه به خرابی حومه‌ها می‌انجامید و در نهایت منجر به‌فرار دهقانان می‌شد، او در خصوص امور کشاورزی اختیارات تامی داشته است. اینکه گزارش مشرف در خصوص اعمال مأمورین و یا دیگران در ناحیه تحت اختیارش به‌چه صورت و به‌چه نحوی بوده معلوم و مشخص نیست؛ و در باب اینکه حضور او در تقلیل فساد و تعدی مؤثر بوده دلیل قاطعی وجود ندارد. دیوان اشراف و مشرفان ایالتی به‌دیوان اوقاف هم نظارت داشته‌اند هر چند که این دیوان به‌طور معمول در تصدی قاضی بوده است؛ این نظارت از آنجا ناشی شده که دیوان اوقاف در جمع‌آوری و هزینه وجوه دست داشته است.

چهارمین دایره دیوان اعلاء، دیوان عرض بود که عارض‌الجیش (یا صاحب دیوان عرض) در رأس آن قرار داشت. دفترها و اسناد نظامی اقطاع «نظامی» در

Marfat.com

این دیوان نگهداری می‌شد و هر چیزی که در رابطه با ارتش ثابت و امرا بود تحت نظر آن بود. این دیوان همچنین با گمارش و گردآوری و سان دیدن قشون قبل از لشکرکشیها سروکار داشت. تا پایان سلطنت ملکشاه عارض جیش عضوی از اعضای دیوانسالاری محسوب می‌شد. بعدها این مقام از آن امرای ترک‌نژاد شد.

وزیر دست کم بصورت‌نظری هم که شده از طریق دیوان عرض بر ارزش مالی اقطاع «نظامی» نظارت می کرد؛ ولی او بر واگذاری آنها نظارتی نداشت. غیرمحتمل بنظر می‌رسد که اقطاع «دیوانی» جز در مواقع استثنایی تحت نظر این دیوان بوده باشد؛ و نیز احتمال نمی‌رود که وزیر به‌توسط عارض جیش بر واگذاری آنها نظارت می کرده است هر چند که نظام‌الملک در اوج قدرتش بدون شک این واگذاریها را تحت نظر خود داشته است. وزرای دیگر هم گاه‌گداری یک چنین قدرتی را اعمال می کردند. مثلاً اشاره شده که عزالملک طاهربن محمدالبروجردی، وزیر مسعودبن محمد بعضی از ایالتها را به‌طور مستقل از مسعود واگذار می کرد؛ و کمال‌الدین محمدبن‌الحسین که تلاش عقیمی را برای اصلاح تشکیلات مالی از خود نشان داد، به‌امرا بر طبق تعداد قشون آنها نان پاره و اقطاع واگذار کرد. نظام‌الملک یادآوری کرده که هر دو و سه سالگی عمال و مقطعان را بدل باید کرد تا ایشان پای سخت نکنند و حصنی نسازند. مع‌الوصف دیوان اغلب اوقات قدرت چنین عملی را نداشته است.

رؤسای دوایر دیوان اغلب دارای نائبی بودند که در موقع غیبت آنها در زمان لشکرکشیها و یا مأموریتهای سلطان از طرف آنها کار می کردند. ابوالقاسم‌انس آبادی در گزینی را سنجر در سال ۱۱۳۲/۵۲۶ وزیر طغرل‌بن محمد کرد و ضمناً وزارت خودش را هم به‌او واگذار نمود: او همراه طغرل در عراق باقی ماند و نائبی برای خود در دربار سنجر انتخاب کرد. این مسأله یک حالت استثنایی بود. مع هذا تعدد مقامها که نظام‌الملک آن را در سیاست‌نامه تقبیح کرده، غیر معمول نبوده است. در دوایر مختلف دیوان یک عده مأمورین دون پایه و کتاب نیز وجود داشتند. انتخاب رؤسای دوایر دیوان ومأمورین دون پایه عملاً در دست وزیر بود که سقوط او سقوط ملازمان و حامیان او را نیز در پی داشت.

حیثیت و نفوذ وزارت پس از مرگ نظام‌الملک رو به کاهش رفت و سلطان مستقیماً با رؤسای دوایر مختلف رابطه برقرار نمود. مجدالملک ابوالفضل براوستانی

Marfat.com

مستوفی برکیارق، فخرالملک‌بن نظام‌الملک وزیر معروف را تحت نفوذ خود درآورد و در تشکیلات دیوانسالاری از مأمورین بسیار متنفذ گردید.

هر چند که وزیر رئیس دیوانسالاری بود و وظایف او اصلاً اداری بود ولی با وجود این در ایام لشکرکشیهای نظامی سلطان را همراهی می کرد. از این‌رو نظام‌الملک در اکثر لشکرکشیهای الپ‌ارسلان همراه او بود؛ و الپ‌ارسلان در سال ۲/٤٦٤ - ۱۰۷۱ او را در رأس نیروی عظیمی به‌فارس گسیل داشت که در آنجا فضلویه رهبر شبانکاره را تارو مار کرد. خطیرالملک ابومنصور میبدی زمانی که وزیر محمدبن ملکشاه بود، وقتی که برکیارق در سال ۱۱۰۲/٤۹۵ اصفهان را محاصره کرده بود برای دفاع یکی از دروازه‌های شهر گسیل شد؛ ولیکن او دست ازکار خود کشیده و به‌میبد رفت. چنین می‌نماید که وزیر، نه سلطان، گاه‌گداری لشکرکشی نظامی راه می‌انداخته است. مثلاً نظام‌الملک در سال ۱۰۹۲/٤۸۵ پس از اینکه شنید حسن صباح الموت را گرفته، لشکری برای تسخیر آنجا فرستاد؛ همچنین مختص‌الملک ابونصر احمد کاشی وزیر سنجر در سال ۱۱۲٦/۵۲۰ لشکری علیه اسماعیلیان ترشیز و بیهق گسیل داشت.

حقوق وزیر احتمالاً به‌توسط اقطاع پرداخت می‌شده است. ابن‌خلکان می‌گوید که در زمان سلجوقیان بزرگ ده‌یک تولیدات زمین به‌عنوان اقطاع به‌وزرای آنها واگذار می‌شد [۱۰٦]. اگر این طور باشد پس این نوع اقطاع آشکارا با اقطاع «دیوانی» و «نظامی» فرق داشته است. وقتی که ابوالمحاسن‌بن‌کمال‌الدوله نائب رئیس دیوان رسائل و دیگران نظام‌الملک را در پیش روی ملکشاه به‌حیف‌و میل عایدات متهم کرد او پذیرفت که ده‌یک دارایی ملکشاه را که گویا برای ارتش ثابت، خیرات، هبه‌ها و اوقاف بکار می‌رفته، دریافت کند. این داستان می‌تواند گواهی بر صحت گفته ابن‌خلکان‌باشد. اگر این‌طور باشد پس این نوع واگذاریها، به‌این دلیل به‌وزیر تخصیص می‌یافت، البته در مقابل حقوق او، تا او بتواند هزینه مقام خود را نظیر عرضه خیرات‌و هدایا و فراهم‌ساختن نان پاره برای اعضای جامعه مذهبی و دیگران فراهم‌سازد. و نیز بایستی‌یادآوری کرد که مناطقی که تحت اداره مستقیم دولت مرکزی بوده، احتمالاً قسمتهای اعظم امپراتوری را تشکیل نمی‌داده و بنابراین‌مبلغی که منظور نظر بوده در نظر ول قابل اعتنا بنظر نمی‌رسیده است.

Marfat.com

به‌اکثر وزراء نیز قطعه زمینهایی واگذارمی‌شد ولی این واگذاریهاآیا به‌عنوان املاک شخصی و یا در ازای حقوق آنهابوده یا نه؟ معلوم نیست. بعضی موارد این واگذاریها با اقطاعهای «نظامی»و «دیوانی» فرق می کرده، چرا که گیرنده آن تعهدی نداشت که برای سلطان قشون‌تهیه نماید؛ و از اینها گذشته او در اقطاع خود زندگی نمی کرده است. باوجوداین از آنجا که نگهداری قشون خصوصی توسط افراد متنفذ یک قاعده کلی بودلذا تولیدات این اقطاعات بیشتر برای نگهداری قشون بکار می‌رفته است.

یکی دیگر از منابع ثروت وزیرمصادره‌ها و جرایم بود. از اینها گذشته، چون او یکی از افراد متنفذ امپراتوری بشمارمی‌رفت، آنهایی که، چه‌در مرکز و چه در ایالات، خواهان مقام بودند و آنهایی کـه مـی‌ترسیدند موجبات رنجش سلطان را فراهم سازند، روبه‌سوی وزیـر می‌آوردنـد تـا حمایت او را جلب کنند. عمیدالملک کندری پس از ناکامی در خصوص جایگزین کردن سلیمان‌بن‌چغری‌بیگ بر تخت سلطنت، و با آگاهی از این مسأله که حسادت نظام‌الملک تحریک شده و نقشه‌ای برای دستگیری او کشیده، درصدد برآمد که با نظام‌الملک آشتی کند. کندری در محرم سال ٤٥٦/ دسامبر ۱۰٦۳-ژانویه ۱۰٦٤ به‌نزد نظام‌الملک رفته و بسته دستمالی را که حاوی ۵۰۰ دینار بود تقدیم او کرد. این کار برای او عافیتی به‌ارمغان نیاورد چرا کـه کمی بعـد بقتل رسید. وقتی که ملکشاه در سال ٤/٤٧٦ - ۱۰۸۳ ابوالمحاسن‌بن کمال‌الدوله را پس از عدم موفقیت وی در سقوط نظام‌الملک گرفته وکور ساخت، کمال‌الدوله‌مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دینار تقدیم نظام‌الملک کرد [۱۰۷]. این مسأله نشان می‌دهد که در مبلغ پولی که بدین‌ترتیب دست‌بدست می‌گشت افزایش قابل‌توجهی رخ داده است. وقتی که بنی‌جهیر که وزارت خلیفه را داشت در سال ٤۹۳/۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ مورد بی‌مهری قرار گرفت دارایی او بفروش رفت‌و عایدات او به‌مؤیدالملک‌بن‌نظام‌الملک وزیر محمدبن‌ملکشاه واگذار گردید. هنگامی که محمدبن‌ملکشاه توسط برکیارق کشته شد، دارایی او بوسیله اعز ابوالمحاسن دهستانی وزیر برکیارق غصب گردید. وقتی هم که او در سال ٤۹۵/۲ - ۱۱۰۱ بقتل رسید، ثـروت وی بیـن جانشین او در وزارت یعنی خطیرالملک ابومنصور میبدی و سلطان تقسیم شد. در زمینه مصادره یکی از فعالترین وزرا کمال‌الدین ابوالبرکات درگزینی بود. و نیز اشاره شده که شمس‌الملک‌بن‌

Marfat.com

نظام‌الملک که در سال ۵۱۶/ ۳ - ۱۱۲۲ وزیر محمودبن‌ملکشاه شده بود به‌مردم ستم زیادی می کرد و آنها را جریمه می‌نمود و در نتیجه مورد لعن و نفرت همگان بود.

خود وزیر هم برای احراز و عودت تفقد و ملاطفت سلطان مبلغ گزافی خرج می کرد و در صورت امکان علیه رقبای خود دسیسه و توطئه می‌چید. یک‌بار نظام‌الملک شخصی به‌نام اشتر را به‌همراهی فرستاده سیاسی الپ‌ارسلان به‌نزد شمس‌الملک حاکم ماوراءالنهر فرستاد تا هرچه را می‌بیند گزارش کند. قضا را شمس‌الملک اشاره کرد که نظام‌الملک رافضی (شیعه) است. اشتر نظام‌الملک را از این امر آگاه ساخت. وزیر در این امر تقلای زیادی کرد و بنابه‌گفته خودش ۳۰,۰۰۰ دینار طلا فرستاد تا این گزارش عودت داده شود — هرچند که این گزارش دروغ بود — تا به‌دست سلطان نرسد [۱۰۸].

هزینه تشکیلات وزیر نیز قابل توجه بود. درگاه او پناهگاه افراد بیشماری بود که شاکی بودند و یا مقام و تفقد می‌خواستند. وقتی که نظام‌الملک در سال ۴۸۰/۸ - ۱۰۸۷ همراه ملکشاه به‌بغداد آمد گدایان و افراد دیگر به‌درگاه او ریختند؛ و (طبق گفته هندوشاه نویسنده تجارب‌السلف) هیچ کدام هم ناامید برنگشتند. وقتی که بغداد را ترک گفت دستور داد حساب تمام هدیه‌هایی را که داده بود برسند: ارزش این هدایا ۱۴۰,۰۰۰ دینار برآورد گردید. دومین‌باری که به‌بغداد رفت درآغاز نخواست هدیه‌ای بدهد ولی پس از اینکه تعدادی از اعضای جامعه مذهبی با او محشور شدند، کار سابق خود را درپیش گرفت. تاج‌الملک ابوالغنائم — وزیر ترکان‌خاتون که همراه مجدالملک براوستانی مستوفی معروف و نیز ابوالمعالی سدیدالملک، عارض‌جیش برای سقوط نظام‌الملک دسیسه کرده بود — متهم شد که سالانه ۳۰۰,۰۰۰ دینار بین فقها و صوفیان تقسیم کرده است. طبق گفته طرطوشی، نظام‌الملک دوبرابر این مبلغ را سالانه در راه مدارس رباط‌ها و مستمریهای فقها و فقرا خرج می کرد. در واقع انتظار می‌رفت که وزیر مانند سلطان دست‌ودل‌باز باشد و نسبت به‌فقرا و اعضای جامعه مذهبی سخاوت نشان دهد و چون بخشی از این تعهدات به‌موقعیت رسمی وی مربوط می‌شد لذا بعید نیست پولی که برای مستمریها ومدارس می‌پرداخته، دست کم قسمتی را ازعایدات دولت می‌گرفته است.

Marfat.com

بعضی موارد وزیر برای خود دارای قشون «خصوصی» بود؛ و قشون‌نظام‌الماک از دبدبه و کبکبه قابل‌توجهی برخوردار بود. ممالیک او به‌نام ممالیک نظامیه معروف بود و پس از مرگ او، همین ممالیک در رسیدن برکیارق به‌تخت سلطنت نقش مهمی ایفا کردند؛ و بعدها نیز در انتقام‌کشی، خصوصاً انتقام قتل اربابشان اجرای نقش برجسته‌ای را بعهده گرفتند و تاج‌الملک ابوالغنائم را که در طرح نقشه خود برای وزارت ملکشاه موفق شده بود ولی قبل ازمرگ ملکشاه‌نتوانست این مقام را صاحب شود بقتل رسانیدند.

معمول براین بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به‌مقام وزارت برسد. بعضی از آنها قبل از رسیدن به‌وزارت، مقام مستوفی، عارض جیش و یا طغرایی داشتند. برخی هم پس از گمارش در ایالات و یا دیوان یکی از امیران و یا شاهزادگان سلجوقی، وارد دیوان اعلاء می‌شدند. انتقال از دیوان یک ملک سلجوقی به‌دیوان یک ملک دیگر یک امر غیرعادی نبود. از این‌رو وزرا و رؤسای دوایر مختلف دیوان دارای زمینه تحصیلاتی و تربیت خاصی بودند. مع‌الوصف گاه‌گداری هم از طبقات دیگر در دیوانسالاری گمارده می‌شدند؛ و یک نفر مأمور توانا چنانچه موفق به‌جلب حمایت می‌شد و تدابیر مختلفی برای‌موفقیت در حیات دیوانی خود بکار می‌بست، می‌توانست به‌مقامات بالاتری دست یابد. ابوالقاسم انس‌آبادی درگزینی فرزند دهقانی از اهالی انس‌آباد در نزدیکی همدان بود. وی در طفولیت به‌اصفهان رفت و پس از چندی به‌خدمت کمال‌الملک‌سمیرمی که وزیر گوهرخاتون همسر محمدبن‌ملکشاه بود، درآمد. او سپس وزیر امیرحاجب، علی‌بن‌عمر که در آن زمان به‌ذروه سعادت دست یافته بود، شد. آنگاه وزیر سنجر و طغرل‌بن‌محمد گردید. او در سال ۱۱۳۳/۵۲۷ به‌دست طغرل‌بن‌محمد به‌قتل رسید. خود کمال‌الملک سمیرمی فرزند شخصی بود که سمیرم را که متعلق به‌دیوان گوهرخاتون بود، به‌مقاطعه گرفته بود. او وارد خدمت دیوانی گوهرخاتون گردید تا موقعی که وزیر او شد، و آن زمانی بود که به‌بغداد رفته بود و وزیر مزبور کمال‌الملک را نائب خود ساخت. کمال‌الملک به‌دیوان گوهرخاتون سروصورتی داد و به‌آن اعتبار بخشید و خود را محبوب او ساخت؛ و در موقع مرگ وزیر او، رئیس دیوان گردید. گوهرخاتون او را به‌سلطان معرفی کرد و او هم وی را مشرف‌الممالک وسپس مشرف خود کرد. بالاخره در سال ۱۹/۵۰۱۲ - ۱۱۱۸ وزیر محمودبن‌ملکشاه

Marfat.com

گردید. همچنین محمدبن‌سلیمان کاشغری که بعد وزیر سلطان سنجر شد، قبلاً یک تاجر بود. ولی او محبوبیت چندانی نداشت و وزیر موفقی هم نبود. بنظر می‌رسد که تجارت تربیت مناسبی برای دیوانسالاری نبوده است. زکی که بی‌لیاقتی او موجب شد وکیل در جای امیرحاجب را بگیرد یک تاجر ثروتمند قزوینی بود.

یکی از برجسته‌ترین وزرای دورهٔ سلجوقی نظام‌الملک بود. پس از او پنج تن ازفرزندانش، دونفر ازنوه‌هایش و یک‌نفرنتیجه‌اش درخدمت یک یا چند نفر ازسلاطین و یا ملکهای سلجوقی بودند و به‌مقام وزارت رسیدند، هرچند که هیچ کدام از آنها به‌پای او نرسیدند. نظام‌الملک فرزند مردی بود که ازسوی عمید خراسان غزنویان به‌سمت محصل مالیاتی و راهداری شهر طوس برگزیده شده بود. در آغاز استیلای سلجوقیان، مملکت در وضع آشفته‌ای قرار داشت و مالیاتها جمع‌آوری نشده بود. عمید خراسان از ابوالحسن پدر نظام‌الملک‌مالیاتهای پس‌افتاده طوس را درخواست کرد و او قادر به‌پرداخت کامل آنها نشد. در بحبوحه آشوب، تشکیلات دیوانی از هم پاشید و تعدادی از مأمورین غزنوی پراکنده شدند. ابوالحسن بالاخره همراه فرزندش نظام‌الملک که هنوزکودک بود راهی غزنه گردید. نظام‌الملک به‌موقع خود وارد خدمت غزنویان گشت ولی پس از اینکه بلخ درسال ۱۰۴۰ - ۱/۴۳۲ بدست سلجوقیان افتاد، به‌خدمت ابن‌شاذان عمید بلخ رسید. خدمات و تجارب او در خدمت ابن‌شاذان بسیارمطلوب و خوشایند بود. گفته شده که — و شاید هم جعلی باشد — وقتی عمید بلخ احساس کرد نظام‌الملک ثروت فراوانی اندوخته به‌او گفت: «آه... حسن، تو داری چاق می‌شوی» و بدین‌ترتیب‌حصه‌ای برای خود دریافت کرد. وقتی که این مسأله چندین‌بار برای نظام‌الملک اتفاق افتاد به‌مرو فرار کرد [۱۰۹]. بالاخره به‌نحوی از انحاء به‌خدمت الپ‌ارسلان راه یافت. الپ‌ارسلان کمی پس ازجلوس خود به‌تخت، کندری وزیر خود را معزول ساخت ونظام‌الملک را وزیر خود کرد که این مقام در ایام سلطنت ملکشاه هم در دست او باقی ماند. غزالی که معاصر نظام‌الملک بود او را با برمکیان مقایسه کرده است؛ چنین می‌نماید که او درمیان مردم خصوصاً درمیان افراد قشون اعتبار و حیثیت زیادی‌داشته است. و همین اعتبار و حیثیت وی بود که باعث شد خلیفه اجازه دهد تا او در کنار وی بنشیند. در موقع مراسم نامزدی دختر ملکشاه با خلیفه در سال ۱۰۸۱ - ۲/۴۷۴ که سلطان به‌دربار خلیفه رفته بود، نظام‌الملک تنها کسی بود که بنابه‌امر خلیفه

Marfat.com

سوار بر اسب شد؛ و وقتی که آنها به‌دربار خلیفه رسیدند، نظام‌الملک بر مسندی نشسته و خلعتی همراه با طرازی دریافت کرد که بر روی آن عبارت «به‌نام وزیر عادل و کامل نظام‌الملک، رضی امیرالمؤمنین» نوشته شده بود [۱۱۰].

قضاوت درباره چندوچون صیت عدل وعدالت نظام‌الملک دشوار است. دست باز او در مورد مستمریها، نان‌پاره‌های اعضای جامعه مذهبی، و تأسیس مدارس سبب شد بر شهرت و محبوبیت وی صد چندان افزوده شود. غزالی در نامه‌ای به‌فخرالملک‌بن‌نظام‌الملک از شکوه و جلال پدر او سخن بمیان آورده و متذکر شده که در انجام کارهای پسندیده کسی را یارای برابری با او نبود [۱۱۱]. بنظر می‌رسد در مجموع چنین که او فرد معتدل و میانه‌رویی بوده، هرچند که، دست کم، گویا در اوایل زندگیش از چیدن توطئه علیه دیگران ابایی نداشته، چنانکه اینکار را در مورد عمیدالملک کندری بکار بست. او بدون شک یک نفر دیوانی شایسته و توانایی بوده و نیز در امور نظامی هم سررشته داشته است — و همین مسأله او را در روابطش با امرا کمک می کرده و قادر می‌ساخته تا اعتبار و حیثیت دیوانسالاری را در مقابل تشکیلات لشکری نگهدارد. چنین می‌نماید که او شخصیت منصفانه‌ای داشته و زمانی بدین‌صفت متصف شده که قدرت وزیر بیشتر شخصی بوده تا نهادی. بنداری می‌گوید که او افراد را درست درکاری می‌گماشت که شایسته‌اش بودند و گمارش در مقام هم به‌همین‌نحو بوده است. واقعیت این است که تعدادی از وابستگان او در زمان اوج قدرتش به‌مقاماتی دست یافتند، هرچند که این مسأله حسادت سلطان را برانگیخته بود.

مقام وزیر خصوصاً در زمان نظام‌الملک بالقوه یکی ازقدرتهای بزرگ‌محسوب می‌شد ولیکن خود وزیر هم در معرض خطرهای بزرگ قرار داشت. او در این مقام دارای هیچ نوع امنیتی نبود و امکان داشت بدون دلیل و بنابه دلخواه سلطان معزول گردد. قدرتی که وی اعمال می کردبه‌عنوان نوعی التفات، کلاً به‌او واگذار می‌گردید: او نه تنها خادم دولت بلکه خادم سلطان نیز محسوب می‌شد و درنتیجه کسب رضایت سلطان از فرایض او بود زیرا سلطان به‌دلیل ماهیت مطلقه قدرت دولت تاریخ میانه ایران همیشه تحت تأثیر دسیسه گران ضد وزیر قرار می‌گرفت. وزیر اغلب اوقات بین وظایفش نسبت به‌مردم، چه از دیدگاه اسلامی و چه از حیث عدالت عمومی، و امور سیاسی درگیر بود. غزالی عقیده داشت که وزیر به‌دلیل

Marfat.com

اینکه مقام او ناگزیر، به‌فساد و عدم اطاعت از قوانین الهی آلوده می‌شود، همیشه در معرض فساد قرار دارد [۱۱۲]. داستان دیگری هم، که شاید جعلی نیز باشد، این نکته را ثابت می‌کند. نظام‌الملک از سوءظن الپ‌ارسلان نسبت به‌خودش ــ علی‌رغم تلاشهای فوق‌العاده او در زمینه علائق دولت ــ به‌امام‌الحرمین وی شکایت کرد. امام‌الحرمین جواب داد که چون ثروت و سعادت سلطان در دست نظام‌الملک است درنتیجه سلطان بناچار نسبت به‌افساد او سوءظن دارد. او همچنین اشاره کرد که بعضی از خواسته‌های سلاطین از وزرایشان غیر قابل اجرا می‌باشد.

وزیر احتمالاً در معرض نارضایتی سایر اعضای خاندان سلطان نیز بوده است که اگر با خواسته‌های آنها مخالفت می‌شد و یا از دخالت آنها در امور مملکتی جلوگیری بعمل می‌آمد، تمام این مسائل را به‌مخالفت وزیر با آنها نسبت می‌دادند؛ و رقبای وزیر هم که خواهان پیشرفت شخصی بودند آنها را در این رهگذر تشویق می‌کردند. هر وزیری که درصدد اقدامات جدی در زمینه امور دیوانی برمی‌آمد از دسیسه و توطئه همقطاران خود درامان نمی‌ماند. نظام‌الملک نیز که در میان وزرای سلجوقی یکی از متنفذترین و مقتدرترین آنها بود از این امر مستثنی نبود و تعدادی از معاصرین وی قتل او را به‌ملکشاه و تاج‌الملک ابوالغنائم وزیر ترکان خاتون، که وی را در تلاشهایش برای ولیعهدی پسر خود محمود کمک کرده بود، نسبت داده‌اند ــ هرچند که عموماً عقیده بر این است که او به‌دست یکی از فداییان حسن صباح بقتل رسیده است.

دیوانسالاری دارای هیچ نوع تمامیت و استقلال نبود: چون بعید می‌نمود که همقطاران وزیر نسبت به‌او وفاداری خود را نگهدارند از این‌رو وزیر به‌خاطر حفظ خود مجبور بود که در کارهای دیوانی وابستگان و ملازمین خود را بکار بگمارد. زیرا او می‌توانست نسبت به‌وابستگان خود نظارت داشته باشد و ملازمین او هم به‌خاطر پیشرفت خود، حتی به‌صورت موقتی هم شده، نسبت به‌او وفادار باقی می‌ماندند. ولی به‌خاطر ماهیت این مسأله، همیشه در جنگ و گریز بود. او اجباراً در منافع و زیانهای مقام خود با حامیانش سهیم بود؛ و به‌همان اندازه که هواداران او پابپای وی از فقر به‌ثروت، از ضعف به‌قدرت و از گمنامی به‌شهرت می‌رسیدند به‌همان اندازه هم از اوج سعادت به‌حضیض ذلت فرود می‌آمدند.

جلوگیری از فساد مأمورین فرودست دیوانسالاری از مسائل بسیار دشواری

Marfat.com

برای وزیر محسوب می‌شد و از مشکلاتی بود که برای او دشمن می‌تراشید. در این میان هیچ نوع نظام رسایی برای نظارت و بازرسی وجود نداشت. برید که در ایام گذشته برای مبادله پیامها بین عمال حکومتی در ایالات و در پایتخت خدمت می‌کرد و مأمورین آن بر وقایعی که در قسمتهای مختلف امپراتوری می‌گذشت، نظارت داشتند و آنها را گزارش می‌کردند، از بین رفته بود. دلایل ایراد الپ‌ـ ارسلان نسبت به‌آن معروف است: او می‌گفت چون صاحب خبری دیدار کنم آن که مرا دوستدار و یگانه باشد به‌اعتماد دوستداری و یگانگی خویش صاحب خبر را وزنی ننهد و او را رشوتی ندهد و آن که مخالف و دشمن من بود با او دوستی گیرد و او را مال بخشد [۱۱۳]. ولی بنابه اشاره نظام‌الملک در جایی که هیچ نوع کنترل و نظارت قوی در نظام دیوانی نبود، سلطان نمی‌توانست در مقابل سرکشیها، بی‌عدالتی، و یا زیاده‌ستانیهای مأمورین خود درامان باشد. از این‌رو نظام‌الملک یک نظام قوی جاسوسی ترتیب داده بود که با یک نیروی قوی مسلح پشتیبانی می‌شد و بر مخالفین امپراتوری نظارت می‌کرد. بنابه عقیده وی، سلطان بایستی در سرتاسر امپراتوری و در میان تمام طبقات مردم از جمله قضات دارای منهیان و جاسوسانی می‌شد. او احتمالاً در مملکت دارای عمالی بود، ولی علی‌رغم این تدبیر هرگز برید دگر باره راه نیفتاد.

شاید یکی از حساس‌ترین مسائل تمام وزرا روابط آنها با امرا بوده است. زیرا کار رسمی وزیر ناگزیر او را در رابطه با آنها قرار می‌داد. دوستی با آنها به صورت شخصی، دشمنی آنهایی را که از این دوستی محروم بودند و نیز سوءظن سلطان را برمی‌انگیخت. تا زمان مرگ نظام‌الملک نفوذ وزرا بیشتر از نفوذ امرا بود ولی پس از مرگ او، آنها بتدریج تمام جوانب دیوانسالاری را تحت نفوذ خود درآوردند. هیچ کدام از وزرا پس از مرگ نظام‌الملک واقعاً نتوانستند نظارت و سلطه خود را بر امرا تحمیل کنند و آنهایی هم که در این مسأله پای فشردند به نتیجه‌ای نرسیدند. اولین و چشمگیرترین مورد در این زمینه مربوط به‌مستوفی معروف مجدالملک براوستانی است که در حالی که توانسته بود فخرالملک‌بن نظام‌الملک را که در سال ۱۰۹۵/۴۸۸ به‌وزارت برکیارق رسیده بود، دستگیر کند، سلطه خود را بر دیوان اعمال کرد. بنظر می‌رسد که او نفوذ کمی بر امرا داشته است ولی در سال ۹/۴۹۲ - ۱۰۹۸ انر طغیان کرد و شرط تجدید اطاعت خود را نسبت به

Marfat.com

برکیارق تحویل مجدالملک به‌او قرار داد. ولیکن قبل از اینکه عمل انجام شود انر بقتل رسید. با این‌حال مخالفت با مجدالملک بپایان نرسید و بعدها در همان سال تعدادی از امرای متنفذ درخواست کردند که سلطان بایستی مجدالملک را به‌آنها تحویل دهد. برکیارق از تسلیم او به‌آنها سر باز زد. در پی خودداری برکیارق از تحویل مجدالملک امرای سرکش به‌چادر برکیارق وارد شده و مستوفی را خنجر زده و او را کشتند [۱۱٤]. این واقعه تغییر روابط وزارت با امرا اهمیت داشت؛ و امرا در زمان مسعودبن محمد نامزدهای خود را به‌این مقام تعیین کردند. چنانکه قبلاً گفته شد قراسنقر در سال ۱۱۳۹/٥۳۳ وزیر خود عزالملک طاهربن محمد- بروجردی را به‌وزارت مسعودبن محمد برگزید. پس از مرگ قراسنقر، گروهی از امرا به‌رهبری عبدالرحمن‌بن طغایرك، مسعود را قانع کردند که عزالملک را در سال ۱۱٤٤ - ٥/٥۳۹ بگیرد و بوزآبه هم که یکی از قدرتمندترین امرای امپراتوری محسوب می‌شد در سال بعد (و یا در سال ۱۱٤٦ - ۷/٥٤۱) توانست وزیر خود تاج‌الدین ابوالفتح‌بن دارست را وزیر سلطان سازد. مع‌هذا او فقط به‌مدت چند ماه، قبل از برگشت به‌خدمت بوزآبه در فارس، در این مقام باقی ماند. ابن‌اثیر می‌گوید که او خدمت به بوزآبه را به‌خدمت به‌سلطان ترجیح داد و حال آنکه بنداری می‌گوید که مسعود او را اجازه داد تا به‌خدمت بوزآبه برگردد با این امید که او بوزآبه را از طغیان باز دارد. حال کدام یک از این گزارشها قرین به‌صحت است بدرستی معلوم نیست ولی چیزی که روشن است این است که در این میان انحطاط شدیدی در قدرت وزارت سلطان و نیز تغییر عمده‌ای در روابط بین امرا و وزیر رخ داده بود.

موقعیت وزیر و مأمورین دولتی به‌طور کلی متزلزل و ناامن بود. پس از مرگ نظام‌الملک، وزرا پشت سرهم و بسرعت عوض می‌شدند. شاید این مسأله درنتیجه بحران متداول مالی باشد: زیرا عزل یک وزیر و مصادره اموال او توسط سلطان می‌توانست وسیله‌ای موقتی برای فرونشاندن این بحران باشد. پس از مرگ ملکشاه تعداد وزرایی که از ترس بقتل رسیدن، زندانی شدن و یا مصادره اموال خود، فرار کرده باشند بسیار کم است. آمادگی سلاطین بعدی را برای شنیدن دسایس رقبای وزیران خود می‌توان با کار الپ‌ارسلان مقایسه کرد. گویند وقتی که الپ‌ارسلان نامه‌ای ازسوی مخالفان نظام‌الملک درخصوص سوء اداره وی دریافت

Marfat.com

کرد آن را به‌او داده و گفت: «اگر آنها در گفته‌شان صادق هستند سرشت خود را اصلاح کن و روش دیگری پیش گیر؛ و اگر آنها دروغ می‌گویند به‌خاطر اشتباهی که کرده‌اند آنها را ببخش» [۱۱۵]. ولی واقعیت این است که چون کنترل و نظارتی در خصوص فساد خود نظام دیـوانسالاری اعمال نمی‌شد از این‌رو به‌محض اینکه در قدرت سلطان فتوری رخ می‌داد، دسیسه و فساد رشد می کرد و وزرا کمر به‌قتل یکدیگر می‌بستند.

سلطان شخصاً و یا از طریق عمال خود در محکمه مظالم عدل «دیوانی» اعمال می کرد. او وظیفه‌اش را به‌عنوان قاضی، برطبق نظام آرمانی شریعت، به قاضی واگذار می کرد. عدالت در محکمه مظالم بر اساس عرف و عادت، مساوات و ترتیبات حکومتی اعمال می‌شد؛ و حال آنکه قاضی در محکمه خود شریعت را بر طبق بعضی از قواعد و رویه‌ها عرضه می کرد [۱۱۶]. این محکمه در مسجد، جایگاه قاضی و یا محل‌های معین دیگر برپا می‌شد. محکمه در درجه اول به مرافعه‌ها، اجرای وصیت‌نامه‌ها و مسائل ارثی، ضبط اموال، انتقال املاك، اداره امور ایتام و بیوه‌ها و آنهایی که قانوناً استطاعتی نداشتند و انتخاب امناء برای این منظور رسیدگی می کرد. قاضی معمولاً شریعت را بر طبق اعتقادات فرقه‌ای که اکثر ساکنین ناحیه تحت قضاوت وی از آن اقتضا می کردند عرضه می کرد. در میان خصوصیاتی که قاضی بایستی دارای آن می‌بود مسلمان بودن، آزادگی و برجسته بودن در اصول فقه بود.

هر چند که اختیارات محکمه مظالم در زمان سلجوقیان اختیارات محکمه قاضی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد با این حال قاضی هنوز در حیات امپراتوری سلجوقی نقش بسیار مهمی داشت. او به‌صورت رابطی بین نهاد سیاسی و مذهبی و بین سلطان و مردم نقش ایفاء می کرد؛ و او بود که سنن تمدن اسلامی را حفظ کرده و منتقل می‌نمود. از روابط جدید بین خلیفه و سلطان و روابط مجدد نهاد سیاسی و مذهبی، نوعی ارزیابی مجدد وضع جامعه مذهبی به‌طور اعم و وضع قاضی به‌طور اخص دنبال می‌شد. نظام‌الملك می‌گوید که، قاضیان همه نائب پادشاه‌اند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد از بهر آنکه ایشان نایب خلیفه‌اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته پادشاه‌اند [۱۱۷]. نظیر این مسأله این است که در اسناد معاصر این دوره

Marfat.com

«علما اغلب اوقات وارثان پیامبر و قضات هم مأمورین شریعت و امنای خدا در اجرای فرامین و خواباندن دعواها و تحصیل حقوق ضعفاء قلمداد شده‌اند [۱۱۸]. وضع قضات در مقابل سلطان تا حدی شبیه موقعیت خلیفه در مقابل سلطان بود: منبع قدرت بلافاصل آنها سلطان بود که قدرت مستمری را اعمال می‌کرد ولی قدرت اجرایی آنها از شریعت و پیامبر مایه می‌گرفت — زیرا که آنها «وارثان پیامبر بودند». ولی در جایی که خلیفه در نظم و نظام جدید فقط قدرت روحانی اعمال می‌کرد قضات با نهاد سیاسی سروکار داشتند.

به‌محض اینکه یک نفر قاضی انتخاب می‌شد، نظراً بر ذمه مأمورین حکومتی بود که احکام صادره او را که مشمول بازخواست نمی‌شد، گرچه در موارد بیعدالتی، می‌توانستند نظراً به‌محکمه مظالم رجوع کنند، اجرا نمایند. آزادی عمل قاضی عملاً محدود بود اولاً به‌این دلیل که او مجبور بود برای اجرای احکامش به‌مأمورین درگاه (و یا در ایالات به‌مأمورین مقطع) تکیه کند؛ و ثانیاً او مشمول عزل سلطان و یا آنهایی بود که سلطان قدرت را در ایالات بدانها واگذار کرده بود.

قاضی و سایر مأمورین نهاد مذهبی نظیر خطیب و محتسب که جزو سلسله مراتب دیوانی بودند حقوق و مستمری را مثل سایر مأمورین دیوانسالاری دریافت می‌کردند. نظام‌الملک در صحبت از وضع قضات می‌گوید:

> باید که احوال قاضیان مملکت یکان یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست باشد او را بر آن دار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و به‌دیگری که شایسته باشد بسپارند و هر یکی را از ایشان بر اندازه کفاف او مشاهره‌ای اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد، که این کاری مهم و نازك است از بهر آنکه ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطاند. چون به‌جهل و طمع و قصد حکمی کنند بر جا نمان دیگر لازم شود آن حکم را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن. و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق در سرای او نگاه دارند و اگر تعذری کنند و به‌حکم حاضر نشوند و اگر محتشم بود او را به‌عنف و کره حاضر کنند [۱۱۹].

اسناد این دوره نیز مشعر براین است که مقام قاضی با رفاه و علائق مردم مربوط بوده است. او در واقع سخنگوی آنها بشمار می‌رفت و حفظ و دفاع شهر در زمان نابسامانی و بی‌نظمی برعهده او بود. از اینها گذشته او معمولاً از اهالی محل

Marfat.com

بود و نوعی گرایش شدید موروثی در منصب او دیده می‌شد. قاضی بزرگ یک شهر و یا یک منطقه که قاضی‌القضات نامیده می‌شد توسط سلطان منصوب می‌گشت مگر اینکه وی در ناحیه‌ای می‌زیست که خارج از نظارت و سلطه مستقیم سلطان بود، و در این صورت او از سوی حاکم ایالتی و یا مقطع انتخاب می‌شد. او در حیطه قضاوت خود حق انتخاب نواب داشت. در حکم انتصاب وی جا و حیطه قضاوتش ذکر می‌شد. این مسأله در فرامین انتصابی مستوفیان، مشرفان، عمال و سایر مأمورین هم که به‌نواحی ویژه منصوب می‌شدند نیز ذکر می‌گردید؛ ولی قضات تا آنجایی که نماینده دیوان اعلاء در ناحیه محسوب می‌شدند، هر چند که از سوی سلطان منصوب می‌گشتند، قدرتشان را هم به‌عنوان «وارثان پیامبر» و هم به‌عنوان قضات ناحیه ویژه که در مقابل حکومت مرکزی تا حدی به‌آنها استقلال می‌بخشید، اعمال می‌کردند.

وظیفه عمده قاضی در روزگار سلجوقیان، احتمالاً نظارت بر نهاد مذهبی از طرف سلطان و خصوصاً جلوگیری از عقاید غیر سنی بوده است. معمولاً نظارت بر مساجد و مأمورین نهاد مذهبی نظیر محتسب در ناحیه‌ای که قلمرو قضاوت او محسوب می‌شد به‌قاضی سپرده می‌شد. نظارت او بر مساجد بعضی اوقات انتصاب ائمه جمعه را که نماز برگزار می‌کردند و نیز خطبا را که خطبه نماز جمعه را می‌خواندند تحت تأثیر قرار می‌داد. مع‌هذا خطبای شهرهای بزرگ از سوی سلطان منصوب می‌شدند؛ و در شهر مرو این مقام در دست یک شافعی بود [۱۲۰]. انتصاب یک قاضی به‌سمت خطابت غیر معمول نبود.

در مورد اداره و نظارت بر اوقاف اعمال متنوع و مختلفی وجود داشت. اگر مؤسس وقف بر آن متولی انتخاب نمی‌کرد قاضی به‌طور مستقیم وقف را اداره می‌نمود؛ ولی اگر در این میان متولی وجود داشت قاضی فقط نظارت کلی بر اداره اوقاف اعمال می‌کرد. قاضی در مدارس محلی تدریس می‌نمود و بعضی موارد هم مقام مدرس بدست می‌آورد. او اغلب اوقات مفتی بود و در مسائل فقهی و شرعی فتوا صادر می‌کرد. چنانکه در پیش گفته شد بعضی اوقات هم ریاست محکمه مظالم را برعهده می‌گرفت. همچنین سلطان، قاضی را به‌عنوان سفیر هم انتخاب می‌کرد. علت این مسأله اولاً این بود که او در میان اهالی محل احترام خاصی داشت؛ ثانیاً این سیاست سلجوقیان بود که سلسله مراتب مذهبی را به‌سلسله

Marfat.com

مراتب دیوانی منظم کنند.

بنظر می‌رسد که الپ‌ارسلان دارای یک قاضی‌القضات امپراتوری بوده است: یعنی قاضی جمله ممالک. طبق سند انتصاب وی که تاریخ محرم ۴۵۷/ دسامبر ۱۰۶۴ - ژانویه ۱۰۶۵ را دارد، نظارت بر مساجد و اوقاف و شنیدن موارد شرعی و مواظبت از اسناد (وصیت‌نامه‌ها، مقاطعه‌ها و غیره) برعهده او گذاشته شده بود. به‌رجال امپراتوری و محصلین مالیاتی، رؤسا، و تمام رعایا دستور داده شده بود که او را قاضی‌القضات درکل ولایات بدانند [۱۲۱]. با افزایش مرکزیت دیوان در دست وزیر در زمان سلطنت ملکشاه، پر دور نیست که مقام قاضی‌القضات امپراتوری از حیز انتفاع افتاده باشد. چنانکه گفتیم وزیر به‌عنوان رئیس دیوان امور مالی، نظارت عالی بر اوقاف داشت؛ ولی رابطه دقیق او با قاضی‌القضات و قضات ایالتی — از حیث نظارت بر اوقاف و ازجمله گستره و ماهیت نظارت دیوان اوقاف ممالک بر اوقاف ایالتی — روشن نیست. در بعضی موارد هم اوقاف یک ناحیه ویژه خارج از نظارت دیوان وی قرار داشت [۱۲۲]. امکان دارد که قاضی لشکر در زمان سنجر تا حدی جای قاضی‌القضات امپراتوری را گرفته باشد. در فرمانی برای قاضی-لشکر که از سوی دیوان سنجر برای قاضی‌القضات مجدالدین صادر شده نظارت بر اوقاف بر عهده وی گذاشته شده است: و به‌تمام امرا، رهبران ارتش، ملازمین سلطان، ترک و تاجیک دستور داده شده که موارد شرعی را با او در میان بگذارند. همچنین به‌او دستور داده شده که طبق اعتقادات فرقه حنفی به‌رتق و فتق امور بپردازد [۱۲۳].

درعین حال که رابطه مجدد نهاد مذهبی و سیاسی به‌نحوی از انحاء موقعیت قاضی را تقویت می‌کرد، تا اندازه‌ای هم استقلال او را به‌مخاطره می‌انداخت. نظام‌الملک می‌گوید که سلطان بایستی در هر شهری نظارت بر حال محتسب، قاضی، محتسب و به‌طور کلی رعایا را بر ذمه یک نفر خداترس بگذارد [۱۲۴].

محتسب که تحت نظارت کلی قاضی قرار داشت همانند او عضوی از اعضای جامعه مذهبی محسوب می‌شد؛ و سلطان به‌نحو دیگری توسط او با رعایا رابطه برقرار می‌کرد: یعنی با نظارت بر تهذیب اخلاقی شهروندان. اهالی شهرها به‌طور کلی طبق وابستگیهای مذهبی، نژادی و بالاتر از همه حرفه‌ای به‌گروههای مختلفی تقسیم شده بودند چون فقط از راه گروه‌بندی به‌صورت اصناف بود که می‌توانستند

Marfat.com

از جان و مال خودشان دفاع کنند و برای برگرداندن اموال غارت شده‌شان میانجی و التفات دست و پا نمایند. تشکیلات صنفی جامعه که یکی از ویژگیهای چشمگیر جامعه اسلامی ایران تا ایام اخیر بود یکی از خصوصیات دوره سلجوقی هم بشمار می‌رفت. در میان ساکنین شهرهای مختلف نوعی روح همکاری و صنفی موج می‌زد که بعضی اوقات در رقابت بین شهرهای مختلف و نیز در توانایی یک شهر برای پرورش رهبرانی بدون مراجعه به‌حکومت مرکزی و یا مأمورین آن متبلور می‌شد. از این‌رو وقتی که عیاران پس از مرگ ملکشاه در سال ۱۰۹۲/٤۸۵ بی‌نظمیهایی در شهر بیهق بوجود آوردند سیدی از سادات یک روستای مجاور، شهر را شب‌هنگام توسط مردان سواره و پیاده نگهداشت تا آنجا که «هیچ یک از اشرار و اوباش یارای دست درازی بر جان و مال و ناموس مسلمین را پیدا نکردند.» [۱۲۵].

گروههایی از عیاران در شهرهای مختلف خصوصاً بغداد و نیشاپور وجود داشتند. این گروهها شاخه‌ای از سازمانهای فتوت بشمار می‌رفتند. در قابوسنامه در جایی که کیکاوس از مفهوم فارسی جوانمردی و یا فتوت قرن پنجم/ یازدهم صحبت می کند سپاهیان، عیاران و مردم‌بازار را در ردیف چهارمین و آخرین گروهی می‌گذارد که دارای فتوت هستند. از سه گروه دیگر، گروه اول فقرای تصوف و گروه دوم حکماء و انبیا و اصفیا و سومین گروه روحانیون و پیامبران‌اند [۱۲٦].

از توصیف وی چنین برمی‌آید که سازمانهای فتوت به‌دو جناح تقسیم شده بودند جناحی که وظایف خود را در یک طیف فعال انجام می‌دادند و جناحی که جهاد را در مبارزه درونی و نفسانی علیه اغواگریها و هوی و هوسهای دنیوی می‌دانستند. کیکاوس می‌گوید: «تمامترسپاهی چون تمامتر عیاری بود ولکن کرم و مهمانداری و سخا و حق‌شناسی و پاك جامگی و بسیار سلاحی در سپاهی باید که بیش بود اما زبان دوستی و خویشتن دوستی و خدومی و سرافکندگی در سپاهی هنرست و عیار عیب است» [۱۲۷]. ابن‌جوزی (متوفی ۱/۵۹۷ - ۱۲۰۰) که کتابش را چندی پس از قابوسنامه نگاشته، عیار را با آنهایی که متعلق به‌سازمان فتوت هستند یکی دانسته است. او می‌گوید:

> در میان اشخاصی که به‌شیطان درس می‌دهند عیاران هستند؛ و این گروه که فتیان هم نامیده می‌شوند همیشه خوبی مردم را می‌خواهند و می‌گویند «یک نفر

Marfat.com

فتی کسی است که نه عیاشی می کند و نه دروغ می‌گوید و همیشه پاس احترام و نجابت زنان را نگه می‌دارد و خلوت آنها را نمی‌آشوبد. بالعکس آنها در غصب اموال مردم می کوشند و نمی‌دانند که با این کارشان به‌مردم ظلم می کنند. آنها طریقت خود را فتوت می‌نامند.» بارها اتفاق افتاده که یکی از آنها قسم یاد کرده و خود را مقید به‌انجام تعهدات فتوت نموده و از خوردن و آشامیدن دست کشیده است. جامه آنها سراویلی است که همانند جامه صوفیان که مریدان را مرقعه عطا می کنند و در موقع ورود کسی به‌تشکیلات آنها به‌تازه‌وارد می‌پوشانند [۱۲۸].

در میان عیاران گرایشی وجود داشت که آنها را به‌صورت گروههای قطاع‌الطریق درمی‌آورد. قبل از دوره سلجوقیان، آنها در تشکیلات سامانیان در خراسان منبع مهمی برای اغتشاش و بلوا بشمار می‌رفتند؛ و یعقوب‌بن لیث مؤسس سلسله صفاری خودش یک نفر عیار بوده است. در زمان سلجوقیان، عیاران به‌صورت گروههای نامنظم و مسلح در مواقع مقتضی مردم را چاپیده و آنها را بقتل می‌رسانیدند و بدین ترتیب در میان آنها ایجاد رعب و وحشت می‌نمودند [۱۲۹].

شهرها معمولاً دارای برج و بارویی بود که در درون آنها ارگی قرار گرفته بود: که آخرین پناهگاه مدافعین شهر در زمان محاصره و مأمورین حکومتی در ایام طغیان بود. شهر معمولاً به‌محلات گوناگونی تقسیم می‌شد و محلات در شهرهای بزرگ خود کفا بود و بعضی اوقات دارای برج و بارویی بودند که در درون آنها مسجد، بازار برای نیازمندیهای اولیه و حمام قرار گرفته بود. ناصر خسرو در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ می‌گوید که محلات اصفهان دارای دربندها و دروازه‌های محکم بود [۱۳۰]. بعضی اوقات هم محلات با یک گروه اشغالی از همدیگر مجزا می‌شده است. رقابتها و نزاعهای دستجاتی و دنیوی در بین محلات شهرها خصوصاً شهر بغداد امر غیر عادی نبوده است. نیشاپور نیز به‌خاطر نزاعهای محله‌ای معروف بود. در سال ۱۰۹۶/۴۸۹ بین کرامیه و سایر اقشار مردم نزاع درگرفت: تعدادی از اهالی کشته شدند و آخر سر شافعیان و حنفیان پیروز گشتند [۱۳۱]؛ و گفته شده که پس از اینکه غزان در سال ۱۱۵۳/۵۴۸ سنجر را اسیر کردند هر شب در محلات مختلف شهر نیشاپور بلوا بپا می‌شد و دلیلش هم اختلافات، مذهبی و انزجارهای قدیمی بود [۱۳۲]. بنظر می‌رسد که طوس هم شهری بوده که از عدم وحدت رنج می‌برده است. غزالی نیز از دست دسایس و ناهماهنگی مردم آنجا

Marfat.com

نالیده است [۱۳۳].

اهل‌الذمه یعنی مسیحیان، یهودیان، صابئین و زرتشتیان (فقط تعداد مسیحیان و یهودیان تا حدی زیاد بود) نیز در محلات ویژه خود اقامت داشتند. هرکدام از آنها دارای تشکیلات ویژه خود بودند و در حیات جامعه اسلامی سهم و نقش کمتری داشتند. آنها از آزادی مذهب برخوردار بودند و مأمورین ویژه مذهبی خود را انتخاب می کردند که البته به‌تأیید سلطان و یا مأمورین او می‌رسید. آنها مشمول پرداخت مالیات جزیه بودند و نیز موظف بودند که برای شناسایی علامتی در جامه خود بکار ببرند؛ آنها مجاز به‌حمل اسلحه نبودند. یهودیان بیشتر به‌تجارت و بازرگانی مبادرت می کردند. در بعضی از شهرهای بزرگ امپراتوری خصوصاً بغداد و نیشاپور جوامع ویژه یهودی و مسیحی وجود داشت. بنیامین تودلا (Benjamin Tudela) که چند سال پس از مرگ سنجر به‌مسافرت پرداخته از جوامع یهودی در همدان، اصفهان، نهاوند و شیراز و غیره صحبت کرده است.

به‌طور کلی بنظر می‌رسد که در خصوص اهل‌الذمه تبعیض کمی اعمال می‌شده است ولی با این حال گه‌گاه احساسات نامطلوبی علیه آنها رخ می‌نموده است. ابن‌اثیر واقعه‌ای را در رابطه با یک نفر یهودی به‌نام ابوسعدبن سمحی که در سال ۱۰۹۱/٤۸٤ در بغداد می‌زیست و وکیل ملکشاه و نظام‌الملک بشمار می‌رفت، نقل کرده است. او پس از بگومگویی با یک نفر دوره‌گرد در خیابان همراه گوهر آیین شحنه شهر به‌اردوی سلطان که در همسایگی بود می‌رود و از ابوشجاع وزیر خلیفه — که احتمالاً نظم عمومی را در رابطه با اهل‌الذمه به‌عهده داشته — شکایت می کند. ضمناً فرمانی از سوی خلیفه صادر شده بود که اهل‌الذمه را مکلف به‌تعبیه علامتی در جامه‌هایشان کرده بود در پی این فرمان آنها از بغداد رخت سفر می‌بندند. ولیکن وقتی که ابوسعد و گوهرآیین به‌اردوی سلطان می‌رسند خواسته آنها در خصوص عزل ابوشجاع از وزارت خلیفه مورد پذیرش قرار می‌گیرد و خلیفه مجبور به‌اجرای آن می‌شود [۱۳٤]. چیزی که از این واقعه روشن می‌شود این است که اوامر جدید در خصوص تعبیه علامتی در جامه‌های اهل‌الذمه چیزی نبوده که همیشه قابل تنفیذ بوده باشد. دستور جدید دیگری که در بغداد در خصوص تعبیه علامتی در جامه اهل‌الذمه صادر شده توسط محمودبن محمد در سال ۱۱۲۱ - ۲/۵۱۵ بوده است.

Marfat.com

متنفذترین و محترمترین قشر جمعیت بومی متشکل از اعضای جامعه مذهبی بودند که تعدادی از آنها پیروان بسیاری در میان مردم داشتند. شاید به‌همین دلیل بوده که آنها مکرراً به‌عنوان سفیر انتخاب می‌شدند. هنگامی که المقتدی، ابواسحاق شیرازی را در سال ۱۰۸۳/۴۷۵ به‌سفارت نزد ملکشاه فرستاد، در هر شهری که می‌رسید مردم از زن و مرد به‌استقبال او می‌آمدند و دامن او را گرفته و گرد از سر و روی استر وی می‌زدودند؛ و در ساوه اصناف مختلف نظیر نانوایان، میوه‌فروشان، قنادان و دیگران همراه با تحف و هدایایی مربوط به‌تجارت و پیشه‌شان به‌استقبال او شتافتند. همچنین واعظی به‌نام عبادی که سنجر او را در سال ۱۱۶۶-۷/۵۶۱ به‌نزد خلیفه فرستاد، در بغداد مورد استقبال فراوانی قرار گرفت. مسعودبن محمد و دیگران به‌مجلس وعظ وی می‌آمدند و «همانند کافه انام جاه و مقام خود را فراموش کرده و در محفل وعظ او می‌نشستند» [۱۳۵].

اعضای جامعه مذهبی در صنفهای مختلفی متشکل شده بودند؛ درشهرهایی که دارای مذهب شافعی و حنفی (و یا سایر فرقه‌ها) بودند، آنها رئیسی داشتند که بعضی اوقات طی فرمانی از سوی سلطان منصوب می‌شد. ابوسعد عبدالکریم‌بن‌محمدبن منصورالسمعانی که از سوی دیوان سنجر فرمانی در خصوص مقام ریاست شافعیان شهر مرو و مضافات آن را دریافت کرده بود خطیب مسجد جامع و متولی اوقاف را نیز انتخاب می‌کرد و اختیارات تام در زمینه تدریس در مدارس از قبیل مدارس نظامیه، مشاهد خیر، و مسجد جامع داشت. به‌متولیان اوقاف و خطبای اطراف دستور داده بودند که امور مربوط به‌خود را به‌او ارجاع دهند [۱۳۶]. علویان نیز تحت ریاست نقیب خود صنف بزرگی را تشکیل می‌دادند که نقیب آنها در بعضی موارد فرمان انتصاب از سوی سلطان دریافت می‌کرد؛ و اینها تا حدی دارای همان قدرت مأموربن بودند. در فرمانی که از سوی دیوان سنجر برای مرتضی جمال‌الدین ابوالحسن علوی در خصوص واگذاری منصب نقیب سادات گرگان، دهستان، استراباد و اطراف آن به‌او — که آن را به‌طور موروثی بدست آورده بود — صادر شده به‌او دستور داده شده که: «قاعده حرمت سادات ممهد دارد و جانب هرکس بر اندازه علم و عفاف او رعایت کند. و ارزاق و معاش ایشان از وجوه معهود برساند. و مصلحان را در روش طریق صلاح تقویت کند و مفسدان را مزجور و مالیده دارد. فرمان چنانست که جملگی سادات گرگان و دهستان دام سر فهم

Marfat.com

نقیب و متبوع و مقدم خویش جمال‌الدین را شناسند و در مصالح مهمات رجوع با او کنند. نواب دیوان و گماشتگان شهر بر توقیر و تمکین و اعزاز و تبجیل جمال‌الدین متوفر باشند و ترتیب کار سادات به‌وی باز دارند و در آن مداخلتی نکنند.» [۱۳۷].

این فقط علمای نهاد مذهبی نبودند که از احترام خاصی برخوردار بودند. صوفیان نیز در میان تمام اقشار مردم از احترام زیادی برخوردار بودند و به‌صورت طرایق و صفوف مختلفی تقسیم شده بودند. بعضی از آنها نظیر ابوسعیدبن ابی‌الخیر که بارها اعضای مختلف خاندان سلجوقی به‌دیدار او شتافتند زندگی سر سپردگی مذهبی داشتند؛ و برخی دیگر از لباس پشمینه صوفیان استفاده کرده و زندگی عاشقانه‌ای در پیش گرفتند. در میان آنها صنوف نقالان بودند که ابن‌جوزی در کتاب تلبیس ابلیس علیه آنها سخن گفته است:

> نقالان در روزگار ما بطریقی عمل می‌کنند که هیچ نوع رابطه‌ای با درویشی و سرسپردگی ندارد چرا که این قصه‌ها، قصه‌هایی از عشق و دلدادگی است که برای گرفتن هدیه و انعام از شاهزادگان جبار و نیز کسب هدایا از تحمیلات غیر قانونی و تحصیل پول در ایالات [از طریق قصص آنها] نقل می‌شود. بعضی از آنها راهی گورستان شده و با درازه‌گوییهای خود بر تأثر مردم می‌افزایند و همراه رفقای خود اشک زنان را در می‌آورند ولیکن آنها را وادار به‌عبرت گرفتن نمی‌کنند [۱۳۸].

تجار متنفذ هم در ردیف «اعیان و اشراف» شهر بودند در حالی که بازرگانان خرده‌پا در ردیف اصناف پیشه‌ور بازار قرار داشتند. جامعه تجار همراه صرافان نقش مهمی در کارهای مالی دولت ایفا می‌کردند. تجار سیاح و صادرکننده و عمده‌فروش معمولاً کارهای تجاری خود را در کاروانسراها که در حاشیه شهرها و یا در خود بازار قرار داشت انجام می‌دادند. طبق گفته ناصرخسرو در اصفهان پنجاه کاروانسرای خوب وجود داشت که تجار در آن گرد آمده و دارای حجره‌هایی بودند [۱۳۹]. معاملات پولی را بیشتر صرافان انجام می‌دادند. ناصر خسرو گزارش می‌دهد که درسال ۱۰۵۲/٤٤٤ در یکی از بازارهای اصفهان حدود ۲۰۰ صراف وجود داشت که همین مسأله نشانگر اهمیت تجاری اصفهان در آن روزگار است.

بازار به‌چندین سوق تقسیم می‌شد که هرکدام از آنها به‌یکی از اصناف

Marfat.com

تعلق داشت و هر یک دارای محلات مجزایی بود. مع‌الوصف پیشه‌وران در بازار نمی‌زیستند؛ بازار شبا هنگام بسته می‌شد، چنانکه خانه‌های پیشه‌وران هم در داخل آن قرار داشت. بعضی از اصناف نظیر آجرپزان و گچکاران در حواشی شهرها زندگی می‌کردند. تجارت جز در روزهای جمعه و تعطیلات مذهبی به‌طور روزمره برقرار بود. غزالی درکتاب کیمیای سعادت [۱٤۰] قطعهٔ بسیار جالبی در خصوص منکرات بازار دارد، که نگرشی بر زندگی مردم آن زمان است. در میان اقلامی که نبایستی فروخته می‌شد عکس حیوانات برای بچه‌ها در روزهای عید و شمشیر و سپر چوبی برای عید نوروز و تنبوشه برای عید سده بود. این چیزها فی‌النفسه ممنوع نبود بلکه از تجلیات رسوم زرتشتی بود و مخالف با شریعت می‌نمود و لذا قدغن شده بود. از اینها گذشته، آذین‌بندی بیش از حد بازار بسیار شیرین بود ولی افراط در ایام نوروز نامناسب بود: نوروز و سده بایستی فراموش می‌شدند.

اصناف برای خود دارای رهبرانی بودند. آنها نه تنها در قبال حفظ معیارهای شغلی مسؤول بودند بلکه در خصوص تعیین مالیات در میان اعضا و جمع‌آوری آن و نیز ارزیابی آن بر هر صنف به‌صورت مبلغ معینی نیز مسؤولیت داشتند. منابع در باره چند و چون عضویت در اصناف و شیوه‌های کارشان چیزی ارائه نمی‌دهند. غزالی سه نوع اتحادیه ذکر کرده که جزو رسوم بود ولی به‌نظر او غلط می‌نمود. اولی اتحادیه حمالان و پیشه‌وران بود که اعضا درآمد خود را نظر طبق اتحادیه‌شان تقسیم می‌کردند. دو دیگر در رابطه با اصناف نبودند بلکه تا حدی اتحادیه تجاری بشمار می‌رفتند. اولی مرکب از افرادی بود که سرمایه‌شان را بکار می‌انداختند و در نفع و ضرر نهایی سهیم بودند؛ و دومی شرکتی بود بین دو طرف که یکی از آنها ثابت بود در حالی که دیگری پول گذاشته و به‌نام شریک خود تجارت می‌کرد و سود حاصله بین آنها تقسیم می‌شد [۱٤۱]. بازار مانند ایام بعد در مواقع اعتراض علیه بیعدالتی بسته می‌شد. از این‌رو در سال ۱۹/۵۱۲ - ۱۱۱۸ وقتی که یکی از سربازان منکوبرس شحنه بغداد در خانه یکی از تازه ازدواج کرده‌ها را شکسته و داماد را مجروح ساخته و زنش را ربود، تمام بازارها در مقام اعتراض بسته شدند.

اخلاق عمومی و اجرای وظایف مذهبی مسلمین تحت نظارت کلی محتسب قرار داشت. مثلاً او بایستی از نمازهایی که برخلاف فرقه قانونی بود و نیز از

Marfat.com

روزه‌خواری در ماه رمضان، باده‌گساری در ملأعام، نواختن وسایل غیر قانونی موسیقی و کارهای غیر عادی در ملأعام جلوگیری می کرد. او همچنین بر رفتارهای اجتماعی نظارت داشت. از این‌رو این وظیفه او بود که ناظر خانه‌ها باشد تا خانه‌ای مزاحم خانه یک مسلمان دیگر نشود و همین طور بر محلات زنان ناظر باشد؛ و یا اینکه خانه‌ای آب حیاط خود را از طریق لوله‌ای به‌خیابانی که از آن عموم بود نبندد؛ و کسی در معابر عمومی مزاحم دیگران نشود. او همچنین ناظر اجرای تعهداتی بود که اهل‌الذمه را از مسلمین متمایز می‌ساخت. مع‌الوصف وظیفه عمده محتسب نظارت بر بازارها و جلوگیری از نادرستی بازاریان و پیشه‌وران و از جمله نظارت بر اصناف بود. او مجرمینی را که جرمشان زیاد سنگین نبود می‌توانست تنبیه کند [۱۴۲]. نظام‌الملک می‌گوید که: «همچنین به‌هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند تا اندر آن راستی رود و امر به‌معروف و نهی از منکر بجای آرند. و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خرند و چنانکه خواهند فروشند و فضله‌جوی مستولی شوند و فسق آشکارا شود و کار شریعت بی‌رونق گردد» [۱۴۳].

در فرمانی از دیوان سنجر به‌اوحدالدین محتسب مازندران آمده که: «امر به‌معروف و نهی از منکر کند؛ و در تسویت و تعدیل موازین و مکاییل جهدی تمام نماید تا در بیع و شری حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان‌زده نشوند؛ و مراتب شرعیات در مسجد جامع و دیگر مساجد و متعبدات از ترتیب مؤذنان و مکبران و مواقیت صلوات و نفی آنچه مسنون و مشروع نیست از مسجد بواجبی اقامت کند؛ و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند. و اهل‌الذمه را به غیاری که آیات مذلت و صغار ایشان باشد در میان اهل اسلام موسوم گرداند و در مجلس علم زنان را از مخالطت با مردان و استماع مواعظ باز دارد» [۱۴۴].

در اسناد عهد سلجوقی بارها و بارها سلطان را با چوپانی مقایسه کرده‌اند که مراقبت رعایا از سوی خدا به‌او سپرده شده است. وظیفه آنها به‌عنوان «چوپان گله‌هایشان» تا حدی به‌قاضی سپرده می‌شد. مع‌هذا تا اندازه‌ای هم به‌یک نفر مأمور محلی که رئیس نامیده می‌شد واگذار می‌گردید. این اصطلاح نظیر اصطلاحات

Marfat.com

گوناگون دیگر در مفاهیم مختلفی بکار می‌رفت و همیشه دقیق نبود. در بعضی موارد، چنانکه پیش از این گفته شد، این اصطلاح تا حدی مترادف با حاکم ایالتی بود؛ این اصطلاح همچنین برای اشاره بر رئیس یک گروه مذهبی بکار می‌رفت. ولی اصطلاح رئیس در کاربرد عمومی‌اش اشاره بر یک مأمور محلی داشت که در مقابل حکومت به‌طور اعم و تشکیلات مالیاتی به‌طور اخص نماینده مردم محل بشمار می‌رفت. در شهرهای بزرگ او از سوی سلطان و یا مقطع انتخاب می‌شد. ولی او همانند عامل، مستوفی و مشرف حتی گرچه اغلب از اهالی محل بودند، یکی از مأمورین حکومت مرکزی و یا ایالتی بشمار نمی‌رفت؛ او به‌طور عادی یکی از رهبران جامعه محلی بود چون فقط مردی از افراد متنفذ و ثابت محلی می‌توانست وظایف او را انجام دهد. او نه تنها برای علائق اهالی محل در مقابل مأمورین دیوانسالاری و نظامیان — آنهایی که در محل زندگی می‌کردند و امرار معاش می‌نمودند — می‌ایستاد، بلکه وی پرداخت مالیات از سوی اهالی محل را به‌طور کامل به‌دولت تأمین می‌نمود. مواردی نیز وجود داشت که رئیسی از شهری به‌شهر دیگری منتقل می‌شد ولی البته این موارد بسیار استثنایی بود. ابن‌فندق می‌گوید حمزه‌بن محمد که مقام رئیسی شهر بیهق در خانواده او موروثی بود، برای مدتی رئیس بیهق شد و سپس به‌عنوان رئیس به‌تبریز و مراغه فرستاده شد [۱۴۵]. سپس همانند منصب قاضی، مقام رئیس هم دارای گرایش موروثی بود.

راوندی واقعه‌ای را نقل قول می‌کند که نشانگر اهمیت رئیس به‌عنوان نماینده مردم محل است: وقتی که ممالیک نظامیه برکیارق را گرفته و او را از اصفهان به‌ری برده و در آنجا بر تخت سلطنت نشاندند، ابومسلم رئیس ری و داماد نظام‌الملک یک تاج مرصع بر سر او نهاد [۱۴۶]. در بعضی موارد رئیس یک شهر فرد مهمی بشمار می‌رفت چنانکه ابوهاشم رئیس همدان این طور بود.

چون روابط بین دولت و مردم اصلا در زمینه مالیات بود لذا وظایف رئیس بیشتر با امور مالی رابطه داشت. حفظ رفاه مردم و کم کردن بار سنگین مالیاتی آنها و ضمناً تأمین جمع‌آوری مالیاتهای دیوانی و جلوگیری از ظلم و ستم محصلین مالیاتی و جلوگیری از طفره مؤدیان مالیاتی در خصوص پرداخت مالیات برعهده او بود. سلطان از طریق او بر مأمورین دیوان نظارت می‌کرد. از وظایف او یکی هم این بود که از وضع مالیاتهایی که بدون مجوز دیوانی بود و یا وضع آنها را

Marfat.com

ضرورت ایجاب نمی‌کرد، جلوگیری نماید؛ و نیز وقتی‌که مالیاتی از سوی دیوان برقرار می‌شد، نظارت بر تقسیم عادلانه آن در بین تمام طبقات مؤدیان مالیاتی برعهده او بود. او همچنین بر تمام معاملاتی‌که در رابطه با عایدات بود نظارت می‌کرد؛ و عامل، شحنه وسایر مأمورین او را در جریان فعالیتهای خود قرار می‌دادند و بدون توافق و مشاوره او کاری را انجام نمی‌دادند. در فرمانی‌که از سوی دیوان سنجر برای رئیس سرخس صادر شده، در میان چیزهای دیگر به‌او دستور داده شده بود که نگذارد که از جهت مجتازان و گزیدگان حشم و متجنده و ارباب حوالات دیوانی به‌عوارض و علف با آن رعایا خطاب رود [۱۴۷]. دقیقاً در غیاب یک نیروی مؤثر حکومتی، فقط یک نفر از افراد محلی می‌توانست یک چنین دستوراتی را به‌مرحله اجرا بگذارد.

رئیس دارای یک دیوان و یا اداره‌ای بوده و در بعضی موارد قدرت انتخاب نایبی هم به‌جای خود داشته است. حقوق او از رسومی بود که به‌طور محلی دریافت می‌شد. بنظر می‌رسد که او در جریان عمومی امور داخلی شهر مسؤولیتهایی داشته و چنین می‌نماید که گاهی هم از قدرت دستگیری افراد و زندانی کردن آنها برخوردار بوده است. پس از اینکه غزالی به‌مدرسی نظامیه نیشاپور منصوب شد گروهی از افراد گویا علیه او دسیسه کردند و نظریات غیر اسلامی بدو نسبت دادند؛ و یکی از افراد برای اینکه غزالی را محکوم کند در مطالب مشکوة‌الانوار و منقذ من‌الضلال دست برد. ولی این کلاشی کشف شد. وقتی‌که رئیس خراسان (نیشاپور؟) از این امر آگاه شد مرد مزبور را دستگیر ساخت و او را از نیشاپور تبعید کرد. این شخص شهر را ترک گفته و به‌اردوی شاهی پیوست و در آنجا باز هم به‌دسایس خود ادامه داد تا اینکه بالاخره سنجر، غزالی را برای صحبت با او دعوت کرد. بدین ترتیب غزالی در سال ۱۰۹۰/۵۰۳ قدم به‌دربار گذاشت و مخالفین خود را سر جای خود نشانده و شرمسار نمود [۱۴۸].

*

در این بررسی مختصر ساخت درونی امپراتوری‌سلجوقی، سعی کردم نشان‌دهم که هیچ چیز، چه مذهبی و چه عرفی در خارج از نظارت سلطان قرار نداشت. تعریف جدید غزالی از رابطه بین سلطنت و خلافت کوششی برای قانونی ساختن حکومت سلطان بود. این نظریه گام را فراتر نهاده و پذیرش‌حکومت او را به‌عنوان

Marfat.com

یک ارگان مؤثر که از طریق آن دولت اسلامی تبیین می‌شد تأمین نمود و یا اینکه دست کم وسیله‌ای برای تأمین شرایطی شد که در آن جامعه اسلامی توانست اهداف قانونی خود را ادامه داده و اجرا کند. و این تلاش آنقدر با موفقیت قرین بود که پس از سقوط خلافت بوسیله مغولان، هر چند که نوعی شکاف موقتی با گذشته بوجود آمد، ولی وقتی که ایلخانان مغول به‌اسلام گرویدند حکومت آنها — جز به‌صورت شرعی — به‌عنوان یک حکومت اسلامی مورد پذیرش قرار گرفت. از سوی دیگر ناهماهنگی بنیادی در سازمان دولت به‌وسیله عبارت نظام‌الملک یعنی «سنت کهن پادشاهی ایران، همراه با معیارهای اخلاقی مستقلش که براساس زور و ابن‌الوقتی بود» ابدی گردید [۱۴۹].

سلجوقیان که به‌صورت رهبران یک قبیله خانه‌بدوش شروع کرده بودند بتدریج، تحت تأثیر غزالی و نظام‌الملک به‌صورت حکام یک دولت متمرکز درآمدند. تشکل نهادهای آن بیشتر از کارهای نظام‌الملک بشمار می‌رفت که قوالب موجود را تدوین کرده و گسترش داد. ویژگیهای اصلی تشکیلات جدید دولتی — بویژه ساخت دیوان، نظام اقطاع، و رابطه نزدیک بین ارزیابی مالیاتها و پرداخت حقوق قشون — نیز در روزگار صفویان و قاجارها رخ نمودند (البته با تغییراتی در اصطلاحات آنها). نهادهای عمده دولت سلجوقی اصلا دیوانسالاری بود هر چند که اشغال تعدادی از مقامات توسط نظامیان این واقعیت را در ابهام فرو می‌برد. موازینی که برای حل و فصل دو مسأله حساس دولت یعنی پرداخت حقوق مأمورین کشوری و لشکری و تدارک نیروهای مسلح برای حفظ نظم و تأمین دفاع اتخاذ شده بود دیوانی بود؛ و هر چند که سوء استعمال و کاربرد نامطلوب آنها به‌مسأله گریز از مرکز و بالاخره به‌فروپاشی دولت انجامید ولی آنها خود درگیر مسأله گریز از مرکز نشدند.

سلطان از طریق مأمورین دیوان، مقطع و حکام ایالتی، مأمورین نهاد مذهبی و مأمورین محلی با تمام جنبه‌های زندگی مردم رابطه برقرار می‌کرد. ولی مأمورین حکومت مرکزی در غیاب هر نوع نظام مؤثر نظارت بر آنها، هر چه بیشتر به‌طرف بیعدالتی گرایش پیدا می‌کردند و مأمورین محلی هم مستبدین خرده‌پا از آب درمی‌آمدند و به‌طور کلی مردم نسبت به‌حقوق همدیگر تجاوز می‌کردند. از این‌رو مردم هیچ نوع احساس نزدیکی واقعی به‌سلطان و حکومت او نمی‌کردند و این

Marfat.com

چیزی است که نشان می‌دهد که چرا اخلاقیات، نه سیاسیات، به‌آرمان اجتماعی خود دست نیافته و چرا در ادبیات سیاسی این زمان، نه تنها از دیدگاه عدالت قانونی یا شرایط ویژه و عملی، بلکه به‌عنوان رابطه هماهنگ بین جامعه در یک نظام منتخب الهی و قسمتها و اجزای مختلفی که در یک تعادل و موازنه کامل بودند، بر عدالت تأکید زیادی شده است.

توضیحات

۱— فارسنامه، چاپ گی‌لسترنج و ر. آ. نیکلسون (سری موقوفات گیب، لندن، ۱۹۲۱ م.)، سری جدید، جلد ۱، ص ۳٤.

۲— ه. آ. ر. گیب، «نظریه ماوردی از خلافت» در کتاب *Studies no the Civilisation of Islam* چاپ‌استانفورد ج. شاو و ویلیام ر. پولک (لندن، ۱۹٦۲ م.)، صفحات ٦۰-۱۵۹.

۳— همان مأخذ، ص ۱٦۳.

٤— در خصوص بحثی در مورد نظر غزالی نگاه کنید به: لئونارد بیندر، «نظریه غزالی از حکومت اسلامی» در مجله - *The Muslim World* (۱۹۵۵ م.)، ص ٤۱- ۲۲۹.

۵— رابطه جدید بین خلیفه و سلطان در القابی منعکس شده که به‌سلاطین سلجوقی داده شده که در مقابل القاب آل‌بویه که حاوی کلمه دولة بود دارای واژه دین بود. به‌طغرل‌بیک لقب رکن‌الدین و جلال‌الدوله داده شد. لقب الپ‌ارسلان در این میان مستثنی بود: یعنی عضدالدوله.

٦— فضائل‌الانام، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۳۳/۱۹٦٤)، ص٤۵.

۷— همان مأخذ، ص ٤۵.

۸— چاپ جلال همایی(تهران،۱۷-۱۳۱۵ ه.ش)،ص ۳۹.

۹— نگاه کنید به‌مقاله اینجانب «عدالت در نظریه حاکمیت تاریخ میانه ایران» در مجله *Studia Islamica* (جلد ۱۸)، صفحات ۱۱۹ - ۹۱؛ و مقاله «نظریه حاکمیت در نصیحة‌الملوك غزالی» در مجله *The Islamic Quaterly* ، (۱۹۵٤ م.)، صفحات ۵۵ - ٤۷.

۱۰ - ر. سی. زنر، *The Dawan Twilight of Zoroastrianism* (لندن، ۱۹٦۱ م.). سنن ساسانی قبلا در عهد امویان و اوایل عصر عباسی بر تفکر اسلامی تأثیر گذاشته بود. نگاه کنید به: ه. آ. ر. گیب، «تکوین حکومت در صدر اسلام» در کتاب *Studies on the Civilisation of Islam*، صفحات ٤۵ - ۳٤.

۱۱— تعدادی از اسنادی که متعلق به‌دوره سلجوقیان است در مجموعه‌های مختلفی نگهداری می‌شود: از برجسته‌ترین این مجموعه‌ها کتاب عتبة‌الکتبه تألیف منتجب‌الدین بدیع‌اتابک جوینی است که رئیس دیوان انشای سنجر بود. این مجموعه حاوی تعدادی از فرامین انتصاب مأمورین مختلف است. منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهی و اوائل

Marfat.com

عهد مغول که تا حدی رونویسی مبسوط کتاب عتبةالکتبه است ومنشآت ایواوغلی حیدر که یک مجموعه بعدی است، نیز دارای بعضی از فرامین عهد سلجوقی است. این مجموعه‌ها با مجموعه‌های مختلفی از مزامین و مکتوبات بعدی، خصوصاً نیمه دوم قرن ششم/دوازدهم، بویژه کتاب التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین بغدادی ودستور دبیری محمدبن عبدالخالق‌المیهنی، تکمیل می‌گردد. در مورد بحث مفصلی از اینها و مجموعه‌های دیگر نگاه کنید به: ه. هورست، *Die Staatsverwaltung der Grosselgüqen und Hörazmsahs* (ویسبادن، ۱۹٦٤ م.).

۱۲— عتبةالکتبه، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۹/۱۹۵۰)، ص ۹.

۱۳— همان مأخذ، صفحات ۷۰ - ٦۹.

۱٤— همان مأخذ، ص ۳۰.

۱۵— همان مأخذ، ص ۷٤.

۱٦— همان مأخذ، ص ۳۳.

۱۷— چاپ شفر، متن فارسی (پاریس، ۳-۱۸۹۱م.) ص ۵.

۱۸— سیاست‌نامه، ص ۵۵.

۱۹— همان مأخذ، ص ۸.

۲۰— گیب، «تفسیری از تاریخ اسلام»، درکتاب *Studies on The Civilisation of Islam* ص ۲٤.

۲۱— دولةالسلجوق (قاهره، ۱۳۱۸ ه.ق.)، ص ۱۱.

۲۲— المنتظم (حیدرآباد، ۵۹ - ۱۳۵۷ ه. ق.)، جلد ۳، ص ۲۱۸.

۲۳— بنداری، ص ۲۱۵.

۲٤— اسد طلاس، *La Madrasa Nizamiyya et son histoire* (پاریس، ۱۹۳۹م.)، ص ۱؛ ج. مقدسی، «نهادهای معارف اسلامی در بغداد قرن یازدهم»، در مجله *BSOAS*، ص ۱۵ به‌بعد. سرهامیلتون گیب نیز در طرح تشکیل یک طبقه دیوانی متعلق به‌نهاد مذهبی می‌گوید که: «استقلال معنوی نهاد مذهبی در مقابل قدرت و استبداد روزافزون شاهان عرفی حفظ شد و ضمناً وحدت جامعه اسلامی نیز حفظ گردید (یا بازآفرینی گردید)» «تفسیری از تاریخ اسلام»، درکتاب *Studies on The Civilisation of Islam*، ص ۲٤.

۲۵— گیب، همان مأخذ، ص ۵ - ۲٤.

۲٦— ج. مقدسی، «معارف اسلامی»، همان مأخذ، ص ٤ به‌بعد.

۲۷— ریبرا تاراگو، «Origen del Colegio Nidami de Baghdad» درمجله *Disertaciones y opusculos* جلد ۱ (۱۹۲۸ م.)، ص ۸۳ - ۳٦۱.

۲۸— بارتولد، *Zwölf vorlesungen über die Geschichte der Turken Mittelasiens*، ترجمه به‌آلمانی از تئودور منزل (برلین، ۱۹۳۵ م.)، ص ٦۰.

۲۹— لویی ماسینیون، «مدرسه‌های بغداد» در مجله *Bulletin de L'institut Francais d'archèologie Orientale* (۱۹۰۹ م.)، ص ۸ - ۷۷.

۳۰— این بنادر ذوالحجه سال ۱۰٦۵/٤۵۷ شروع شد. طرطوشی در سراج‌الملوك داستان بنای آن و حیف‌و میل قسمتی از وجوهی را که بدان تخصیص یافته بود نقل می کند

Marfat.com

(اسکندریه، ۱۲۸٤ ه. ق.)، ص ۱۸ - ۲۱۶. هندوشاه‌بن سنجر، تجارب‌السلف، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۱۳ ه. ق.)، ص ۲۷۰ به‌بعد.

۳۱— مقدسی، «معارف اسلامی»، ص ۲۰ - ۱۹.

۳۲— تاج‌الدین سبکی، طبقات‌الشافعیه، جلد ۳، ص ۱۳۷، نقل توسط دوسلان در مقدمه‌ای بر ابن‌خلکان، وفیات‌الاعیان (پاریس، لندن، ۷۱ - ۱۸٤۲ م.)، ص XXVIII. و نیز مقدسی، همان مأخذ، ص ۵۰ به‌بعد.

۳۳— ابن‌خلکان، جلد ۱، ص ۶۲۵، ۵۵۱.

۳٤— پس از دوره سلجوقیان لقب ملک تحریف شد و به‌امرای متنفذ اطلاق گردید.

۳۵— تأثیرات مختلف قبیله‌ای در نشانهای سلطنتی سلجوقیان نیز دیده می‌شود.

۳۶— اخبار الدولة السلجوقیه، چاپ محمد اقبال (لاهور، ۱۹۳۳ م.)، ص ۵۶. سنجر بعدها به‌دلیل جوانی محمودبن محمد با جلوس وی به‌تخت سلطنت مخالفت کرد.

۳۷— ه. آ. ر. گیب، *The Damascus Chronicle of The Crusades* (لندن، ۱۹۳۲ م.) ص ۱ - ۲۰.

۳۸— گی‌لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، (کمبریج، ۱۹۰۵ م.).

۳۹— ای. گ. براون، «گزارشی از نسخه خطی نایاب تاریخ اصفهان»، در مجله *JRAS*، (۱۹۰۱ م.)، ص ۶۶۷ به‌بعد.

٤۰— سفرنامه، چاپ شفر، متن فارسی (پاریس، ۱۸۸۱ م.)، ص ۹۲.

٤۱— راوندی، راحة‌الصدور، چاپ محمد اقبال (سری موقوفات گیب، سری جدید، جلد ۲، لندن، ۱۹۲۱ م.)، ص ۱۵۶.

٤۲— نصائح‌نامه، منسوب به‌نظام‌الملک؛ نسخه خطی از آن اینجانب، شماره ۳۰، برگ a_b.

٤۳— اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۵۶.

٤٤— بنداری، ص ۲۵۷.

٤۵— المنتظم، جلد ۸، ص ۲۱۸.

٤۶— المقرب جوهر اصلا دارای ممالیک بود و در موقع مرگش در سال ۱۱۲۳/۵۱۷ به‌سنجر منتقل کرد (بنداری، ص ۲۵۰).

٤۷— راوندی، ص ۹۱.

٤۸— بنداری، ص ۸۶.

٤۹— فارسنامه، ص ۹۱.

۵۰— همان مأخذ، ص ۱۰۷.

۵۱— سیاست‌نامه، ص ۱۰.

۵۲— همان مأخذ، ص ۲۰۷.

۵۳— ه. ف. آمدروز، «محکمه مظالم در احکام سلطانیه ماوردی»، در مجله *JRAS* (۱۹۱۱ م.)، ص ۶۵۵.

۵٤— نظام‌الملک می‌گوید که نظام تربیتی عصر سامانیان در زمان او متروک شده بود (سیاست‌نامه، ص ۹٤).

۵۵— بنداری، ص ۱۲٤. ابن‌خلکان (جلد ۲، ص ۸۲)، تعداد شترانی را که برای حمل آن

Marfat.com

لازم بود چهل نفر نوشته است.

۵۶— **سیاست‌نامه**، ص ۱۴۴.

۵۷— بنداری می‌گوید که نظام‌الملک به هر سربازی سالانه ۱۰۰۰ دینار اختصاص داده بود که نصف آن در شهری در آسیای صغیر (روم) و نصف دیگرش در جایی در نقطه دوردست خراسان بود؛ وکیل آن بلافاصله بدون هیچ نوع معطلی پرداخت می‌شد (ص ۵۵). **اخبار الدولة السلجوقیه**، ص ۶۸. هوتسما می‌گوید — شاید هم راست می‌گوید — که کاتب در نوشتن ۱۰۰ دینار اشتباهاً ۱۰۰۰ دینار نوشته است.

۵۸— اراضی عشر زمینهایی بودند که ده یک محصول خود را به‌عنوان مالیات ارضی پرداخت می‌کردند؛ و اراضی خراج مقدار زیادی می‌پرداختند. طبقه‌بندی اراضی براساس این دو نرخ مسأله بسیار پیچیده‌ای بود؛ ف. لوکه‌گارد، **مالیات اسلامی** در دوره کهن (کپنهاك، ۱۹۵۰ م.) ص ۷۲ به بعد.

۵۹— کلود کاهن، «تکامل اقطاع از قرن نهم تا سیزدهم» در مجله *Annales E.S.C.* (۱۹۵۳ م.)، ص۶ - ۳۵.

۶۰— نگاه کنید به‌مقاله اینجانب با عنوان «اندیشه‌هایی درباره اقطاع» در کتاب **مطالعات عربی و اسلامی به افتخار هامیلتون گیب**، چاپ جرج مقدسی (لیدن، ۱۹۶۵ م.)، ص ۷۶ - ۳۵۸.

۶۱— کاهن، ص ۷ - ۳۶.

۶۲— کاهن، ص ۴۳.

۶۳— **سیاست‌نامه**، ص ۲۸.

۶۴— **همان مأخذ**، ص ۱۱۹.

۶۵— **همان مأخذ**، ص ۵۵.

۶۶— ابن‌اثیر، **الکامل فی‌التاریخ**، چاپ تورنبرگ (لیدن، ۷۶ - ۱۸۵۱ م.)، جلد ۱۰، ص ۹ - ۳۸۸. حمدالله مستوفی در کتاب **تاریخ گزیده** می‌گوید که سنجر از هر منطقه‌ای چیزی برای دیوان خود می‌گرفت (چاپ براون، سری موقوفات گیب، لندن، ۱۹۱۰ م.، جلد ۱۴، ص ۴۵۸).

۶۷— **عتبة‌الکتبه**، ص ۳۱.

۶۸— اقطاعی که به‌عنوان املاك شخصی به‌اعضای خانواده‌های سابق حاکمه داده می‌شد دارای طبقات مختلفی بود.

۶۹— جلد ۱۰، ص ۱۴۴.

۷۰— **سیاست‌نامه**، ص ۲۸.

۷۱— **فارسنامه**، ص ۱۳۱.

۷۲— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۵۴. مقاله کاهن بنام «اتابک» در **دانشنامه اسلام**، چاپ جدید.

۷۳— **صفحات** ۹ - ۲۸.

۷۴ — جلد ۱، ص ۴۱۳.

۷۵— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، **صفحات** ۳۸۰، ۳۹۱؛ بنداری، ص ۱۵۹؛ ابن‌اثیر، **الدولة الاتابکیه‌ـ ملوك‌الموصل** در *Recueil des historiens des Croisades, Sources Arabes*، جلد

Marfat.com

۲، بخش ۲، ص ٤٦.
۷٦— با سنگوبرس شحنه بغداد اشتباه نشود که درسال ۵۱۳/۲۰-۱۱۱۹ کشته شد.
۷۷— در مورد اسامی این دو نفر ملک و وقایع آنها در منابع اشتباهی رخ داده است: بنداری، ص ۱۸۷، ابن‌خلکان، جلد ۱، ص ۳۳۰ و ابن‌اثیر، الدولة، ص ۷-۱۲٦. شاهزاده‌ای که بدست دبیس دستگیر شد احتمالا یکی از پسران محمودبن محمد بوده که دبیس در سال ۵۲۳/۱۱۲۹ دستگیرش ساخته است (ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ٤٦۱).
۷۸— الدولة، ص۷-۱۲٦.
۷۹— فرمانی برای یک نفر شحنه، محمدبن عبدالخالق‌المیهنی، دستور دبیری، چاپ عدنان ارزی (آنکارا، ۱۹٦۲ م.)، ص ۱٤-۱۱۳.
۸۰— نگاه کنید به‌مقاله اینجانب با نام «دیوانسالاری سنجر و کتاب عتبه‌الکتبه» در مجله *BSOAS* (۱۹۵۷ م.)، ص ۳۸۰ به‌بعد.
۸۱— ه. هورست، همان مأخذ، ص ۹٤، یادداشت ۲. محفوظ در عتبه‌الکتبه که فرمانی است از سوی دیوان سنجر برای شخصی به‌نام سیف‌الدین یرنقوش در خصوص منصب شحنه جوین؛ این سند حاوی عبارات عجیبی است به‌این ترتیب که مقام شحنه جوین تعلق به‌دیوان خواهر سنجر یعنی نور (؟) بیلگه بود و به‌توسط دیوان وی به‌سیف‌الدین واگذار گردیده بود (بوسیله سندی که توسط سنجر صادر شده است).
۸۲— ابن‌اثیر، جلد ۹، ص ٤۲۲؛ فارسنامه، ص ۱۲۱؛ ابن‌جوزی می‌گوید که کندری این مناطق را به‌هزارسپ به‌مبلغ سیصدهزار دینار سلطانی مقاطعه داده بود (جلد ۸، ص ۹-۱٦۸).
۸۳— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۷۵؛ ابن‌جوزی، جلد ۸، ص ۳۲۳. قبل از این، ابن‌علان قسمتی از قلمرو خلیفه را به‌مقاطعه گرفته بود که نتوانست از عهده پرداخت پول مقرر برآید (ابن‌اثیر، جلد ۹، ص ٤۵٤).
۸٤— گیب، تاریخچه دمشق، ص ۲۵.
۸۵— «دیوانسالاری سلطان سنجر»، ص ۳۸۲.
۸٦— سیاست‌نامه، ص ۱۹-۱۸.
۸۷— حسین‌بن محمدبن آبی، ترجمه محاسن اصفهان، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۸/ ۱۹٤۹)، ص ۱٤۰.
۸۸— ابن‌جوزی تحت سال ٤۷۹ ه. چیزی از این مسأله نمی‌گوید بلکه می‌گوید که ضرائب و مکوس طبق فرمان خلیفه‌المقتدی در سال ٤۸۰ ه. در بغداد لغو شد (جلد ۹، ص ۳۹).
۸۹— صفحات ۹۰-۸۹.
۹۰— راحة الصدور، ص ۵-۱٦۲. ابن‌اثیر می‌گوید که ابوهاشم که جد مادری او ابن‌عباد وزیر معروف آل‌بویه بود بی‌نهایت ثروتمند بود و محمدبن ملکشاه یکبار او را هفتصدهزار دینار جریمه کرد. طبق گفته ابن‌اثیر او در سال ۵۰۲/۱۱۰۹ درگذشته است (جلد ۱۰، ص ۳-۳۳۲).
۹۱— محمدبن فخرالملک آشکارا رشوه‌ای از ارسلان شاه گرفت تا سنجر را وادار سازد به‌طرف

Marfat.com

غزنه نرود. سنجر پس از برگشش از غزنه او را دستگیر ساخت (ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۳۸۵؛ بنداری، ص ۲۴۴).

۹۲— گزارش راوندی از این واقعه به‌قرار زیر است: مؤیدالملک پول را در عرض یک هفته زیاد کرد و قرار بر این شد که روز پس‌از پرداخت آن وزیر شود. مع هذا بین او و مأمورین خزانه درباره ارزش آنچه که او به‌طور نقدی و جنسی تهیه کرده بود اختلاف حاصل شد؛ ولی او با آنها چانه زد و آنان را ناراحت ساخت. روز بعد که سلطان در چادر خود در خواب نیم‌روزی بود، طشت‌دار که خیال می‌کرد سلطان خوابیده به‌گروهی از مردم گفت: «این سلجوقیان چقدر بی‌غیرت هستند! حالا او (برکیارق) وزیر دیگری می‌تراشد و به مردی اعتماد می‌کند که شدیداً دشمن او است و یک زمانی غلامی از غلامان پدرش را [یعنی امیر انر] به مملکت گماشته بود و نشان وفاداری برای او تهیه نموده بود و زمانی دیگر به‌گنجه رفته و برادر او (برادر سلطان) را آورده بود...» سلطان اینها را شنید، از چادر خود بیرون آمد و به دنبال مؤیدالملک فرستاد، سر او را گوش تا گوش برید و رو به طشت‌دار کرده و گفت «غیرت سلجوقیان را نظاره کن». طشت‌دار فرار کرده و دیگر جرأت رویارویی با سلطان را پیدا نکرد (راحة‌الصدور، ص ۱۴۷).

۹۳— بنداری، ص ۱۲۸. طبق نوشته اخبار الدولة السلجوقیه، مبلغ ثابت ۷۰۰۰۰۰ دینار بود (ص ۷۳):

۹۴— صفحات ۶ - ۱۴۵.

۹۵— نزهة‌القلوب، چاپ لسترنج (سری موقوفات گیب، متن فارسی؛ لندن، ۱۹۱۵ م.)، ص ۱۱۳.

۹۶— بدیگر سخن ۲۰۵۶۸۰۰۰.

۹۷— نزهة، ص ۴۸.

۹۸— نزهة، ص ۲۷.

۹۹— آلفردفون کرمر، «بودجه هارون» در *VII International Congress of Orientalists* (وین، ۱۸۸۸ م.).

۱۰۰— بنداری، ص ۲ - ۱۴۱.

۱۰۱— قراسنقر به‌عنوان اتابک طغرل‌بن محمد و مسعودبن محمد در سال ۵۲۱/۱۱۲۷ [illegible] شد. او در سال ۵۲۷/۳ - ۱۱۳۲ از نزد مسعود فرار کرد و پس از [illegible] محمود در سال ۵۳۰/۶ - ۱۱۳۵ در آذربایجان ماند کار شد.

۱۰۲— ص ۷۷. طغرا اصلاً نشان خطی بود که بر پای نوشته‌ها و فرمانها زده می‌شد. هر حاکمی دارای طغرایی بود.

۱۰۳— هورست، همان ماخذ، ص ۷۱ به‌بعد.

۱۰۴— فضائل‌الانام، ص ۵۹.

۱۰۵— محمدبن عبدالخالق المیهنی، دستور دبیری، ص ۱۲ - ۱۱۱. هورست، همان ماخذ، ص ۴ - ۱۳۳.

۱۰۶— جلد ۳، ص ۲۹۷.

۱۰۷— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۸۵. طبق گفته بنداری، کمال‌الدوله ۳۰۰۰۰۰ دینار به

Marfat.com

خزانه دولت پرداخت کرد (ص ۵۷).

۱۰۸— سیاست‌نامه، ص ۹۰ - ۸۸.

۱۰۹— محمد مفید، جامع مفیدی، چاپ ایرج افشار (تهران، ۱۳۴۲/۱۹۶۳)، جلد ۱، ص ۵٤.

۱۱۰— ابن‌خلکان، جلد ۱، ص ٤۱۳.

۱۱۱— فضائل‌الانام، ص ۳۰.

۱۱۲— همان مأخذ، ص ٦۱.

۱۱۳— سیاست‌نامه، ص ٦۵

۱۱٤— راوندی، ص ۷ - ۱٤۵. گزارش ابن‌اثیر کمی فرق می‌کند و در آن می‌گوید که برکیارق بالاخره با عزل مجدالملک موافقت کرد ولی از اسرا قول گرفت که او را زنده نگه دارند. وقتی که سلطان او را تحویل داد قبل از اینکه به‌دست اسرا برسد توسط عده‌ای از سربازان کشته شد (جلد ۱۰، ص ۷ - ۱۹٦).

۱۱۵— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۵۱.

۱۱٦— جی. شاخت، مقدمه‌ای بر قانون اسلامی (آکسفورد، ۱۹٦٤ م.)، ص ٤۹ به‌بعد.

۱۱۷— سیاست‌نامه، ص ۱ - ٤۰.

۱۱۸— *Quis Custodiet*، در مجله *Studia Islamica*، جلد ۵، ص ۱۳۲.

۱۱۹— سیاست‌نامه، ص ۳۸.

۱۲۰— عتبة‌الکتبه، ص ۸۷.

۱۲۱— هورست، همان مأخذ، ص ۸ - ۱٤۷.

۱۲۲— عتبة‌الکتبه، ص ۳۳.

۱۲۳— همان مأخذ، ص ۵۹.

۱۲٤— سیاست‌نامه، ص ٤۳.

۱۲۵— ابن‌فندق، تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار (تهران، بدون تاریخ)، ص ۵ - ۲۷٤.

۱۲٦— چاپ ر. لوی، سری موقوفات گیب، ص ۱٤۱.

۱۲۷— قابوسنامه، ص ۱٤۳، عبارت متفاوت زیان خود و سود دولت را عرضه می‌کند.

۱۲۸— نقدالعلم والعلماء یا تلبیس ابلیس (قاهره، ۱۳٤۰ ه. ق.)، ص ٤۲۱. این کتاب توسط د. س. مارگلیوث در مجله *Islamic Culture* (۱۹۳۸ م.) ترجمه شد.

۱۲۹— کلود کاهن، *Mouvements Populaires et Autonomisme urbain dans L'Asia Musu Imane du Moyen Age* (لیدن، ۱۹۵۹ م.)، ص ۳۰.

۱۳۰— سفرنامه، ص ۹۲.

۱۳۱— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۱٦۹، ۱۷۱؛ ابن‌فندق، ص ۹ - ۲٦۸.

۱۳۲— راوندی، ص ۱۸۲.

۱۳۳— فضائل‌الانام، ص ۵۳.

۱۳٤— جلد ۱۰، ص ٤ - ۱۲۳.

۱۳۵— ابن‌اثیر، جلد ۱۱، ص ۷۸.

۱۳٦— عتبة‌الکتبه، ص ۸ - ۸۵.

Marfat.com

۱۳۷— همان مأخذ، ص ٤ - ٦٣.
۱۳۸— ص ۱۳۳. ترجمه مارگلیوث در *Islamic Culture* (۱۹۳۸ م.)، ص ۳٦.
۱۳۹— سفرنامه، ص ۹۲.
۱٤۰— تهران، ۱۳۳۳/۱۹٦٤، ص ٤۰۷.
۱٤۱—کیمیای سعادت، ص ۲۷۲.
۱٤۲— در مورد اطلاعات مفصل درباره وظایف محتسب نگاه کنید به: ر. لوی، ساخت اجتماعی اسلام (کمبریج، ۱۹۵۷ م.)، ص ۳۳٤ به‌بعد.
۱٤۳— سیاست نامه، ص ٤۱.
۱٤٤— عتبةالکتبه، ص ۳ - ۸۲.
۱٤۵— ص ۹٤.
۱٤٦— صفحات ٤۱ - ۱٤۰.
۱٤۷— عتبةالکتبه، ص ٤۱.
۱٤۸— فضائل الانام، ص ۱۲ - ۱۱.
۱٤۹— ه. آ. ر. گیب، «تفسیری‌از تاریخ اسلام»، درکتاب *Studies on The Civilisation of Islam*، ص ۲٤.

Marfat.com

فصل دوم

نگرشی بر بعضی از جریانهای اجتماعی ـ اقتصادی در تاریخ ایران

الف: تکوین دیوانسالاری در ایران

اصطلاح دیوان به‌طورکلی در مواقع مختلف به‌حکومت مرکزی اطلاق شده و در این مفهوم خصوصاً به‌جای دیوان اعلا نشسته که در آن کارهای حکومتی جریان یافته و تشکیلات «کشوری» در مقابل تشکیلات «لشکری» قرار گرفته است هر چند که خط متمایز بین آنها اغلب اوقات غیر قابل تشخیص بوده است. در اواسط قرن نوزدهم میلادی دیوان به‌مفهوم حکومت مرکزی جای خود را به‌دولت و یا دایره دولت داد. و در ثانی اصطلاح دیوان به‌طورکلی به‌یک دایره و بخش دولتی اطلاق گشت که در این مفهوم بالاخره جای خود را به‌وزارت، دایره و اداره داد. این دیوانها به‌اقتضای زمان تغییر یافتند. از این‌رو مهمات دیوانی معنی امور تشکیلات مرکزی را به‌خود گرفت؛ تکالیف دیوانی به‌معنی مالیات و یا رسومی (البته رسومی با ماهیت غیر شرعی) بکار رفت که توسط دیوان تحمیل می‌شد. دیوانی در رابطه با اراضی معنی اراضی دیوانی می‌داد که با اراضی خالصه و یا املاك خصوصی فرق داشت.

عبارت بارتولد مبنی بر اینکه «تقسیم تمام ارگانهای تشکیلاتی به دوطبقه عمده یعنی درگاه و دیوان، به‌صورت خط قرمزی سرتاسر نظام تشکیلات سیاسی شرق اسلام را مشخص کرده» [۱] شاید بیش از اندازه ساده‌نگری به‌مسائل باشد؛ در این میان، شاید ناگزیرانه، البته به‌دلیل شدت ماهیت قدرت شخصی، گرایشی هم در خصوص تقسیم مأمورین به‌دوشق، از نظر صلاحیت و شایستگی وجود داشت. بنابه دلایل روشن گرایش عمومی در دوره‌های متقدم ایلخانان، صفویان

Marfat.com

و قاجاریه این بود که تشکیلات مرکزی تا حدی ساده بوده است ولی در خلال زمان تنوع و گوناگونی در بین ارگانهای مختلف دولتی رو به‌افزایش و پیچیدگی گذاشته است. این مسأله خصوصاً در دوره‌های صفویان و قاجاریه مشهود است.

دیوان اعلاء تمام زمینه‌های تشکیلاتی را دربر می‌گرفت؛ ولی در درجه اول با سه جنبه سروکار داشت؛ (۱) صدور فرامین و احکام؛ (۲) تشکیلات مالی؛ (۳) و تشکیلات دادگستری (به‌غیر از وضع شخصی که تحت نام محاکم شرعی قرار می‌گرفت). دو جنبهٔ نخستین تحت نظر وزیر بود؛ و جنبه سومی، تا آنجایی که واگذار می‌شد، نه تنها به‌وزیر که فاقد قدرت تصمیمات اجرایی بود، بلکه تا حدی به مأمورین «نظامی» نیز واگذار می‌گشت. در زمان سلجوقیان، سلطان یا مأمورین وی و نیز رهبریت کار دولتی در دیوان اعلا گاهگاهی دیوان مظالم برپا می‌داشتند. در زمان تیموریان و صفویان، منصب عمده قضایی دیوان‌بگی بود که معمولاً عضوی از اعضای جامعه نظامیان محسوب می‌شد. سنت تشکیلات شخصی حاکم، نظیر تشکیلات دادگستری، تا ایام قاجارها کشیده شد [۲] و درگاه سلطنتی که در آن تمام کارهای کشوری توسط حاکم (و یا حکام ایالات) اجرا می‌شد به‌طور اعم و تالار حضار به‌طور اخص به‌نام دیوانخانه معروف بود.

تشکیلات مرکزی (دیوان اعلا) در زمینه سیاست و یا انتصاب حکام که در دست سلطان و یا شاه بود نفوذ و تأثیر کمتری داشت. نواحی وسیع امپراتوری تحت نام اقطاع و یا تیول نیز خارج از نظارت آن بود. با وجود این تداوم قابل توجهی از سنت دیوانی در ایران، خصوصاً در زمینه امور مالی، که همین جنبه حکومت مرکزی، بسیار عالی سازمان یافته بود، دیده می‌شد. این سنت از زمان سلجوقیان بزرگ و ایلخانان و تیموریان و صفویان تا اواسط قرن نوزدهم کشیده شده بود (و از این زمان به‌بعد تغییرات اداری تحت تأثیر برخی کشورهای اروپای غربی قرار گرفت). این تداوم شاید بیشتر در نتیجه این واقعیت حفظ گردیده بود که اعضای دیوانسالاری منحصراً از میان اهالی اسکان یافته‌ای انتخاب می‌شدند که سلسله‌های متوالی را خدمت کرده بودند. از این‌رو نیروی انسانی دیوانی اوایل صفوی بیشتر مرکب از مأمورینی بود که قبلاً در خدمت سلسله‌های ترا کمه بودند؛ و به‌همین نحو مأمورین دیوانسالاری عهد ایلخانان قبل از استیلای مغول در

Marfat.com

خدمت سلسله‌های حاکم ایران بوده‌اند. و یا در اوایل سلطنت قاجاریه مناصب عالی از آن وزراء و مأمورینی شد که قبلاً در خدمت زندیان بوده‌اند.

مهمترین مأمور دیوان اعلاء، وزیر بود. قدرتش را حاکم به‌او واگذار می‌کرد و اغلب اوقات در حوزه کلی حکومت «کشوری» و «لشکری» و مذهبی قرار داشت. اهمیت زیاد او در تصمیم‌گیری شخصی برای تنفیذ قدرت و نفوذش بود. برای مدت کوتاهی در اوایل صفویان، مأمور عمده دولت به‌نام وکیل نامیده می‌شد و اصطلاح وزیر بیشتر در مورد رئیس یک دایره و یا دیوان و یا درباره رئیس تشکیلات ایالتی یک نفر حاکم ایالتی، بکار می‌رفت. در دوره متأخر صفویه، مأمور عمده حکومت مرکزی وزیر اعظم نامیده می‌شد و دارای لقب اعتمادالدوله بود؛ در ایام قاجارها صدراعظم نیز اغلب صاحب این لقب بود.

وزارت در روزگار سلجوقیان بزرگ، پایه و اساس و مدار تشکیلات مرکزی بشمار می‌رفت؛ وزیر، وقتی که در اوج قدرت خود بود بر تمام جنبه‌های دیوانی، که از طریق آن حکومت مرکزی کنترل می‌شد، خصوصاً امور مالی، نظارت داشت. او تا حدی منابع درآمد را تنظیم می‌کرد؛ و وظیفه اصلی وی افزایش عایدات بود. دیوانهای تحت نظارت وی عبارت بودند از: دیوان انشاء و طغرا (که اغلب دیوان رسائل نامیده می‌شد) که با رفت و برگشت مکاتبات سروکار داشت، و دیوان زمام و استیفاء (که اغلب دیوان اشراف نامیده می‌شد) که بر امور مالی نظارت داشت. جالب توجه است که دو اداره از ادارات اصلی حکومت مرکزی در قرن نوزدهم تحت نظارت منشی‌الممالک و مستوفی‌الممالک قرار داشتند. دیوان زمام و استیفاء به‌دو بخش عمده تقسیم می‌شد، یکی تحت اداره مستوفی‌الممالک و دیگر تحت نظارت منشی‌الممالک بود. اهمیت نسبی آنها فرق می‌کرد. در ایام قبل از سلجوقیان این دو مقام مستقل بودند. اولی به‌مسائل مالی و دومی به‌مسائل بازرسی و کنترل، رسیدگی می‌کرد. از جمله تشکیلاتی که عمده عایدات بر سر آن خرج می‌شد ارتش بود؛ بنابراین عایدات حتی زمانی که به‌صورت اقطاع از زیر دست حکومت مرکزی خارج می‌گشت اسناد این درآمدها بایستی در یکی از دوایر حکومت مرکزی یعنی دیوان عرض نگهداری می‌شد [۳].

پس از سلطنت سه سلطان نخستین، اهمیت وزیر در رابطه با مستوفی کاهش یافت. مثلاً مجدالملک بلاسانی مستوفی معروف مقام وزارت فخرالملک‌بن-

Marfat.com

نظام‌الملک وزیر برکیارق را تحت‌الشعاع قرار داد [٤]. از اینها گذشته با اینکه در دوره متقدم سلجوقیان بین سلطان و وزیر رابطی وجود نداشت مع‌الوصف در ایام متأخر وکیل‌در و امیر حاجب رابط بین آنها شدند [٥]؛ و به‌محض اینکه اهمیت وزارت رو به کاهش رفت خود سلطان یا حاکم به‌طور مستقیم در رأس دیوانهای مختلف قرار گرفت نه وزیر [٦]. البته این به‌آن معنی نیست که در عهد متقدم تمام کارهای دیوانی به‌توسط وزیر انجام می‌شد و در ایام متأخر این مسأله برعکس گردید.

علاوه بر دو دیوان عمده حکومت مرکزی دیوانهای مختلف دیگری نیز وجود داشتند که به‌جنبه‌های مختلف امور مالی و اراضی رسیدگی می‌کردند نظیر دیوان خاص (که با اراضی خالصه سروکار داشت) و دیوان اوقاف [٧]. الگوی حکومت مرکزی کم و بیش در ایالات نیز پیاده شده بود. حاکم دارای دیوانی بود که اغلب دیوان ایالت نامیده می‌شد [٨]. مثلاً در مرو و بسطام یک دیوان استیفاء وجود داشت [٩]؛ و نیز تعدادی از دیوانهای دیگر که با جنبه‌های مختلف تشکیلات مالی سروکار داشتند. از این‌رو در منشور انتصابی قوام‌الدین اینانج‌-قتلغ‌بلگا که از طرف سنجر حاکم ری شده بود به‌او دستور داده بودند که در سرای خود یک دیوان عمل و یک دیوان شحنگی برپا دارد [١٠]. مشابه این مسأله فرمان انتصابی تاج‌الدین ابوالمکارم رئیس مازندران از طرف سنجر بود که بایستی برای خود در سرای خویش دیوان معاملات و قسمت ایجاد می کرد [١١]. مواردی هم در رابطه با مرسومات، تجمع عمومی، و مالیات وجود داشت که بعضی مواقع به‌دیوان ریاست رجوع داده می‌شد [١٢]. میزان اختیارات رؤسای هر یک از دیوانها هم در خصوص عزل و نصب مأمورین زیر دست فرق می کرد. معین‌الدوله که از سوی سنجر؛ شحنه جوین شده بود دستور داشت در صورت لزوم زیردستان را ازکار برکنار سازد و نیز مأمور بود که نصب دخدا‌های دیوان را نیز تأیید نماید [١٣]. و نیز اشاراتی وجود دارد که زنان سلجوقی هم برای خود دیوانهایی داشته‌اند [١٤].

با هجوم مغول به‌ایران، تا حدی بین دوره آنان با گذشته شکاف ایجاد شد؛ با وجود این قسمت اعظم ساخت دیوانی گذشته همانطور باقی ماند، و با اینکه پس از گرویدن ایلخانان به‌اسلام، احیاء گردید؛ و مأمورین دیوانسالاری و نهاد

Marfat.com

مذهبی همراه با دیوانهای مختلف بار دیگر درکنار مأمورین حکومت «نظامی» قرار گرفتند. عالی‌ترین مقام وزارت دولت باز هم وزیر نامیده شد و یا اینکه گاه گداری هم در مقام خود به‌عنوان نماینده سلطان، نایب لقب گرفت [۱۵]. با این حال سعی می‌شد امور مالی از زیر نظر وزیر بدر آمده و تحت نظر مأموری به‌نام صاحب دیوان، که در جای خود مقام وزیر را تحت‌الشعاع قرار داد، درآید. احتمال دارد ایلخانان هدفشان این بوده است که بدین ترتیب از محبوبیت وزیر که گاه گداری بیجا صعود می‌کرد، بکاهند. جوینی به‌عنوان وزیر همراه با مجدالملک یزدی مشرف‌الممالک، برای مدت چندین سال از ۱۲۷۹/۶۷۷ در قدرت سهیم شد؛ و از سالهای ۷۱۸ - ۱۸/۶۹۹ - ۱۳۰۰ در رأس دیوانسالاری دو وزیر قرار داشت. مع‌هذا ایلخانان در این زمینه از نمونه‌های سابق حکام آسیای مرکزی اقتفا می‌کردند [۱۶]. صفویان هم مسأله انتصاب دو مأمور را به‌طور توأمان برای وزارت، اقتباس کردند. وقتی که رشیدالدین درسال ۱۳۰۰/۶۹۹ - ۱۲۹۹ صاحب دیوان و عهده‌دار کل امپراتوری، خصوصاً تشکیلات مالی گردید در میان چیزهای دیگر نظارت بر اراضی خالصه، انتصاب مأمورین دیوانسالاری، پست (یام) و توسعه مملکت را نیز بر ذمه گرفت [۱۷]. بعد از صاحب دیوان، مستوفی‌الممالک و دوایر مختلف قرار داشت که جنبه‌های مختلف امور مالی خصوصاً دیوان خالصات را تحت نظر داشتند [۱۸].

در زمان تیموریان، هر چند که نظراً سعی می‌شد تا اصول حکومت شرعی مورد تأیید قرار گیرد و قوالب سنتی زنده گردد، ولی عملاً تمایز بین شعب «کشوری» و «لشکری» دیوانسالاری که بیشتر با انشقاق بین ترک و تاجیک (یعنی ایرانی) تطبیق داده شده بود کاملاً آشکار بود. در زمان حسین بایقرا، دیوان اعلاء، بالاترین ارگان حکومتی به‌دیوان بزرگ اسارت (تحت نظر دیوان‌بگی) که با مسائل نظامی سروکار داشت و دیوان مال (تحت نظر یک وزیر) که بر امور «کشوری» ناظر بود، تقسیم شد [۱۹].

بنظر می‌رسد که الگوی دیوانی عهد ایلخانان را ترکمانان قراقویونلو صاحب شده باشند [۲۰] ولی از جزئیات تشکیلات مختلف دیوانی آنها جز دیوان مالیاتی‌شان اطلاعی در دست نیست. در این زمان از دیوان تواجی و دیوان پروانچی صحبت شده است [۲۱].

Marfat.com

در مورد مطالعه‌ای در خصوص تشکیلات دیوانی ایلخانان در ایران به. کتاب ه. اوزون چارشلی تحت عنوان عثمانلی دولتی تشکیلاتینه مدخل، استانبول، ۱۹٤۱ م. خصوصاً از ص ۱۸۷ به‌بعد مراجعه کنید.

در باب تشکیلات مرکزی حکومت صفویان اطلاعات بیشتری نسبت به ادوار سابق وجود دارد. مع‌ذلک کشیدن خط فاصلی بین جنبه‌های مختلف دیوان اعلاء که هم دربار سلطنتی و هم حکومت مرکزی بود بی‌نهایت مشکل است؛ به‌همین نحو بین وظایف اعضای دیوانسالاری، مأمورین نظامی و مأمورین نهاد مذهبی مرز روشنی وجود ندارد. ساخت درونی دیوان اعلاء تحت نظر ایشک‌آغاسی‌باشی بود [۲۲]. رئیس تشریفات هم در عهد قاجار با اقتباس از دوره صفویه دارای همین عنوان بود. بنظر می‌رسد که یک شورای دولتی هم وجود داشته که بعضی از اعضای دیوان اعلاء متعلق بدان بوده‌اند؛ چنین می‌نماید که این شورا خارج از الگوی سنتی تشکیلات مرکزی (دیوان اعلاء) بوده است. الساندری می‌گوید که طهماسب هر روز شورایی مرکب از دوازده سلطان (یعنی حکام ایالتی و اعضای جامعه نظامی) و نیز پسران خود که در دربار بودند تشکیل می‌داد [۲۳]. گویا وظایف این شورا صرفاً به‌صورت مشورتی بوده است. در تذکرة‌الملوک آمده که قورچی‌باشی، قوللر آغاسی، ایشک آغاسی‌باشی، تفنگچی‌باشی، وزیراعظم، دیوان‌بگی و وقایع‌نویس از همان ایام اولیه تعلق به‌شورای امرای جانقی داشتند و در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین، ناظر، مستوفی‌الممالک و امیر شکارباشی نیز گاهگاهی جزو اعضای شورا بوده‌اند. و اگر شورا ناگزیر به‌فرستادن یک نفر فرمانده نظامی (سپهسالار) به‌قسمت دوردستی از امپراتوری می‌شد، حضور سپهسالار در جانقی یک امر ضروری بود [۲٤]. مینورسکی می‌گوید که این نهاد ریشه در عهد مغول و تیموریان دارد. شاردن اشاره می‌کند که در ایران شورایی که مشابه نهاد اروپایی باشد وجود ندارد؛ از سوی دیگر، سانسون می‌گوید که تمام تصمیمات در شورای شاهی گرفته می‌شود [۲۵]. بنظر نمی‌رسد که جانقی در زمان قاجار قسمت منظمی از تشکیلات مرکزی دولت بوده باشد، ولی دارای یک شورای قبیله‌ای بود که با امور مربوط به‌قبیله قاجار سروکار داشته که معمولاً تحت نظر ایلخانی بوده است. ملکم از خیانت یکی از «اشراف» قبیله قاجار صحبت می‌کند که در سال ۱۸۰۸ م. بوسیله یک جانقی دست به‌این کار زده است [۲٦].

Marfat.com

عالیترین مقام دیوان اعلاء در زمان اسماعیل و طهماسب وکیل بود که در ایام اوج خود به‌عنوان‌وزیر قائم‌مقام شاه بود و برای خود سلطان داشت؛ صلاحیت او دقیقاً در تمام شعب تشکیلاتی مورد تأیید بود. بنظر می‌رسد که کاربرد اصطلاح وکیل به‌عنوان مأمور عمده دیوان اعلاء در اواسط قرن دهم/ شانزدهم از بین رفته باشد و جای آن را اصطلاح وزیراعظم گرفته باشد که دارای لقب اعتمادالدوله بود. پس از سال ۱۵۱۴/۹۲۰ به‌مقام او به‌عنوان ناظر دیوان اعلاء، ناظر دیوان و یا دیوان وزارت اشاره شده است [۲۷]. یک نظام سنجیده روش دیوانی نیز در جای خود تکوین می‌یافت. وزیر به‌عنوان رئیس دیوان اعلی انتصاب مأمورین را تأیید می‌کرد؛ اسناد مربوط به‌این مسائل و پرداخت حقوق مأمورین تحت نظر مقامی به‌نام دفتر خانه همایون اعلاء زیر نظر وزیر ویژه‌ای بود. اسناد مربوط به‌پرداخت حقوق «ارتش ثابت» (قورچیها، غلامان، تفنگچیها و اعضای توپخانه) از طریق دایره وابسته‌ای (سرکار) صورت می‌گرفت که تحت نظر یک وزیر و مستوفی با عده‌ای از منشیان که متعلق به‌دیوان بودند قرار داشت [۲۸]. نامه‌های انتصابی و حقوق مأمورین «کشوری» و لشکری که از جمله توسط وزیر اعظم مهر می‌شد، وسیله لشکرنویس دیوان اعلاء که وزیر دایره (سرکار) خواجگان، قوشچیان، یساولان و قاپوچیان نیز بود مهر و امضاء می‌شد [۲۹].

وزیر در میان وظایف دیگر خود به‌عنوان رئیس دیوان اعلاء، قانونی بودن اقدامات مأمورین را کنترل می‌کرد و نیز امور مالی دولت را بررسی می‌نمود [۳۰]؛ این وظیفه آخری در واقع از مهمترین وظایف او بشمار می‌رفت. این وظیفه او بود که نظیر وزرای پیش از خود در ادوار سابق، عایدات دولت را بالا ببرد [۳۱]. تشکیلات مالی به‌دو بخش عمده تقسیم می‌شد: دیوان ممالک تحت نظر مستوفی‌الممالک و دیوان خاصه تحت ریاست ناظر بیوتات (که ناظر بیوتات سرکار خاصه نامیده می‌شد). رابطه واقعی وزیراعظم با ناظر بیوتات و چگونگی نظارت وی بر دیوان خاصه کاملاً مشخص نیست. بودجه بیوتات به‌وزیراعظم تسلیم می‌شد [۳۲]. تحت نظر مستوفی‌الممالک مأمورین گوناگونی در دفترهای مختلف مالیاتی کار می‌کردند که در اکثر موارد این مقامها متناسب با اموری که آنها در ممالک و نواحی خاصه داشتند بوجود می‌آمدند. اینها شامل دفتر موقوفات [۳۳] و دفتر بقایا [۳۴] بود. یک دایره‌ویژه یعنی سرکار فیض آثار در شهر مشهد اوقاف

Marfat.com

امام رضا(ع) را اداره می‌کرد [۳۵]. نظارت عالی بر اوقاف از سوی دیوان صدارت تحت نظر صدراعظم اعمال می‌شد [۳۶]. بعضی از صدرهای ایالتی نیز دارای دیوان یا سرکار بوده‌اند [۳۷].

دیوان ممالک مسؤول رسیدگی به‌تشکیلات ایالات و ولایات بود که تحت نظر حکام اداره می‌شدند و از نظارت مستقیم حکومت مرکزی بدور بودند. دیوان خاصه عهده‌دار اداره امور مناطقی بود که مستقیماً بوسیله حکومت مرکزی تحت نظر وزیر اداره می‌شد. میزان مناطقی که به‌طور غیر مستقیم اداره می‌گشت با میزان مناطقی که به‌طور مستقیم اداره می‌شد فرق می‌کرد [۳۸]. با افزایش میزان خاصه که در زمان شاه‌صفی رخ داد، اهمیت دیوان خاصه رو به‌افزایش گذاشت؛ گفته شده که ناظر بیوتات سرکار خاصه در زمان شاه‌صفی یکی از بزرگترین مقامات دیوانی بوده است [۳۹]. چنین می‌نماید که مستوفی دیوان خاصه تحت نظر مستوفی‌الممالک خدمت می‌کرده و پس از آن نیز زیر دست وزیراعظم قرار گرفته است [۴۰]. احتمالاً اصفهان به‌عنوان یک پایتخت از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. سرکار فیض‌آثار و سرکار انتقالی با طبقات مختلف اراضی (احتمالاً اراضی وقفی که تحت نظر دولت بود) سروکار داشتند؛ بنظر می‌رسد که اداره اراضی خالصه تحت نظر وزیر اصفهان بوده باشد. تمام کارهای این سه دایره تحت نظارت عمومی وزیراعظم دیوان اعلاء بوده است [۴۱].

وزیر بیوتات تحت نظارت عمومی ناظر بیوتات، اداره بیوتات یا امور خاندان سلطنتی را برعهده داشته است. این نهاد به‌تعدادی دفترخانه و کارخانه تقسیم می‌شد که هرکدام از آنها زیر نظر صاحب جمع و مشرف اداره می‌شد که اولی در قبال فعالیتهای عمومی و دومی در مورد جریان امور دیوانی مسؤولیت داشتند [۴۲].

دیوانی که مطابق با دیوان انشاء سابق بود در زمان صفویان دارالانشاء نام داشت که تحت نظارت منشی‌الممالک قرار داشت [۴۳].

دیوان اعلاء در زمان قاجاریه به‌طور کلی از روی الگوی زمان صفویان بود. روش آن به‌عنوان دربار سلطنتی از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه به‌بعد شکل گرفت. مع‌هذا تشکیلات دربار سلطنتی که مرکب از تعدادی دوایر بود، نسبت به‌سابق دقیقاً از دیوان اعلاء مجزا شده بود. تا آنجایی که دیوان اعلاء در حکومت مرکزی

Marfat.com

مطرح بود تشکیلات آن نسبت به‌زمان صفویان کمتر پیشرفت کرده بود؛ و بین دوایر ممالک و خاصه فرق چندانی نبود. آغا محمدخان شخصاً به‌جزئیات دیوانی رسیدگی می کرد؛ حکومت فتحعلی‌شاه هم شخصی بود ولی در زمان سلطنتش تشکیلات دیوانسالاری رو به‌گسترش رفت. مأسور عمده دیوان اعلاء، صدراعظم بود؛ قدرت او بر طبق نیرو، سستی و کاهلی و اهلیت شاه فرق می کرد. گفته شده که در زمان آقا محمدخان، حاجی ابراهیم، صدراعظم بر تمام دوایر دولتی ریاست داشته است [٤٤]. دو دایره از دوایر مهم دولتی تحت اداره مستوفی‌الممالک و لشکرنویس بوده است؛ لشکرنویس عهده‌دارپرداخت حقوق و مالیات‌بندی نیروهای نظامی بوده که دقیقاً با تشکیلات مالیاتی پیوند داشته است. منصب منشی‌الممالک در زمان فتحعلی‌شاه بار دیگر اهمیت پیدا کرد. بنظر می‌رسد که ساخت درونی این دوایر مختلف در اوایل قاجار دارای ماهیت ابتدایی بوده باشد. موریه (Morier) که کتاب خود را درسال ۱۸۰۹ م. نوشته، می‌گوید که مقام وزرا و منشیان دولت در قصر شاهی قرار گرفته و زمانی که شاه آمادگی داشته باشد آنها را دعوت می کند تا در آنجا جمع بشوند [٤٥]؛ ولی در واقع وزراء دوایر خودشان را، بعضی اوقات، در هر جایی که بوده‌اند برپا می کرده‌اند. با اینکه آغامحمدخان و فتحعلیشاه اکثر ایام عمر خود را در لشکرکشیها و در اردوگاهها سر می کرده‌اند (و جانشینان آنها هم وضع تقریباً متشابهی داشتند) ومعمولاً وزرای آنها هم در این گونه مواقع آنهارا همراهی‌می‌نمودندبااین حال‌درچنین شرایطی‌دوایر حکومتی بدون‌هیچ نوع اتلاف وقتی وظایف خود را انجام می‌دادند. ملکم می‌گوید که «احتساب رسیدها و هزینه‌ها در خصوص عایدات مذهبی، لشکری و کشوری با نظم و نسق و دقت زیادی انجام می‌شد» [٤٦]. در واقع این اسناد بیشتر با املاك و دارایی شخصی مأمورین سروکار داشت؛ در اواسط این قرن، تا آنجایی که آنها با تقویم عایدات سروکار داشتند اغلب رابطه کمی با شرایط موجود داشتند. دیوان مستوفی‌الممالک براساس جغرافیایی سازمان یافته بود و تقویم مالیاتها و اسناد یک منطقه معین در عهده یک مستوفی بود که به‌نام مستوفی آن منطقه شناخته می‌شد. دوایر جداگانه‌ای نیز اراضی خالصه و وقفی و سایر جنبه‌های ویژه از قبیل بقایا را بررسی می کرد.

تشکیلات ایالتی به‌حاکم واگذار می‌شد که اغلب جزئیات آن را شخصاً

Marfat.com

رسیدگی می‌کرد. در مورد یک حاکم مقتدر ایالتی، خصوصاً اگر از شاهزادگان قاجار بود، دربار ایالتی نسخهٔ عین دیوان اعلاء می‌شد (البته در حد پایین‌تر). مهمترین مأمور ایالتی وزیر بود که معمولاً از سوی دیوان اعلاء منصوب می‌گشت. عمده‌ترین مسؤولیت وی این بود که بر ارسال مالیات ایالتی به‌حکومت مرکزی به‌توسط حاکم نظارت کند.

توضیحات

۱— *Turkestan*، ص ۲۲۷.
۲— ملکم *History of Persia*، لندن، ۱۸۲۹ م.، جلد ۲، ص ۳۰۸.
۳— **عتبة‌الکتبه**، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۹۵۰ م.، ص ۴۰ - ۳۹، ۷۶.
۴— بنداری، **دولة‌السلجوقیه**، قاهره، ۱۳۱۸ ق.، ص ۷۹.
۵— بنداری، همان مأخذ، ص ۸۶، ۱۰۷، ۱۷۵؛ ابن‌اثیر، **الکامل**، جلد ۱۱، ص ۵۹.
۶— رشیدالدین، **جامع‌التواریخ**، نسخه موزه بریتانیا به‌شماره ۷۶۲۸، برگ a ۲۵۱.
۷— **عتبة‌الکتبه**، ص ۳۳، ۵۲ به‌بعد.
۸— همان مأخذ، ص ۷۹.
۹— همان مأخذ، ص ۴۶، ۶۰
۱۰— همان مأخذ، ص ۷۳.
۱۱— همان مأخذ، ص ۲۶.
۱۲— آ. ک. س. لمبتون، **دیوانسالاری امپراتوری سنجر**، در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۷ م.، جلد ۲۰، ص ۳۸۶.
۱۳— **عتبة‌الکتبه**، ص ۶۱.
۱۴— همان مأخذ، ص ۶۱؛ خواندمیر، **دستورالوزراء**، تهران، ص ۱۹۰.
۱۵— اشپولر، *Mongolen*، ص ۲۸۲.
۱۶— پریتساک *Die Karachaniden*، در مجله *Islamic Culture*، جلد ۳۱، شماره ۱، ص ۲۴.
۱۷— وصاف، تاریخ وصاف، بمبئی، ص ۳۴۷.
۱۸— همان مأخذ، ص ۳۴۹.
۱۹— روئمر، *Staatsschreiben der Timuridenzeit*، ص ۱۶۹ به‌بعد.
۲۰— مینورسکی، **آق قویونلوها و اصلاحات ارضی**، در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۵ م.، جلد ۱۷، شماره ۳.
۲۱— مینورسکی، **ایران در سالهای ۹۰-۱۴۷۸: ترجمه مختصری از تاریخ عالم آرای امینی فضل‌الله روزبهان خنجی**، لندن، ۱۹۵۷ م.، ص ۲۸، ۱۰۱.

Marfat.com

۲۲— تذکرة الملوك، صفحات b ۷، a ۱۳ به‌بعد.
۲۳— *A narrative of Italian Travels in Persia*، هاکلویت، ص ۱ - ۲۲۰.
۲٤— تذکرة الملوك، صفحات a ۸ - b ۷.
۲۵— همان مأخذ، صفحات ٤ - ۱۱۳.
۲٦— *History*، جلد ۲، ص ۳۲۷ یادداشت.
۲۷— ر. م. سیوری، مناصب عمده دولت صفوی، در مجله *BSOAS*، جلد ۲۳، شماره ۱، ۱۹٦۰، ص ۱۰۵ - ۹۱ و جلد ۲٤ شماره ۱، ۱۹٦۱ م.، ص ۸٤ - ٦۵.
۲۸— تذکرة الملوك، ص ۵۸ به‌بعد.
۲۹— همان مأخذ، ص a٦۵ به‌بعد.
۳۰— همان مأخذ، ص ۱۱۵.
۳۱— همان مأخذ، ص b۸.
۳۲— همان مأخذ، ص a۱٦.
۳۳— همان مأخذ، ص a۷۱.
۳٤— اسکندر منشی، عالم‌آرای عباسی، ص ۷٦۵.
۳۵— همان مأخذ، ص ۲۵۸، ٦۵٤.
۳٦— ه. بوسه، *Untersuchungen Zum Islamischen Kanzleiwesen*، قاهره، ۱۹۵۹ م.، ص ۲۰٤.
۳۷— رجوع کنید به‌فرمانی به‌تاریخ ۱۰۷۷ ه. برای مستوفی موقوفات یزد، جامع مفیدی، نسخ خطی شرقی موزه بریتانیا، شماره ۲۱۰، برگهای b ۱۷۰ - b ۱٦۸؛ بوسه، ص ۱۳۲.
۳۸— تذکرة الملوك، ص ۲٤ به‌بعد؛ آ. ك. س. لمبتون، مالك و زارع در ایران، اکسفورد، ۱۹۵۳ م.، ص ۱۰۸.
۳۹— جامع مفیدی، برگ a ۳۳۹ - b ۳۳۸.
٤۰— تذکرة الملوك، صفحات a ۲۸ - b ۲۷.
٤۱— همان مأخذ، ص a ۷۱ به‌بعد.
٤۲— همان مأخذ، ص ۱٤۰.
٤۳— همان مأخذ، ص a٤۰ - b۳۹؛ بوسه، ص ۵۹ به‌بعد.
٤٤— سلکم، جلد ۲، ص ۹ - ۳۰۸.
٤۵— *A journey Through Persia*، لندن، ۱۸۱۲ م.، ص ۲۱٦.
٤٦— *History*، جلد ۲، ص ۳۱۰.

ب: سیر مالیات در ایران

در زمینه سیستم مالیاتی ایران به‌طور کلی از همان صدر اسلام تا قرن بیستم نوعی تداوم دیده می‌شود؛ ولیکن در جایی که در ادوار متقدم تلاشی برای سازش

Marfat.com

وضع موجود با نظریه اسلامی وجود داشت و برای الغای مالیاتهای غیر شرعی تلاشهای پراکنده‌ای صورت می‌گرفت، در زمان مغولان متأخر (ایلخانان) پس از بریدن از سنت، علی‌رغم اسلامی شدن تشکیلات دیوانی در زمان غازان خان و جانشینان وی، نوعی گرایش عمومی به‌طرف بریدن از سیستم مالیاتی اسلامی و افزایش مالیاتها و رسوم و کاربرد مختلف آنها به‌چشم می‌خورد. از اینها گذشته، چون در این میان حتی یک تلاش ظاهری هم برای تطابق تشکیلات مالیاتی با آرمان نظریه اسلامی دیده نشد، لذا در این زمینه اعمال دلبخواهی و خودسرانه رو به‌افزایش گذاشت؛ ولیکن اصول کلی سیستم مالیاتی، روشهای تقویم و جمع‌آوری مالیات و مسائل عمده‌ای که پیش رو بود تغییر چندانی نکرد و تغییراتی که قبل از قرن بیستم در این خصوص رخ داد از نوع تغییرات بنیادی نبود. سلسله‌های جدید و حکام جدید خود را درگیر تغییرات بنیادی نظام مالیاتی نمی‌کردند. گویا رژیم مالیاتی اوزون‌حسن که بین سالهای ۸۷٤/۱٤۷۰ و ۸۸۲/۱٤۷۷ برقرار شد، هنوز در عصر صفویه جاری بوده است. بسیاری از ویژگیهای تشکیلات مالیاتی عهد قاجار قبلاً در زمان صفویان وجود داشت و دوره‌های افشاریه و زندیه هم آنقدر کوتاه بود که مجال هیچ نوع تغییری را در زمینه مالیات نداد. مع‌هذا در هیچ دوره‌ای سیستم یک کاسه‌ای در این خصوص وجود نداشت. به‌طور کلی مقدار پول رایج بسیار محدود بود؛ بازرگانی تحول زیادی نیافته بود و در نقل و انتقال مبالغ هنگفت پول مشکلات زیادی وجود داشت که همه اینها تشکیلات دیوانی را به‌طور اعم و تشکیلات مالیاتی را به‌طور اخص تحت تأثیر قرار می‌داد. از اینها گذشته، گرایش به‌طرف کاهش بهای پول رایج نقره، ارزیابی صحیح تحولاتی را که در مبلغ مالیاتها و تعلقات نسبت به‌آن رخ می‌داد مشکل می‌ساخت. بسیاری از سیاحان خارجی اشاره کرده‌اند که پولی که به‌خزانه شاهی واریز می‌شد، تلمبار می‌گشت و بندرت به‌جریان دگرباره می‌افتاد؛ ولی بنظر می‌رسد که پولی که بدین ترتیب جمع‌آوری می‌شد بندرت در راه لشکرکشیها، پاداشهای زمان جلوس برای حفظ تاج و تخت در مقابل مدعیان رقیب و سایر پیش‌آمدها صرف می‌شد؛ اما پس افت مکرر حقوق ارتش و مأمورین نشان می‌دهد که خزانه همیشه آنقدر پر نبوده که انتظار عایدات مازاد از آن برود. بهر حال در اواخر قرن نوزدهم تلاش مستمری برای کسب عایدات به‌منظور

Marfat.com

جوابگویی نیازهای روزافزون تشکیلات کشوری و هزینه‌های فوق‌العاده دربار انجام شد. بین عایدات دولت و درآمد خصوصی حاکم تمایز مشخصی دیده نمی‌شد؛ هر نوع وجوه اضافی به‌خزانه شاهی وارد می‌شد. در زمان صفویان بین وجوهی که متعلق به‌دولت (مال مصالح) بود و تحت اداره مستوفی‌الممالک و او هم تحت نظارت وزیر اعظم قرار داشت، و وجوهی که از آن دربار (مال خاصه) بود و تحت اداره مستوفی دیوان خاصه قرار داشت تمایز بارزی دیده می‌شد و شباهت زیادی به‌انشقاق سابق بین دیوان و درگاه داشت. حال در آغاز، این تمایز به‌چه نحوی ایجاد شده معلوم نیست. شاردن می‌گوید که این تمایز برای اولین بار توسط شاه‌صفی (۴۲ - ۱۶۲۹ م.) رواج یافت؛ بهر حال این دو قسمت دارای تطابقات و تشابهات زیادی بود. در زمان قاجارها تمایز بین آنها از میان رفت. ساخت کلی مالیاتی و تمایز وسیع بین مالیاتهای «ثابت» (مال و جهات و بعدها مالیات) و مالیاتهای فوق‌العاده و مصادره‌ها و هزینه‌هایی که عایدات را دربر می‌گرفت از قبیل پرداخت حقوق قشون، حقوق مأمورین، مستمریات و نگهداری دربار شاهی، بیشتر همانهایی بود که قبلاً وجود داشت. مع‌الوصف در جایی که در عصر صفویه نواحی وسیعی از امپراتوری از نظارت مستقیم حکومت مرکزی بدر آمده و نظارت کمی بر تشکیلات مالیاتی این نواحی اعمال می‌شد در زمان قاجارها سعی شد تا تشکیلات مالیاتی متمرکز و یک‌کاسه گردد؛ ولی مقاطعه مالیاتها به‌حکام و دیگران با این مسأله جور در نمی‌آمد و در قرن بیستم نوعی هرج و مرج در تشکیلات مالیاتی رخ نمود. جمع‌آوری آن بسیار نارضامندانه و غیر قابل اقناع بود؛ نظارتها و کنترلهایی که قبلا تعبیه شده بود از هم پاشید و کاربرد نظام مالیاتی، ظالمانه و ستمگرانه گردید.

مهمترین مالیاتهای «ثابت» آنهایی بودند که بر زمین و تولیدات آن وضع شده بودند. با توجه به‌شیوه مالیات‌بندی ارضی و تولیدات آن و نرخ تقویم تنوعی دیده می‌شد. از اینها گذشته گستره مناطقی که مشمول پرداخت مالیات ارضی بودند فرق می‌کرد. چنانکه گفته شد اکثر اراضی به‌صورت تیول و سیورغال که از پرداخت مالیات معاف بودند از تحت نظارت حکومت مرکزی خارج شده بود. اراضی سیورغال بیشتر از اراضی خالصه، وقفی و اراضی موات واگذار می‌گردید. طبق گفته شاردن امپراتوری صفوی به‌ممالک مختلفی یعنی مناطقی که به‌طور غیر-

Marfat.com

مستقیم اداره می‌شد و نیز نواحی خاصه یعنی مناطقی که به‌صورت مستقیم اداره می‌شد، تقسیم شده بود؛ او می‌گوید که حکام ممالک فقط مبلغی به‌طریق پیشکش آن هم در عید نوروز و نیز قسمتی از تولیدات و فراورده‌های آن را برای استفاده دربار شاهی و کارگاههایش پرداخت می‌کردند و بقیه عایدات ایالتی را صرف هزینه‌های تشکیلات ایالتی می‌کردند. این موضوع که حکام ممالک زمان صفویه و حکام ایالتی زمان قاجار که عایدات ایالتی خود را مقاطعه می‌کردند تا چه اندازه در تقویم و جمع‌آوری مالیات آزاد بودند زیاد معلوم نیست. در این دو دوره مستوفیان جزئیات تقویم مناطق ایالتی را که به‌نام دستورالعمل معروف بود تهیه کرده و به‌طور سالانه به‌ایالات می‌فرستادند و مستوفیان ایالات هم بر طبق آن و یا براساس آن از اهالی محل مالیات دریافت می‌کردند. و نیز زیاد معلوم نیست که اراضی وقفی تا چه اندازه از پرداخت مالیات معاف بودند. به‌هر حال غیر محتمل بنظر می‌رسد که آن زمینهایی که شاه حاکم متولی آن بوده، مالیات پرداخت کرده باشد؛ کرزن می‌گوید که اراضی وقفی از پرداخت مالیات معاف بودند ولی این معافیت در واقع خودبخودی نبوده بلکه طبق فرمان ویژه‌ای صورت می‌گرفته است. پس از اعطای مشروطیت در سال ۱۹۰۶ م. اراضی وقفی که شاه متولی آن بود از پرداخت مالیات معاف شدند و استدلال این بود که درآمد شاه مالیات‌بردار نیست. ولی انواع دیگر اراضی وقفی مشمول پرداخت مالیات بودند.

مالیات ارضی به‌سه طریق عمده ارزیابی می‌شد: از طریق مساحی، به‌تناسب تولیدات، و یا به‌صورت یک‌جا. تقاویم در مقاطع زمانی منظمی صورت نمی‌گرفت و بیشتر غیر منظم و در مواقع غیر مترقبه بود؛ و گرچه ارزیابی مالیاتها به‌صورت بخش معینی از محصول بود ولی تحصیلداران حکومت آن را ضرورتا به‌طور سالانه ارزیابی می‌کردند. عادی‌ترین شیوه تقویم زمان قاجارها محاسبه عایدات یک شهر و یا روستا به‌صورت مبلغ معینی بود؛ این کار سبب می‌شد که تحصیلداران برای ارزیابی مقدار محصول ملزم به‌سرکشیهای مکرر به‌نواحی نباشند. قسمتی از مبلغ مالیات به‌صورت نقدی و قسمت دیگر به‌صورت جنسی که با عنوان بنیچه معروف بود تقویم می‌شد؛ بنیچه در اواسط قرن نوزدهم شامل تعدادی از سربازانی می‌شد که هر ناحیه ملزم به‌تهیه آن بود و یا شامل مبلغی می‌شد که هر منطقه متناسب با حقوق تعداد معینی از سربازان بایستی می‌پرداخت. مالیات نهایی اهالی شهرها و روستاها به‌طور

Marfat.com

محلی تخصیص می‌یافت. آنها گاه‌گداری به‌خاطر بلایای آسمانی و یا در ازای بعضی از خدمات ویژه از پرداخت مالیات معاف می‌شدند. مع‌الوصف اغلب اوقات مالیاتهای اضافی براساس پس‌افتهای مالیاتی و یا به‌دلیل بعضی از نیازهای ویژه و یا پیش‌آمدهای ناگهانی، وضع می‌شد و اغلب اوقات هم همین مالیاتهای اضافی به‌صورت مالیاتهای همیشگی درمی‌آمدند. از اینها گذشته با تدبیر تسعیر که بوسیله آن مالیاتها به‌نرخ رایج مصنوعی و یا به‌جنس که مبدل به‌وجه نقد می‌شد ارزیابی می‌گردید، نرخ مالیات افزایش می‌یافت. تقاویم اغلب کهنه بود و بارها اتفاق می‌افتاد که روستایی که به‌خاطر جنگ، قحطی، کوچ و یا سایر عوامل به‌بدبختی کشانده شده و ساکنین آن مهاجرت کرده بودند، مجبور بود بیش از اندازه مالیات بپردازد و مقدار مالیات مؤدیان مالیاتی آن هم به‌طور دلبخواهی بالا می‌رفت. بالعکس، روستایی که رفاه مردم آن فزونی گرفته و یا نسبت به‌گذشته توسعه یافته بود، مالیات کمتری می‌پرداخت.

مقدار مالیات ارضی فرق می‌کرد؛ این مقدار مالیات تحت تأثیر نوع محصولات زیرکشت و شیوه آبیاری قرار داشت. در زمان رژیم مالیاتی اوزون‌حسن مقدار مالیاتی که بر تولیدات زمین بسته می‌شد از ۱۴ تا ۲۰ درصد تولید در نوسان بود؛ علاوه بر آن بر هر یک از مزارع هم مالیاتی تحمیل می‌شد. در زمان صفویان هم حالتی نظیر حالت عهد آق‌قویونلوها جریان داشت؛ مع‌هذا شاردن می‌گوید که مالیات ابریشم و پنبه یک‌سوم محصول آن بوده است. بنظر می‌رسد که مقدار مالیات ارضی در زمان قاجار ۲۰ درصد محصول نبوده باشد؛ هر چند که تا قبل از سلطنت فتحعلیشاه مقدار این مالیات بر طبق سنت یک‌دهم بوده است. مع‌هذا جریان عمومی این نرخ غیر محتمل بنظر می‌رسد. به‌هر حال درکارکرد هم تنوع زیادی دیده می‌شد. مالیات غلات بیشتر به‌صورت جنسی بود، و غله‌ای که بدین ترتیب بدست می‌آمد در انبارهای دولتی ذخیره شده و در مواقع اضطراری نظیر لشکرکشیها و یا قحطی مصرف می‌گردید و یا اینکه با قیمت ثابتی به‌اهالی محل فروخته می‌شد. در جایی که مالیات‌بندی براساس میزان ثابت محصول به‌صورت جنسی تعیین می‌شد ارزیابی آن بیشتر در موقع خرمن کوبی، یعنی قبل از اینکه محصول بین ارباب و رعیت تقسیم شود، انجام می‌شد.

میزان و وسعت اراضی خالصه در نوسان بود. در مواردی که آنها به‌عنوان

Marfat.com

اراضی فاقد مالیات به‌طور مستقیم به‌توسط، مالیات ارضی اداره می‌شد، تمام محصول آنها پس از کسر سهم رعایا به‌خزانه وارد می‌شد. و اگر این اراضی به‌اجاره داده می‌شد، مال‌الاجاره‌ای که توسط مستأجر پرداخت می‌شد احتمالاً شامل مالیات ارضی بود و شباهتی به‌بهره مالکانه داشت. در زمان صفویان اراضی اطراف اصفهان بیشتر اراضی خالصه بود و توسط دیوان ویژه‌ای تحت نظر مستوفی خاصه اداره می‌شده است.

علاوه بر مالیات ارضی و یا مالیات محصولات، آب آبیاری اراضی نیز شامل پرداخت مالیات می‌شد. همچنین در بعضی از نواحی اسکان یافته و نیمه اسکان یافته مالیات چراگاه و یا مالیات احشام دریافت می‌شد؛ ولی مالیات آنها و شیوه ارزیابی آن فرق می‌کرد. در میان مالیاتهای «ثابت» دیگر، بر املاك حقوقی (به غیر از اراضی کشاورزی) نظیر حمامها، دکاکین، آسیابها و کاروانسراها (مستغلات) نیز مالیات تعلق می‌گرفت که در اوایل دوران قاجار میزان آن ۲.۰ درصد سود سالانه آنها بود. ملکم اشاره می‌کند که پس از سقوط صفویان و سلسله‌های بعدی به‌خاطر مصادره‌ها بر میزان املاك خالصه افزوده شد. در جایی که اراضی خالصه توسط دربار اجاره داده می‌شد مال‌الاجاره‌ای که پرداخت می‌شد شامل مالیاتهایی بود که شباهت زیادی به‌مالیات اراضی خصوصی داشت. غیر مسلمین، یهودیان، ارمنیان و زرتشتیان مالیات سرانه پرداخت می‌کردند؛ و نیز خارجیان نیز مالیات سرانه می‌پرداختند مگر در مواقعی که از پرداخت مالیات معاف می‌شدند. این نوع مالیاتها از مالیات جزیه مایه گرفته بود. اقشار مختلف دیگر جامعه از قبیل بعضی از گروههای عشیره‌ای نیز مالیات سرانه و یا سرشماری می‌پرداختند. در بعضی از اسناد اشاره‌ای هم به‌نوعی از مالیات خانوادگی با عنوان خانه شمارشده است. مالیات سرانه بالاخره با قانون ۲ آذر ۱۳۰۵ ه.ش/۱۹۲۶ لغو گردید.

بر اصناف پیشه‌ور هم مالیات بسته می‌شد مگر درمواقعی که بوسیله گروهی از ارزیابیها با عنوان بنیچه، از پرداخت مالیات معاف می‌شدند. در زمان صفویان، کلانتر و نقیب اصفهان در سه ماه نخستین سال اصناف را جمع می کرد و نقیب به‌کمک کدخدای صنف بنیچه آنها را تعیین کرده و بعد در میان اعضای مختلف اصناف توزیع می‌شد. مع‌هذا در بعضی موارد، همانطوری که مالیات ارضی لهنه

Marfat.com

می‌شد، بنیچه اصناف نیز عقب افتاده و کهنه می‌گشت. اصناف پیشه‌ور به‌همین صورت تا سال ۱۹۲۶ م. مالیات می‌پرداختند و در این زمان مالیات آنها طبق قانون ۲۰ آذر ۱۳۰۵ ه. ش لغو گردید.

با توجه به‌مالیات بازرگانان بنظر می‌رسد که کارکرد هماهنگی وجود نداشته است. بعضی از امتعه در مواقع مختلف مشمول مالیاتهای ویژه‌ای بود. مثلاً تذکرة‌الملوك از مالیاتهایی صحبت می‌کند که بر تجارت تنباکو بسته شده بود. مالیاتهای بازارها هم در اکثر موارد فرق می‌کرد. مالیاتهای عمده ثابتی که تجار مشمول پرداخت آن بودند راهداری و حقوق گمرکی بود. راهداری اغلب اوقات براساس بار چهارپایان در هر شهر گرفته می‌شد و میزان آن نیز فرق می‌کرد. حقوق گمرکی در بنادر صادراتی و وارداتی بر کالاها بسته می‌شد. در زمان صفویان یک حق گمرکی ۱۰ درصد بوسیله گمرکخانه‌های خلیج فارس بر امتعه بسته می‌شد؛ در سایر مرزها هم حق گمرکی برطبق هر بار احشام وضع می‌گردید. بعضی از تجار خارجی، مشمول برخی معافیتها و کاهش مالیات می‌شدند.

طبق قرارداد ترکمانچای (۱۸۲۸ م.) یک تعرفه ۵درصد بر صادرات و واردات تجار روس تعیین شد؛ بهمین علت دول دیگر هم همان مقدار تعرفه را تقاضا کرده و بدست آوردند. تجار ایران فقط ۲ درصد می‌پرداختند ولی مشمول پرداخت راهداری هم بودند. بازسازی تعرفه در سال ۱۹۰۳ م. به‌ضرر ایران و به‌نفع روسیه تمام شد. حقوق گمرکی و راهداری اغلب اوقات در هر منطقه به مقاطعه داده می‌شد.

در زمان صفویان از محصول معادن و صید مروارید هم یک‌سوم مالیات گرفته می‌شد. نظیر این مالیات یک مالیات دو درصد بود که بر مسکوکات (واجبی) وضع شده بود. مسکوکات در زمان قاجار یکی از منابع منظم درآمد محسوب می‌شد. در اواخر قرن نوزدهم پست و تلگراف هم بر منابع عایدی دولت افزوده شد.

مالیاتهای مختلف دیگری هم بود که عایدات «ثابت» را تشکیل می‌داد. در اینجا هم تنوع و اختلاف زیادی درکارکرد بچشم می‌خورد و درباره مقدار نرخ این مالیاتها هم اطلاعات مفصل کمتری وجود دارد. تعدادی از این مالیاتها هنوز درقرن بیستم برقرار بود. میلسپو می‌گوید که درسال ۱۹۲۲ م. حدود دویست نوع مالیات مختلف وجود داشت. درمیان این مالیاتها، مالیاتهایی بود که به‌مأمورین

Marfat.com

محلی و غیره که الزاماً در میان مأمورین اداره مالیات نبودند، پرداخت می‌شد و در بسیاری موارد به‌صورت محلی جمع‌آوری می‌گشت و تمام و یا قسمت اعظم حقوق مأمورینی را که خود جمع کنندگان آن بودند تشکیل می‌داد. در زمان صفویان گیرندگان تیول و هدایای سالانه و سیورغال درصدی از درآمد املاك خود را به مأمورین مختلفی که در ردیف وکیل دیوان اعلاء تا دفتردار و سایر مأمورین دون‌پایه بودند، می‌پرداختند. مع‌هذا چشمگیرتر از همه اینها، البته به‌دلیل ماهیت وضع دلبخواهی آنها، مالیاتهایی بود که توسط مأمورین محلی به‌عنوان مداخل مقامشان جمع‌آوری می‌شد.

تحمیل اضافی بر دهقانان و بعضی از اصناف پیشه‌ور، بیگاری برای دولت و یا پرداخت پولی در ازای این بیگاری بود. وضع این بیگاری مکان به‌مکان فرق می‌کرد و ارزیابی آن هم به‌پول بسیار مشکل بود. مع‌هذا این بیگاری از وضع خفت‌بار دهقانان و پیشه‌وران چیزی نمی‌کاست و بر انقیاد آنها نسبت به‌دولت می‌افزود.

مؤدیان مالیاتی فقط مالیات «ثابت» پرداخت نمی‌کردند. در این مورد شاید از جمله چشمگیرترین انواع مالیاتهایی که آنها می‌پرداختند مالیاتهای فوق‌العاده‌ای بود که از بین آنها صادرات و سیورسات متداولترین و سنگین‌ترین آنها و نیز پیشکش و مالیاتهای اتفاقی و غیره بود. صادرات مرکب از مالیاتهایی که هزینه‌های ویژه اضطراری نظیر هزینه لشکرکشی، ساختن و یا تعمیر ابنیه شاهی و یا هزینه بعضی از جشنها را دربر می‌گرفت و یا اینکه کسری درآمد را جبران می‌نمود. برطبق ماهیت واقعه، تمام مملکت و یا ناحیه‌ای و یا قشری از جامعه ملزم به‌پرداخت مالیات می‌گردید. این نوع مالیات‌بندی بی‌نهایت دلبخواهی بود و تحمیل آن نشانه ستمگری و بیعدالتی خارج از حد بود. سیورسات مرکب از مالیاتهایی بود که برای نگهداری و دیگر هزینه نیروهای نظامی، مأمورین دولتی و هیأتهای سیاسی خارجی که از مملکت دیدن می‌کردند وضع می‌شد و مانند صادرات بار سنگینی بر دوش مردم بشمار می‌رفت. پیشکش‌ها دو نوع بود: «اتفاقی» و «منظم» پیشکش‌های منظم را حکام ایالتی، رؤسای عشایر و مأمورین عالیرتبه در عید نوروز و اعیاد مذهبی نظیر عید مولود تعیین می‌کردند. میزان این پیشکش‌ها عرفاً ثابت شده بود. مواقع تعیین پیشکش‌های اتفاقی فرق

Marfat.com

می کرد. در مواقع انتصاب حکام و مأمورین عالیرتبه انتظار می‌رفت که با اهدای پیشکش این انتصاب را تبریک بگویند؛ اغلب اوقات اهدای خلعت سبین و نشانگر موقعیت اجتماعی مأمور مزبور و دهنده آن بود؛ گذشتن شاه از منطقه‌ای متضمن ارائه هدایایی توسط تمام اهالی و یا متنفذترین آن منطقه بود؛ دیدار شاه از خانه یک نفر وزیر مقرب نیز متضمن به‌هزینه سنگینی بود که به‌صورت پیشکش وزیر، و خانواده و یا ملازمینش ناگزیر از پرداخت آن بودند؛ از اینها گذشته وراث اشخاصی که از دولت مستمری دریافت می کردند و نیز گیرندگان تیول و وراث آنها بایستی هدایایی برای بالا دست خود مهیا می کردند. این نظام اهدای پیشکش در همه جوانب تشکیلات ریشه دوانیده بود؛ نه تنها شاه انتظار دریافت پیشکش را داشت، بلکه حکام و وزرای او نیز یک چنین چشمداشتی داشتند و از ایالات تحت اختیار خود و نیز فرو دستان خویش هدایایی دریافت می کردند.

منبع غیر منظم دیگر درآمدها که محاسبه آن مشکل است، بدون شک مصادره‌ای بود که از مأمورین معزول غصب می‌شد و نیز جرایم و رشوه‌ها که بخش دیگری از این منبع درآمد را تشکیل می‌داد. به‌این منبع بایستی از نیمه دوم قرن نوزدهم به‌بعد مبالغ قابل توجهی را که از امتیازات، انحصارات و حق‌الامتیازات گرفته می‌شد، افزود.

در اواخر سلطنت ناصرالدین، برای هماهنگی تشکیلات مالیاتی مملکت، لغو مالیاتها و اخاذیهای غیر منظم، افزایش درآمدها و بهبود تحصیل مالیات اقداماتی انجام شد. فرمان سال ۱۳۰۳/۶ - ۱۸۸۵ در جمع‌آوری عایدات تغییرات چندی بوجود آورد و مسؤولیت مالی حکام را تعیین نمود. برای مساحی جدید اراضی و وضع مالیات ارضی براساس ده درصد محصول آن و مالیاتهای مختلف دیگر در سال ۱۳۰۷/۹۰ - ۱۸۸۹ اوامری صادر شد. مع‌هذا این موازین و موازین دیگر با موفقیت قرین نبود و در سرتاسر مملکت جاری نمی‌شد.

بخاطر اینکه در محاسبه میزان درآمدهای خارج از مالیات «ثابت» مسؤولیتی احساس نمی‌شد لذا ارائه ارقام کاملی از کل عایدات غیرممکن می‌نماید. طبق نوشته تذکرةالملوك عایدات دولتی (یعنی شامل عایدات خاصه) در اواخر دوره صفویان حدود ۸۰۰,۰۰۰ تومان بود. ۶۱ درصد این عایدات از مالیاتهایی که در اوارجه ثبت شده و پروفسور مینورسکی تصور کرده که آن مالیاتهای ارضی است

Marfat.com

تحصیل می‌شده است؛ و بقیه آن شامل ارقام زیر بود: مالیاتی که مرکب از مال‌الاجاره املاك حقوقی نظیر اراضی کشاورزی و غیره بود ۱٤/٥ درصد، معادن ۲ درصد، و ۱/٥ درصد محصول و تولیدات کارگاههای سلطنتی. طبق نوشته همان کتاب کل هزینه لشکری و کشوری ٤۹۱,۹۸٦ تومان و ٥۷,۰۰۰ دینار بود که ۳۹٦,۷۹۲ تومان آن اختصاص به‌امرا و حکام داشت. نخستین تعهد عایدات ایالتی، هزینه تشکیلات ایالتی بود. در زمان قاجارها علاوه بر تقویم مالیاتهای منظم، حکام ایالتی مبلغی با نام تفاوت عمل برای هزینه‌های تشکیلات ایالتی وضع می‌کردند. فقط پس از پرداخت هزینه‌های محلی و حواله‌های ویژه که توسط حکومت مرکزی براساس عایدات محلی تعیین می‌شد، بود که عایدات باقی مانده مازاد به‌خزانه مرکزی واریز می‌شد. طبق گفته ملکم عایدات «ثابت» در اوایل قرن نوزدهم حدود سه‌میلیون لیره استرلینگ بود. تقاویم محلی از پیشکشیهای عید نوروز دوپنجم درآمد «ثابت» جرایم یک‌پنجم عایدات «ثابت»، و مبالغی که براساس مصالح عمومی وضع می‌شد دوپنجم عایدات «ثابت» را تشکیل می‌داد و بدین ترتیب کل عایدات شاه به۶میلیون لیره استرلینگ بالغ می‌شد که فقط قسمتی از آن نقداً پرداخت می‌گشت و قسمت اعظم آن نیز قبل از ورود به‌خزانه مرکزی برای هزینه‌های جمع‌آوری عایدات کسر می‌گردید. کرزن عایدات «ثابت» را ٥٥,۳٦۹,٥۱٦ تومان (۱,٦٥۲,۸۲۰ لیره استرلینگ به‌نرخ هر لیره استرلینگ $۳۳\frac{۱}{۲}$ قران، نرخی که در سال ۱۸۸۸ م. رایج بود) برآورد کرده که مرکب بود از: مالیات نقدی ۳٦,۰۷٦,۷٥۷ تومان، مالیات جنسی (به‌نرخ دولتی) ۱۰,۱۰۰,۹۸۳ تومان، گمرکات ۸,۰۰۰,۰۰۰ تومان، پست، مسکوکات، تلگراف و غیره ۱,۱۹۱,۷۷٦ تومان. او هزینه‌ها را که شامل تعهدات محلی برای جمع‌آوری عایدات وکسور محصول‌برداریهای نامساعد و غیره بود ٤,۲۲۳,۳٤۷۲ تومان (۱,۲٦۰,۷۰۰ لیره استرلینگ) ارزیابی کرده که مرکب بود از: ۲,٦۳۳,٤۷۲ تومان برای حفظ ابنیه دولتی، ۲۱,٦۰۰,۰۰۰ تومان برای هزینه‌های ارتش، تشکیلات مرکزی، مستمریها، نان‌پاره‌ها و تشکیلات شاهی و غیره، که نشانگر ۱۳,۱۳٦,۰٤٤ تومان (۳۹۲,۱۲۱ لیره استرلینگ) مازاد بود. مع‌هذا این ارقام تصویر صحیحی از عایدات و هزینه‌ها عرضه نمی‌کند زیرا عایدات نه تنها از منابع دیگر به‌غیر از مالیاتهای «ثابت» و مالیاتهای لغو شده جمع‌آوری

Marfat.com

می‌شد بلکه هزینه‌های دیگری نیز مثل لشکرکشیهای نظامی و تجهیزات ارتش، سفرهای خارج و رخدادهای پیش‌بینی نشده وجود داشت. تصویر کامل این عایدات نامطلوب می‌نماید و در نیمه دوم قرن نوزدهم و سالهای نخستین قرن بیستم ذخیره‌هایی که فراهم شده بود تماماً صرف شده و حیف‌وبیل گردید. قرضه‌های خارجی در بودجه کسری زیادی ایجاد نمود و برای باز پرداخت آنها گمرکات به‌گرو گذاشته شد. در سال ۱۹۱۱ م. یک رقم ۶,۰۰۰,۰۰۰ تومان کسری در بودجه سالانه وجود داشت که تا مرز ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان رسید علت آن بود که عواید «ثابت» به‌طور کامل جمع‌آوری نشده بود. در سال ۱۹۲۲ م. در کل عایدات که از منابع مختلفی تحصیل می‌شد تغییرات قابل توجهی رخ نمود؛ حدود نیمی از عایدات از تعرفه گمرکی حاصل می‌شد و حق‌الامتیازهای نفتی هم قسمت قابل توجهی از درآمد ملی را تشکیل می‌داد.

اعلام مشروطیت در سال ۱۹۰۶ م. آغازگر دوره جدیدی در نظام مالیاتی ایران شد. طبق قانون اساسی، تنظیم تمام امور مالی، تنظیم و اجرای بودجه، وضع مالیاتهای جدید، کسر و لغو مالیاتهای موجود، فروش و انتقال منابع و املاک ملی و واگذاری امتیازات از وظایف مجلس شورای ملی شناخته شد. یکی از اولین کارهای مجلس شورای ملی جدیدالتأسیس در سال ۱۹۰۷ م.، تشکیل کمیته‌ای برای ارزیابی مسأله اصلاحات مالی بود. در نتیجه تلاشهای آنها، تعداد و مقدار مستمریها و تیولهایی که به‌افراد واگذار می‌شد کاهش یافت و ارزیابی عایدات ایالات بازسازی گشت و تفاوت عمل از بین رفت؛ تیول نیز لغو گردید و تسعیر الغا شد. در همان سال یک نفر فرانسوی به‌نام م. بیزو (M. Bizot) برای مدت دو سال به‌سمت مشاور مالی منصوب شد؛ او قدرتی نداشت و درنتیجه مأموریت وی با ناکامی روبرو شد. در سال ۱۹۱۱م. یک نفر امریکایی به‌نام و. م. شوستر به سمت خزانه‌داری کل ایران انتخاب شد تا وضع نابسامان و آشفته امور مالی را سرو سامانی بدهد. ولی درنتیجه فشار سیاسی روسیه، چند ماه بعد مجبور به‌ترک ایران گردید. بهمین خاطر امور مالی مملکت همچنان آشفته و بی‌نظم باقی ماند و در زمان جنگ اول جهانی بکلی از هم پاشید. در سال ۱۹۲۲ م. یک نفر امریکایی دیگر به‌نام آ. سی. میلسپو به‌سمت مدیرکل امور مالی منصوب شد و از همین زمان به‌بعد اصلاحات امور مالی براساس قانون اساسی انجام شد و بنیادهای

Marfat.com

توضیحات

جوزفا باربارو و آمبروگیو کنتارینی، گزارشی از سفرهای ایتالیایی‌ها در ایران در سده‌های پانزده و شانزده، سری اول، جلد ۴۹. ای. گ. براون، انقلاب ایران، کمبریج، ۱۹۱۰ م.

ج. شاردن، سفرنامه (چاپ ل. لانگلس)، جلد ۱۰، پاریس ۱۸۱۱ م.

کرزن، ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۹۲ م.

گ. دمورنی، نهادهای مالی ایران، پاریس، ۱۹۱۵ م.

جمالزاده، گنج شایگان، برلین، ۱۹۱۹ م.

ر. دومان، وضع ایران در سال ۱۶۶۰ م.، پاریس، ۱۸۹۰ م.

ج. ب. فریزر، گزارشی از سفر خراسان در سالهای ۱۸۲۱م. و ۱۸۲۲ م.، لندن، ۱۸۲۵ م.

مشار قدیمی، امور مالی ایران، پاریس، ۱۹۲۰ م.

بریتانیای کبیر، اداره تجارت ماوراءبحار، گزارش در خصوص امور مالی و بازرگانی ایران. ۱۹۲۵-۷ م. توسط ای. ر. لینگ‌من، ۱۹۲۸ م.

ج. گرینفلد، *Die Verfassung des Persischen Staats*، برلین، ۱۹۰۴ م.

سر توماس هربرت، چند سال مسافرت (چاپ سوم، ۱۶۶۵ م.).

والترهینتس، *Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16. Jahrhundert* در مجله *ZDMG* (سری جدید، جلد ۲۵، ۱۹۵۰م.).

ای. کمپفر، *Amoenitatum exoticarum*، لمگو، ۱۷۱۲ م.

ج. مکدونالد کینیر، *A Geographical Memoir of the Persian Empire*، لندن، ۱۸۱۳ م.

آ.ك. س. لمبتون، مالك و زارع در ایران، چاپ دانشگاه اکسفورد، ۱۹۵۳ م.

ای. دولائه، *Persica, gen regni Persici status variaque itinera et ataque par Persiani*، لیدن، ۱۶۳۳ م.

ای. لورینی، *La Persica economica contemporanea e la sua questione monetaria* رم، ۱۹۰۰ م.

سرجان ملکم، تاریخ ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۲۹ م.

آ. سی. میلسپو، امریکاییان در ایران، واشنگتن، ۱۹۴۶ م.

Marfat.com

همان نویسنده، وظیفه امریکاییان در ایران، نیویورك و لندن، ۱۹۲۸ م.
همان نویسنده، وضع مالی و اقتصادی ایران، واشنگتن، ۱۹۲۶ م.
ف. مشاور، تکامل امور مالی ایران، پاریس، ۱۹۳۸ م.
عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ۳ جلد، تهران، ۶ - ۱۹۴۵ م.
ه. نفیسی، *L'Impôt et la vie economique et sociale en Perse* پاریس، ۱۹۲۴.
آ. اولئاریوس، مسافرت از راه مسکو، تاتارستان تا ایران، ۲ جلد در یک جلد، آمستردام، ۱۷۱۹ م.
انستیتوی سلطنتی امور بین‌المللی، *The Middle East*، لندن، ۱۹۵۹ م.
پ. سانسون، سفرنامه، پاریس، ۱۶۹۵ م.
و. م. شوشتر، اختناق ایران، لندن و نیویورك، ۱۹۱۲ م.
ای. استاك، شش ماه در ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۸۲ م.
تذکرةالملوك، متن فارسی ترجمه و تحشیه از مینورسکی (سری موقوفات گیب، لندن ـ لیدن، ۱۹۴۳ م.).
ل. تیگرانف، *IZ obshcestvennoékonomiceskikh Otnosheniy V Persii*، سن‌پطرزبورگ، ۱۹۰۹ م.
آ. ت. ویلسون، ایران، لندن، ۱۹۳۲ م.

Marfat.com

نظام جدید مالیاتی پی‌ریزی گشت.

ج: سیر تکاملی اراضی خالصه در ایران

کاربرد اصطلاح خالصه (جمع آن خالصه‌جات) که اشاره بر اراضی سلطنتی دارد، به‌طور کلی در قرون وسطی در ایران معمول شد. این اصطلاح همچنین به انهار، قنوات و چاههایی که متعلق به‌سلطان بود اشاره داشت. در صدر اسلام اصطلاح صوافی، به‌طور کلی برای اراضی سلطنتی بکار می‌رفت در حالی که اصطلاحهای ضیاع الخاصه، ضیاع السلطان و ضیاع الخلیفه به‌املاك خصوصی خلیفه اطلاق می‌شد. در زمان سلسله‌های نیمه مستقل ایرانی که پس از انشقاق خلافت در ایران پا گرفتند، اصطلاحات خاص و خاصه در خصوص املاك شخصی حاکم همراه با عایداتی که از راه زمین و منابع دیگر وارد خزانه او می‌شد، بکار رفت. وجوهی را که درگاه کنترل می کرد به‌نام مال خاصه معروف بود که با مال مصالح که توسط دیوان کنترل می‌گشت فرق داشت [۱]. از زمان سلطنت ایلخان غازان خان (۷۰۳ - ۱۳۰۴/۶۹۴ - ۱۲۹۵) اصطلاح خالصه و از جمله خاص و خاصه که بعضی اوقات مترادف با ان بود، بکار رفت، هر چند که بنظر می‌رسد اشاره بر املاك سلطنتی داشته که شامل اراضی موات هم می‌شده است. در اوایل صفویان، اصطلاحات خاص و خاصه قابل تشخیص از همدیگر نبودند ولی از زمان سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸ - ۱۶۲۹/۹۹۵ - ۱۵۸۷) خالصه به‌املاك سلطنتی اطلاق شد و حال آنکه خاصه در خصوص اراضی ایالات و ولایاتی بکار رفت که تحت اداره مستقیم حکومت مرکزی بودند و با ایالاتی که (ممالک) تحت نظارت مستقیم آن نبودند فرق داشتند. با سقوط صفویان، تمایز بین خاصه و ممالک از بین رفت و در عهد قاجاریه اصطلاحات خالصه (جمع آن خالصه‌جات) و املاك خالصه فقط بر اراضی سلطنتی اطلاق شد. اصطلاح املاك سلطانی هم در مقابل املاك خاصه (املاك خصوصی) بکار رفت.

اراضی خالصه در سرتاسر صدر اسلام، که ریشه در فتوحات داشت و از شورشیان و آنهایی که مالیات نمی‌دادند گرفته شده بود و یا به‌صورت اراضی هبه و

Marfat.com

خریداری شده و واگذار شده برای احیاء بود، طبقه مهمی از اراضی را در ایران تشکیل می‌داد. نظریه اصلی اراضی خالصه به‌حکم قرآنی برمی‌گشت که یک‌پنجم غنیمت (فیء) بایستی برای حضرت محمد(ص) کنار گذاشته می‌شد و بقیه بین شرکت کنندگان در جنگها تقسیم می‌گشت. در زمان خلفای راشدین معمول بر این بود که خلیفه بایستی یک‌پنجم غنایم را صاحب می‌شد و اگر این غنایم شامل اراضی می‌گشت این اراضی به‌صورت اراضی خالصه، صوافی در می‌آمد.

در زمانهای مختلف، دیوانهای ویژه‌ای برای اداره اراضی خالصه و عایدات آن تعبیه می‌شد ولی عملاً معمول بر این بود که تمایز کمی بین درآمد املاك خصوصی خلیفه و بعدها حکام عرفی از یک‌سو، و درآمد املاکی که متعلق به جامعه یا دولت بود از سوی دیگر، وجود داشت.

باگسترش فتوحات اسلامی، در زمینه تئوری فیء و کاربرد آن تغییراتی حاصل شد. عمر و حضرت علی(ع) جزو افرادی بودند که در خصوص تقسیم اراضی فیء در سواد اصرار داشتند [۲] و حال آنکه مردم کوفه درصدد تفکیك اراضی‌شان از فیء بودند واشاره می کردند که اراضی فیء فقط بایستی درسواد ایجاد شود [۳]. اکثر منابع نوشته‌اند که باتلاقها و برکه‌های خشك شده، املاکی که تعلق به آتشکده‌ها، جایگاههای پستی، شاهزادگان و همسران آنها داشت و املاکی که در جنگها بدست آمده بود و آسیابهای بین‌النهرین از فیء معاف بودند. این اراضی به‌صورت صوافی‌الاستان یا اراضی خالصه درآمدند. مع‌الوصف بعضی از منابع مشعر بر این است که املاکی که متعلق به‌خاندانهای سابق سلطنتی ایران بودند و املاکی که درجنگ حاصل شده بود معاف از فیء نبوده‌اند [٤]. مع‌ذلك نبایستی فرض کرد که تمام اراضی سلطنتی عهد ساسانی به‌صورت اراضی خالصه مسلمین درآمد. بعضی از اراضی و املاك در زمان استیلای اسلام توسط دهاقین محلی غصب شدند [٥]. در زمان معاویه بر میزان اراضی خالصه افزوده شد [٦]. او قسمتهایی از اراضی خالصه را در عراق سفلی به‌صورت قطعه به‌وابستگانش واگذار کرد. یکی از عوامل شورش ابن‌اشعث علیه حجاج در سال ۸۲/۷۰۱ رنجش او از همین مسأله بود. در زمان نبرد دیرالجماجم، دفتر ثبت اراضی صوافی در آتش سوخت و به‌تبع آن بعضی از اراضی خالصه موقتاً غصب گردید. عبدالملك و پسر او ولید اول نیز اصل صوافی را به‌دلیل احیای اراضی کویری، باتلاقی و یا دریایی

Marfat.com

گسترش دادند و اکثر آنها را به‌اعضای خاندان خود واگذار کردند هر چند که عمر دوم این اراضی واگذار شده را بعدها لغو نمود [۷]. در زمان حکومت ولید اول، مسلمه‌بن عبدالملک اکثر اراضی باتلاق عراق سفلی را احیاء کرده و قطعه خود ساخت و صاحبان تعدادی از املاك (ضیاع) سیبین؛ تحت حمایت او قرار گرفتند. این املاك بالاخره جزو املاك خلیفه گردید و آن زمانی بود که وراث داودبن علی‌بن عبدالله‌بن‌العباس، که املاك سیبین پس از سقوط امویان به‌او واگذار شده بود، آن را فروختند [۸]. اراضی احیاء شده و سایر اراضی عمومی و اوقاف در حجاز نیز در زمان حکومت معاویه به‌صورت اراضی صوافی درآمدند [۹].

موازینی که در معامله با مناطق مفتوحه اتخاذ شد دارای ماهیت دلبخواهی بود. عملا تمایزاتی دیده می‌شد و با توجه به‌گستره و اداره آنها و حق خلیفه. اختلافاتی برخاست. مسأله عمده این بود که این اراضی آیا بایستی به‌تملک جامعه مسلمین درآید و به‌صورت بیت‌المال توسط رهبران آن اداره شود و یا اینکه توسط ائمه برای جامعه گرفته شده ودر اختیار آنها قرار گیرد [۱۰]. فقها در نوشته‌هایشان در درجه اول به‌نتایج تملك اراضی توجه کرده‌اند تا وضع قانونی آنها. آنها سعی کرده‌اند که اعمال مختلفی را که در زمان فتوحات خصوصاً فتح سواد، رشد کرده بود تنظیم و تدوین کنند. اراضی وسیع خالصه ساسانیان در این ناحیه قرار داشت و در زمان حکام متأخر ساسانی، اکثر این اراضی به‌اعضای خاندان شاهی واگذار گردید. دفاتر ثبت اراضی خالصه ساسانیان گرفته شد، هر چند که تا زمان حکومت معاویه طول کشید که فهرست‌اراضی خالصه شاه ساسانی و خاندان سلطنتی از حلوان به‌دست معاویه برسد [۱۱].

شرایط اجتماعی و سیاسی خراسان و ماوراءالنهر در آن زمان با شرایط عراق و جوار آن فرق داشت چنانکه شرایط فتح آن نیز متمایز بود و سیر تکاملی نظریه اراضی خالصه را تحت تأثیر قرارنداد. در آنجا توسعه‌ای از اراضی خالصه که قابل مقایسه با تحول اراضی عراق و مجاور آن باشد وجود نداشت.

چنین می‌نماید که اراضی خالصه در عهد عباسیان رو به‌افزایش نداشته باشد [۱۲]. در بعضی موارد، صاحبان اراضی در مناطق مفتوحه املاك خود را به‌صورت املاك خالصه درمی‌آوردند تا برای تحصیل حمایت از عناصر غیرقانونی و محصلین مالیاتی ظالم و ستمگر، در عایدات خلیفه سهیم کردند [۱۳]. درآمد

Marfat.com

اراضی خالصه به‌بیت‌مال‌الخاصه واریز می‌شد که به‌طور کلی از آنچه که به‌خلیفه و عایدات دولتی تعلق داشت متمایز بود. مع‌الوصف این مسأله به‌هیچ وجه مقدم بر پولی نبود که از بیت‌مال‌الخاصه برای پرداخت هزینه‌هایی که به‌نفع کل قلمرو خلافت بود استفاده می‌شد [۱٤].

طبقه‌بندی زمین توسط فقها تحت تأثیر مفاهیم مالکیت جامعه اسلامی که در میان مسلمین نخستین متداول بود و نیز نظریات وظایف و مقام امام قرار گرفت. زمینی که به‌زور گرفته می‌شد و خالی از سکنه می‌گشت چه سکنه آن کشته شده و یا اسیر گردیده و یا اینکه فرار کرده بودند — طبق نظریه شافعی جزو غنایم بود و بایستی در میان فاتحان تقسیم می‌شد مگر اینکه از گرفتن آن سر باز می‌زدند که در آن صورت برای رفاه عمومی مصادره می‌گشت. از سوی دیگر مالک معتقد بود که این اراضی متعلق به‌جامعه اسلامی است و ابوحنیفه اعتقاد داشت که امام می‌تواند آن را بین فاتحان تقسیم کند که آنوقت بایستی عشر پرداخت می کردند و یا اینکه می‌تواند آن را به‌صاحب اصلی‌اش برگرداند و از او خراج بگیرد و یا اینکه آن را به‌نفع مسلمین مصادره نماید. چون زمینی که با زور گرفته می‌شد متضمن غنیمت بود لذا خلیفه می‌توانست یک‌پنجم آن را به‌عنوان صوافی دریافت کند. زمینهایی که از راه صلح وصفا تحصیل می‌شد البته به‌دلیل واگذاری مالکین آنها، دومین طبقه را تشکیل می‌دادند. این اراضی خراج می‌پرداختند که نمایانگر حق مالکیتی بود که توسط آن کسی که از آن بهره‌برداری می کرد پرداخت می‌شد و سومین طبقه اراضی را نیز زمینهایی تشکیل می‌دادند که از راه مقاوله‌نامه و قرارداد به مالکیت مسلمین درآمده بود، یک چنین زمینهایی در اختیار مالکین اصلی گذاشته می‌شد با این شرط که خراج بپردازند.

بنابر این اراضی خالصه که یک قسمتش از اراضی به‌زور گرفته شده تشکیل شده بود و قسمت دیگرش اراضی خالصه شاهان ایرانی بود. مجزا از زمینی بوده که به‌جامعه اسلامی تعلق داشته و توسط امام اداره می‌گشته و نیز متمایز از زمینی بوده که توسط صاحبان اصلی‌شان گرفته شده بود و مالکیت آن به‌جامعه اسلامی تفویض گشته بود. زمینی که متعلق به‌جامعه اسلامی بود، غیرقابل فروش بود، گرچه در بعضی موارد که احتمالاً موارد نامنظمی هم بوده، این اراضی به صورت موروثی به‌مسلمین واگذار می‌گردید. از سوی دیگر اراضی قطعه را

Marfat.com

می‌توانستند از اراضی خالصه بدست آورند که از همان ایام متقدم به‌صورت اقطاع التملیک به‌افراد واگذار می‌شد [۱۵]. در این میان گرایشی وجود داشته مبنی بر اینکه اراضی متعلق به‌جامعه اسلامی به‌صورت اراضی خالصه درآمده و نیز هر دو جزو دارایی امام بحساب آید [۱۶]. در آن زمان مواردی از غصب هر دو در همه‌جا دیده می‌شد [۱۷].

نظریه تشیع در خصوص اراضی خالصه که بعد از نظریه تسنن، ترتیب یافت فقط در جزئیات متمایز بود. زمینی که بنحوی از انحاء، جز جنگ، بدست می‌آمد، چه اینکه خالی از سکنه شده باشد و چه داوطلبانه به‌امام واگذار شده باشد و یا زمینی که مالکین آن ازکشت و زرع آن سر باز می‌زدند، تعلق به‌امام داشت. او می‌توانست آن را به‌افرادی واگذار کند تا در آن کشت و زرع نمایند. در این صورت این افراد در عرضه مالیات زمین مسؤول بودند. زمینی که مستأجر نداشت و بدون مالک بود، نظیر سواحل وکرانه‌های دریا و دامنه کوهستانها، نیز متعلق به‌امام بود. به‌همین نحو پس‌از فتح مناطق دشمن، تمام دارایی حاکم مغلوب، چه منقول و چه غیر منقول، اگر املاکی بود که سابقاً به‌صورت قراردادی یا باج و خراج گرفته نشده بود، جزو املاك امام می‌گردید [۱۸]. بنابراین در خلال غیبت امام، راجع به‌دراختیار گرفتن «یک‌پنجم» غنایم عقاید مختلفی وجود داشت [۱۹]. اراضی موات و نیز اراضی متروك از آن امام بود و کسی نمی‌توانست آن را صاحب شود مگر با اجازه امام. او می‌توانست آنرا جزو املاك شخصی خود کند و یا رها کرده و بفروشد هر چند که در خصوص اراضی موات معمول بر این بود که او آن را به کسی واگذار می کرد که می‌توانست آن را احیاء کند؛ او همچنین می‌توانست یک چنین اراضی را خریداری نماید [۲۰]. تمام زمینهائی که از راه زور گرفته می‌شد به‌طور کلی جزو بیت‌المال جامعه اسلامی در می‌آمد و محاربین نمی‌توانستند آن را جزو املاك خود کنند. این اراضی غیرقابل فروش بود و به‌صورت اراضی وقفی درمی‌آمد. اداره آن فقط در اختیار امام بود. عایدات آن برای رفاه عمومی بکار می‌رفت [۲۱].

از نقطه نظر وضع ویژه شریعت در حیات جامعه اسلامی، انتظار هیچ نوع نظریه مستقلی در رابطه با وضع قانونی اراضی و مالکیت نهایی آنها نمی‌رفت. تنظیم و تدوین فقها، چه سنی و چه شیعی، براساس تفسیراتشان از فتوحات بود که به

Marfat.com

صورت یک نظریه جامع و کامل باقی ماند هر چند که در این میان «عمل» حتی بیشتر از ایام اولیه اسلام از «نظر» جدا شد. در ایام متقدم بین اراضی صوافی و فی اختلاطی وجود داشت و نیز در مورد مسأله مالکیت و نیز میزان حق استفاده حاکم از آن و شرایط استفاده از آن و واگذاری آن، صراحتی دیده نمی‌شد از این‌رو بعدها بین اراضی حاکم به‌عنوان رئیس اراضی دیوانی و اراضی خالصه تداخل پیش آمد هر چند که ماهیت مالکیت هرکدام از آنها متمایز از دیگری بود. مفهوم جامعه به‌عنوان مالک اراضی از بین رفت و مفهوم حاکم به‌عنوان مالک اراضی دیوانی آن را بلعید. ولی در جایی که طبق شریعت اسلامی، مالکیت زمینی را جامعه صاحب می‌شد، نمی‌توانستند آن را به‌صورت موقت و یا دائم‌العمر براساس اراضی دیوانی واگذار کنند، حاکم می‌توانست آن را به‌طور همیشگی واگذار نماید. شاید قابل توجه باشد که این اراضی فقط هدیه‌ای برای استفاده بود ولی اراضی دیوانی نیز بعضی اوقات به‌صورت وقفی درمی‌آمد که نشانگر واگذاری تمام حقوق آن بود. اراضی خالصه، مانند صوافی متقدم، از این نوع نبود: بعضی از آنها را حاکم در شغل «رسمی‌اش» دریافت می کرد نظیر آنهایی که به‌حاکم سابق تعلق داشت و برخی دیگر از راه خرید و یا هبه تحصیل می‌شد. اراضی هدیه شده، املاک «خصوصی» او را تشکیل می‌داد. به‌هر حال در هر صورت چنین می‌نماید که او دارای همه گونه حق نسبت به‌آن زمین بوده است. مادامی که املاک «خصوصی» حاکم از راه ارث یا هدیه به‌اعضای صغیر خانواده او مستقل می‌شدند نه به سلطان، آنها به‌صورت املاک خصوصی عادی «ملک» درمی‌آمدند. هدیه‌های همیشگی، موقتی و مادام‌العمر اغلب از اراضی خالصه و نیز اراضی دیوانی واگذار می‌شد و املاک خالصه همچنین به کرات به‌صورت اوقاف خیریه و یا شخصی در می‌آمد. اینکه اراضی دیوانی بدین ترتیب می‌توانست واگذار گردد تعیین میزان آن در مواقع معین مشکل بود. از اینها گذشته دفترهایی که اراضی خالصه در آنها ثبت می‌شد اغلب اوقات در جریانات حاد و اغتشاش‌هایی که انتقال قدرت از سلسله‌ای به‌سلسله دیگر پیش می‌آورد از بین می‌رفت.

وقتی که خلافت در قرون سوم و چهارم هجری انشقاق یافت، حکام محلی نیز از راه فتح، مصادره، خرید و هبه صاحب زمینهایی شدند که آنها را به‌صورت اراضی خالصه درآوردند. یک چنین روندی پس از سقوط خلافت در زمان

Marfat.com

امپراتوریهای سلسله‌های مختلف ایران رخ داد. در خلال بازپس‌گیری قدرت عرفی خلافت توسط الناصربالله (۶۲۲ - ۱۲۲۵/۵۷۵ - ۱۱۸۰) بنظر می‌رسد که وزیر او مؤیدالدین (متوفی ۶/۵۹۲ - ۱۱۹۵) درصدد تسجیل مالکیت خلیفه بر تمام اراضی برآمده باشد. او تمام قباله‌های خوارزم را خواسته و گفت که «زمین فقط متعلق به‌امیرالمؤمنین است» [۲۲].

طبق نوشته گردیزی، عمروبن لیث صفاری (۸۷ - ۲۶۵/۹۰۰ - ۸۷۸) دارای چهار نوع خزانه بود. یکی ازآنها مخصوص اسلحه و سه دیگر برای وجوهی بود که از منابع مختلف تحصیل می‌شد و برای اهداف گوناگونی بکار می‌رفت. یکی از اینها مخصوص مال‌الخاص بود که غلات و املاك را (ضیاع) دربر می‌گرفت و شامل نفقات و مطبخ و مانند آن می‌شد [۲۳]. نرشخی درکتاب تاریخ بخارا یکی از نه مقام دولتی عهد سامانیان را دیوان مملکت خاص نامیده که احتمالاً با املاك شخصی حاکم و یا زمینهایی که درآمد آنها مستقیماً به‌او پرداخت می‌شد سروکار داشته است [۲۴]. نرشخی همچنین از خرید املاك توسط اسماعیل‌ـ سامانی صحبت کرده [۲۵] و از زمانی یاد کرده که اراضی خالصه (ضیاع سلطان) به‌دلیل سیل، از خراج معاف شده است [۲۶].

غزنویان نیز دارای املاك دولتی وسیعی بودند (ضیاع غزنی خاص). این املاك تحت نظر مأمور ویژه‌ای بوده که بنظر می‌رسد مقام مهمی را اشغال کرده باشد [۲۷]. در زمان آل‌بویه، خصوصاً در زمان سلطنت معزالدوله (۵۶ - ۳۲۰/ ۶۷ - ۹۳۲) در ایالات غربی در زمینه مالکیت ارضی نوعی بی‌نظمی و هرج و مرج حکمفرما بوده است. اراضی خالصه سابق، که مرکب از املاك خلیفه همراه با اکثر املاك سواد بود به‌افسران، اعضای خاندان آنان و رعایای نظامی او واگذار گردیده بود [۲۸]. استملاك در همه‌جا رایج بود ولی معلوم نیست که آیا این اراضی استملاکی به‌صورت اراضی خالصه درآمده است و یا اینکه به‌صورت اراضی دیوانی، هر چند که تمایز مشخصی بین این دو وجود نداشته است. هلال‌الصابی در سال ۱۰۰۲/۳۹۲ از دیوان خاص در بغداد صحبت کرده است [۲۹]. طبق گفته ابن‌زرکوب در فارس اکثر اراضی به‌صورت اراضی دیوانی درآمده بود [۳۰]. عضدالدوله (که از سال ۹۴۹/۳۳۸ در فارس و از سال ۹۷۷/۳۶۷ تا ۹۸۲/۳۷۲ در عراق حکومت کرد) احتمالاً دارای املاکی بوده که بعضی از آنها

Marfat.com

را برای بیمارستان عضدی فارس وقف کرده بود [۳۱].

دوره سلجوقیان، دوره مالکیت ارضی و تشکیلات زمینداری از راه واگذاری اقطاع است [۳۲]. مناطقی که به‌دست سلجوقیان می‌افتاد یا توسط سلطان به‌صورت اقطاع به‌اعضای خانواده و رعایا واگذار می‌شد و یا اینکه به‌طور مستقیم بوسیله دولت اداره می‌گشت. بنظر می‌رسد که نظام‌الملک، سلطان را تنها مالک زمین بحساب آورده باشد [۳۳]، ولی چنین می‌نماید که اراضی خالصه از اهمیت کمتری برخوردار بوده است. شواهد جسته و گریخته‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد اراضی خالصه سابق جزو اراضی خالصه سلجوقیان درآمده، هر چند که تفکیک املاک خالصه احیاء گردیده بود. مثلاً املاک ایغارین که برای مدت چندین سال در دست علی‌بن عیسی بوده [۳٤] به‌صورت املاک خصوصی سلاطین سلجوقی درآمده است [۳۵] و حال آنکه ابن‌بلخی می‌گوید که راهبان کاریز (نزدیک کازرون) تعلق به‌حاکم دارد (در کاریز به‌حکم دیوان پادشاه باشد) [۳٦]. گویا الپ‌ارسلان تعدادی از املاک خصوصی بدست آورده بود که بعضی از آنها جدیدالتأسیس بود [۳۷]. و نیز از املاکی صحبت شده که در کوفه در زمان سلطنت طغرل‌بیگ [۳۸] توسط سلطان گرفته شده (خاص‌السلطان) که قبلاً جزو املاک خصوصی خلیفه بشمار می‌رفتند. و نیز اشاراتی وجود دارد به‌املاکی که تعلق به‌دیوان خاص سنجر در بسطام، مرو و ری [۳۹] و نیز تعلق به‌روستاییان (برزیگران اسباب خاص) [٤۰] در مرو و دیوان عمل اسباب خاص در ری داشته است [٤۱].

گفته شده که حکام بعدی سلجوقی نیز نظیر سلاطین قبل از خود، اراضی خالصه بدست آورده‌اند. مثلاً قسمتی از فارس توسط اتابکان (۱۱٤۸ - ۱۲۸۷/ ٥٤۳-٦۸٦ ه) به‌عنوان املاک شخصی غصب شده است [٤۲].

استیلای مغول، در تضاد با سلجوقیان، افزایش زیادی در اراضی خالصه ایجاد کرد. اکثر اراضی، در زمان استیلا و پس از آن به‌صورت اراضی موات و یا بی‌صاحب درآمد و همه‌شان اراضی خالصه شدند. بسیاری از املاک نیز توسط دربار مصادره شد هر چند که حافظ ابرو می‌گوید که وقتی که رشیدالدین در سال ۱۹/۷۱۸ - ۱۳۱۸: بقتل رسید املاک او توسط دیوان مصادره گردید [٤۳]. اصطلاحاتی چون دلای (دله) و اینجو (که اصلاً اشاره بر اراضی رعایای خان بزرگ و آنهایی داشت که وی به‌وابستگان خود و دیگران واگذار کرده بود) در

Marfat.com

درجه اول اشاره بر زمینی داشت که مستقیماً از آن حاکم بود و نیز مشعر بر زمینی بود که به‌عنوان تیول به‌وابستگان خود واگذار کرده بود [٤٤]. اصطلاح دلای بسرعت از حیز انتفاع افتاد ولی کاربرد اینجو در سرتاسر دوره ایلخانان ادامه یافت که در درجه اول مبین زمینی بود که، هر چند نه به‌صورت‌انحصاری، به‌خانواده حاکم و پیروان او واگذار می‌شد [٤٥]. بتدریج مفهوم اراضی اینجو به‌صورت مفاهیم اراضی خالصه درآمد و نشانگر زمینهایی شد که کاملاً در اختیار حاکم بودند و آنها را تحت عنوان سلسله مراتبی به‌اعضای خانواده خود و دیگران واگذار می‌کرد. و اینکه آیا دریافت کنندگان این اراضی اختیار و حق کامل نسبت به‌آنها داشته‌اند؟ چیزی است که کاملاً روشن نیست. اکثر اراضی فارس به‌صورت اینجو درآمده بود. وقتی که احمد تگودار بار دیگر ابیش بنت سعد را بر فارس برگزید (حدود سال ٤/٦٨٢ - ١٢٨٣) نظام‌الدین وزیر او احمد را وادارساخت تا یرلیغی صادر نماید مبنی بر اینکه اراضی خالصه سابق اتابکان که اکثر آنها از سوی دیوان ضبط شده بود جزو اراضی اینجو گردد و درعایداتش با اتابکان سهیم شود. بنابر- این یرلیغی صادر شد و نظام‌الدین بر این اساس اکثر اراضی فارس را به‌صورت اینجو درآورد، هر چند که برخی از آنها قبلاً در واقع جزو خالصجات نبودند [٤٦]. در میان املاکی که مغولان مصادره کرده بودند املاك سادات طباطبایی بود. بالاخره بعضی از این اراضی بار دیگر به‌سید قطب‌الدین احمد واگذار شد و سادات طباطبایی از این زمان به‌بعد با عنوان سادات اینجو معروف شدند [٤٧]. رشیدالدین می‌گوید که غازان‌خان اراضی اینجو را به‌هر کدام از الوس خود برای بهره‌برداری از آنها و نیز به‌شاهزاده خانمهای مغولی واگذار کرد. این اراضی جدا از اراضی دیوانی بود و به‌تملك الوسها درآمده بود. او اراضی اینجو خود را به‌صورت اراضی وقفی، برای پسرانش، البته به‌توسط همسرش، درآورد. در زمان تألیف تاریخ مبارك غازانی، تمام اراضی اینجو در اختیار نواب همسر غازان خان بوده است. وقتی که برای قشون پول لازم بود، برای آنها حواله صادر می‌شد [٤٨]. وقتی که غازان در سال ٤/٧٠٣ - ١٣٠٣ تصمیم گرفت اقطاع به‌قشون واگذار کند، اراضی اینجو، دلای و سوات به‌آنها تفویض گردید [٤٩].

بدون شك وزرای ایرانی ایلخانان در تبدیل مفهوم اراضی دلای و اینجو به‌مفهوم اراضی دیوانی و خالصه که در مناطق مفتوحه وجود داشت دست

Marfat.com

داشته‌اند. یکی از آنها نصیرالدین طوسی است که طی بررسی مختصری درباره امور مالی، اراضی خالصه را مورد بحث قرار داده است. او آشکارا در این بررسی خود تحت تأثیر مفهوم فیء اسلامی بوده است. او می‌گوید که یک‌پنجم غنایمی که از متمردان گرفته می‌شود از آن حاکم است و اراضی، آب، مواشی و وجوه ممالک مفتوحه جزو املاك سلطنتی محسوب می‌شود. او همچنین ادعا می کند «آنچه که از افراد فراری بدست می‌آید و آنچه که شاهان از پدرانشان به‌ارث می‌برند» جزو خاصه شاه است و به‌همین نحو آنچه که از قلمرو شاهان سابق ضبط می‌شود، جزو املاك سلطنتی محسوب می‌شود. او که به‌این مسأله از دیدگاه مالی نگاه کرده نه از دیدگاه قانونی، بین درآمد پادشاه از خاص او و مال مصالح پادشاهی همان فرق سنتی را قائل شده است. اولی (املاك خصوصی شاه) از آبادسازی و یا ترمیم جاهایی بدست می‌آید که مخروبه و یا متروك شده بود (البته پس از حق صاحب ملك خریداری گردید) و نیز املاکی که خریداری شده و یا از منابع مختلف بدست آمده است [۵۰].

بنظر می‌رسد که مثل اراضی صوافی سابق، طبقات مختلفی از اراضی خالصه وجود داشته باشد. در زمان غازان خان علاوه بر اراضی اینجو و املاك خاصه (املاك سلطنتی) از ضیاع غازانی (املاك شخصی غازان‌خان) نیز صحبت شده است [۵۱]. اراضی موات هم طبقه ویژه‌ای از اراضی را تشکیل می‌داده و خالصه نامیده می‌شد. گستره آنها قابل توجه است و غازان خان در تلاشهایش برای احیای کشاورزی و برگردان رفاه، دیوان ویژه‌ای به‌نام دیوان خالصه برپا کرده که برای ثبت و طبقه‌بندی اراضی موات بوده است.

آبادسازی اراضی طبق شریعت اسلامی با حق مالکیت و فروش همراه بود [۵۲]. طبق گفته وصاف در حدود سال ۱۲۹۸/۶۹۸، ۲۰,۰۰۰ فدان زمین مرکب از ۳,۰۰۰ جفت در بغداد و جوار آن، و ۳,۰۰۰ جفت در شیراز به‌دیوان خالصه منتقل شد. دیوان خالصه برای آنهایی که به‌کشاورزی مشغول بودند، بذر، گاوآهن، چهارپا و وسایل تولید تهیه می‌دید. در عوض درصدی از درآمد سالانه اراضی به‌دیوان خالصه واریز می‌شد. مقاطعه بذر، چهارپایان شخم‌زنی و وسایل تولید جهت کشاورزی، برای مدت محدودی و نیز مبلغی پول بمنظور انجام کار در ازای محصول از سوی دیوان خالصه واگذار می‌شد [۵۳]. کوششهای

Marfat.com

غازان تا چه اندازه در مورد احیای خالصه موفق بوده و تا چه مدتی دیوان خالصه به‌عنوان یک دیوان وجود داشته، معلوم نیست.

وقتی که امپراتوری ایلخانی به‌تعدادی از دولتهای متوالی تقسیم شد حکام آنها هم دارای اراضی خالصه بودند. مثلا آل‌مظفر در کرمان دارای املاکی بودند [٥٤]. حافظ ابرو از املاك خالصه‌امیرمحمود شاه اینجو صحبت کرده [٥٥] و ابن‌زرکوب عبارت جالبی دارد در خصوص استقلال محمودشاه در فارس، که اراضی اینجو و دله با همدیگر تلفیق شده است [٥٦]. بین فروپاشی امپراتوری ایلخانی و ظهور صفویان در قرن شانزدهم، گویا از توسعه اراضی خالصه که در زمان ایلخانان رخ داده بود، خبری نبوده، هر چند که برای تصحیح این گفته بایستی تحقیقات مفصلی انجام گیرد.

در زمان صفویان، انشقاق عمومی بین اراضی خاصه یا خالصه و اراضی دیوانی یا دولتی که حالا دیگر به‌نام ممالک (ایالات) نامیده می‌شد، همچنان ادامه یافت ولی دیگر مسأله‌ای از مالکیت و وضع قانونی اراضی به‌عنوان نظارت و هزینه درآمد آنها نبود. چنانکه شاردن اشاره کرده [٥٧] تمام اراضی دیوانی (ممالک) بالقوه خاصه بودند زیرا شاه هر وقت می‌خواست می‌توانست این مسأله را اعلام دارد. بنابر این به‌مفهوم دیگر، نظراً بین مالکیت نهایی او در خصوص اراضی دیوانی (ممالک) و خاصه فرقی نبود. بنظر می‌رسد که در زمان شاه عباس (۱۰۳۸ - ۱۶۲۹/۹۸۵ - ۱۵۸۷)، البته نه جلوتر از آن، تمام املاك از آن شاه بود و فقط استفاده از نماآت آن، البته نه تمامی حق مالکیت آن، واگذار می‌شد [٥٨].

تفکیک بین مناطق خاصه و ممالک مطلق نبوده و چنین می‌نماید که برای بروات دیوانی، درآوردن اراضی خاصه و برای منتقل کنندگان انفکاك بین خزاین خاصه و ممالک امکان‌پذیر بوده است. فرمانی از شاه عباس در مورد واگذاری اراضی اطراف زاینده‌رود اصفهان به‌ارمنیان جلفا در سال ۱۶۱۹/۱۰۲۸ نشان می‌دهد که در آن زمان تمایز روشنی بین اراضی خالصه و دیوانی وجود نداشته است. این فرمان مبین این است که زمینی که به‌ارمنیان واگذار شده «ملك نواب‌همایون ما» است و به‌مستوفیان دیوان دستور داده شد که این زمین را از آنچه که متعلق به‌دیوان است (ملکیات دیوان) معاف دارد [٥٩].

Marfat.com

همچون زمانهای گذشته، در چهارچوب طبقه‌بندی عمومی اراضی خالصه بین زمینهایی که به‌طور مستقیم توسط دربار اداره می‌شد و املاك خصوصی شاه، اختلاطی دیده می‌شد. بنظر می‌رسد که اصطلاحات خاصه و خالصه قبل از سلطنت شاه عباس، به‌طور نامشخص اشاره بر ایالات و ولایاتی بوده که تحت اداره مستقیم دولت قرار داشته و با ایالاتی که به‌عنوان تیول‌از نظارت مستقیم خارج بوده‌اند فرق داشته است. چنین می‌نماید که به‌طور کلی اراضی خاصه اشاره بر مناطق و ایالات وسیعی داشته و حال آنکه اراضی خالصه مشعر بر مناطق کوچک بوده که در ایالاتی که به‌عنوان تیول واگذار می‌شده به‌صورت خاصه درمی‌آمده است [۶۰]. گزارش شده که شاه طهماسب (۸۴ - ۹۳۰/۷۶ - ۱۵۲۴) به‌مدت هشت سال خراج ایالاتی را که خالصه بوده‌اند بخشیده است [۶۱]. اسکندر منشی می‌گوید که در زمان مرگ طهماسب، اکثر املاك خاصه که قبلاً از آن طهماسب بوده و سپس به‌سلطان حمزه‌میرزا و ابوطالب‌میرزا رسیده بود به‌مرشدقلیخان واگذار گردید [۶۲]. اعضای دیگر خاندان صفوی هم در قسمتهای مختلف امپراتوری صاحب املاك خصوصی شدند. زینب‌بگم دختر طهماسب در یزد و جوار آن املاك و رقبات بدست آورد [۶۳]. شاه‌عباس نیز صاحب املاك شخصی وسیعی شد و در سال ۱۰۱۵/۷ - ۱۶۰۶ و یا ۱۰۱۶/۸ - ۱۶۰۷ جمیع املاك و رقبات مکتسب خاص خود را وقف دوازده امام (ع)، و حضرت محمد(ص) و فاطمه (ع) کرد [۶۴].

اداره اراضی خاصه توسط وزرا صورت می‌گرفت که بوسیله دیوان اعلاء منصوب شده بودند و هر ناحیه و یا ایالت خاصه دارای وزیری بود. در فرمانی به‌تاریخ ۹۷۵/۱۵۶۷ که وزارت گیلان را به‌وزیر خراسان سپرده، به‌او تکلیف کرده که با شناخت و جذب وزرای خرده‌پای گیلان، حواله‌های پرداختی مال و جهات وجوهات هر محل را برای مواجبی که طی فرامین سلطنتی به‌امرای بزرگ تخصیص یافته تهیه نماید. او بایستی اداره اراضی خاصه را در هر جایی که باقی مانده بود برعهده می‌گرفت [۶۵]. به‌طور کلی بنظر می‌رسد که تشکیلات محلی و دفاع، در درجه اول برعهده درآمد خاصه نواحی بوده باشد. اگر برای این مقاصد درآمد ناحیه معینی ناکافی بود، می‌توانستند با یک برات اضافی براساس درآمد خاصه سایر منابع، این نقصان را برطرف کرده و کامل نمایند [۶۶].

از زمان سلطنت شاه‌عباس به‌بعد بین اراضی خالصه و خاصه شکافی ایجاد

Marfat.com

شد. مثلاً محمد مفید از خالصجات دیوان خاصه صحبت کرده است [۶۷]. او همچنین می‌گوید که شاه ۱،۰۰۰ تومان به‌صورت نقدی و جنسی از خالصه به مولانا محمدصادق (متوفی ۳/۱۰۶۳ - ۱۶۵۲) داد تا به‌صورت سالانه بین افراد مستحق یزد تقسیم نماید [۶۸]. رهربرن می‌گوید که پس از اینکه شاه عباس تصمیم گرفت حقوق قشون ثابت و قشون ایالتی را براساس درآمد اراضی خاصه پرداخت کند فرق بین اراضی خالصه و خاصه کاملاً آشکار شد [۶۹]. رهربرن فهرستی از ایالات خاصه را تا سال ۱۵۸۷/۹۹۵ یعنی سال جلوس شاه‌عباس و پس از آن عرضه کرده است [۷۰]. در موارد دیگر ایالات دوردست به‌صورت ممالک و ایالات مرکزی به‌صورت خاصه درآمد. در دوره دوم تعداد ایالات خاصه زیادتر شد. مهمترین و غنی‌ترین آنها اصفهان بود که در زمان شاه‌عباس پایتخت گردید. دفاع از ایالات خاصه نه برای حاکم ایالتی یا تیولدار، چنانکه در ممالک هم بود، بلکه برای قشون ثابت و قشون ایالتی قابل توجه بود [۷۱]. در زمان شاه‌صفی (۵۲ - ۱۰۳۸/۴۲ - ۱۶۲۹) فارس جزو اراضی خاصه گردید ولی بر- عکس گفته شاردن [۷۲]، او نتوانست سیاست تبدیل ممالک را به‌خاصه در پیش گیرد. این سیاست در زمان شاه‌عباس دوم (۷۷ - ۱۰۵۲/۶۷ - ۱۶۴۲) به‌اوج خود رسید که طبق گفته شاردن؛ قزوین، گیلان، مازندران، یزد، کرمان، خراسان و آذربایجان را به‌صورت خاصه درآورد [۷۳]. مع‌هذا تبدیل یک ایالت به‌خاصه اغلب موقتی بود. پس از سلطنت شاه‌عباس دوم گرایش به‌سوی گسترش ممالک به‌حساب خاصه و ضمناً تمایز بین آنها کمتر شده است.

شاردن می‌گوید که انواع مختلف تیولها براساس اراضی خاصه بود. آنها عبارت بودند از: (۱) واگذاری تیول در ازای حقوق نظیر تیولهایی که اغلب اوقات با دائمی ساختن منصبی رابطه داشت؛ (۲) تیولهایی که به‌افسران و غلامان خاندان سلطنتی و در مقابل حقوق قشون ثابت واگذار می‌شد؛ (۳) تیولهای موقتی و مادام‌العمر که بعضی اوقات از پدری به‌پسر تا چندین نسل می‌رسید. آنچه که پس از واگذاری این تیولها باقی می‌ماند تحت اداره وزرا به‌نفع دیوان خاصه قرار می‌گرفت مادامی که املاک سلطنتی اجاره داده نشده بودند، براساس مزارعه روی آنها کار می‌شد که تا حدی فرق زیادی با کارهای املاک خصوصی نداشت. فرق اساسی این بود که هم مال و هم منال (آنچه که پس از پرداخت

Marfat.com

مالیاتها باقی می‌ماند) تعلق به‌دربار داشت. کمپفر گزارشی از نظام مزارعه را که در اراضی خاصه اصفهان در حدود سال ۱۶۸٤ م. معمول بوده عرضه کرده است [۷٤]. دومان درسال ۱۶۶۰ م. می‌نویسد که اکثر اراضی، اراضی خالصه هستند. «ملک‌شاهی» که در مقابل آن اراضی اربابی قرار دارد. او گزارش نامطلوبی از اداره اراضی خالصه ارائه داده و مانند شاردن از زیاده‌ستانیهای وزرا و ناظران صحبت کرده است [۷۵]. از سوی دیگر سانسون اشاره می‌کند که تمام ایران، ملک طلق شاه است و تمام املاك به‌دلخواه او ضبط می‌شود و هر وقت بخواهد می‌تواند همه آنها را ضبط کند [۷۶]. مع هذا بنظر می‌رسد که این گفته اغراق‌آمیز باشد. امکان دارد که سانسون و شاردن که مدارك و اسناد آنها درباره مسأله مالکیت ارضی زیاد مفصل نیست [۷۷]، در تفسیرهای خود از وضع قانونی اراضی، تحت تأثیر دانش خود از مالکیت فئودالی اروپای غربی قرار گرفته باشند.

دو کتابچه اداری یعنی تذکرةالملوك [۷۸] و دستورالملوك [۷۹] که به‌اواخر صفویه تعلق دارند و احتمالاً کل این دوره را دربر می‌گیرند بین دیوان خاصه و دیوان ممالك فرق قائل شده است. وظایف مستوفی سرکار خاصه نشانگر بعضی از مسائلی است که تحت اداره دیوان خاصه بود (علاوه بر آن مسائلی که با خاندان سلطنتی رابطه داشت). اینها منحصر به‌دیوان خالصه نبود. وظیفه اصلی مستوفی تهیه اسناد و فهرست مال وجهات و وجوهات از محال اصفهان، گیلانات، مازندران، کاشان، بندر [عباس] و یزد و بعضی وجوهات از سایر ولایات و پول جزیه ارمنیان، فروش تنباکو، راهداری و مالیاتهای اضافی به‌گوسفندان و بزها در اصفهان، وجوه عشر و خروج بنادر، و ضرابخانه‌ها، پیشکش از کلانتران، دوشولوك و پیشکشهای مقرری، و سایر وجوهات جمعی سرکار خاصه و روشن کردن حسابات مؤدیان مالیاتی با دیوان بود [۸۰]. مع‌الوصف دیوان خاصه کاملاً مستقل از دیوان ممالك نبود چون بنظر می‌رسد که مستوفی‌الممالك می‌توانسته حواله‌ها و برواتی از درآمد خاصه بدست آورد [۸۱]. از اینها گذشته، صدراعظم بر هر دوی این دیوانها نظارت داشت و اسناد انتصاب منشیان به‌دفترخانه همایون و خاصه و کارگران بیوتات سلطنتی بوسیله صدراعظم با پیشنهاد مستوفی‌الممالك و ناظر بیوتات و مستوفی خاصه صادر می‌شد. در خواستهای مؤدیان مالیاتی ایالات خاصه در خصوص معافیتهای مالیاتی نیز توسط صدراعظم تأیید می‌شد [۸۲].

Marfat.com

یکی از وظایف اصلی دیوان خاصه، اداره اراضی اطراف اصفهان بود که به‌نام محال نامیده می‌شد. این محال مرکب از اراضی خالصه، اوقاف و انتقالی بود. زمینهای اولی تحت اداره وزیر پایتخت قرار داشت. وظیفه او تربیت کشت اراضی خالصه یا از طریق اجاره دادن و یا از راه مزارعه با دهقانان، تأمین دهقان برای اراضی بدون دهقان و وسایل تولید برای کشت و نظارت بر تعمیر قناتها و ابنیه (مغازه، کاروانسرا، حمام و غیره) حفظ دهقانان از ظلم و ستم، بررسی مسائل کشاورزی، جمع‌آوری مالیات و تولید ایالات خالصه و کم کردن حقوق خود از آنها و نظارت بر باقیمانده هزینه‌ها بود [۸۳]. دومین اراضی یعنی اراضی اوقاف تحت اداره وزیر دیوان فیض آثار قرار داشت که وظیفه او نظارت بر کشت اراضی مربوطه و نظارت بر باغات، ابنیه، آسیابها و قناتها و تعمیر آنها بود [۸٤]. اراضی طبقه سوم که تحت اداره وزیر دیوان انتقالی قرارداشت احتمالاً مرکب از زمینهایی بوده که جدیداً از دیوان به‌دیوان خاصه منتقل شده بودند [۸۵]. وظایف وزیر سرکار انتقالی شبیه وظایف وزیر پایتخت بود [۸٦].

با سقوط صفویان، تمایز بین اراضی خاصه و ممالک که بیشتر با دیوان سرو کار داشت تا وضع قانونی اراضی، از بین رفت. بار دیگر، گاه به‌گاه، اصطلاح دیوانی در منابع بکار رفت که در خصوص زمینهایی بود که در مقابل خالصه که به‌حاکم تعلق داشت و از زمانهای سابق گرفته شده بود و به‌صورت مصادره‌ای و یا خریداری شده، بود، تعلق به‌دولت داشت. با تحولات سلسله‌ای بعدی این وضع بار دیگر درهم ریخت. خالصجات جدیدی خصوصاً از طریق مصادره ایجاد گشت، و بعضی از خالصجات قدیمی هم غصب گردید. نادرشاه (۱۱٤۸/٤۷ - ۱۲۳٦ / ۱۷۳۵ - ۹/۱۱۵۱ ۱۷۳۸ - ۹/۱۱۵۱) فرامینی مبنی بر از سرگیری اوقاف فارس بوسیله دیوان خالصه صادر کرد [۸۷] و در سالهای آخر عمرش هم فرمانی برای غصب تمام اوقاف صادر نمود. به‌دنبال این فرمان تعداد معتنابهی از اوقاف ضبط شده و وارد در املاك خالصه گشت که بعدها به‌نام رقبات نادری معروف گردید [۸۸]. طبق فرمان عادلشاه جانشین نادر این فرمان لغو گردید. بعضی از اراضی مصادره شده به‌صاحبان قبلی‌شان برگردانده شد [۸۹]، ولی سر جان ملکم در اوایل قرن نوزدهم می‌نویسد که این اراضی هرگز به‌طور کامل عودت داده نشد [۹۰].

اراضی خالصه در زمان قاجارها، یک قسمت از ادوار سابق و قسمت دیگر

Marfat.com

از مصادره املاك به‌علت پس‌افت مالیاتها، شورش و یا سایر عوامل و نیز از راه خریداری، تهیه شد و به‌طور دم‌افزونی یکی از طبقات مهم ارضی گردید [۹۱]. بعضی مواقع املاك وزیری در موقع سقوطش مصادره می‌شد چنانکه این مسأله در مورد صدراعظمهای فتحعلیشاه صادق است [۹۲]. املاك حاجی‌میرزا آغاسی، صدراعظم محمدشاه هم در موقع مرگ اربابش مصادره گردید و حال آنکه املاك میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه، در موقع عزلش از مقام وزارت مصادره گردید ولی بعدها پس داده شد [۹۳]. طبق گفته ای. س. وارینگ احتمالاً یک هشتم فارس و عراق عجم در دست شاه بوده است [۹٤]. زمینهایی که فتح می‌شد نیز به‌صورت خالصه درمی‌آمد. زهاب که از عثمانیان گرفته شده بود به‌صورت خالصه درآمد و حاکم کرمانشاه آن را به‌مقاطعه گرفت که در زمان حکومت او تحت قدرت رؤسای گوران درآمد [۹۵]. اراضی خالصه در جای خود به‌محض اینکه مفهوم درآمد دولتی به‌عنوان چیزی مجزا از درآمد شخصی شاه، قویتر و شدیدتر شد، دیگر از حالت املاك شخصی وی درآمده و به‌صورت املاك دولتی جلوه‌گر شد. همان اصطلاحات باز هم بکار رفت ولی رفته رفته مفاهیم مختلف و مجزایی پیدا کرد. در سال ۱۸٦۵ م. در روزنامه رسمی، «روزنامه دولت علیه ایران (۱۲ صفر، ۸/۱۲۸۲ ژوئیه ۱۸٦۵) اشاره بر خالصجات دیوانی شده است و در سال ۱۸٦۱ م. هم به‌خالصه دولتی اشاره گردیده است (۲ رمضان ۱۵/۱۲۷۷ مارس ۱۸٦۱، در همان روزنامه). ای. استاك درسال ۱۸۸۲ م. می‌نویسد که «در مورد تبدیل اراضی اربابی به‌اراضی دیوانی، از راه اوقاف، مصادره و املاك بی‌وارث، گرایش شدیدی دیده می‌شود» [۹٦].

اشاره شده که آغامحمدخان اولین حکمران خاندان قاجار که پس از مرگ کریم‌خان زند در سال ۱۷۷۹ م. بقدرت رسید، اراضی وسیعی را در مازندران، استراباد و جاهای دیگر خریداری کرده و آنها را به‌صورت خالصه درآورد [۹۷]. در زمان فتحعلیشاه (۱۸۳٤ - ۱۷۹۷ م.) در جوار اصفهان بر املاك خالصه افزوده شد و املاك صدراعظم امین‌الدوله به‌دلیل پس‌افت مالیات مصادره شده و جزو خالصجات ضبطی درآمد. در مورد تبدیل یک ملک به‌خالصه ضبطی، بایستی قسمتی از عایدات آن به‌مالک سابق آن و یا خویشاوندان او به‌عنوان مستمری واگذار می‌شد. این اراضی همچنان وابسته به‌خالصه باقی می‌ماند تا اینکه مالک

Marfat.com

سابق آن (یا خانواده‌اش) بار دیگر مورد ملاطفت قرار می‌گرفت و در اینصورت طبق لطف پادشاهی ملک به‌او عودت داده می‌شد [۹۸]. در زمان سلطنت محمد-شاه (۴۸ - ۱۸۳۴ م.) قطعاتی از اراضی شورشیان مصادره شده و به‌صورت خالصه درآمد [۹۹]. بار دیگر در جوار اصفهان، ولو به‌طور موقت هم، بر میزان اراضی خالصه افزوده شد. درنتیجه سالهای متمادی خشکی و خشکسالی تعدادی از روستاها ویران گردید و لذا به‌خاطر برگرداندن رفاه، به‌مأمورین دیوانی دستور داده شد که برای دهقانان، بذر تهیه کنند و اسامی روستاهای مربوطه را که در فهرست خالصجات آمده بود تهیه نمایند. هر چند که این اراضی بعدها به‌صاحبان اصلی برگردانده شد ولی همچنان با عنوان خالصجات بذری معروف گردید [۱۰۰].

اراضی خالصه، همسان گذشته، یا به‌صورت مستقیم و براساس مزارعه اداره می‌شد و یا اینکه به‌صورت استیجاری که در واقع حاصل آن یک درآمد مقاطعه‌ای بود و مقاطعه کار موافقت‌نامه مزارعه با دهقانان محلی منعقد می‌ساخت [۱۰۱]. به‌مأمورین در ازای حقوق و یا به‌پیروان حاکم، رهبران ایلات یا شخصیتهای مذهبی در قبال نان پاره و مستمری از درآمد اراضی خالصه تیولهایی تعیین می‌شد [۱۰۲]. در ایالات، مالیاتهای اراضی خالصه و یا اجاره بهای حکومتی و یا سهم محصول را حکام ایالتی جمع‌آوری می کردند. غلاتی که به‌این صورت جمع‌آوری می‌شد در درجه اول صرف تدارکات ارتش می‌گردید ولی از ایجاد کمبود مصنوعی و احتکار آنها در زمان کمبود، جلوگیری می کرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم از میزان اراضی خالصه که قسمت معتنابهی از مملکت را تشکیل می‌داد کاسته شد و به‌عایدات کمک کمتری کرد. در مازندران بعضی از املاک توسط دهقانان تخلیه شد [۱۰۳]. در ایالت اصفهان برخی از روستاها که جزو املاک خالصه بودند متروک شده و از کشت و زرع افتادند. در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه (۹۶ - ۱۸۴۸) مبلغ هنگفت و محصول زیادی از غلات براساس درآمد اصفهان که تحت اداره میرزاعبدالحسین رئیس امور مالی اصفهان بود بدست آمد و او را قادر ساخت که در ترمیم دوباره کشاورزی موفق گردد. ولی او به‌جای ادامه این کار بیشترین مبالغ را در خصوص تدارکات نظامی صرف کرد و سر به‌شورش برداشت. پس از سرکوبی این بی‌نظمیها، املاک آنها مصادره گشته و جزو خالصجات درآمد. مع هذا بعدها مالکین قبلی آنها به‌انحای مختلف توانستند

Marfat.com

بار دیگر آنها را بدست آورند.

ایستویک در سال ۱۸۶۱ م. نوشت که یک‌سوم نصف اراضی ایران و یا تقریباً در همین حدود اراضی خالصه است ولی اکثر آنها متروك افتاده است. برای کشاورزی مساعده‌های زیادی با سودهای کلان در اختیار کشاورزان گذاشته شده که در معرض زیاده‌ستانیهای گوناگونی قرار دارند و سرمایه‌ای برای بهبود زراعت ندارند و به‌هر حال اگر آنها بدانند که اجاره آنها بالا رفته و یا بهره‌هایشان اضافه خواهد شد این کار را نمی کنند [۱۰۴]. حدود دو سال بعد در سال ۱۸۶۳ م. برای تغییر اراضی خالصه اصفهان اقداماتی صورت گرفت و فرمانی صادر گشت که هزینه‌های لازم توسط دولت تهیه شده و براساس قسط پنج ساله واگذار گردد [۱۰۵]. این موازین هم عقیم ماند. وکیل‌الملك که حوالی همان سال برای بررسی وضع اراضی خالصه به کرمان فرستاده شده بود تا حدی موفق از آب درآمد [۱۰۶].

در سالهای خشکی ۲ - ۱۸۷۱ م. بسیاری از اراضی از حیز کشاورزی افتادند. بر اراضی خالصه نظارتی اعمال نشد و در ثبت و ضبط اراضی بی‌نظمی ایجاد گشت. بالاخره در سال ۱۸۷٤ م. وقتی که ظل‌السلطان حاکم اصفهان شد، اراضی خالصه اصفهان را به‌مدت ده سال (به‌جای سه سال) به‌مقاطعه داد با این امید که در این سالهای طولانی اراضی ترمیم شده و زیر کشت رود [۱۰۷].

گزارشی شده که ناصرالدین‌شاه و جانشین او مظفرالدین‌شاه به‌خاطر احتیاج به‌پول، اراضی خالصه را به کرات فروختند چنانکه اراضی خالصه اطراف اصفهان در سالهای متأخر سلطنت ناصرالدین شاه و سالهای نخستین سلطنت مظفرالدین شاه بفروش رفت [۱۰۸]. بعضی از آنها را اشراف ثروتمند و علماء خریدند [۱۰۹]. درسال ۲ - ۱۹۰۱ م. وقتی که صدراعظم میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان اکثر نواحی شولستان را به‌معین‌التجار بوشهری واگذار کرد، بار دیگر اکثر اراضی خالصه بفروش رفت [۱۱۰]. در مورد بقیه اراضی خالصه، برای بهبود کشاورزی در آنها و یا بهره‌برداری از آنها به‌نفع دولت هیچ اقدامی نشد [۱۱۱].

در قرن بیستم شرایط سیاسی جدید منجر به‌محو بعضی از طبقات اراضی خالصه و ایجاد خالصجات و قوانین مربوط به‌آنها، گردید. مع‌هذا این قوانین بطور کلی با فروش، تحصیل و اداره خالصجات سروکار داشت و مواد قانونی عمومی

Marfat.com

در رابطه با وجود یک چنین اراضی تنظیم نگردید. پس از انقلاب مشروطیت فرق بین اراضی دیوانی و اراضی خالصه از بین رفت و اصطلاح خالصه در جای خود در مفهوم اراضی دولتی بکار رفت و دیگر اشاره بر اراضی خصوصی حاکم که معمولا املاك شاهی و یا املاك سلطانی نامیده می‌شد، نداشت [۱۱۲].

توضیحات

۱— راوندی، راحةالصدور، چاپ محمد اقبال، موقوفات گیب، لندن، لیدن، ۱۹۲۱ م.، ص ۳۸۲.

۲— طبری، جلد ۱، ص ۲ - ۲۳۷۱، ۲۴۶۹.

۳— همان مأخذ، جلد ۱، ص ۲۳۷۵.

۴— همان مأخذ، جلد ۱، ص ۲۴۶۸؛ مالیات در اسلام، جلد ۳، کتاب خراج ابویوسف، چاپ آ. بن‌شمش، لیدن، لندن ۱۹۶۹ م.، ص ۷۵؛ بلاذری، فتوح‌البلدان، ص ۳ - ۲۷۲؛ مالیات در اسلام، جلد ۱، کتاب خراج یحیی‌بن‌آدم، لیدن، ۱۹۶۷ م.، ص ۴ - ۵۳؛ ن. پ. اگنیدس، نظریات اسلامی از مالیات، نیویورك ـ لندن، ۱۹۱۶ م.، ص ۵۰۸؛ ف. لوکه‌گارد، مالیات اسلامی در عهد کهن، کپنهاك، ۱۹۵۰ م.، ص ۵۰، ۲۲۴؛ م. فان برخم، *La Propriété Territoriale et L'impot foncier*، ژنو، ۱۸۸۶ م.، ص ۲ - ۴۱.

۵— لوکه‌گارد، ص ۱۱۱.

۶— م. آ. شعبان، *Islamic History*، کمبریج، ۷۵۰ - ۶۰۰، ۱۹۷۱ م.، ص ۸۹.

۷— همان مأخذ، ص ۱۲۴، ۱۳۲.

۸— بلاذری، ص ۲۹۴.

۹— و. شموکر، *Untersuchungen zu einigen wichtigen bodenrechtlichen Konsequenzen der Islamischen Eroberungsbewegung*، بن، ۱۹۷۲ م.، ص ۱۴۲.

۱۰— شموکر، همان مأخذ.

۱۱— یعقوبی، تاریخ، چاپ م. ث. هوتسما، لیدن، ۱۸۸۳ م.، جلد ۲، ص ۲۵۱؛ بلاذری، ص ۲۹۰، ۲۹۵.

۱۲— پ. شوارتز، *Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen*، لایپزیگ، ۱۹۲۹ - ۳۶ م.، جلد ۷، ص ۸۷۶.

۱۳— بلاذری، ص ۱۱ - ۳۱۰؛ لوکه‌گارد، ص ۷۰ - ۶۸؛ حسن‌بن محمدبن حسن‌الاشعری، تاریخ قم، ترجمه به‌فارسی از حسن‌بن علی‌بن حسن‌بن عبدالملك، چاپ سید جمال‌الدین تهرانی، تهران، ۱۹۳۴ م.، ص ۱۸۷.

۱۴— لوکه‌گارد، ص ۲ - ۵۱، ۱۵۷؛ د. سوردل، وزارت عباسیان، دمشق، ۱۹۶۰ م.، درباره دیوان الضیاع، جلد ۲، ص ۲ - ۵۹۱.

Marfat.com

۱۵— لوکه‌گارد، ص ۵۸ به‌بعد و اقطاع.
۱۶— ولهوزن، *Das arabische Reich und sein Sturz*، برلین، ۱۹۲۷م.، ص ۲ - ۱۷۱.
۱۷— آ.ك. س. لمبتون، مالك و زارع در ایران، اکسفورد، ۱۹۵۳ م.، ص ۱۷ به‌بعد.
۱۸— محمدبن الحسن الطوسی، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، چاپ سید محمدباقر سبزواری، تهران، ۱۹۵٤ م.، ص ۱ - ۱۳۰، ٤ - ۱۳۳؛ نجم‌الدین ابوالقاسم جعفربن علی یحیی- المحقق‌الاول، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ترجمه آ. کوری، پاریس، ۲ - ۱۸۷۱ م.، جلد ۱، ص ۸۰ - ۱۷۹، ترجمه به‌فارسی با عنوان **مختصرالنافع**، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۹٦٤ م.، ص ۱٤۵.
۱۹— **النهایه**، ص ٤ - ۱۳۳.
۲۰— **النهایه**، ص ۱۳۱.
۲۱— **النهایه**، ص ۱ - ۱۳۰؛ **شرائع**، جلد ۱، ص ۳۳۷؛ **مختصرالنافع**، ص ۵ - ۱٤٤.
۲۲— راوندی، همان مأخذ، ص ۲ - ۳۸۱؛ بارتولد، **ترکستان**، ص ۳٤۸.
۲۳— **زین‌الاخبار**، چاپ محمد ناظم، برلین، ۱۹۲۸ م.، ص ۱۵؛ بارتولد، **ترکستان**، ص ۲۲۱.
۲٤— ترجمه به‌فارسی توسط ابونصر احمدبن زفربن عمر، چاپ مدرس رضوی، **تهران**، ۹ - ۱۹۳۸ م.، ص ۳۱.
۲۵— همان مأخذ، ص ۵ - ۳۳.
۲٦— همان مأخذ، ص ٤۰.
۲۷— ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، **تاریخ بیهقی**، چاپ علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۹۷۱ م.، ص ۱۵٦.
۲۸— ابن‌مسکویه، در کتاب **اذول خلافت عباسی**، چاپ ه. ف. آمدروز و د. س. مارگلیوث، اکسفورد، ۱۹۲۱ م.، چاپ ۲، ص ۹٦؛ ابن‌اثیر، جلد ۸، ص ۳٤۲.
۲۹— ه. بوسه، *Chalif und Grosskönig*، بیروت، ۱۹٦۹ م.، ص ۱۵ - ۳۱٤.
۳۰— **شیرازنامه**، چاپ اسماعیل واعظ جوادی، تهران، ۲ - ۱۹۷۱ م.، ص ٤۵.
۳۱— همان مأخذ، ص ۵۱.
۳۲— **مالك و زارع در ایران**، ص ٦۰ به‌بعد.
۳۳— **سیاست نامه**، چاپ شفر، پاریس، ۳ - ۱۸۹۱ م.، متن فارسی، ص ۲۸؛ **مالك و زارع**، ص ٦۱.
۳٤— لوکه‌گارد، ص ٦۲.
۳۵— یاقوت، **معجم البلدان**، چاپ وستنفلد، لایپزیگ، ۷۳ - ۱۸٦٦ م.، جلد ۱، ص ٤۲۰.
۳٦— **فارسنامه**، چاپ گی‌لسترنج و ر. آ. نیکلسون، سری موقوفات گیب، لیدن، ۱۹۲۱ م.، ص ٦ - ۱٤۵.
۳۷— نظام‌الملک، **نصایح‌نامه**، نسخه خطی متعلق به کتابخانه اینجانب، برگ b ۳۰.
۳۸— ابن‌اثیر، جلد ۱۰، ص ۸۰.
۳۹— **عتبةالکتبه**، چاپ محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۹۵۰ م.، ص ۵٦، ٦۷، ۷۲.
٤۰— همان مأخذ، ص ٦۷.
٤۱— همان مأخذ، ص ۷۳.

Marfat.com

۴۲— شیرازنامه، ص ۹۴.
۴۳— ذیل جامع التواریخ رشیدی چاپ خانبابا بیانی، تهران، ۲ - ۱۹۷۱ م.، ص ۱۲۹.
۴۴— دوئرفر، *Türkische und mongolische elemente im Neupersischen*، ویسبادن، ۱۹۶۳ م.، جلد ۱، ص ۳۲۵.
۴۵—تاریخ مبارك غازانی، چاپ کارل‌یان، سری موقوفات گیب، لیدن، ۱۹۴۰ م.، ص ۲۰ - ۱۹.
۴۶— وصاف، تاریخ وصاف، چاپ سنگی، ۳ - ۱۸۵۲ م.، ص ۲۱۱؛ شیرازنامه، ص ۹۴.
۴۷— فسائی، فارسنامه ناصری، چاپ سنگی، تهران، ۱۸۹۴ م.، جلد ۲، ص ۴۲.
۴۸— تاریخ مبارك غازانی، ص ۱ - ۳۳۰.
۴۹— همان مأخذ، ص ۳۰۵؛ مالك و زارع، ص ۹۰ - ۸۹.
۵۰— مجموعه رسائل، نسخه عکسی از روی نسخه کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۳۰۸ (۱۹۵۶ م.)، ص ۳۲. م. مینوی و و. مینورسکی، نظر نصیرالدین طوسی در باره امور مالی، در مجله *BSOAS*، جلد ۱۰، شماره ۳، ۱۹۴۲ م.، ص ۵۱ به‌بعد.
۵۱— رشیدالدین فضل‌الله، مکاتبات رشیدی، چاپ محمد شفیع، لاهور، ۱۹۴۵ م.، ص ۵ - ۲۲۴.
۵۲— تاریخ مبارك غازانی، ص ۴ - ۳۵۳، ۳۵۶؛ و همان مأخذ، ص ۴۰۲؛ مالك و زارع، ص ۹۱.
۵۳— تاریخ وصاف، ص ۳۴۹.
۵۴— معین‌الدین نطنزی، منتخب‌التواریخ معینی، چاپ ژان اوبن، تهران، ۱۹۵۷ م.، ص ۱۸۱.
۵۵— ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، ص ۱۸۷.
۵۶— شیرازنامه، ص ۱۰۱.
۵۷— شاردن، سفرنامه، چاپ ل. لانگلس، پاریس، ۱۸۱۱ م.، جلد ۵، ص ۳۸۲.
۵۸— *A chronicle of The Carmelite in Persia*، لندن، ۱۹۳۹ م.، جلد ۲، ص ۱۰۳۲.
۵۹— هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، ۷ - ۱۹۶۶ م.، ص ۶ - ۵۰۵.
۶۰—ك. رهربرن، نظام ایالات در عصر صفوی، برلین، ۱۹۶۶ م.، ص ۱۳۱.
۶۱— حیدربن علی رازی، تاریخ حیدری، منقول توسط رهربرن، ص ۱۳۲.
۶۲— تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، ۲ - ۱۹۵۱ م.، ص ۳۸۱.
۶۳— محمد مفید، جامع‌مفیدی، چاپ ایرج افشار، تهران، ۲ - ۱۹۵۱ م.، جلد ۳، ص ۲۶۲، ۷۰۱.
۶۴— عالم آرا، جلد ۲، ص ۱ - ۷۶۰.
۶۵— موزه بریتانیا، بخش شرقی، شماره ۴۶۷۸، جلد ۲، برگ ۱۱۷b، منقول توسط رهربرن، ص ۱۰۸.
۶۶— رهربرن، ص ۱۰۹.
۶۷— جامع مفیدی، جلد ۳، ص ۱۷۳.
۶۸— همان مأخذ، جلد ۳، ص ۹ - ۳۰۸.

Marfat.com

۶۹— عالم آرا، جلد ۲، ص ۹۲٤؛ رهربرن، ص ۱۱۰، ۱۳٤. شاردن، سفرنامه، جلد ٥، ص ۲ - ۳۵۰، ۲۷۹، ۹ - ۲۹۸، ٤ - ۳۰۳، ۲ - ۳۸۰.
۷۰— رهربرن، ص ۸ - ۱۷۷.
۷۱— همان مأخذ، ص ۲۲ - ۱۱۸.
۷۲— شاردن، جلد ٥، ص ۲۷۹.
۷۳— همان مأخذ، جلد ٥، ص ۲۵۱.
۷٤— *Amoenitatum exoticarium Politico-physico-medicarum*، جلد٥، لمگو، ۱۷۱۲م.، ص ۹۱؛ مالک و زارع، ص ۱۲۷.
۷۵— *Estat de la Perse en L'an 1660*، پاریس، ۱۸۹۰م.، ص۲۲۷؛ شاردن، جلد ٥، ص ٤ - ۲۵۰، ۷ - ۲۷٦، ۲۷۹.
۷٦— سفرنامه، پاریس، ۱٦۹۵ م.، ص ۹٦ به‌بعد.
۷۷— رهربرن، ص ۱۱۳.
۷۸— و. مینورسکی، سری موقوفات گیب، لندن، لیدن، ۱۹٤۳ م.
۷۹— محمدتقی دانش‌پژوه، دستورالملوک میرزا رفیعا، دانشگاه تهران،ص٦-٥/xvو ٦ - ۱/xvi.
۸۰— دستورالملوک، ۳/xvi، ص ۳۱۲.
۸۱— تذکرةالملوک، برگهای ۲۸ a - b؛ دستورالملوک ۳/ xvi، ص ۲۹۹.
۸۲— تذکرةالملوک، برگ ۱۰ a.
۸۳— دستورالملوک، ۳/xvi، ص ۲۰ - ۳۱۹.
۸٤— دستورالملوک، ۳/ xvi، ص ۳۲۱؛ تذکرةالملوک، برگ۷۲a - ۷۱a؛ مالک و زارع، ص ۱۲۱.
۸۵— دستورالملوک، ٥/xvi، ص ٥٤۰.
۸٦— تذکرةالملوک، برگ ۸۲ a- b؛ مالک و زارع، ص ۱۲۰.
۸۷— فارسنامه ناصری، جلد ۱، ص ۱۸۱، ۱۸۳، و نیز جلد ۲، ص ٤٦، ۸٦.
۸۸— حسن‌خان شیخ جابر انصاری، تاریخ نصف‌جهان و همه جهان، چاپ سنگی بدون تاریخ، ص ۸ - ۳٦؛ مالک و زارع، ص ۲۰ - ۱۳۱.
۸۹— تاریخ نصف جهان، ص ٤۹.
۹۰— تاریخ ایران، لندن، ۱۸۲۹ م.، جلد ۲، ص ۳۱۳.
۹۱— ج. مک‌دونالد که‌نی‌یر، *A geographical memoir of The Persian Empire*، لندن، ۱۸۱۳ م.، ص ٤۷.
۹۲— مالک و زارع، ص ۱٤۷.
۹۳— گیلانشاه، یکصدوپنجاه سال سلطنت درایران، تهران، ۲ - ۱۹۵۱ م.، ص ۲۱، ٦۰.
۹٤— سفری به‌شیراز از راه کازرون و فیروزآباد، لندن، ۱۸۰۷ م.، ص ۸۵.
۹۵— ه. سی. راولینسون، یادداشت درباره مرز ذهاب و ...، درمجله *JRGS* (۱۸۳۹ م.)، ص ۲٦.
۹٦— شش ماه در ایران، لندن، ۱۸۸۲ م.، جلد ۲، ص ۲٤۸.
۹۷— عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران، ٦ - ۱۹٤۵ م.، جلد ۱، ص ٦۵۷.

Marfat.com

۹۸— مالك و زارع، ص ۱۴۷.
۹۹— عبدالله مستوفی، جلد ۱، ص ۶۵۷.
۱۰۰— تاریخ نصف جهان، ص ۹۴؛ مالك و زارع، ص ۱۴۸.
۱۰۱— مالك و زارع، ص ۹ - ۱۴۸.
۱۰۲— راولینسون، یادداشت درباره سفر به تبریز از راه...، در مجله *JRGS* (۱۸۴۱ م.)، ص ۵۰.
۱۰۳— روزنامه وقایع اتفاقیه، ۲۹ جمادی‌الاول، ۱۲۶۹/۲ مارس ۱۸۵۳.
۱۰۴— یادداشتهای پارلمان انگلیس، ۵۸ (۱۸۶۲ م.) — گزارشها و یادداشتها: کالاهای تولیدی و بازرگانی و تجارت ممالک خارجی، ۶ فوریه — ۷ اگوست ۱۸۶۲ م.، جلد ۱۰۸ (۱۸۶۲ م.)، گزارش توسط ایستویک، منشی سفارت انگلیس، اردوی نزدیک تهران، ۵ ژوئیه ۱۸۶۱ م.، ص ۷۰.
۱۰۵— روزنامه دولت علیه ایران، ۱۸ ذوالقعده ۱۲۷۹/۷ مه ۱۸۶۳.
۱۰۶— همان مأخذ، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۸۰/۲۶ نوامبر ۱۸۶۳.
۱۰۷— تاریخ نصف جهان، ص ۵۱ به‌بعد.
۱۰۸— همان مأخذ، ص ۶۳ به‌بعد.
۱۰۹— مالك و زارع، ص ۴ - ۱۵۳؛ گزارشهای کنسولی انگلیس، ۱۸۹۹/۲۲۶۰، شماره ۲۲۶۰ سری سالانه. «اصفهان، ۸ - ۱۸۹۷ م.» ص ۱۳.
۱۱۰— *Gazeteer of Persia*، ۳، کلکته ۱۹۱۰ م.، تحت عنوان ممسنی، ص ۶۵۳.
۱۱۱— آ. دستری *Le Fonctionnaires belges au Service de la Perse*، تز دکترا در دانشگاه آزاد بروکسل، ۱۹۷۳ م.، جلد ۱، ص ۴۲۳.
۱۱۲— آ.ك.س. لمبتون، اصلاحات ارضی در ایران، ۶-۱۹۶۲ م.، اکسفورد، ۱۹۶۹ م.، ضمیمه. مالك و زارع، ص ۲۳۸ به‌بعد در خصوص گزارشی از اراضی خالصه تا سال ۱۹۰۶ م.

Marfat.com

فصل سوم

بعضی از مناصب دیوانسالاری در ایران

الف: منصب محتسب و حاجب در ایران

۱ـ **حاجب**: چنین می‌نماید که در عصر سلجوقی از اهمیت مقام امیرحاجب در رابطه با عهد غزنویان کاسته شده باشد. او دیگر فرمانده ویژه نظامی نبود بلکه یک نفر مأمور درباری بود. گویا فرماندهان مختلف نظامی لقب اسفهسالار و یا سپهسالار داشته‌اند. مع‌هذا امیرحاجب نظیر تمام امرای دیگر بطور طبیعی در لشکرکشیهای نظامی شرکت می‌کرده و بعضی موارد هم فرماندهی بخشی از قشون یکی از سلاطین و یا ملک‌های سلجوقی را برعهده می‌گرفته است. از این‌رو مثلاً علی‌بن‌عمر امیرحاجب محمودبن محمد رهبری گاردهای طلایه را علیه سنجر برعهده داشته است[۱]؛ او بالاخره مأمور پرداخت حقوق قشون گردیده است[۲].

راوندی به‌نقل از عمل اردشیربن بابک ساسانی می‌نویسد (ص ۹۷) که یک نفر سلطان برای حفظ ملکش به‌یک وزیر و یک نفر حاجب، که سیاست افزاید و یک نفر ندیم و دبیر احتیاج دارد. نظام‌الملک وظایف حاجب را در ردیف وظایف یک نفر مأمور درباری قرار داده است. ولی از آنجا که دربار یک دربار نظامی بود لذا امیرحاجب عملا یک نفر امیر ترک نژاد بود و افراد تحت فرماندهی او هم معمولا از غلامان (بردگان نظامی) بودند[۳]. او با انضباط نظامی و نیز تشریفات درباری سروکار داشت؛ او یکی از مهمترین مأمورین درباری بشمار می‌رفت که بالاتر از امیرحرس (رئیس گاردها و رئیس میرغضبان)[٤] قرار داشت. در زمان محمدبن ملکشاه امیرحاجب به‌صورت رابطی بین سلطان و وزیر عمل می‌کرد؛ او فرامین را از سلطان گرفته وبه‌وزیر می‌رسانید[٥]. نظام‌الملک

Marfat.com

همچنین از یک نفر مأمور صحبت می‌کند به‌نام حاجب درگاه که عهده‌دار تشریفات و کارهای درباری با وی بوده است[٦]. ولی معلوم نیست که آیا مقام او با مقام امیرحاجب فرق داشته یا نه؟ ولیکن چنین می‌نماید که هردو یکی باشد.

راوندی درآغاز سلطنت هر سلطانی از وزراء و حاجب او اسم می‌برد. برخی از اینها افراد نسبتاً ناشناسی هستند؛ مع‌هذا بعضی از آنها نظیر امیرقماچ حاجب ملکشاه و برکیارق (صفحات ۱۳۹، ۱۲۵)، خاص بگ حاجب مسعودبن محمد (ص ۲۲۵) و ملکشاه بن‌محمود (ص ۲٤۹) و عبدالرحمن‌بن‌طغا یرک (؟) و نیز حاجب مسعود (ص ۲۲۵) اتابک ایاز حاجب محمدبن محمود (ص ۲۵۹) و ارسلان‌بن‌طغرل (ص ۲۸۲)، اتابک پهلوان حاجب ارسلان بن طغرل (ص ۲۸۲) و اتابک آی‌ابه حاجب طغرل‌بن ارسلان (ص ۳۳۱) از امرای مقتدر زمان خود بوده‌اند. بنظر نمی‌رسد که این منصب موروثی بوده باشد و راوندی فقط یک مورد از یک نفر پدر و پسر ضبط کرده که منصب حاجب را پشت‌سرهم صاحب شده‌اند یعنی علی‌بار حاجب محمدبن‌ملکشاه، و پسر او محمد حاجب محمودبن محمد (ص ۱۵۳ و ۲۰۳). به‌غیر از امیر حاجب، حاجبهای دیگری هم در دربار بوده‌اند [۸].

امرای بزرگ و حکام ایالتی نیز برای خود دم ودستگاه درباری داشته‌اند و لذا دارای حاجبی نیز بوده‌اند. ابن‌اثیر از صلاح‌الدین محمد یغسیانی(؟) اسم می‌برد که امیرحاجب برسوقی و بعدها امیرحاجب عمادالدین زنگی شده است[۸].

بعضی از افراد متنفذ هم که الزاماً جزو طبقه نظامی نبوده‌اند برای خود حاجب یا حجابی داشته‌اند؛ این مسأله درعصر تیموریان هم بوده است[۹].

در زمان ایلخانان تا آنجایی که دربار سلطنتی و یا دربارهای ایالتی مطرح بودند امیرحاجب جزو طبقات نظامی محسوب می‌شد. حجاب در زمان تیموریان جزو مأمورین درباری بشمار می‌رفتند و پایین‌تر از نواب حضرت قرار داشتند[۱۰]. این اصطلاح درزمان صفویان تغییر یافت و امیرحاجب به‌نام ایشک آغاسی‌باشی معروف شد که وظایف او نظیر همان وظایف حاجب درگاه بود که نظام‌الملک ذکر کرده است.

۲ـ محتسب: محتسب و مقام او حسبه (احتساب) همراه با سایر مناصب نهاد مذهبی پس از زوال خلافت عباسی همچنان در زمان امپراتوریها و سلطنتهای گوناگون ایران ادامه یافته است. این مقام تا قرن نوزدهم از بین نرفت. اخلاقیات عمومی و اجرای وظایف مذهبی مسلمین تحت نظارت عمومی محتسب قرار داشت.

Marfat.com

او همچنین عهده‌دار آنچه که آشتی و سازگاری عمومی نامیده می‌شده، بوده است. او اجازه نمی‌داده که کسی با غلامان خود بدرفتاری کند و یا بر چهارپایانش بیش از حد بار، بار کند. و یکی از وظایف او این بوده که برترتیباتی که براهل الذمه تحمیل شده بود تا ازمسلمین متمایز گردند نظارت کند. مع الوصف وظیفه عمده وی نظارت بربازارها و جلوگیری از معاملات نادرست تجار و پیشه‌وران و نظارت براصناف و تعاونیها بوده است. او همچنین اجازه داشته که متخلفین را مجازات و تنبیه نماید[۱۱]. نظام‌الملک می‌نویسد که «به‌هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند تا اندر آن راستی رود و هر متاعی که از اطراف آرند و در بازار فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند. و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده مملکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خرند و چنانکه خواهند فروشند و فضله جوی مستولی شوند و فسق آشکارا شده و کار شریعت بی‌رونق گردد[۱۲].» حسین واعظ کاشفی (متوفی ۱۵۰۵/۹۱۰) نویسنده زمان تیموریان، وجود محتسب را ضامن اجرای احکام اسلام در جامعه دانسته است. او می‌نویسد که: «هر سلطانی که سعی‌می کند طبق احکام شریعت عمل کند و احکام مذهب را مرعی دارد قائم‌مقام خدا و سایه او در روی زمین است. ولی چون سلطان به‌علت گوناگونی امور ملک نمی‌تواند به‌جزئیات امور برسد [یعنی احکام دینی را اجرا کند] لذا بایستی در ملک خود محتسبینی منصوب دارد. محتسب باید شدیداً پایبند مذهب خود بوده و برای اسلام کار کند و به‌عفت، پرهیزگاری، درستی، امانتداری و عدم حرص و طمع معروف باشد. آنچه که انجام می‌دهد بایستی برای تقویت دین باشد و باید که از انگیزه‌های پست، سالوس و ریا کاری، خودبینی ،شهوت، بدور باشد تا بتواند در قلب مردم جای بگیرد.»[۱۳] محمد مفید که کتابش را در قرن یازدهم/ هفدهم نوشته بر اهمیت حسبه به‌عنوان یکی از مناصب مذهبی پای فشرده است[۱۴].

گیرنده مقام محتسب به‌طور معمول یکی از اعضای طبقات مذهبی بوده است. در مورد نصب محتسب اسنادی باقی مانده است. یکی از آنها از طرف دیوان سنجر به‌نام اوحدالدین نامی برای مقام محتسب مازندران صادر شده است. در این فرمان به‌او اعلام شده که اساس شغل احتساب بر امر معروف و نهی منکر است

Marfat.com

و فواید این معنی کافه‌خلق را شامل گردد و همگنان از آن بهره گیرند. در تسویت و تعدیل موازین و مکاییل جهدی تمام نماید تا در بیع و شری حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان‌زده نشوند؛ و مراتب شرعیات در مسجد جامع و دیگر مساجد و متعبدات از ترتیب مؤذنان و مکبران و مواقیت صلوات و نفی آنچه مسنون و مشروع نیست از مسجد به‌واجبی اقامت کند؛ و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند و اهل الذمه را به‌غیاری که آیات مذلت و صغار ایشان باشد در میان اهل اسلام موسوم گرداند؛ و در مجلس علم زنان را از مخالطت با مردان و استماع مواعظ باز دارد[۱۵].

در زمان ایلخانان هم محتسب مانند سایر مأمورین نهاد مذهبی، یا ادامه یافته و یا اینکه پس از گرویدن آنها به‌اسلام بار دیگر راه افتاده است. وقتی که غازان خان تصمیم گرفت که اوزان و مکاییل را در سرتاسر امپراتوری یک کاسه کند دستور داد که این کار در هر ایالت با حضور محتسب انجام شود[۱۶]. در روزگار تیموریان وظایف محتسب و خصوصیات مقام وی همان وظایف وخصوصیات محتسب عهد سلجوقیان بوده است. در شرف‌نامه عبدالله مروارید سه‌سند درخصوص انتصاب محتسب باقی مانده است[۱۷]. یکی از این اسناد که شخصی به‌نام عبدالله کرمانی را به‌مقام محتسب هرات برگزیده می‌گوید که او بایستی این مقام را همراه با شخصی به‌نام رکن‌الدین علاءالدوله صاحب شود[۱۸].

در اوایل صفویه در شهرهای بزرگ، البته نه در همه آنها، یک نفرمحتسب وجود داشته است. او وظایف سنتی این منصب را انجام می‌داده ولی با این تفاوت که حالا مذهبی که مورد حمایت او بوده، مذهب اثنی‌عشری بوده است. در فرمانی که به‌مقام محتسب تبریز در تاریخ ۱۶۶۲/۱۰۷۲ صادر شده این مقام عهده‌دار حفظ اخلاق عمومی از قبیل منع شرابخواری، قمار و سایر اعمال ضدشرعی و جمع‌آوری خمس و زکوة و توزیع آن در میان نیازمندان و نگهداری مساجد، مکاتیب و اوقاف خیریه شده است؛ همچنین به‌او دستور داده شده که اوزان و مکاییل را کنترل کند و مزاحمتهای خیابانی را ازبین ببرد و بر گروههای ویژه نظیر ملاها، مؤذنان و غسالان نظارت کند. به دلانتران، کدخدایان، داروغه‌ها و عمال عرف دستور داده شده که از دخالت در تثبیت قیمتها خودداری کرده، و بر محتسب

Marfat.com

در خصوص پرداخت مالیات معمول مقامش نظارت کند[۱۹].

بزرگترین محتسب امپراتوری، محتسب‌الممالک نامیده می‌شد. به‌این مقام در زمان طهماسب شخصی به‌نام میر سیدعلی استرابادی منصوب شد که خطیب دربار نیز بوده و بعدها میر جعفر سیدطباطبایی بجای او نشسته که میرزا عبدالحسن که قبلاً کلانتر تبریز بوده در زمان شاه‌عباس جانشین او شده است[۲۰]. طبق نوشته تذکرةالملوك یکی از کارهای شیوخ هر صنفی در رابطه با کالاهایی که می‌فروخته‌اند تسلیم ماهانه قیمتهای کالاها به‌محتسب‌الممالک بوده است. اوسپس این قیمتها را پیش ناظر بیوتات می‌فرستاده تا آن را تأیید کرده و اسنادی برای‌فروش کالاهای مزبور صادر نماید. عدول از این فهرست قیمتها جرایم سنگینی را در پی داشت[۲۱]. شاردن که در اواخر صفویه به‌ایران سفر کرده می‌نویسد که‌محتسب هر شنبه قیمتها را در اصفهان تثبیت می‌کرد و هر فروشنده‌ای که‌از این نرخها عدول می‌کرد با جرایم سنگینی مواجه می‌شد. ولی باز هم اشاره می‌کند که در تثبیت قیمتها تقلب زیادی می‌شد و فروشندگان هدایایی به‌محتسب می‌دادند تا قیمتها را بالا ببرد[۲۲].

چنین می‌نماید که مقام محتسب پس از دوره صفویان روبه‌زوال رفته وبه‌طور روزافزونی دنیوی و مادی شده باشد. و آن وظایفی که در رابطه با تشکیلات شرعی بوده از حیطه عملکرد وی خارج شده و توسط مراجع تقلید اداره گشته است. این وظایف عبارت بودند از: جمع‌آوری خمس و زکوة، نظارت برارث ومیراث و وصایا، انتخاب قیم برای صغیران و دیگران و موضوعاتی که به‌طور کلی امور حسبی‌نامیده می‌شد. مراجع اجازه‌هایی به‌نواب خود برای نظارت برامور حسبی صادر می‌کردند. خصوصیاتی که لازمه دریافت این اجازه بود مؤمن بودن، عادل بودن و وارد بودن در احکام شرعی بود. او اجازه داشت که از پولی که به‌عنوان خمس و زکوة جمع‌آوری می‌کرد چیزی برای گذران زندگی خود بردارد؛ بقیه را بایستی به‌مراجع رد می‌کرد تا اجازه توزیع آن را در میان اشخاص ذیحق برای‌او صادر کنند.

تا آنجایی که وظایف محتسب در رابطه بااصناف شهرهای بزرگ و تمیز کردن شهر بود این وظایف تا حدی توسط داروغه وکلانتر انجام می‌شد. وظایف او هرچه بیشتر محدود به‌تنظیم نرخها و بازرسی موازین و مکاییل شده است ولی در این رابطه از داروغه دستور هم گرفته است[۲۳]. تنکونی (Tancoigne)

Marfat.com

همانند شاردن اشاره می کند که محتسب زیاد به‌دور از ارتشاء نیست و اغلب متهم به‌همدستی با فروشندگان است[۲٤]. در خلال قرن نوزدهم منصب محتسب در اکثر شهرها برچیده شد. بینینگ که‌در حدود سال ۱۸۵۷ م. کتابش را نوشته می‌گوید که این مقام اخیراً در شیراز منحل شده است[۲۵]. در اصفهان این مقام تحت اعمال شدیدی در سال ۱۲۹٦/۸-۱۸۷۷ متوقف گردید[۲٦]. بنظر می‌رسد که رسوم سنتی که برای پرداخت محتسب صادر می‌شده، پس از اینکه سالها از انحلال این منصب می‌گذشته در فهرستهای مالیاتی وجود داشته است. طبق‌قانون ۲۰ آذر ۱۳۰۵/۱۹۲٦، یک رقم ۱۵۰ قرانی که برصنف قصابان تهران وضع شده برای محتسب بوده که منحل گردیده بود[۲۷].

درسال ۱۸۵۳ م. درتهران از یک نفر به‌نام احتساب آقاسی اسم برده شده است. در میان وظایف او صدور فهرستی از نرخهای غذاها و سایر اجناس بوده است[۲۸]. مقامی که او بدان تعلق داشته احتساب نامیده می‌شده و وظیفه عمده آن نظافت کوچه‌ها بوده است. کمی پس از اینکه اداره پلیس به‌صورت امروزی توسط ناصرالدینشاه درسال ۱۲۹۸/۱۸۸۰ ایجاد شود احتساب کارهای آن را انجام می‌داده است[۲۹]. درسال ۱۳۱۲/۵-۱۸۹٤، دایره احتساب در تهران مرکب از یک نفر مدیر، دو نفر نائب مدیر، و تعدادی مأمور زیردست، فراش، اصطبل‌دار و آبدار و غیره بوده است[۳۰]. در فقره‌ای از نشریه تربیت، شماره ۵۸، ۲٦ شعبان ۱۳۱۵/۳۰ ژانویه ۱۸۹۸ خطاب به‌معظم‌السلطنه، وزیر نظمیه و احتسابیه، از او به‌خاطر تلاش در نظافت خیابانها، و باز کردن راههای آنها، تنظیم نرخها،جلوگیری از مفاسد و دزدی و رفتار نامناسب با حیوانات تمجید شده است. از این‌رو در اواخر قرن نوزدهم محتسب به‌عنوان یک مقام نهاد مذهبی که عهده‌دار اخلاق عمومی بوده ازبین رفته و وظایف آن به‌اداره پلیس منتقل شده است.

در قرن‌نوزدهم و اوایل قرن بیستم امور حسبی تحت اداره و نظارت مراجع تقلید درآمده ولی پس از ایجاد محاکم جدید در زمان رضاشاه، امور حسبی محدود به‌جمع‌آوری خمس و زکوة شده است؛ و مسائلی چون نظارت برارث و وصایا و مواظبت از ایتام، تعیین وصی و قیم و غیره به‌محاکم منتقل شده است(قانون امور حسبی، به‌تاریخ ۱۳۱۹/۱۹٤۰).

Marfat.com

توضیحات

۱— ابن‌اثیر، الکامل، جلد ۱۰، ص ۳۸۶.
۲— همان مأخذ، جلد ۱۰، ص ۳۹۱.
۳— سیاست‌نامه، چاپ شفر، متن فارسی، ص ۵ - ۹۴.
۴— همان مأخذ، ص ۱۲۱.
۵— بنداری، ص ۱۱۷.
۶— همان مأخذ، ص ۱۱۱.
۷— ه. هورست، *Die Staatsverwaltung der Gross-selgugen und Horazmsahs (1038-1231)*، ویسبادن، ۱۹۶۴ م.، صفحات ۱۰۳، ۱۰۵.
۸— ابن‌اثیر، همان مأخذ، جلد ۱۰، ص ۴۵۳، ۴۵۴.
۹— ه. ف. روئمر، *Staatsschreiben der Timuridenzeit*، ویسبادن، ۱۹۵۲ م.، ص ۴۲، ۵۵.
۱۰— تاج‌السلمانی، شمس‌المحسن، چاپ روئمر، ویسبادن، ۱۹۵۶ م.، ص ۲۹.
۱۱— ر. لوی، *The Social Structure of Islam*، کمبریج، ۱۹۵۷ م.، ص ۳۳۴ به‌بعد.
۱۲— سیاست‌نامه، ص ۴۱.
۱۳— اخلاق محسنی، چاپ میرزا ابراهیم تاجر شیرازی، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۸م.، ص ۱۵۹.
۱۴— جامع مفیدی، چاپ ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰ ش.، جلد ۳، ص ۱ - ۳۸۰.
۱۵— منتجب‌الدین بدیع اتابک‌الجوینی، عتبة‌الکتبه، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱ - ۱۹۵۰ م.، ص ۳ - ۸۲؛ و نیز نگاه کنید به‌ه. هورست، همان مأخذ، ص ۹۷، ۲ - ۱۶۱؛ و صفحات ۳ - ۱۱۲ و ۱۶۲ در خصوص اسناد مربوط به‌دوره خوارزمشاه.
۱۶— رشیدالدین، تاریخ مبارک غازانی، چاپ کارل یان، سری موقوفات گیب، ۱۹۴۰ م.، ص ۲۸۸.
۱۷— ه. ر. روئمر، همان مأخذ، صفحات ۷ - ۵۳، ۲ - ۱۵۰.
۱۸— همان مأخذ، ص ۲۴a به‌بعد.
۱۹— آ.ك. س. لمبتون، جامعه اسلامی در ایران، لندن، ۱۹۵۴ م.
۲۰— اسکندربیک، عالم آرای عباسی، چاپ سنگی، تهران، ۷ - ۱۸۹۷ م.، ص ۲ - ۱۱۱.
۲۱— چاپ و. مینورسکی، از سری موقوفات گیب، متن فارسی، ص ۸۰a - ۷۹b به‌بعد.
۲۲— سفرنامه، چاپ لانگل، پاریس، ۱۸۱۱ م.، جلد ۱۰، ص ۲ به‌بعد.
۲۳— ای. اسکات وارینگ، سفری به‌شیراز، لندن، ۱۸۰۷ م.، ص ۹ - ۶۳.
۲۴— *A narrative of a Journey in Persia*، لندن، ۱۸۲۰ م.، ص ۴۰ - ۲۳۹.
۲۵— ... *A Journey of Two years Travel in Persia, Cylon*، لندن، ۱۸۵۷ م.، جلد ۱، ص ۸ - ۳۳۷.

Marfat.com

۲۶— میرزا حسینخان‌بن محمد ابراهیم، جغرافیای اصفهان، چاپ م. ستوده، تهران، ۱۹۶۳ م.، ص ۸۰.
27_ *The Second Yearbook of The municipality of Tehran : statstics of The city of Tehran For The Years 1925 To 1929*
۲۸— روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۱۲۷، ص ۲۹، رمضان ۱۸۳۳/۱۲۶۹
۲۹— اعتمادالسلطنه، روزنامه، زیر تاریخ ۵ صفر ۱۸۸۱/۱۲۹۹، نسخه خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد.
۳۰— اعتمادالسلطنه، تاریخ و جغرافیای سوادکوه، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۱، ضمیمه.

ب: سیر تکاملی منصب داروغه

واژه داروغه از لغت درو (Darv)مغولی به‌معنی «فشاردادن» و«مهر کردن» گرفته شده است؛ این واژه در سلسله مراتب دیوانی مغولان به‌منصب مهمی اشاره دارد. در سال ۱۲۲۱ م. در المالیغ یک داروغچی مغولی یا نمایندهٔ رئیس امپراتوری، درکنار حاکم محلی وجود داشت. وظایف داروغچی عبارت بود از: آمارگیری از ساکنین، گمارش قشون محلی، برقراری وسایل ارتباطی پستی، جمع‌آوری مالیات و ارسال مالیات به‌دربار[۱]. اصطلاح داروغه برای‌اولین‌بار در روزگار ایلخانان مغول وارد تاریخ ایران شد و تا اوایل قرن بیستم مورد استفاده قرار گرفت؛ این اصطلاح همچنین در هند مسلمان و نیز درگرجستان هم در زمان‌صفویه رخنه کرد. در زمان ایلخانان و تیموریان رفته رفته به‌جای اصطلاح شحنه نشست و شامل تمام نهادهای مشابه آن گردید؛ ولی تازمان تیموریان ذکر زیادی از داروغه نشده است. بنظر می‌رسد که این اصطلاح در خصوص مأموری بکار می‌رفته که کم‌و بیش به‌شهردار شهر شباهت داشته است[۲]. او از نظر اهمیت، زیردست حاکم محسوب می‌شد؛ و مسائل جزئی دادگستری به‌عهده او گذاشته می‌شده است. در بعضی از ولایات وضع مالیات نیز برذمه او بوده است[۳]. در فرمانی که متعلق به‌قرن نهم هجری است و فیض‌آباد یکی از نواحی بلخ را از پرداخت‌مالیات معاف داشته، معافیتی که در میان چیزهای دیگر ارائه شده با عنوان داروغانه مشخص گردیده است[٤].

در دوره صفویان داروغه در میان سایر مناصب، شامل حاکم شهر می‌شده

Marfat.com

است؛ رابطه دقیق داروغه در شغل حاکم شهری خود، و حاکم ایالتی که همان شهر در آن قرار گرفته بود کاملاً مشخص و معلوم نیست. طبق گفتهٔ اولئاریوس در بعضی از ولایاتی که یک نفر خان به‌عنوان حاکم ایالتی وجود نداشت نظیر قسمتهایی از گرجستان، قزوین، اصفهان، کاشان، تهران، همدان، مشهد، کرمان و هرمز، وظایف داروغه وسیعتر از وظایف یک نفر حاکم‌شهر بود[۵]. از سوی دیگر تاورنیه می‌گوید که شاه در هر ایالت یک نفر دیوان‌بگی دارد و خان (یعنی حاکم ایالتی) یک نفر داروغه تحت نظر دیوان‌بگی قرار می‌دهد. او داروغه را معادل با *Lieuteant criminel* در فرانسه دانسته است و می‌گوید که تحت نظر او اتاس‌ها (یعنی عسس) قرار دارند که نوعی از گشت می‌باشند و شب هنگام در کوچه‌ها و خیابانها می‌گردند تا مانع بی‌نظمی شوند و تمام آن کسانی را که در ساعات غیر مجاز در بیرون بسر می‌برند در صورت ارائه ندادن مجوز، راهی زندان سازد. شکایت علیه داروغه به‌دیوان بگی رجوع داده می‌شد [۶]. مع‌الوصف شاردن می‌گوید که داروغه‌ها به‌طور مستقیم از سوی شاه انتخاب می‌شوند و مستقل از حاکم ایالات می‌باشند[۷]. پردور نیست که شاهان صفوی در این رهگذر می‌خواسته‌اند که با انتصاب مستقیم حکام بعضی از شهرها و یا قلاع تحت نظارت حاکم ایالتی، قدرت او را به‌تحلیل ببرند. و نیز احتمال دارد که این کار در زمان شاهان مختلف در قسمتهای مختلف امپراتوری فرق می کرده است.

طبق گفته تاورنیه، داروغه با سارقین، منازعه، و قاتلین سروکار داشت؛ و گویا بعضی از وظایفی را انجام می‌داده که سابقاً از آن محتسب بوده است. تاورنیه می‌گوید که داروغه دارای قدرت بستن خانه‌های فساد و فسق وفجور و فلک کردن فاجرین و یا جریمه کردن آنها — البته در صورت دستگیری — می‌باشد[۸]. و این مسأله‌ای است که کتاب تذکرة‌الملوک هم آن را تأیید می کند. نویسنده درحالی که وظایف داروغه اصفهان را برمی‌شمارد می‌گوید که او تحت نظارت دیوان بگی است و وظیفه او نگهداری شهر از درون و بیرون است تا آنجا که کسی نتواند مرتکب اعمال خلاف یا ظلم و ستم و ناآرامی گردد؛ این از وظایف او است که از اعمالی که خلاف شریعت است و نیز فسق و فجور، باده‌خواری و بدمستی، قمار-بازی و سایر کارهای غیرقانونی جلوگیری نماید. او باید متخلفین را تنبیه یا جریمه کند. معمول براین بود که او سه‌ساعت پس از غروب آفتاب، ساعتی در قیصریه

Marfat.com

بنشیند و سپس قسمتی از شهر را هرشب شخصاً همراه با مأمورین خود (تابین) بگردد و محلات دیگر را به‌احداث (یا میرشب) و سایر مأمورین بسپارد. این مأمورین به‌تعدادی که داروغه احتیاج داشت از نیروهای ارتش ثابت انتخاب می‌شدند. اگر شب‌هنگام سرقتی در یکی از محلات شهر بوقوع می‌پیوست احداث بایستی آن را روز بعد به‌اطلاع داروغه می‌رسانیدند. اگر احداث پول مسروقه را کشف می‌کردند پس از برداشتن یک‌سوم آن که عرفاً حق مسلم آنها بود، دوسوم دیگر را با اطلاع دیوان بگی و داروغه به‌صاحبش پس‌می‌دادند. اگر آنها در دستگیری دزد موفق نمی‌شدند می‌توانستند درخواست مهلتی بکنند ولی اگر پس از انقضای مدت مهلت، نمی‌توانستند پول را به‌صاحبش برگردانند بایستی جبران مافات می‌کردند. مواردی که تا دوازده تومان بود، چه در شهرها و چه در دهات، به‌داروغه ارجاع می‌شد؛ دعاویی که بیش از این مبلغ را شامل می‌شد به‌دیوان بگی ارجاع می‌گشت. موردی که به‌دیوان بگی مربوط می‌شد، داروغه دیگر نمی‌توانست دخالتی در آن بکند[۹]. فریر (Fryer) که کتابش را درسال ۱۶۷۳ م. نوشته، داروغه را هم شهردار و هم رئیس پلیس، محسوب داشته و می‌نویسد که از وظایف او ریاست بر عده‌ای از شبگردان در قیصریه در هنگام شب و گشت در محلات شهر برای برقراری امنیت و توقیف افراد شرور و اوباشی بود که دلیلی برای شبگردی‌شان نداشتند و نیز تنبیه همین متخلفین و تأمین آرامش بود[۱۰].

در تذکرةالملوک آمده که داروغه اصفهان تحت عناوین مختلفی پایمزدی که در حدود ۳۰۰-۵۰۰ تومان دریافت می‌کند[۱۱]. طبق گفته دومان (Dumans) داروغه اصفهان در سال ۱۶۶۶ م. ۴۰۰ تومان حقوق داشت و این مبلغ به‌غیر از آن‌مبلغی بود که از گروههای مختلف دریافت می‌کرد[۱۲]. بنظر می‌رسد که مدت معمولی مقام داروغه در زمان صفویه دو سال بوده باشد. شاردن می‌گوید که داروغه شهر قزوین هر دو سال یکبار انتخاب می‌شد و سالانه ۶۰۰ تومان از حکومت دریافت می‌کرد[۱۳]. او همچنین می‌گوید وقتی که دو سال از مقام داروغگی رستم‌بیک داروغه کاشان گذشت مردم که از کارهای او راضی بودند از شاه خواستند که او را ابقا کند ولی در خواست آنها «به‌دلیل اینکه تمدید مدت مقام داروغگی جزو عرف و عادت نبود» رد شد[۱۴].

کروسینسکی (Krusinski) در حدود اوایل قرن هیجدهم از یک داروغه

Marfat.com

نام می‌برد که از سوی شاه ایران به‌یکی از ایالات گرجستان منصوب شده بود و نظارت برپنج شهر گرجستان برعهده او بود. در آنجا وظیفه داروغه جمع‌آوری درآمد، برقراری عدل و انصاف و جلوگیری از بی‌نظمی بوده است. او دارای بیست نفر نگهبان بود که در اختیار او بودند و وی را در اجرای وظایفش کمک می کردند. او علاوه براینکه پنجاه‌وپنج تومان از پنج شهر تحت نظارتش برای حامی‌اش جمع‌آوری می کرد مجبور بود که برای حفظ مقامش بیش از پنجاه وپنج تومان‌دیگر هم تهیه کند؛ او حقوقی دریافت نمی کرد ولی می‌توانست در رابطه با جرایمی که وضع می‌نمود حقوق زیردستان خود را بپردازد و خود نیز امرار معاش نماید، یا اینکه او اجباراً نصف این جرایم را برای حامی خود کنار می‌گذاشت [۱۵]. کروسینسکی درباره داروغه اصفهان می‌نویسد که وظیفه عمده وی حفظ شهر خصوصاً در موقع شب از دزدان شبانه بود. «در نتیجه مراقبت و هشیاری او (داروغه اصفهان) هیچ کس نمی‌تواند از زیردست او فرار کند. ولیکن اگر افرادی دستگیرشوند، بجای تنبیه آنها به‌آنها تکلیف می کند که با پول آزادی خود را نظیر اسیران جنگی بخرند... ولی وقتی که بعضی از آنها در وضعی نباشند که آزادی خود را بخرند، به‌آنها کمک می کند که شبانه از زندان بیرون روند و دست به‌سرقتهای جدیدی بزنند... این مسأله را همه مردم اصفهان می‌دانند، که زیاد هم از زمان محاصره این شهر دور نیست (یعنی درسال ۱۷۲۲ م.)»[۱۶].

در عهد صفویه هم اصطلاح داروغه برای اشاره برنوعی از رئیس دبیران بکار می‌رفت که برکارکنان دوایر بزرگ حکومتی نظارت داشت؛ مثلا از اینها می‌توان داروغه فراشخانه و داروغه دفترخانه را نام برد[۱۷]. داروغه دفترخانه‌ـ رابطه نزدیکی با ناظر دفترخانه داشت و زیردست مستوفی‌الممالک بود[۱۸]. ناظر دفترخانه سالانه ۱۰ تومان و ۳۷۶۰ دینار به‌عنوان تیول و ۹۶ تومان دیگر از خیاطان، نقاشان و اصناف مختلف و از جمله رسوم دیگر نیز دریافت می کرد[۱۹]. وظایف داروغه دفترخانه برقراری نظم و نسق و در صورت لزوم تنبیه کارکنانی بود که در درجات پایین قرار داشتند. نزاعهای بین آنها در حضور او حل وفصل می‌شد. او ظهر تمام دستورات و رقم‌ها راکه در رابطه با انتصابات، تنخواه، تیول‌ها و همه‌ساله‌ها و نیز ارقام به کارگیری تمام سربازان و ارقام اصلی و فرامین بود مهر می‌زد[۲۰]. او همچنین از مأمورین دیوان نظیر وزراء، مستأجرین

Marfat.com

(آنهایی که از اصول دولتی چیزی اجاره کرده بودند)، ضابطین، متصدیان ومباشرین عایدات دولتی بازخواست می کرد و آنها را مورد امتحان قرار می‌داد که همه‌چیز خوب روشن شود و بعد توسط ناظر دفترخانه تأیید می‌گردید[۲۱]. تاورنیه همچنین می‌گوید که داروغه دفترخانه تمام آن افراد دغلی را که رسیدهای جعلی عرضه می کردند و یا زیادەستانی می‌نمودند مورد تنبیه‌وگوشمالی قرار می‌داد[۲۲]. طبق نوشته تذکرةالملوک، حقوق او سالانه ۵۷ تومان و ۸۰۰ دینار بود. سابقاً او دارای تیول ومراتبی بود. در زمان شاه‌سلطان‌حسین، تیولی به‌ارزش تقریباً ۲۰۰ تومان به‌او واگذار شد؛ و نیز از طریق رسوم محلی مبلغ ۷۳ تومان و ۷۴۳ دینار دریافت کرد؛ وی علاوه براین مبالغ، از اجاره‌نامه‌ها تومانی $\frac{۱}{۲}$ ۵ دینار و از رسوم امرا تومانی $\frac{۱}{۲}$ ۲ دینار و از تیول آنها تومانی $\frac{۱}{۲}$ ۷ دینار و از همه‌ساله آنها تومانی ۵ دینار و از الغامهای امرا و اشخاصی که جزو کارکنان نبودند و از سیورغالها و غیره تومانی ۱۵ دینار می‌گرفت[۲۳].

در زمان صفویه گروه دیگری از داروغه‌ها وجود دارد که دقیقاً در چهارچوب طبقات مذکور جا نمی‌گیرند مثل داروغه ترکمانان. و نیز از عبارت محمد مفید در کتاب جامع مفیدی برمی‌آید که در سال ۱۶۴۴/۱۰۵۴ زردشتیان (مجوسین) هم دارای داروغه ویژه‌ای بوده‌اند[۲۴]. ولی گفته نشده که وظایف او چه بوده است؟ با این‌حال چنین استنباط می‌شود که وظیفه او دریافت مالیات از جامعه زردشتیان و اجرای ترتیبات ویژه مربوط به‌آن جامعه بوده است. درست در همین زمان در هند مسلمان نیز در اصطبل سلطنتی‌مأموری وجود داشت که داروغه نامیده می‌شد[۲۵]. از سوی دیگر در تفلیس داروغه نوعی رئیس پلیس محسوب می‌شد که در رابطه با موراوی (پاسبان) ملک وکدخداها کار می کرد[۲۶].

چنین می‌نماید که وظایف عمده داروغه در ایران قرن هیجدهم و نوزدهم دنباله وظایف یک نفر افسر پلیس بوده باشد. فرانکلین که کتابش را در سال ۷-۱۷۸۶ م. نوشته، می‌گوید که شب‌هنگام پس از ساعت ده‌ونیم، در کوچه پس کوچه‌های شیراز افرادی همراه با داروغه به‌گشت‌زنی مشغولند تا اگر کسی پس از اعلام نوبت سوم نقاره در بیرون بود دستگیر کنند و تا صبح نگهداشته و صبح اول وقت تحویل حاکم دهند. اگر آنها توجیه موجهی برای بیرون بودنشان عرضه کردند آزاد می‌شوند و در غیر این‌صورت یا به‌فلک بسته می‌شوند و با اینکه

Marfat.com

جریمه می‌پردازند[۲۷]. بنظر می‌رسد که در این زمان وظایف محتسب از آن داروغه شده باشد. چنین می‌نماید که منصب محتسب در بعضی از شهرها ازبین رفته باشد. بینینگ (Binning) در اواسط قرن نوزدهم می‌نویسد که منصب محتسب چندی است در شیراز برافتاده است[۲۸]. فرانکلین در توصیف از منصب داروغه می‌نویسد که: «داروغه یا قاضی پلیس قیمت ارزاق عمومی را در شیراز با صداقت تمام تعیین می کند و برهر کالایی قیمت ثابتی می‌گذارد و هیچ یک از فروشندگان جرأت عدول از این نرخها را ندارند زیرا بلافاصله بینی و یا گوش خود را از دست می‌دهند؛ یک‌چنین تنبیهی فقط در مورد این تخلفات انجام می‌شود؛ و با همین تنبیهات است که ساکنین فقیر شهرها و روستاها از تحمیل قیمتهای زیاد برارزاقی که لازمه معاش روزانه است درامان هستند.» [۲۹] تنکونی (Tancoigne) که اثرش را بعدها درسال ۱۸۲۰ م. نوشته می‌گوید که داروغه برآرامش شهر، حفظ نظم در خیابانها و بازارها، تفتیش میکده‌ها، اماکن عمومی و سایر نواحی گزارش شده، نظارت دارد؛ او قدرت به‌فلک بستن تمام آنهایی را دارد که آرامش عمومی را برهم می‌زنند و نیز می‌تواند مقروضینی را که به‌تأدیه قروض خود مبادرت نکرده‌اند زندانی کند؛ او بازرس کل خانه‌های بدکاران است و می‌تواند در آنها را ببندد و یا بدلخواه خود از بستن آنها چشم بپوشد. تنکونی می‌نویسد: «او به‌طورکلی می‌داند که به‌چه نحوی از قدرت و دارایی همشهریان و دیدارکنندگان به‌نفع خود استفاده کند.» در تهران میراحداث تحت فرامین او است؛ وقتی که او و یا نگهبانانش سارقی را دستگیر می کنند روانه یکی از زندانهای شهر می‌سازند تا قاضی درباره محکومیت وی به‌قضاوت بنشیند. ولی آنهایی که جرمشان زیادسنگین نیست روز دیگر برای حساب پس دادن در مقابل داروغه ظاهر می‌شوند و یا اینکه خود میراحداث به‌جرم آنها رسیدگی می کند[۳۰].

بنظر می‌رسد که داروغه اسامی بعضی از پیشه‌ورانی را که بایستی برای دربارکارکنند، ثبت کرده باشد. ژوبر (Jaubert) نمونه‌ای را در سال ۱۸۰۶ م. ذکر کرده و آن زمانی بود که شاه می‌خواسته برای سان دیدن قشون برود که راهها هم قرق شده بود. دو روز بعد تجار، کارگران، پیشه‌وران و سایر افرادی که اسم آنها توسط داروغه نوشته شده بود به‌اردوی سلطنتی آمدند تا به کارشان درخصوص تشکیل کاروان اردویی برسند.

Marfat.com

در آغاز قرن نوزدهم احتمالاً در رابطه با وضع مأمورین تشکیلات ایالتی و محلی تغییراتی صورت گرفته است. ملکم می‌گوید که بیگلربیگی‌ها حکام ایالتی هستند که تحت فرمان شاه می‌باشند، داروغه که بنابه گفته ملکم یک افسر پلیس بود، مستقیماً تحت نظر حاکم کار می کرد[۳۱].

هرچند که داروغه به‌عنوان افسر پلیس مافوق شهر احتمالاً نظارت کلی بر بازار داشته است (و در بعضی موارد بر نرخها)، در این میان مواردی از یک داروغه ویژه نیز وجود دارد که بربازار منصوب شده است. حسن روملو مسأله قتل داروغه بازار شهر قزوین را در سال ۷/۹۴۸ - ۱۵۷۶ توسط تعدادی از اکراد گزارش کرده است[۳۲]. ای. س. وارینگ در سال ۱۸۰۲ م. نوشته ومی‌گوید که داروغه ناظرکل بازار است و نیز می‌نویسد که داروغه شیراز منصب خود را ازسوی حکومت بدست می‌آورد؛ وظیفه او این‌است که به‌تمام‌دعواهایی‌را که احتمالاً در بازارها رخ می‌دهد خاتمه دهد و بر شکایات مردم بازار رسیدگی کند. اگر مغازه‌داری سر از تعهدات خود بپیچد داروغه او را وادار می‌سازد که تعهداتش را انجام دهد و یا اینکه بمنظور انجام آنها مهلتی برای او تعیین می کند. اگر شخص مورد شکایت از افراد برجسته‌ای نبود جریمه زیادی براو تحمیل شده و داروغه دستور می‌دهد که او را تنبیه کرده و یا زندانی‌اش سازند. داروغه همچنین بر اخلاقیات عمومی هم نظارت دارد؛ اگر او با افراد مست و باده‌خوار و یا بدکاره مواجه شود آنها را مجبور می کند داروندار خود را به‌ثمن بخس بفروشند [۳۳]. مشابه این عبارات، عبارات ج. ب. فریزر است درخصوص رشت‌سال ۱۸۲۲م.، که می‌گوید داروغه یا ناظرکل، تمام روز را در دفتری که درمرکز بازار قرار دارد می‌نشیند و وظیفه او تنظیم وترتیب تمام دعواها ومسائل مربوط به‌پلیس بازار و نظارت براوزان ومکاییل وحفظ نظم ونظام، پاکی ونظافت ونسق‌عمومی است[۳۴].

وظایف و اختیارات قانونی داروغه تا زمان انقلاب مشروطیت همچنان ادامه یافت هرچندکه احتمالاً شهر به‌شهر عملاً اختلافات و تباینا‌تی وجود داشته است. اوبن (Aubin) در سال ۱۹۰۶ م. می‌نویسد که مراقبت از نظم و نظام شهرها بر ذمه داروغه است و بازار دارای داروغه ویژه‌ای است که درواقع رئیس واقعی آن بشمار می‌رود؛ او شباهنگام بازار را می‌پاید و بعداً در خصوص سرقتهایی که در آنجا صورت بگیرد حساب پس می‌دهد؛ به‌همین دلیل و به‌خاطر همین خدمت او

Marfat.com

هر مغازه‌ای روزانه یک شاهی به‌او پرداخت می کنند[۳۵]. طبق گفته او در قم در سال ۱۹۰۷ م. چهار محله فاقد کدخدا و کلانتر بوده و اداره شهر تحت قدرت یک نفر داروغه قرارداشته که توسط حاکم منصوب شده بود[۳۶]. از سوی دیگر در اردبیل، کدخداباشی که منصب او طبق فرمان عباس‌میرزا به‌صورت موروثی درآمده بود، رهبران شش محله شهر و داروغه را تعیین می کرده است [۳۷]. طبق گفته اوبن در سال ۱۹۰۷ م. در تهران هنوز یک داروغه شهر وجود داشته، گرچه او احتمالاً وی را با داروغه بازار اشتباه کرده است. او در توصیف ازدستجات ماه محرم می‌گوید که داروغه شهر در تیمچه سبزه‌میدان می‌نشیند؛ و آنهایی که در دستجات شرکت می کنند پیش او می‌آیند سرهای خود را قمه می‌زنند و بدین‌ترتیب از او درخواست آزادی زندانیهایشان را می کنند[۳۸]. تبریز چند سال پس از اعلان مشروطیت به‌پانزده بخش و چهارده محله تقسیم می‌شد که یکی از آنها بازار بود. هر محله‌ای برای خود کدخدایی داشت؛ حفظ نظم بازار به‌داروغه و مأمورین او به‌نام داروغه شاگرد سپرده شده بود که بازار را در شب می‌پاییدند. خود داروغه دارای دفتر ویژه‌ای در بازار بود. در قزوین داروغه بازار که توسط کدخدای محله انتخاب می‌شد تعدادی نگهبان تحت نظارت داشت که بابا و چراغچی نامیده می‌شدند که شبانگام از بازار مراقبت می کردند. اگر سرقتی صورت می‌گرفت، داروغه در قبال کدخدا مسؤول بود و کدخدا هم به‌خاطر اموال مسروقه در قبال حاکم مسؤولیت داشت.

اصطلاح داروغه فقط در مورد یک حاکم شهری، افسر پلیس شهر و یا رئیس دبیران بکار نمی‌رفته است. در این میان موارد چندی وجود دارد که این اصطلاح در خصوص نوعی از حاکم نظامی که عهده‌دار گروهی از عشایر بوده، بکار رفته است؛ مثلاً عبدالرزاق در مطلع‌السعدین زیر سال ۸۷۰/۶-۱۴۶۵ می‌نویسد که تیمور قبلاً عادت داشت که یک نفر داروغه و یک نفر محصل برای جمع‌آوری مالیات هزاره در نزدیکی هرات بفرستد [۳۹]. بنظر می‌رسد که این مسأله شباهت زیادی با عادت سلجوقیان بزرگ داشته باشد که مأمور ویژه‌ای را به‌نام شحنه ترکمانان برای آنها گسیل می‌داشتند[۴۰]. یک چنین مأموری در زمان صفویان نیز وجود داشته است. حسن روملو از قتل شخصی به‌نام شاطر بیگ داروغه ترکمانان در سال ۹۵۷/۱۵۵۰ به‌دست یک عده شورشی صحبت می‌دارد

Marfat.com

که به‌نیابت از شاهوردی‌بیگ حاکم استراباد، درآنجا خدمت می کرده است[۴۱]. بنظر می‌رسد که در زمان قاجارها هم ترکمانان یموت مالیاتشان را به‌یک نفر داروغه می‌پرداخته‌اند[۴۲].

داروغه به‌طور اعم تعلق به‌سلسله مراتب نظامی و آنهایی داشته که اکثر اوقات داروغه از میان آنها انتخاب می‌شده و احتمالاً در زمره نظامیان هم بوده‌اند. مثلاً چنین می‌نماید که در زمان تیموریان داروغه از میان سی‌ودو خانوار برجسته قبیله‌ای انتخاب می‌شده است[۴۳]. دراواخر صفویه دراصفهان منصب داروغه شهر منحصراً در اختیار گرجیان خاندان سلطنتی بوده[۴۴] که قسمتی از اشرافیت نظامی را تشکیل می‌داده‌اند. بنظر می‌رسد که این امتیاز همیشه از آن آنها نبوده است؛ وقتی که محمدقلیخان درسال ۱۰۷۷/۷-۱۶۶۶ درگذشت‌میراب به‌جای‌او داروغه اصفهان گردید[۴۵]. مشابه آن محمد مؤمن بود که در سال ۱۰۳۵/۴-۱۶۴۳ به‌عنوان داروغه وارد یزد شد و جزو نظامیان هم محسوب نمی‌شد: پدر او محمد-علی‌بیگ خطیب یزد بود و بعدها وزیر اصفهان و ناظر بیوتات خاصه گردید[۴۶].

از آنچه که گذشت برمی‌آید که داروغه از نظر زمانی و مکانی تحولاتی را از سرگذرانیده است. این اصطلاح درواقع یکی از چند اصطلاح مغولی بود که حیات نسبتاً طولانی در ایران داشته است. مثلاً کاربرد باسقاق (یک اصطلاح ترکی که توسط مغولان در ایران رایج شد) و بیتکچی فراتر از دوره ایلخانان نرفت. دلیل این امر این بوده که اصطلاحات باسقاق و بیتکچی درزمان مغولان به‌نهادهایی اشاره داشت که ریشه در تشکیلات دیوانی سرزمینهای خلافت شرقی نداشت و حال آنکه اصطلاح داروغه مشعر برنهادهایی بوده که قبلاً در خاورمیانه اسلامی و بویژه در نهاد شحنه دیده می‌شد. نبایستی گفت که وظایف و اختیارات قانونی شحنه و داروغه در مشاغل متعدد خودشان دقیقاً و یا همیشه یکی بوده است. از نمونه‌هایی که ارائه شد معلوم می‌شود که در استعمال این اصطلاحات بعضی از تمایزات وجود داشته است. علاوه براین از کاربرد طولانی این اصطلاحات‌برمی‌آید که اهمیت داروغه در اثر گذشت زمان به‌تحلیل رفته است؛ این مسأله نه‌تنها در ایران بلکه در هند مسلمان و هند تحت استعمار انگلیس نیز صادق است[۴۷]. داروغه که اصلاً وظیفه او وظیفه یک فرمانده نظامی مشابه با وظیفه شحنه در زمان سلجوقیان بزرگ بود، در ایران به‌صورت یک افسر پلیس درآمد که با حفظ

Marfat.com

نظم در شهرها، و بعدها فقط در بازار سروکار داشت. مادامی که وی عهده‌دار بازار بوده وظایف محتسب را غصب کرده بود و همین مسأله شاید نشانه‌ای از قدرت متزاید این نهادسیاسی در مقابل نهادمذهبی بوده باشد که در خلال قرن نوزدهم منصب محتسب در بعضی از شهرها ازبین رفته و وظایف او در بازار به داروغه منتقل شده است. در قرن بیستم همپای انقلاب مشروطیت تحولات‌عمده‌ای در قوالب و یا درحکومت رخ داد. منصب داروغه هنوز در اوایل دوره مشروطیت گاهگاهی در بعضی از شهرها دیده می‌شد؛ ولی مقام او یک مقام غیر رسمی شده بود و وظایف مختلف وی درخلال زمان به‌یک نیروی پلیس که براساس الگوهای غربی تشکیل شده بود و نیز به‌شهرداری منتقل شده و وظیفه او در خصوص گروههای عشیره‌ای هم به‌ارتش انتقال یافته است.

توضیحات

۱— و. بارتولد، ترکستان تا غائله مغول (چاپ دوم، ترجمه و تصحیح توسط نویسنده و همراه با ه. آ. ر. گیب (لندن، لیدن، ۱۹۲۸ م.) ص ۴۰۱. و نیز نگاه کنید به: ب. ولادیمیرتسف، *lea regime Social des Mongols* (پاریس، ۱۹۴۸ م.)، صفحات ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۱۴؛ پ. پلیو، *Notes sur L'Histoire de la horde d'or* (پاریس، ۱۹۵۰ م.)، ص ۷۳.

۲— کلاویجو، *Embassy To Tamer lane, 1403-6*، چاپ وترجمه گ. لسترنج(لندن، ۱۹۲۸ م.)، ص ۳۰۴.

۳— عبدالله مروارید، شرف‌نامه، تصحیح و ترجمه از ه. ر. روئمر (ویسبادن، ۱۹۵۲ م.)، ص ۸۱.

۴— ... *The Voyages and Travels* (لندن، ۱۶۶۹ م.)، صفحات ۱ - ۲۷۰.

۵— ... *Collections of Travels*، صفحات ۲۲۲، ۲۳۲.

۶— *Voyages*، چاپ لانگلس (پاریس، ۱۸۱۱ م.)، جلد ۵، ص ۶۰ - ۲۸۵.

۷— *Collections of Travels*، ص ۲۲۲.

۸— عیناً ترجمه متن فارسی و تشریح از و. مینورسکی (لندن، لیدن، ۱۹۴۳ م.)، صفحات ۷۹a - ۷۷b.

۹— *Travels* (لندن، ۱۶۹۸ م.)، ص ۳۳۹.

۱۰— همان مأخذ، برگ ۹۰b.

۱۱— *Estat de la Perse en 1660* (پاریس، ۱۸۹۰ م.)، ص ۳۰.

۱۲— *Voyages*، جلد ۲، ص ۴۰۱.

۱۳— همان مأخذ، جلد ۳، ص ۱۰ - ۹.

۱۴— تاریخ انقلاب ایران (دبلین، ۱۷۲۹ م.)، ص ۸۰.

Marfat.com

۱۵— همان مأخذ، ص ۱ - ۸۰.
۱۶— در زمان قاجار هم داروغه دفترخانه وجود داشته است. مثلاً در سال ۱۲۹۱/۵ - ۱۸۷٤ میرزا محمدحسین وقایع نگار مستوفی و داروغه دفترخانه خاص گردید که قبلاً پدران او این منصب را داشته‌اند (شرف، شماره ٥٤، محرم ۱۳۰۵). یک‌چنین مأمورینی احتمالاً در سایر وزارتخانه‌ها هم وجود داشته است. معتمدالسلطان میرزاعباس قلیخان سپهر در سال ۱۲۹۳/۷ - ۱۸۷٦ داروغه اسور خارجه شده است (شرف، شماره ۷۳، ۱۳۰۷).
۱۷— تذکرةالملوك، ص ۱٤۱.
۱۸— همان مأخذ، برگهای b - a ۹۱.
۱۹— من ضم و وصل را اشتباه نساج از ظهر و اصل قلمداد کرده‌ام.
۲۰— همان مأخذ، برگ b - a ۵۸.
۲۱— *Collections of Travels*، ص ۲۲۲.
۲۲— برگ a ۹۱ - b ۹۰.
۲۳— موزه بریتانیا، قسمت شرقی شماره ۲۱۰، برگ b ۳٦۳.
۲٤— ابوالفضل، عین اکبری، ترجمه بلوچمان، جلد ۱، ص ۱۳۷.
۲۵— نگاه کنید به‌فرامینی که م. ف. بروسه درکتاب *Histoire de la Géorgie* تحلیل کرده است.
۲٦— *Observation on a tour From Bengal To Persia*، صفحات ۱ - ۱۳۰.
۲۷— ... *A Journal of Two years Travel in Persia Ceylon* (لندن، ۱۸۵۷ م.)، جلد ۱، ص ۸ - ۳۳۷.
۲۸— ...*Observation on a*، صفحات ۷ - ۱٤٦.
۲۹— *A Narrative of a Journey into Persia* (لندن، ۱۸۲۰ م.)، صفحات ۹ - ۲۳۸.
۳۰— *Voyage en Armenie et en Perse* (پاریس، ۱۸۲۱ م.)، ص ۳۳٤.
۳۱— *History of Persia* (لندن، ۱۸۲۹ م.)، جلد ۲، ص ۳۲٤.
۳۲— احسن‌التواریخ، چاپ و ترجمه سی. ن. سدون (بارودا، ٤ - ۱۹۳۱ م.)، متن فارسی، صفحات ۷ - ۳٤٦.
۳۳— *A Tour To Sheeraz by The Route of Kazroon and Feerozabad* (لندن، ۱۸۰۷م.)، ص ٦۷.
۳٤— *Travels and adventures in The Persian Provinces on The South Bank of The Caspian sea* (لندن، ۱۸۲٦ م.)، ص ۱٤۹. موردی از برگشت دادن اجناس مسروقه بازارساری توسط داروغه در روزنامه دولت علیه ایران، ۱۱ رمضان، ۱۲۷۰/۱۸۵۳ آمده است.
۳۵— *La Perse d'aujourdhui* (پاریس، ۱۹۰۸ م.)، ص ۳۷.
۳٦— *De teheran à Ispaban* در *RMM*، ژوئن - ژوئیه، ۱۹۰۷ م.، ص ٤۵۹.
۳۷— *Le Perse d'aujourdhui*، ص ۱۰۹.
۳۸— *Le chiisme et la nationalite Persane* در *RMM*، ۱۹۰۸ م.، ص ٤۸۲.
۳۹— چاپ‌سنگی شفیع، جلد ۲، ۱۲۹۷.

Marfat.com

۴۰— نگاه کنید به‌مقاله اینجانب تحت‌عنوان «دیوانسالاری امپراتوری سنجر و کتاب عتبةالکتبه» در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۷ م.، جلد ۲۰.
۴۱— احسن‌التواریخ، متن فارسی، صفحات ۷ - ۳۴۶.
۴۲— روزنامه دولت علیه ایران، ۱۱ ربیع‌الاول ۱۲۸۰/۱۸۶۳ و ۲۶ محرم ۱۲۸۷/۱۸۷۰.
۴۳— گ. لسترنج، دون‌ژوان ایرانی (لندن، ۱۹۲۶ م.)، ص ۴۶.
۴۴— تذکرةالملوك، ص ۱۴۹.
۴۵— شاردن، سفرنامه، جلد ۹، ص ۵۷۲.
۴۶— جامع مفیدی، برگ b ۳۴۰.
۴۷— ه. یول و ه. سی. بورنل، *Hobson Jobson* (لندن، ۱۹۰۳ م.)، صفحات ۸ - ۲۹۷.

ج: منصب کلانتر در زمان صفویه و افشاریه

اصطلاح کلانتر که معمولا برای تعیین یک نفر مأمور شهری که متعلق به سلسله مراتب «کشوری» بود بکار می‌رفت، اول‌بار در عهد ایلخانان رخ نمود و در عصر صفویه یک منصب عمومی گردید[۱]. این اصطلاح از این نظر اهمیت دارد که ظهور آن با زوال و محو نهایی اصطلاح رئیس به‌عنوان یک اصطلاح فنی مطابقت دارد[۲]. چنین می‌نماید که رئیس و کلانتر رابط بین اهالی «مملکت» و حکومت بوده‌اند و با آن چیزهایی که تقریباً علائق مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد نظیر مالیات و نظم عمومی سروکار داشتند. ولی نبایستی تأکید زیادی نسبت به شباهت این دو منصب کرد. رئیس عهد سلجوقی در اوج قدرتش بیش از کلانتر اعمال نفوذ می‌کرده است؛ از اینها گذشته در زمان صفویان که تا حد زیادی مرکز گرایی به‌اوج خود رسیده بود کلانتر اصفهان، البته نه‌جای دیگر، تقریباً با سلسله مراتب رسمی کشور ارتباط داشت. مع‌الوصف دومان در حدود سال ۱۶۶۰م. می‌نویسد: زمانی که وزیر به‌مردم اذیت و ایذاء می‌نمود، این وظیفه کلانتر بود که از حق آنها دفاع کرده و آن را حفظ نماید[۳]. تاورنیه مقام کلانتر را بامقام *Prevòt des Marchands* در فرانسه مقایسه کرده است. او می‌گوید که کلانتر فقط در قبال شاه جوابگو است و در مقابل بیعدالتی و اذیت و آزار حاکم در دفاع از مردم مسؤولیت دارد[۴]. کورنل لوبرون می‌گوید که قدرت کلانتران در شهرهای بزرگ، خصوصاً اصفهان، فقط طبقات پایین را در بر می‌گیرد. آنها محافظین مردم بشمار می‌روند و از دعاوی آنها در دیوان عدالت دفاع می‌کنند. آنان متصدی

Marfat.com

مالیات معمولی و فوق‌العاده‌ای بودند که طبق امور و مشغله‌اش مردم توجیه‌اش کرده‌اند[۵]. در کتاب تذکرة‌الملوك در واقع اشاره‌ای برحقوق کلانتر نشده است تا این نظریه را ثابت کند. چرا که ارتباطش با حکومت زیاد مورد توجه نبود و مثلاً وی همانند وزیر، خدمتکار و مستخدم دولت بشمار نمی‌رفت. سندی از شاهرخ افشار به‌تاریخ ۱۷۴۹/۱۱۶۲، رستم‌خان بهارلو را به‌حکومت تبریز منصوب‌ساخته و در میان چیزهای دیگر به کلانتران، کدخدایان واعزه واعیان انتصاب او را گوشزد کرده و همین مسأله نشانگر این است که کلانتر نسبت به‌مأمورین حکومتی دیگر در ردیف مردم محل بوده است[۶]. از اینها گذشته بدرفتاری و سوءاستفاده کلانتر از قدرتش گاه‌گداری در فرامین و اسناد مشابه، ذکر شده است؛ و حال آنکه شکایات علیه رفتار مأمورینی چون وزیر یا داروغه بندرت در این اسناد ذکر گردیده است. اگر کلانتر تنها در قبال حاکم مسؤول نبوده، پس تا چه‌حد نماینده مردم محسوب می‌شده است. بعدها کوتاهیهای وی، بدون اینکه بازتابی در حاکم داشته باشد و یا اشاره‌ای بر همدستی حاکم در این کوتاهیها بشود، ذکر گردیده است.

کلانتر مانند رئیس بارها توسط مردم محل انتخاب می‌شد و گرایش موروثی شدیدی نیز در این منصب بچشم می‌خورد. مثلاً میرزا اسماعیل فرزند میرسید شریف شیرازی صدر معروف در سال ۹۲۹/۳-۱۵۲۲ کلانتر فارس شد؛ و این مقام به‌مدت تقریباً دویست وسی‌سال تاسال ۱۱۶۰/۸-۱۷۴۷ که ناصرالدینشاه، میرزا-اسماعیل راکه در سال ۱۱۴۲/۳۰-۱۷۲۹ کلانتر شده بود کشت، در خانواده او دست به‌دست می‌گشت[۷]. نمونه چشمگیر دیگر ماجرای میرزا زمان کلانتر آذربایجان (تبریز) بود. او اصلاً مستوفی بود و توسط نادرشاه بعد از جلوس وی منصوب شده بود تا درآمد آذربایجان را ارزیابی کند، تا اینکه بالاخره به‌عنوان کلانتر آذربایجان (تبریز) منصوب گردید؛ در موقع درگذشت وی فرزند هشت ساله‌اش به‌دستور نادرشاه در این مقام جانشین او شد و عموی او تا زمان بلوغ وی به‌عنوان نایب او به‌رتق و فتق امور پرداخت؛ و این مقام تا نیمه دوم قرن نوزدهم همچنان درخانواده وی باقی ماند[۸].

کلانتر همیشه موقعیت بانفوذی نداشته است. امیر خلیل‌الله روغانی که توسط شاه‌طهماسب کلانتر شهر یزد و توابع آن شده بود تنها در اموری قدرت داشت که برای مدت بیست سال مربوط به‌این مقام می‌شد و بالاخره تمام مسائل مهم

Marfat.com

ایالتی به‌داوری او گذشته می‌شد. پسرش که درکار استیفاء تربیت یافته بود به عنوان کلانتر جانشین او شد. حکومت پدر و پسر را محمد مفید نویسنده کتاب جامع مفیدی مورد تمجید قرار داده است[۹]. کلانتر معمولاً به‌یک خانواده محلی تعلق داشت — که سابقاً رئیس هم این وضعیت را دارا بود — و همین مسأله او را قادر می‌ساخت که در صورت فروپاشی قدرت حکومت مرکزی، به رتق و فتق امور مربوط به‌محل بپردازد؛ و حتی به‌موقع خود استقلال خویش را تثبیت سازد. چنانکه این مسأله درخصوص کلانتر قندهار، میرویس رئیس قبیله هوتکی اتفاق افتاد که از راه تجارت با هند دارای ثروت هنگفتی شد و در سال ۱۷۰۹ م.شورش افغانهای غلجایی را علیه صفویان رهبری کرد. مع‌الوصف اگر کلانتر از سوی مردم محل انتخاب نمی‌شد یک امر غیرعادی بشمار نمی‌رفت. مثلاً محمدصالح بیگ (متوفی ۱۰۳۱/۳-۱۶۲۱) که اصلش از تبریز بود و وزیر شروان هم شده بود، بعد ازآنکه مدتی را در مازندران در التزام شاه گذرانید، پس از برگشت از سفارت ماوراءالنهر، به‌مقام وزیری و کلانتر شهر قم منصوب شد[۱۰].

در عهد ترکمانان اصطلاحات رئیس و کلانتر هردو دیده می‌شود. ظهیرالدین مرعشی با اشاره به‌رویدادهای سال ۹/۸۷۳ - ۱۴۶۸ از رئیس شهر قزوین صحبت می‌کند. از گزارش وی چنین برمی‌آید که او مأمور اداره شهر قزوین و مذاکره با گروههای متخاصم که در رابطه با مالیاتها مردم را وادار به‌شورش می‌کردند، بوده است[۱۱]. درواقع بنظر می‌رسد که رئیس کلانتران قزوین سنت نسبتاً طولانی از استقلال عمل داشته است وشباهت نزدیکی به‌رئیس الاحداث ایام گذشته داشته است[۱۲]. ملکم می‌نویسد که مردم قزوین آنچه که به‌نام حق شورش نامیده می‌شد، داشتند تا به‌توسط آن موارد ظلم و ستم و شدت عمل را سرکوب سازند. او می‌نویسد که: «درآن موقع اوامر کم‌اهمیت به‌رهبری کلانتران اعمال می‌شد که بندرت افراط و تفریط می‌کردند مگر در مواقعی که دیگر امید ایمانی نمی‌رفت». در زمان سلطنت محمود افغان کلانتران به‌طور مخفیانه عمل می‌کردند؛ در غروب هشتم ژانویه [۱۷۲۴م.] علامتی برای «لوطی‌بازار» یا «شورش عمومی» داده شد. افغانها بلافاصله به‌محله‌ها ریختند... زیانکرد افغانها در این واقعه از دست دادن ۲,۰۰۰ مرد وتمامی‌دارایی‌شان‌بود. آنها مجبورشدند که به‌اصفهان‌عقب‌بنشینند[۱۳].

در زمان آق‌قویونلوها اشارات مختلفی به‌کلانتر به‌عنوان یک مأمور محلی

Marfat.com

شده است. فرمانی که در تاریخ ۱۴۷۵/۸۸۰ توسط اوزون حسن صادر شده، به داروغه‌ها و کلانتران دستور داده که همچنان روحانیون ارمنی و داره شام را از جزیه و خراج معاف دارند[۱۴].

در اسنادی که تاریخ ۱۴۹۶/۹۰۲ و ۱۴۹۷/۹۰۳ را دارند اسم کلانتر در بین حکام، داروغه‌ها، مأمورین و ناظرین امور دیوان و کدخداهای نطنز ذکر شده است. در هردوی این اسناد رسوم کلانتری کلانتر ذکر شده است[۱۵]. یک سند سومی هم هست که تاریخ ۱۴۰۰/۹۰۰ را دارد و براساس آن ۸,۰۰۰ دینار تبریزی از عایدات فریزند و چیمه (از دهات نطنز) به‌شخصی به‌نام محمدمهدی واگذار شده، به کلانتر، کدخداها، رعایا، و مزارعان آن دهات توصیه شده که به وکلای اوسالانه مبلغ مذکوررا به‌طور نقد ازعایدات این مناطق تأدیه کنند[۱۶].

صفویان سنتهای اداری محلی آق‌قویونلوها را ادامه دادند؛ و در زمان آنها منصب کلانتر در میان مناصب دیگر اداره مالیات مطرح گردید. در فرمانی که توسط شاه‌اسماعیل در تاریخ ۱۵۰۵/۹۱۱ صادر گشته و در آن بعضی از اعضای ارمنی را از مالیات معاف نموده، نام حکام داروغه‌ها و کلانتران چغورسعد آمده است[۱۷]. در فرمانی از سلطان خدابنده به‌تاریخ ۱۵۸۱/۹۸۹ م که مالیات بعضی از مناطق فارس را به‌امیرسید سلطان ابراهیم‌اشرف بخشیده‌به‌حکام، تیولداران، کلانتران و مأمورین دیوان فارس دستور داده شده که سیورغال وی را از بنیچه اخراجات مستثنی کنند [۱۸]. در فرمان دیگری نیز از سلطان‌محمد خدابنده به تاریخ ۱۵۸۵-۶/۹۹۴ به‌حکام، تیولداران، داروغه‌ها و کلانتران امر شده که از اعضای دیگر جامعه، بعضی از ارمنیان فراری جزیه مطالبه نکنند [۱۹]. در کتیبه‌ای در مسجد میرعماد کاشان که جنبهٔ نوعی معافیت مالیاتی حوزه‌های تشیع کاشان را دارد، و تاریخ ۱۶۱۳/۱۰۲۲ را دارا می‌باشد توسط شاه‌عباس وزیر، کلانتر، وکدخداهای کاشان امر شده که ضرورتا بعضی از مالیاتها را لغو کنند و نام آن کسانی راکه از مالیات معاف شده‌اند، ولی برکه معافیت دریافت نکرده‌اند به‌دفترخانه سلطنتی گزارش دهند[۲۰]. در فرمان دیگری از شاه‌عباس به‌تاریخ ۱۵۹۱/۹۹۹ و منقور در کاشیهای مسجد، معافیت ۴۰ تومان تبریزی که تقویم دلالی کاشان بود عرضه شده و به کلانتر و متصدیان امور دیوان کاشان امر شده که این فرمان را در جای بلندی در مسجد کنده کاری کنند[۲۱].

Marfat.com

هرچند که کلانتر در درجه اول یک مأمور شهری بود ولی چنین می‌نماید که او در بعضی موارد نیز در مناطق حومه شهر حقوقی داشته است. از این‌رو درسندی به‌تاریخ ۱۶۳۱/۱۰۴۱ صادره از سوی صفی‌شاه اول، که ملکی را در ارونق یکی از حومه‌های مالیاتی تبریز به‌شخصی به‌نام علاء بیگ واگذار کرده، آمده که کلانتر تبریز در رسوم این ملک سهمی ندارد. در این سند بیان شده که علاءبیگ از کلانتر تبریز شکایت کرده که مانند ملک ارونق رسومی بدو نپرداخته و از پرداخت آن امتناع کرده است[۲۲].

در سندی برای محتسب تبریز که تاریخ ۱۶۶۲-۳/۱۰۷۳ را دارد به حکام، کلانتران، کدخدایان، داروغه‌ها و علماء عرف تبریز امر شده که در اموری که به‌محتسب سپرده شده دخالت نکنند و رسومی را که به‌مقام وی تعیین شده پرداخت نمایند[۲۳].

بنظر می‌رسد که در اصفهان کلانتر بیشتر با اصناف سروکار داشته و از سوی حکومت برآنها نظارت می‌کرده است: یعنی بعضی از مرسومات نظارت برمحلات و برزنها را هم دریافت می‌نموده است. در کتاب تذکرة‌الملوك آمده که ساکنین هر محله و هر دهکده‌ای می‌توانند شخصی را به‌عنوان کدخدا انتخاب کنند و همینطور اعضای هر صنفی بایستی ریش سفید خودشان را انتخاب نمایند و مقاوله‌نامه‌ها را کتباً اعلام دارند و مزد او را تثبیت کنند و بعد از اینکه نقیب به‌سندشان صحه گذاشت بایستی آن را پیش کلانتر برده و تعلقه افرادی را که‌آنهاتوصیه کرده‌اند از او گرفته و نیز خلعتی برای او تهیه نمایند. به‌علاوه هروقتی که‌عضوی‌از اعضای یک صنف به‌مقام استادی نائل می‌آمد تأییدیه کتبی دریافت می‌کرد که وسیله نقیب وکلانتر، که بایستی به‌استاد جدید گواهی‌نامه می‌دادند، تأیید شده‌بود. در سه ماه اول هر سال کلانتر و نقیب کسی را انتخاب می‌کردند تا اصناف را جمع کرده و پیش نقیب بیاورد تا او مقومی و(بنیچه) از میان آنها انتخاب نماید؛ نقیب آن را مهر می‌زد و تحویل کلانتر می‌داد. طبق برواتی که توسط وزیر، کلانتر و مستوفی مهر می‌شده روشن می‌شود که از سوی دیوان دریافت مبالغی باعناوین مختلف به‌کلانتر ارجاع می‌شد تا خود او، آن را طبق بنیچه بین اصناف اختصاص دهد: بعدها مالیات از روی این اختصاصات، توسط محصل مالیاتی جمع‌آوری می‌شد. احتمال دارد که امضای کلانتر در پای بروات، موافقت اصناف را برای

Marfat.com

تقویم تاحدی تضمین می کرده است. مع‌الوصف رابطه او با حکومت با عباراتی که در تذکرةالملوك آمده مبین این است که: «بعضی از ملازمان دیوان عادت داشتند که به کلانتر در اجرای خدمات دیوانی حمله کنند. این مسأله درمسؤولیت کلانتر بود که کیفیت حرفهایی را که اصناف در بین خودشان راجع به‌مبلغ بنیچه و امور دیگر تجارت و غیره می‌زدند ارزیابی کند»[۲۴]. فریر درسال ۱۶۷۷ م. می‌نویسد که کلانتر در اصفهان برای تثبیت نرخ غلات و نظارت صحیح برتجارت آنها به‌توسط نانوایان و طباخان و غیره، از قدرت زیادی برخوردار بود[۲۵].

بنابه شرح و تفصیل تذکرةالملوك برذمه کلانتر بوده که هر عمل ستمگرانه‌ای را علیه رعایا، در صورت شکایت آنها، مورد رسیدگی قرار دهد. اگر او نمی‌توانست به‌این امر رسیدگی نماید بایستی موضوع را به‌وکلای دیوان گزارش می‌داد. او بایستی از ظلم و ستم شدید علیه ضعفا جلوگیری می کرد؛ چون اگر جور و ظلم در خصوص رعایا مرعی می‌شد آنها برای سلامت شاه‌دعا نمی کردند. به عبارتی دیگر کلانتر بایستی در صدد اصلاح و بهبود وضع رعایا برمی‌آمد تا آنجا که برای سلامت شاه دعا بکنند[۲۶].

تقسیم آب زاینده رود نقش مهمی در حیات اصفهان داشته و چنین می‌نماید که کلانتران به‌عنوان ناظر محله‌های شهر، در این کار نیز دست داشته‌اند. بنابه نوشته تذکرةالملوك پایان دادن به‌مجادلات برسر آب توسط میراب، تأییدیه وزیر، کلانتر و مستوفی را لازم داشته است[۲۷]. تا آنجا که کلانتر در خصوص محلات شهر مسؤول بوده، نه‌تنها با نظم عمومی آنها سروکار داشته، بلکه تخصیص مالیاتهای فوق‌العاده، مطالبات کارهای اجباری وجادادن دستجات هنرمند را نیز برعهده داشته است. در تقاضانامه‌ای به‌تاریخ ذوالحجه ۱۰۴۸/۱۱۶۱ در خصوص تأیید معافیت از تکلیف شاقه و خانه نزول که بوسیله صفویان به‌منصوبان آرامگاه امام‌رضا(ع) در مشهد صادر شده، به‌عمال، کلانتران، باباها و کدخدایان محله‌ها دستور داده شده که مزاحم مأمورین زیارتگاه و یا اعقاب وزیر سر کار میرزامحمد صفی درباب حسابات یا مالیات مختلف و رسوم و یا تحمیلات دیگر (حواله‌جات، عوارض و شلتاقات) نشوند[۲۸]. بنظر می‌رسد که در شیراز تشکیلات محلات شهر که تحت قدرت کلانتر بوده تا حدی با اصفهان تفاوت داشته است. در شیراز یازده محله وجود داشت که در پنج محله از این محلات حیدریها زندگی

می‌کردند. پنج محله هم از آن نعمتیها بود و محله یازدهم به‌یهودیان تعلق داشت. هرکدام از حیدری‌خانه‌ها و نعمتی خانه‌ها متشکل از نیمه‌کلانتری تحت قدرت کدخداباشی بودند و او هم زیر نظر کلانتر بوده است[۲۹]. کلانتر به عنوان ناظر محلات در مورد اخلاقیات عمومی نیز مسؤولیت داشته است. در کتیبه‌ای در مسجد جامع تبریز به‌تاریخ ۱۶۹۵/۱۱۰۶ که توسط شاه‌سلطان‌حسین نوشته شده و قماربازی و فروش مشروبات معروف به بوزه وجرس را قدغن کرده به اشرار امر شده که در حضور امنای شرع، کلانتران و ریش‌سفیدان محله توبه کنند؛ هرکسی که از این اعمال سرپیچی کندگوشمالی خواهد شد[۳۰].

در مورد اخلاقیات عمومی تا آنجا که کلانتر با درستکاری درکارهای تجاری سروکار داشت. چنین می‌نماید که کشمکش حقوقی بین او و محتسب وجود داشته است. در فرمانی برای محتسب تبریز که در بالا ذکر شد به کلانتر، کدخدایان، داروغه‌ها و عمال عرف امر شده که از دخالت در تثبیت نرخهادوری کنند[۳۱].

بااینکه رئیس در دوره سلجوقیان بعضی اوقات برامور مذهبی نظارت کلی داشته[۳۲]، ولی کلانتر یک چنین مسؤولیتی نداشته است. فرمانی که شاه‌طهماسب در تاریخ ۱۵۴۸/۹۵۵ صادر کرده مناصب قاضی‌القضاة، خلیفةالخلفای امپراتوری، کلانتر و صدر فارس را باردیگر به‌امیر سیدشریف باقی، واگذار کرده است[۳۳]. این مسأله احتمالاً مبین عدم اختلاف بین مقامات مذهبی، «کشوری» و لشکری می‌باشد که از صفات مشخصه دوره متقدم صفویان بوده و به‌این معنی نیست که کلانتر بخصوص تصدی مسائلی را داشته که به‌نهاد مذهبی مربوط می‌شده است. میرزا سید عبدالحسین که مقام متولی زیارتگاه جهانشاهی را در تبریز داشته نیز برای مدتی در خلال سلطنت طهماسب مقام کلانتر تبریز را صاحب شد. او بالاخره محتسب‌الممالک گردید[۳۴].

بنظر می‌رسد که حقوق کلانتر عموماً از مالیات مخصوصی که رسوم کلانتری نامیده می‌شد پرداخت می‌شده است، این مسأله در اسناد گوناگون آق‌قویونلو که قبلاً ذکر شد و نیز در فرمانی از سلطان محمد خدابنده به‌تاریخ ۱۵۸۱/۹۸۹ که امیر سیدسلطان ابراهیم را درمیان امور دیگر از پرداخت رسوم کلانتر معاف کرده، آمده است[۳۵]. در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ نادرشاه دستمزدهای ویژه‌ای را به

کلانتر فارس اختصاص داد و منصب کلانتر را در منصب حاکم (صاحب‌اختیار) ادغام کرد و میرزا محمد حسین را در رأس آن قرار داد. میرزا محمد کلانتر فارس در گزارشهای خود راجع به‌این حوادث می‌گوید که علی‌نقی‌بیگ سرحدی نیز ضمناً به‌مقام ضابط باشی منصوب گردید و در جمع‌آوری مالیاتها با میرزا محمدحسین همکاری نمود. مزد میرزا محمد سالانه ۱۰۸۰ تومان و دستمزد علی نقی‌بیگ ۶۰ تومان تعیین شد. اینکه میرزا محمدحسین در شغل کلانتری و در شغل حاکمی چقدر حقوق می‌گرفته، معلوم نیست. میرزا محمد می‌گوید که روابط بین میرزامحمد-حسین کلانتر وزیر دستانش شبیه روابطبین پیر و مریدان بودولی برخلاف این امر، حقوق و سیورسات آنها که براساس مالیاتهای‌دیوان پرداخت می‌شد همیشه منبع اخاذی زیادی بوده است[۳۶]. این تلاش برای پرداخت حقوق کلانتر از روی حقوق ثابتی به‌جای مرسومات — البته اگر براستی اینطور باشد — تغییری درموقعیت کلانتر ایجاد کرد و او را کاملا به‌سلسله مراتب مأمورین حکومتی وابسته ساخت. مع‌هذا کمی بعد نادرشاه بقتل رسید؛ و در این میان شاهدی وجود ندارد که نشان دهد نظام قدیم پرداخت حقوق کلانتر به‌راه مرسومات، اتخاذ شده، و یا کلانتر تا اندازه‌ای نماینده مردم در مقابل حکومت بوده است. گزارش میرزامحمد صریحاً مشعر براین است که دریافت حقوق از دیوان معنی ضمیمه شدن به‌سلسله مراتب رسمی دولت را داشته و گیرندگان حقوق را در ردیف «طرف دیگر» مردم قرار می‌داده است.

کلانتر شهر که متصددی محلات و اصناف بود فقط نمونه‌ای از کلانتر بشمار نمی‌رفت. چنین می‌نماید که بعضی موارد «اهل‌الذمه» نیز برای خود کلانتر داشته‌اند. این مسأله در خصوص ارمنیان جلفای جدید صادق بود. اولین کلانتر جلفا که توسط شاه‌عباس منصوب شد خواجه نصر نامی بود که دست کم تا سال ۱۶۲۹/۱۰۳۹ این منصب را در اختیار داشته است. اولئاریوس (Olearius) از یک کلانتر ارمنی به‌نام سفراس‌بیگ (Seferas Beg) اسم برده است؛ و در سندی که ارمنیان جلفا را در تاریخ ۱۶۸۳/۱۰۹۴ از پرداخت مالیات معاف کرده، از خواجه آودیک (Awedik) نامی اسم به‌میان آورده که منصب کلانتر داشته است. شاردن می‌گوید: بااینکه کلانتر ارمنیان یک ارمنی بود ولی داروغه و وزیر آنها همیشه از ایرانیان بودند[۳۷]. هانوی (Hanway) می‌گوید که شاه‌عباس ارمنیانی را که در

جلفای جدید در خارج اصفهان اسکان داده بود مورد تفقد مخصوص قرار می‌داد و به‌خاطر حفظ آنها از حسادت و دسیسه مأمورین دولتی، کلانتری از خود آنان انتخاب می کرد و برای او جایگاه ویژه‌ای در مواقع اعیاد رسمی تعبیه می‌نمود که برطبق یکی از آداب و رسوم قدیمی ایران، ناهار خوردن شاه ایران با اعیان و اشراف دور و بر خود در ملأ عام بوده است[۳۸]. در زمان صفویان در محله زردشتیان یزد کلانتر مخصوصی برای آنها وجود داشته است.[۳۹]

چنین می‌نماید که کلانتر در رأس یک هیأت منتخب نیز قرار داشته است. حاجی‌حسین نخجوانی سخنانی درمورد نشانی برای کلانتر خوانندگان وموسیقی‌دانان امپراتوری به‌تاریخ ۱۵۲۲/۹۲۸ از نسخه خطی نامه‌نامی خواندمیر متعلق به خودش نقل نموده است[۴۰]. در کتاب شرفنامه عبدالله‌مروارید (متوفی ۱۵۱۶م.) یک نفر به‌نام استادمحمد نقاره‌چی به‌عنوان کلانتر نقارخانه در نشانی که به‌نام او صادر شده، قلمداد گردیده است[۴۱].

منصب کلانتر همانطوری که در عهد صفویان روبه تکامل رفت گویای تداوم کار دیوانی بود که مخصوص ایران دوره میانه بوده است. به‌مرور زمان فتوحات، ساخت سیاسی را به‌سوی انهدام کشانید ولی واحدهای کوچک ساخت اجتماعی، روستاها، جوامع شهری و مأمورین محلی، برادران مذهبی و گروه عشیره‌ای‌شان باقی ماند؛ و گاهی اوقات هم رشد آنها با تغییر فشار حکومت‌مرکزی تسریع گردید. کارهای دیوانی صفویان را زندیان و قاجارها ادامه دادند؛ و کلانتر نیز در میان نام مأمورین محلی جائی برای خود بازکرد. مع‌الوصف در قرن نوزدهم این منصب تحول زیادی یافت؛ و اهمیت آن بتدریج رو بکاهش گذاشت و بالاخره همانند سایر مناصب سنتی در آستانه اصلاحات اداری اوایل قرن بیستم بکلی ازبین رفت.

توضیحات

۱ — در اینجا منظور نظرمان از کلانتر، رهبر گروه عشیره‌ای نیست.

۲ — کلود کاهن، *Mouvements Populaires et autonomisme urbain*، لیدن، ۱۹۵۹ م.، ص ٤٥ به‌بعد و همه صفحات. درقطعه‌ای در **شرفنامه** عبدالله مروارید به‌حکام، داروغه‌ها،

رهبران، اشراف، رئوس، معروفین و مشهورین و تمام کلانتران مواضع، رهبران عشایر و راهداران دستور داده شده که راه را برای امیراحمد توکل برلاس هموار سازند. (ه. ر. روئمر، *Staatsschreiben der Timuridenzeit*، ویسبادن، ۱۹۵۲ م.، برگ a ۱۳ و ص ۱۸۰). در اینجا در هر جایی که واژه کلانتر به‌صورت یک اصطلاح فنی بکار رفته، بالعکس واژه رئیس در مفهوم عمومی‌اش بکار رفته است.

۳— *Estat de La Perse en 1660*، پاریس، ۱۸۹۰ م.، ص ۳۶.

٤— *Voyages en Perse*، پاسکال پیا، پاریس، ص ۲۵۰.

۵— *Voyages de Corneill Le Brun par La Moscovie, en Perse, el aux...*، آمستردام، ۱۷۱۸ م.، جلد ۱، ص ۲۰۹.

۶— این فرمان متعلق به‌حاجی محمدآقا نخجوانی است. اینجانب به‌خاطر سخاوتی که او و برادرش حاجی حسین‌آقا نخجوانی در خصوص استفاده از این فرمان و فرامین دیگر در سال ۱۹۵۰ م. نسبت به‌من نشان دادند تا از آنها نسخه‌برداری کنم مدیون آنها هستم.

۷— فسائی، فارسنامه ناصری، تهران، چاپ سنگی، ۶ - ۱۸۹٤ م.، جلد ۲، ص ۵ - ۱۰٤. این میرزا اسماعیل توسط قیاقلی آقا کورت جارچی، حکمران فارس از سوی نادرشاه در حدود سال ۱۷٤۶/۱۱۵۹ تحقیر شد و نایب میرزااسماعیل به‌فلکه بسته شد و ۹,۰۰۰ تومان بر اصناف شیراز مالیات تعیین گردید (میرزامحمد کلانتر، روزنامه میرزا محمدکلانتر فارس، تهران، ۱۹٤۶ م.، ص ۱۹). نمونه دیگر انتقال موروثی مقام کلانتر، حاجی-ابراهیم و اعقاب وی بود که مقام کلانتر شیراز (فارس) را در اواخر قرن هیجدهم و نوزدهم بدست آورد.

۸— نادرمیرزا، تاریخ وجغرافیای تبریز، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۲۳ م.، ص ۲۸۷ به‌بعد. خانواده کلانتر تبریز اصلا قمی بودند و از اعقاب محمدبن علی‌بن حسین بن موسی‌بن بابویه بشمار می‌رفتند. آنها اصلا از علما بودند ولی در عصر صفویه به‌خدمت حکومت درآمدند. یکی از آنها میرزا علی‌اشرف پدر میرزا زمان بزرگ توسط شاه سلیمان به‌عنوان وزیر به آذربایجان فرستاده شد.

۹— موزه بریتانیا، قسمت شرقی، شماره ۲۱۰، برگ a ۸۲؛ آیاتی، آتشکده یزدان یزد، ص ۲۵۰.

۱۰— اسکندربیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، چاپ سنگی، ۷ - ۱۸۹۶ م.، ص ۶۹۸.

۱۱— ظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان چاپ رابینو، رشت، ۱۹۱۲ م.، ص ۲ - ۳۳۱، منقول در کتاب باب‌الجنة قزوین تألیف گلریز، تهران، ۱۹۵۱ م.، ص ۳۱۵.

۱۲— کاهن، همان مأخذ.

۱۳— تاریخ ایران، لندن ۱۸۲۹، جلد ۱، ص ٤-٤۴۳.

۱٤— ای. د. پاپازیان، (*Ukazni. Vnipusk Pervuy (XV-XVI vv.)*، ایروان، ۱۹۵۶ م.، ص ۲۵۳.

۱۵— ژان‌اوبن، *Note Préliminaire sur les archives du Takya du Tehima-Rud*، *Persones Commentees*، جلد ۲، تهران، ۱۹۵۵ م.، ص ۸ - ۶.

۱۶— همان مأخذ، ص ۸ - ۷.

۱۷— پاپازیان، ص ۲۶۱.

۱۸— ه. هورست، «*Ein Immunitätsdiplom Schâh Mudâbndas vom Jahre 989–1581*» در مجله *ZDMG*، سال ۱۰۵، شماره ۲، ۱۹۵۵ م.، ص ۲۹۱.

۱۹— پاپازیان، ص ۲۹۳.

۲۰— سیدحسین شهشهانی، وقفنامه مسجد میرعماد کاشان در مجله **فرهنگ ایران زمین**، جلد ۵، شماره ۱، ۱۹۵۷ م.، ص ۴۸.

۲۱— همان مأخذ، ص ۴۹.

۲۲— این فرمان به‌حاجی‌حسین آقا نخجوانی تعلق دارد.

۲۳— این فرمان نیز متعلق به‌حاجی‌حسین آقا نخجوانی است.

۲۴— متن فارسی آن توسط و. مینورسکی ترجمه و تشریح شده است، سری موقوفات گیب، لندن ـ لیدن، ۱۹۴۳ م.

۲۵— *A New account of East India and Persian*، ۱۶۹۸ م.، ص ۳۳۹ و سری هاکلویت، شماره ۲، جلد ۳۹، ص ۲۴.

۲۶— تأکیدی که بر سلامت شاه می‌شده تا حدی مغایر با آن چیزی بوده که در فرامین رئیس از سوی دیوان سنجر دیده می‌شده چراکه در آنها در درجه اول سلامت رعایا مطرح گشته است («دیوانسالاری سنجر بنا به‌شرح و تفصیل **عتبةالکتبه**» در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۷ م.، جلد ۲۰، ص ۳۸۳ به‌بعد).

۲۷— همان مأخذ، برگ a ۷۶ به‌بعد.

۲۸— این سند در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد محفوظ است. در این خصوص به دکتر ه. بوسه که نسخه‌ای از آن را در اختیارم گذاشتند، مدیونم.

۲۹— **فارسنامه ناصری**، جلد ۲، ص ۲۲، ۴۷.

۳۰— حاجی حسین‌آقا نخجوانی، «مسجد جامع تبریز و شرح کتیبه آن»، در **نشریه دانشگاه تبریز**، جلد ۶، ۱۹۵۴ م.، ص ۸ - ۳۷.

۳۱— این فرمان در اختیار حاجی‌محمد آقا نخجوانی است.

۳۲— «دیوانسالاری سلطان سنجر بنا به‌شرح و تفصیل عتبةالکتبة»، ص ۳۸۵.

۳۳— ه. هورست، «*Zwei Einlasse Schah Tahmasps I*» در مجله *ZDMG*، سری ۱۱۰، جلد ۲، ۱۹۶۱ م.، ص ۳۰۷.

۳۴— **عالم آرای عباسی**، ص ۱۱۱.

۳۵— ه. هورست، «*... Ein Immunitâtsdiplom*»، ص ۲۹۲.

۳۶— روزنامه، ص ۲۵ به‌بعد. **فارسنامه ناصری**، جلد ۱، ص ۱۹۹.

۳۷— ه. بوسه، *Untersuchen Zum Islamischen Kanzleiwesen* ، قاهره، ۱۹۵۹ م.، ص ۱۳۸.
۳۸— هانوی، انقلاب ایران، لندن، ۱۷۶۲ م.، جلد ۲، ص ۱۶۰.
۳۹— آیاتی، آتشکده یزدان یزد، ص ۲۵۰.
۴۰— «ذیل حبیب‌السیر تألیف محمدبن غیاث‌الدین خواندمیر» در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، جلد ۱۰، شماره ۳، ۱۹۵۸ م.، ص ۷-۲۴۶.
۴۱— ه. ر. روئمر،... *Staatsschreiben* ، برگ b. ۲ به‌بعد.

فصل چهارم

فروپاشی جامعه ایران در سده‌های هیجدهم و نوزدهم

رگه‌های زوال امپراتوری صفوی پس از مرگ شاه‌عباس اول رخ نمود و وقتی که هجوم افاغنه بالاخره آن را در سال ۱۷۲۲/۱۱۳۵ به‌سقوط کشانید دوره‌ای از بی‌نظمی و هرج ومرج شروع شد. روند تجارت قطع شد و در حیات کشوری و فرهنگی نوعی زوال عمومی بظهور رسید. این مسأله تجربه جدیدی برای ایران نبود: امپراتوریهای سابق در مقابل تهاجمات مهاجمین خانه بدوش و نیمه چادرنشین از هم گسسته بودند. مع‌الوصف در این زمان، مهاجم نتوانست همانند سلجوقیان، مغولان و تیموریان تشکیل یک امپراتوری بدهد.

طهماسب فرزند شاه‌سلطان حسین، آخرین شاه صفوی که توسط افاغنه در اصفهان محاصره شده بود، از پطر کبیر و سلطان عثمانی درخواست کمک کرد. پطر کبیر دربند و باکو را تسخیر کرده ودر سال ۱۷۲۳ م. عهدنامه‌ای باطهماسب منعقد ساخت که‌براساس آن تمام متصرفات ایران را در دریای خزر تحت اختیار روسیه قرار می‌گرفت بااین شرط که پطر افاغنه را از ایران اخراج کند و تاج وتخت ایران را به‌طهماسب برگرداند. مع هذا روسیه و عثمانی در سال ۱۷۲٤ م. باشرکت یکدیگر بمنظور اضمحلال سلطه ایران قراردادی برای افراز و تقسیم ایران منعقد کردند. در سال ۱۷۲۷/۱۱٤۰ عثمانیان اشرف راکه در سال ۱۷۲۵/۱۱۳۷ به‌جای محمود نشسته، و اولین حاکم افغانی ایران شده بود وادارکردند که آن ایالاتی‌راکه آنها در قبال قراردادی برای شناسایی او به‌عنوان شاه اشغال کرده بودند به‌آنها واگذارکند.

در سال ۱۱۴۲/۳۰-۱۷۲۹ نادرشاه که نام اصلی‌اش نادرقلی بود و به قبیله افشار، یکی از قبایل اصلی ترکمانان که قدرت صفوی اصلا بدانها متکی بود، تعلق داشت، افاغنه را از ایران راند. او حاکم بالفعل ایران گردید ولی تا سال ۱۱۴۸/۱۷۳۶ تاج وتخت را اشغال نکرد. سلطنت نادر مکمل و ادامه دهنده امپراتوری صفوی نبود: و اگر هم مقایسه‌ای در این خصوص صورت گیرد، حکومت او بیشتر شبیه سلطنت محمود غزنوی و تیموریان بود: و نادر هم مثل آنها بیشتر به‌خاطر لشکرکشی به‌هند در خاطرها مانده است.

نادر پس از راندن افاغنه، ایالاتی را که توسط عثمانیان و روسها گرفته شده بود باز پس‌گرفت. روسیه در سال ۱۱۴۴/۱۷۳۲ لاهیجان، گیلان و ایالات‌ایرانی را تا رود ارس، طبق قراردادی به‌ایران برگرداند؛ و باکو و گنجه را هم طبق معاهده گنجه در سال ۱۱۴۷/۱۷۳۵ به‌ایران واگذار کرد. عهدنامه‌هایی که تحدید حدود کردند در سال ۱۱۴۶/۱۷۳۳ و ۱۱۵۹/۱۷۴۶ با عثمانیان منعقد شد؛ و در سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ قسمتی از عراق و آذربایجان بار دیگر به‌ایران برگردانده شد. نادرشاه در سال ۱۱۵۱/۱۷۳۹ به‌هند هجوم برد و تا دهلی پیش رفت: سال بعد سند را درنوردید و در سال ۱۱۵۳/۱۷۴۰ به‌بخارا و خیوه حمله کرد. او در سال ۱۱۵۴/۲-۱۷۴۱ علیه لزگیهای داغستان لشکرکشی کرد. پس از آن تا سال ۱۱۵۸/۱۷۴۵ تمام شورشهای داخلی را خواباند و در لشکرکشی علیه عثمانیان پیروز شد.

در زمان حکومت نادرشاه گرایشی به‌طرف اداره مستقیم و تقویت حکومت مرکزی دیده می‌شد ولی برای توسعه منابع مملکت موازین مؤثری اتخاذ نشد. بهای لشکرکشیهای متعدد نظامی وی سنگین بود و اکثر نواحی مملکت زیر بار مالیاتهای مکرر و بیش ازحد کمرخم کرد.

در زمینه مذهب سعی‌شد بانهاد یک مذهب پنجمی یعنی مذهب جعفری شکاف بین سنی وشیعه پرشود. چنین می‌نماید که هدف آن سیاسی بوده و نادر به‌این وسیله امیدوار بوده تا به‌ادعای خود برای رهبریت جهان اسلام در مقابل سلطان عثمانی و امپراتورمغول، جامه‌عمل بپوشاند. این تلاش با ناکامی روبرو شد. مذهب تشیع در زمان صفویان به‌عنوان مذهب اکثریت مردم ایالات در ایران ریشه دوانیده بود؛ و آیین جدیدی که نادر سعی کرد رواج دهد مورد استقبال واقع نشد و

ریشه نگرفت.

قلمرو حکومتی نادر در زمان قتل او در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ از هم پاشید. احمدشاه ابدالی هرات و قندهار را گرفت؛ کریم‌خان‌زند پس از درگیریهایی با علی مردانخان رهبر بختیاریها و محمدحسن قاجار، سلطه خود را بر لار،فارس، عراق‌عجم و آذربایجان و مازندران گسترد؛ فقط خراسان در دست نوه نادر باقی ماند. کریم‌خان (۹۳-۱۱۶۳/۷۹-۱۷۵۰) تاحدی توانست نظم و امنیت را به قسمتهای تحت‌سلطه خود برگرداند و به‌خاطر حسن حکومت شهرت یابد. او هرگز لقب شاه اختیار نکرد و ادعا نمود که به‌عنوان قائم‌مقام (وکیل) صفویان حکومت می کند گرچه بنظر نمی‌رسد که او برای احیای صفویه حرکتی از خود نشان داده باشد.

در زمان مرگ کریم‌خان جنوب ایران صحنه بی‌نظمیهای گسترده‌ای شد، آغا-محمدخان‌بن محمد حسن‌خان قاجار از شیراز، که در اسارت بود، گریخت و راهی گرگان وطن بعدی قاجار شد. قاجارها، نظیر افشارها، یکی از قبایل ترکمانان بودند که از انقلاب صفویان حمایت کردند. شاه‌عباس شاخه‌ای از آنها را در شاهیجهان در مرزهای ازبکستان و شاخه‌ای دیگر را در استراباد در مرز ترکمانان مستقر ساخت.

آغامحمدخان درحالی که پیروان خود را گردآوری کرده بود در سال ۱۲۰۴/ ۱۷۸۹ گرگان، مازندران و گیلان را تحت تصرف خود درآورد؛ او سپس سلطه خود را تا تبریز، همدان، تهران و اصفهان توسعه داد و در این رهگذر لطفعلیخان پسر کریم‌خان (کذا ـ م.) را در بیرون شهر شیراز شکست داد. او در سال ۱۲۰۸/ ۱۷۹۴ کرمان را گرفت و لطفعلیخان را در نزدیکی بم اسیر کرد.

هرچند که حالا دیگر آغامحمدخان رقبای اصلی خویش را از سرراه خود برداشته بود ولی شرق و شمال ـ شرق ایران هنوز در میان تعدادی از حکام محلی تقسیم شده بود و ازبکان هم تحت فرماندهی جانی‌بیگ، بخارا را گرفته بودند. آغامحمدخان با حرکت به‌طرف ایالات شرقی، توجه خود را معطوف عودت قدرت ایران درشمال غرب ساخت. تهران، پایتخت جدید گردید. برای این کار — علاوه‌بر اینکه سلسله های جدید برای خود پایتخت‌های جدیدی انتخاب می کردند — دلایل متعددی وجود داشت. تهران به‌گرگان که‌حمایت اصلی قاجارها از آنجا برمی‌خاست و نیز به‌سلطانیه — همراه با چراگشتهای گسترده بهاری و اینکه قشون می‌توانست

درآنجا گرد آید و بطرف شمال غرب و یا شمال شرق سوق داده شود — یعنی دو منطقه آسیب‌پذیر، نزدیک بود. علاوه براین، تهران در ایالات شمالی حالت مرکزیت داشت و بسیار حاصلخیز بود و یکی از پرجمعیت‌ترین ایالات امپراتوری محسوب می‌شد.

گرجستان پس از سقوط صفویان، متنازع‌فیه عثمانیان، ایران و روسیه شد. در سال ۱۷۶۲ م. پس از بی‌نظمیهای زمان مرگ نادرشاه، شرق و غرب گرجستان تحت قدرت هراکلیوس (آراکلی) دوم متحد شد. در بین سالهای ۸۳ - ۱۷۶۲ سلطنت گرجستان هرچه بیشتر به‌طرف روسیه متمایل گشت و هراکلیوس در سال ۱۸۷۳ م. قراردادی باکاترین دوم بست و خود را تحت حمایت روسیه قرار داد و هر نوع وابستگی به‌ایران و یا قدرت دیگری را انکار نمود. در سال ۱۷۹۵ م. آغامحمدخان به‌اردبیل رسید بااین نیت که گرجستان را به‌وضعی که در زمان‌صفویان داشت برگرداند. هراکلیوس از باج پرداختن به‌ایران سرباز زد. آغامحمدخان که قبلاً با روسیه درگیری پیدا کرده و در سال ۱۷۸۱/۱۱۹۵ روسهای مقیم اشرف را مجبور به‌فرار نموده بود، به‌گرجستان حمله‌ور شد و مردم تفلیس را قتل‌عام کرد (۱۷۹۵/۱۲۰۹). سال بعد خود را شاه خوانده و تاجگذاری نمود.

آغامحمدخان سپس به‌طرف شرق راند تا سلطه ایران را برخراسان که هنوز در دست افشاریه بود تحمیل نماید. مشهد در سال ۱۷۹۶/۱۲۱۰ بدون جنگ و خونریزی گرفته شد. ضمناً نیرویی از روسیه برای انتقام‌گیری قتل‌عام تفلیس علیه ایران عزیمت کرد ولی با مرگ کاترین درسال ۱۷۹۶ م. کاری از پیش نبرد. آغامحمدخان که در ربیع‌الاول سال ۱۲۱۱/ سپتامبر ۱۷۹۶ از خراسان به‌تهران برگشته بود دربهار سال آینده علیه روسیه لشکر کشی راه انداخت. او ارس را پیموده و شوشی را تسخیر کرد. اما در آنجا دراردوگاه به‌دست دو نفر غلام که به‌خاطر کار خلافی محکوم به‌مرگ شده بودند، به‌قتل رسید. باباخان، برادرزاده او که در زمان حیات عمویش والی فارس بود با نام فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴ م.) بجای او نشست. شورشهای متعدد، بدون هیچ اشکالی سر کوب شد.

ایران در زمان قاجارها (۱۷۹۴-۱۹۲۵ م.) وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود شد. ایران در ایام حکومت آنها، از یک سلطنت پادشاهی تاریخ میانه اسلامی همراه با تشکیلات اداری که الگوی سنتی ایالات شرقی در زمان خلافت متأخر

عباسیان بود، به‌شروطه سلطنتی که ظاهراً از یک مجلس نمایندگان تشکیل شده بود منتقل شد. عامل حساسی که این تحول را ایجاد کرد تماسی بود که بین ایران و اروپای غربی و روسیه در قرن نوزدهم بوجود آمده بود.

دولتی که فتحعلیشاه در رأس آن قرار گرفت مشابه سلطنتهای سلجوقیان، ایلخانان، تیموریان و صفویان بود؛ و بعضی از مسائلی که قاجارها با آن مواجه بودند بی‌شباهت به‌مسائل سلسله‌های سابق نبود. قاجارها، نظیر صفویان از نظر خارجی مجبور شدند برای دفاع از مرزهای خود از یک سو علیه عثمانیان و از دیگر سو علیه ازبکان و ترکمانان لشکرکشی کنند. از نظر داخلی هم مسأله عنصر عشیره‌ای وارد دولت گردید؛ و به‌محض اینکه قدرت مرکزی افزایش یافت و تشکیلات داخلی رو به‌توسعه رفت موضوع پرداخت حقوق مأمورین دولتی، مسأله آشکار و بارزی گردید. ولیکن قاجارها علاوه برمسائلی که سلسله‌های سابق کم‌و بیش با آنها مواجه بودند، بافشارهای جدید داخلی نیز روبرو شدند که هرچه بیشتر مسائل دیگر آنها را پیچیده‌تر ساخت.

روسیه در اوایل قرن نوزدهم از طریق قفقاز ایران را تهدید کرد و آذربایجان یکی از با ارزشترین ایالات ایران را تسخیر کرد و در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست برتهران مسلط گردد؛ و در نیمه دوم این قرن هم از راه آسیای مرکزی وارد ایران شد و گرگان و خراسان را تهدید نمود. از آنجا که بریتانیا فکر می‌کرد پیشرفت روسیه، متصرفات او را در هند تهدید می‌کند با روسیه برای کسب نفوذ در دربار ایران وارد رقابت شد.

در خلال فروپاشی قدرت صفوی و دوره پس از آن اشاراتی وجود دارد مبنی براینکه موازنه بین عناصر عشیره‌ای و اسکان‌یافته — که همیشه مستعجل بود — تغییر یافته و برتعداد و نفوذ گروههای عشیره‌ای افزوده شده است. سردمداران جامعه را در سالهای نخستین حکومت قاجار، همانند دوره نخستین صفوی، رهبران عشیره‌ای تشکیل می‌دادند. در زمان نادرشاه از عشایر سنی مذهب یعنی ترکمانان و افاغنه دلجویی و تفقد بعمل آمد. و در زمان قاجارها، به‌غیر از خود قاجارها، قدرتمندترین گروهها؛ بختیاریها، اکراد، افشارها، قراگوزلوها، قشقاییها و اعراب فارس بودند؛ ترکمانان از نظر تعداد مهم بودند ولی در زمان حکومت قاجار قدرت خنثایی داشتند. قدرت رهبران عشیره‌ای از نیروهای نظامی ناشی می‌شد که می-

توانستند در اسرع وقت گردآوری کنند و در صورت لزوم به کمک شاه بشتابند. هرچند که رؤسای عشایر بزرگ از سوی شاه انتخاب می‌شدند مع ذلک این اصل، اصل پایداری نبود و این رؤسا، رهبران طبیعی عشایر بشمار می‌رفتند. به‌طور کلی حکومت مرکزی نمی‌توانست به‌طور مستقیم نواحی تحت سلطه عشایر را اداره کند.

ایالات تحت قدرت حکامی بودند که بیشتر از میان رهبران قبیله‌ای انتخاب می‌شدند. بتدریج، به‌محض اینکه قدرت آنها، جز رهبران قاجار، روبه افول گذاشت، ایالات تحت اداره شاهزادگان قاجار قرار گرفت. در سال ۱۷۹۹ م. عباس‌میرزا پسر فتحعلی‌شاه ولیعهد شد و به‌حکومت آذربایجان منصوب گشت؛ و چهار فرزند دیگر اوهم به‌ترتیب به‌حکومت کرمانشاه، فارس، خراسان و مازندران برگزیده شدند. چندتن از شاهزادگان دیگر که به‌دلیل جوانی نمی‌توانستند ایالات را اداره کنند همراه با وزرا که تشکیلات دیوانی را به‌نام آنها اداره می کردند و حالت اتابکان زمان سلجوقیان را داشتند به‌ولایات دیگر منصوب شدند. در مورد شاهزادگانی که می‌توانستند خود اداره ایالت را برعهده بگیرند، وظیفه وزیر مزبور، همانند زمان صفویان، تا اندازه‌ای نظارت براعمال او از سوی حکومت مرکزی بود. حکام ایالتی مستخدمین حقوقدار دولت محسوب نمی‌شدند. لازم بود آنها سالانه همراه با هدایای عید نوروز، درآمد ایالتی را به‌حکومتی مرکزی بپردازند و در صورت نیاز شاه، سربازانی برای او تهیه کنند. قدرتی که در حکومت آنها به‌آنان تفویض شده بود یک قدرت مطلقه بود.

تقویم مالیات توسط مقام مستوفی در پایتخت فراهم می‌شد و به ایالات ارسال می‌گشت. دو نوع مالیات وجود داشت مالیات عادی یا ثابت و مالیات فوق‌العاده. مهمترین مالیات عادی، مالیات ارضی بود. میزان آن در اکثر ایالات از پنج تا ده درصد تولید را — پس از کسر هزینه بذر و هزینه‌های دیگر که براساس شیوه آبیاری متغیر بود — شامل می‌شد. قسمتی از آن نقداً و قسمت دیگر به‌طور جنسی پرداخت می‌گردید. اغلب اوقات مالکین برای جلوگیری از دخالت مأمورین دولتی، مالیات را به‌مقاطعه می‌گرفتند. برای اراضی حاصلخیز و قابل کشت اطراف‌شهرها و برای باغات نرخهای مختلفی وجود داشت. سایر مالیاتهای ثابت، مالیات احشام بود که توسط عشایر پرداخت می‌شد و نیز مالیات املاک شهرها و کمرکات کالاهای بازرگانی بود. عایدات ناشی از جرایم مبلغ قابل توجهی را شامل می‌شد.

در میان مالیاتهای فوق‌العاده می‌توان از هدایای عید نوروز نام برد که بخش‌مهمی از مالیات را تشکیل می‌داد. این مالیاتها همراه با ماهیت دلبخواهی خود و باتوجه به‌انتصاب مقامات، نیازمندیهای عمومی برای اهداف اجتماعی، قابل توجه بود. حکام ایالتی موظف بودند علاوه برجمع‌آوری مالیاتهای ثابت و فوق‌العاده ارزش هزینه‌های تشکیلات ایالتی را هم تعیین کنند. مالیاتها بکرات پس‌افت داشت و جمع‌آوری آنها بارها، ضرورت لشکرکشیهای نظامی را پیش کشید. فتحعلی‌شاه در آستانه مرگش، برسر راهش عایدات پس‌افت حسین‌علی میرزا حاکم فارس را جمع‌آوری کرد.

اگر حکومت مرکزی قوی می‌بود و اگر بین اعضای خانواده قاجار وابستگی وجود داشت، این نظام بخوبی اداره می‌شد. ولی چنین شرایطی هیچ‌وقت پدید نیامد؛ و شاهزادگان جاه‌طلب از منابع ایالتی تحت اختیار خود برای شورش سود می‌جستند. از اینها گذشته، با عدم وجود یک نظارت مؤثر مالی، وجود محاکم ایالتی بارسنگین دیگری بردوش اهالی تحمیل می‌کرد. فتحعلی‌شاه، گرچه بااشکال کمتری بر تخت شاهی جلوس کرد، ولی مجبور شد با شورشهای متعدد وابستگان و سایرین، مقابله کند. مرگ او نزاعهای چندی را بین مدعیان سلطنت به‌دنبال داشت؛ و در زمان مرگ محمدشاه، جانشین او در سال ۱۸۴۸ م.، بی‌نظمی در همه‌جا حکمفرما شد. معمولا شاه عادت داشت که یکی از پسران خود را ولیعهد اعلام کند؛ و معمول براین بود که مادر ولیعهد نیز بایستی از قاجارها باشد. ولیکن اعلام ولیعهدی، فرصتی برای رقابتهای سخت پیش می‌آورد؛ بهمین علت فتحعلی‌شاه پس از مرگ عباس‌میرزا (۱۸۳۳ م.)، در اعلام ولیعهدی محمدمیرزا (پسر عباس میرزا) درنگ کرد زیرا می‌ترسید همین مسأله موجب جنگ داخلی گردد.

ماهیت نیروهای نظامی قاجارها از ثبات جلوگیری می‌کرد. ارتش همانند روزگاران گذشته مرکب از داوطلبین ایالتی و سواره نظام و پیاده نظام غیرمنظم همراه با گروه کوچکی از قشون منظم بود. بین حاکم ایالتی، رهبر عشیره، زمیندار، و فرمانده نظامی هیچ نوع خط مشخصی دیده نمی‌شد. این مسأله راه را برای‌شورش هموار می‌کرد و سلطه شاه را هم متزلزل می‌ساخت. کل نیروهای آغامحمدخان احتمالا متجاوزاز ۷-۸۰,۰۰۰ نفر نبود بهمین نسبت درآمد وی هم‌آنقدرکم بود که

فقط می‌توانست هزینه نگهداری شش یا هفت ماه آنان را تأمین کند. اسلحه عمده آنها تیرو کمان، گرز، نیزه، شمشیر وخنجر بود. سواره نظام ازلباس خفتان و بعضی هم از سپر استفاده می کردند. اسلحه های آتشین مرکب از تفنگهای فتیله‌ای بود و بندرت از توپخانه استفاده می کردند. در زمان فتحعلی‌شاه به‌طور نظرگیری برتعداد ارتش افزوده شد. در آغاز قرن نوزدهم گارد سلطنتی مرکب از حدود ۳ یا ٤ هزار نفر و ارتش ثابت شامل ۱۲,۰۰۰ نفر بود که بیشتر از ایل قاجار در مازندران گماشته شده بودند. تعداد عظیم بنیچه ایالتی از اهالی آذربایجان و عراق عجم بودند. پرداخت حقوق آنها اغلب پس افت‌پیدا می کرد؛ و عدم تهیه پول برای پرداخت حقوق سربازان یکی از عواملی بود که به‌ماهیت لشکرکشیهای فصلی کمک می کرد؛ نمی‌توانستند از قشون در سرتاسر سال نگهداری کنند. انتظار می‌رفت که آنها در زمان لشکرکشیها درجاهای مختلف مملکت زندگی کنند.

هرچند که قاجارها نظیر پیشینیان خود سلسله‌های صفوی و افشار، اصلا از رهبران عشایر بودند ولی از آن لحظه‌ای که برتخت سلطنت جلوس کردند به صورت پادشاه مطلقه ومستبدی درآمدند. آنها از مفهوم ظل‌الله استفاده کرده[1] و بر اعتبار و شکوه دربار سلطنتی هرچه بیشتر افزودند. گرچه قاجارها همسان صفویان ادعا نکردند که از ذریه امام علی(ع) هستند، مع‌الوصف آنها سعی کردند امور خود را تحت نفوذ و تأثیر قدرت مافوقی جلوه دهند. ضمناً علی‌رغم‌اتخاذ شکوه و طنطنه در ایام رسمی، زمینه سنتی استپی هنوز محو نشده بود: و اکثر ایام شاه در لشکرکشیها می‌گذشت که در این موارد حکومت در اردوگاهها انجام می‌شد.

تشکیلات کشوری براساس الگوی تشکیلات کشوری عهد صفوی بود له آن هم ریشه در ایام سابق داشت. تمام مأمورین نمایندگان شاه محسوب می‌شدند. او تنها مجری مایشاء بود. مأمورین دارای مسؤولیت واقعی نبودند .انها با اراده شاه ارتقاء حاصل کرده و یا به‌خاک‌مذلت می‌نشستند. تشکیلات کشوری در زمان آغامحمدخان تاحدی ساده بود. تحت نظر وزیر دو نفر قرار داشت، یکی لشکرنویس دیگری مستوفی که در رأس تشکیلات مالی قرار داشت. وزیر او حاجی ابراهیم

۱. نگاه‌کنید به، آ.ک. س. لمبتون، «Quis custodiet custodes؟ اندیشه‌هایی در زمینه‌نظریه حاکمیت در ایران» در مجله *Studia Islamica*، جلد ۵ (۱۹۵۶ م.)، ص ۴۸-۱۲۵، جلد ۶ (۱۹۰۶ م.)، ص ۴۶-۱۲۵.

قبل از قاجارها در خدمت زندیان بود. تشکیلات کشوری در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه توسعه یافت. وزیر بانام صدراعظم معروف شد. پس از او سه مقام عمده وجود داشت که به‌ترتیب مستوفی‌الممالک، وزیر لشکر، و منشی‌الممالک نامیده می‌شدند. تحت نظر اولی مستوفیان هر ایالت و یا گروهی از ایالات قرار داشتند که وظیفه اولی ارزیابی درآمد هر ایالت و یا ایالات تحت نظرشان، رسیدگی به‌حساب ایالات و ممیزی و تأیید اسناد مالی ایالات بود؛ وظایف دومی که درواقع وزیر جنگ محسوب می‌شد بیشتر اداری و دیوانی بود؛ و با سیاست کاری نداشت. منشی‌الممالک درواقع دبیراعظم بود. گروه دیگری از مأمورین هم بودند که تعلق به دربار و تشکیلات مرکزی و محلی داشتند. حقوق بعضی از مأمورین خصوصاً مأمورین محلی از طریق گمرکات پرداخت می‌شد؛ مع‌هذا حقوق مأمورین عالیرتبه دولت بوسیله بروات متکی برعایدات پرداخت می‌گردید.

اعضای دیوانسالاری در آغاز این قرن نسبت به‌رهبران عشایر و طبقات زمیندار در موضع پستی قرار داشتند و به آنها به‌دیدهٔ تحقیر می‌نگریستند. آنها اغلب افراد آراسته و تحصیلکرده‌ای بودند؛ و سنت تشکیلات دیوانی از طریق آنها وطبقه‌شان از قرنی به‌قرن دیگر انتقال می‌یافت. آنها برخلاف رهبران عشایر، بندرت دست به کارهای نظامی می‌زدند. به‌محض اینکه تشکیلات دیوانی پیچیده‌تر شد، وضع مقامات بالای دیوانسالاری تا حدی نسبت به‌بقیه اعضای جامعه درخشان گشت؛ و تمایز بین طبقات زمیندار و عشایر از یک‌سو، و طبقه دیوانسالاری از سوی دیگر تاحدی ازبین رفت. تعدادی از اعضای دیوانسالاری خودشان زمینداران عمده گردیدند.

مقامهای عالی دولتی معمولا از آن خانواده‌های بزرگ، در درجه اول قاجارها و سپس خانواده‌های عشایر و خانواده‌هایی بود که قدرتشان از املاک عظیمشان ناشی می‌شد. حمایت از خویشاوندان در همه‌جا رواج داشت؛ و گرایش شدید موروثی، خصوصاً در منصب مستوفی (به‌دلیل مهارت و تربیتی که لازمه این شغل بود) بچشم می‌خورد. مع‌الوصف برای یک نفر آدم توانا غیرممکن نبود، هرچند که مشکل بود، که بدون درنظر گرفتن اصل ونسب به‌مقامات عالیه نایل آید و بدین‌ترتیب ثروتمند گردد. عایدات متفرقه مناصب زیاد بود؛ ولی در بطن آن خطراتی هم وجود داشت. از نظر افتادن، جریمه، تبعید و اغلب مرگ از جمله این

خطرات بود. قدرتی که از راه ثروت تحصیل می‌شد نوعی تأمین ایجاد می‌کرد ازاین‌رو همه به‌دنبال تحصیل ثروت بودند. این مسأله صاحبان آن را برای دفاع از علائقشان قادر می‌ساخت؛ آنها از راه ثروت می‌توانستند زندگی خوبی داشته باشند چراکه به‌دلیل دست ودل بازی و مهمانوازی صاحب فضایل برجسته اجتماعی می‌شدند و در این رهگذر می‌توانستند ملازمان زیادی را که قدرت آنها را افزایش می‌داد به‌طرف خود جذب کنند. ازاینها گذشته، به‌دلیل عدم وجود امنیت بنیادی در جامعه، در میان ضعفا گرایشی وجود داشت مبنی براینکه بربعضی از حامیانشان تکیه کنند. در این زمان تعهدی که از یک نفر وابسته حمایت کند دیده می‌شد؛ و چون توهین به‌شخص وابسته معادل با توهین به شخص حامی بود، لذا تکیه به‌بعضی از قدرتمندان راهی برای کسب امنیت محسوب می‌شد.

در پایتخت قوانین عرفی تحت نظر شاه و در ایالات تحت کنترل حکام ایالتی بود. مواردی که در خصوص فساد یا خیانت وزرا و مأمورین عالیرتبه بود توسط شخص شاه رسیدگی می‌شد. داروغه به‌تعدیات محلی در شهرها و بازارها رسیدگی می‌کرد و بمنزلهٔ افسر پلیس بشمار می‌رفت. موضوعات مربوط به‌قوانین فردی به محکمه قاضی رجوع می‌شد.

علاوه بررهبران عشایر، زمینداران و مأمورین عالیرتبه لشکری و کشوری، دو گروه دیگر نیز وجود داشتند که نقش مهمی در جامعه بازی می‌کردند: یعنی اعضای جامعه مذهبی و تجار. مهمترین شخصیتهای مذهبی مجتهدین بودند که مطالعات و برجستگی آنها به‌اتخاذ تصمیمهایی در زمینه مسائل مذهبی می‌انجامید. آنها از احترام زیادی برخوردار بودند و گاه‌گداری هم در مقابل افراد ظالم، ملجاء و پناهگاه خوبی محسوب می‌شدند. احکامی که از سوی مجتهدین برای شاه و یا حکام ایالتی صادر می‌شد غیر قابل چشم‌پوشی بود. در شهرهای بزرگ یک نفر شیخ‌الاسلام و یک نفر امام‌جمعه وجود داشت؛ آنها انتصابی بودند و نظیر قضاة و بعضی از علماء، همراه با استقلال محدودشان، مواجب دریافت می‌کردند. در مناصب مذهبی نوعی گرایش شدید موروثی وجود داشت و گاهی هم از وجود اعضای جامعه مذهبی در دیوانسالاری استفاده می‌شد. تجار، در زمانی که بانک تأسیس نشده بود، نقش بسیار مهمی در تهیه و انتقال وجوه داشتند، آنها وجوه نقد را مهیا می‌کردند که طبقات حاکمه بدون آن نمی‌توانستند زندگی کنند. این گروه

در همکاری بسیار نزدیک با همدیگر بودند. یک نفر حاکم ایالتی بعضی اوقات مجبور بود بازرگانی را بیابد تا پرداخت عایدات ایالتی او را به‌حکومت مرکزی تضمین نماید. بازرگانان عمده اغلب با پیوندهای زناشویی، تحصیل زمین و خدمات دولتی به‌صورت نهادی عمل می‌کردند که شبیه طبقه حاکمه بود. تجار بازار تقریباً پیوند نزدیکی با اعضای جامعه مذهبی داشتند و این مسأله یکی از پدیده‌های آشنای بازار بشمار می‌رفت و اغلب با استفسار از علماء و به‌منظور اعتراض به‌بعضی از اعمال دولت دکاکین خود را می‌بستند.

به‌طور کلی شهرها جدا از همدیگر بودند؛ و هرکدام از آنها دارای آداب و رسوم ویژه خود بود. تماسهایی که از طریق اعضای جامعه مذهبی و تجار همراه با طبقات دیوانسالاری و تحصیلکرده جلوگیری می‌شد به‌طور کلی متعلق به‌تمدن کامل‌العیاری بود که از دیدگاه فرهنگ ایرانی ـ اسلامی قابل تبیین بود. ولیکن هرچند که این مسأله نوعی وحدت و ثبات بنیادی به‌جامعه می‌بخشید ولی ادعای اینکه این طبقات مختلف به‌طور آگاهانه و بسیار فعال جریانات سیاسی را رهبری می‌کردند و یا برآن نظارت می‌نمودند یک ادعای اغراق‌گونه است.

در میان اصناف پیشه‌وران شهرهای بزرگ و اغلب اوقات در میان ساکنین محلات مختلف همیاری شدیدی وجود داشت. در بعضی از شهرها نظیر اصفهان، یزد و شیراز، گاه‌گاه خیزشهای مردمی علیه تعدی وظلم و ستم حکام رخ می‌داد. ولی این خیزشها زیاد سازمان یافته و یک کاسه نبوده است.

بالاخره اکثریت جمعیت را روستاییانی تشکیل می‌دادند که وظیفه آنها پرداخت مالیات و تهیه سرباز برای ارتش بود و تأثیری بسیار کم در جریان وقایع سیاسی داشتند و یا اصلاً نداشتند. تنها راه آنها در مقابل استثمار، فرار و یا مهاجرت بود.

به‌طور کلی گرایش عمومی تفکر سیاسی و مذهبی اسلام به‌طرف اعتدال‌گرایی بود. تلاش فکری در بیان مأنوس با آن تفکر متجلی شده بود. این مسأله خصوصاً در سیاسیات، هنر و ادبیات دیده می‌شد. تمام نهضت اصلاحات و تحولاتی که در اروپای غربی شروع شد و منجر به‌پیشرفتهای عظیم تکنولوژی گردید با مفاهیم و سنتهای فکری و حکومتی که در قرن نوزدهم در ایران رواج داشت، بیگانه بود.

حکومت شاه مطلقه بود. مع‌هذا در این میان برای قدرت وی هیچ نوع

اساس برجسته اقتصادی و نظامی وجود نداشت: ضعف سلطنت چند بعدی بود. موقعیت طبقات حاکمه به‌طور بنیادی غیر مطمئن بود: قدرتی که آنها اعمال می‌کردند یا از سوی شاه واگذار شده بود که در این صورت بدون هیچ دلیل و پرس و جویی قابل برگشت بود و یا اینکه غصب می‌شد. به‌طور کلی اعمال قدرت وزیر مورد حسادت خود شاه و سایر اعضای طبقات حاکمه قرار می‌گرفت. دسیسه و عدم امنیت در تمام ابعاد جامعه جاری بود. موازنه بین نظم و بی‌نظمی بسیار حساس بود. شایعات جنگ، شکست دولت در جنگها، یا مرگ شاه، ناامنی و وحشت عجیبی در شهرهای بزرگ پدید می‌آورد و در حومه‌ها هم هر نوع ضعف حکومت مرکزی با قتل وغارت اهالی توسط عشایر خانه بدوش همراه می‌شد و از مسافرت و بازرگانی جلوگیری می‌کرد.

تا اندازه‌ای همین ضعفها بود که منجر به‌وابستگی عظیم ایران به‌بریتانیا و روسیه در شرایط جدید قرن نوزدهم گردید چرا که نزدیکی آن به‌گرجستان از یک سو و به‌هند از دیگرسو، آنرا داخل در مسأله مشرق کرد و روابطش با اروپا مهم شمرده شد و متفاوت از روابطش با همسایگان آسیایی آن بحساب آمد.

ایران را تمایزات مذهبی از امپراتوری عثمانی و افغانستان جدا می‌کرد: ایران شیعی‌مذهب بود و آنها سنی‌مذهب که همین مسأله از هر نوع رابطه متقابل در بین آنها جلوگیری می‌نمود. جریانات بین آنها را بیشتر، از دیدگاه مبارزه شیعه ـ سنی می‌نگریستند. جنگ با عثمانیان به‌اندازه عهد صفویان احیاء نشد ولی بارها جنگها و برخوردهای مرزی اتفاق افتاد که با نوعی خصومت دینی و دنیوی همراه‌گردید. مع‌هذا هدف هر دو جناح محدود بود و در این میان وحشتی از استیلا یا تسلط کامل یکی از جناحین وجود نداشت. منطقه متنازع فیه یک منطقه مرزی خصوصاً کردستان بود که هرگز به‌طور کامل به‌یکی از این امپراتوریها منضم نشده بود. خاطره حکومت صفویان برهرات و دوره کوتاه بازپس‌گیری آن توسط نادرشاه هنوز باقی بود و منجر به‌تلاشهای گوناگونی برای تسلط ایران بدانجا شد. روابط ایران با ترکیه و نیز با افغانها هم در جای خود پیرو روابط ایران با روسیه و بریتانیا بود. رخنه این دو ابرقدرت با فنون جدید، عقایدنوین و یک قدرت شدید همراه شد. همین مسأله موجب تحریک خصومت مذهبی و بالاخره ملی‌گرایی‌گردید. روابط با امپراتوری عثمانی فقط در چهارچوب مبارزه شیعه ـ سنی صورت گرفت.

علائق بریتانیا در هند، علائق آن رادر ایران بوجود آورده بود چون‌سیاستی که در قبال ایران درپیش گرفته بود در مقابله با تهدید هند از سوی افغانستان، فرانسه ناپلئونی و روسیه بود. علائق بازرگانی آن در این میان نقش کم اهمیتی داشت. چنانکه در بالا ذکر شد در اواخر سلطنت صفویان، تجارت با ایران روبه زوال رفت. در اواخر قرن هیجدهم، تجارت بین خلیج فارس و هند بار دیگر روبه افزایش گذاشت ولی اهمیت سابق خود را باز نیافت. در سال ۱۸۳۰ م. راه تبریز ـ طرابوزان گشوده شد و درسال ۱۸۳۶ م. تجارت تاحدی افزایش یافت ولی هنوز اهمیت زیادی نداشت وبرای کالاها و امتعه ایرانی مشکل بود که وضع مناسب سابق خود را بدست آورد. در خلال نیمه دوم قرن نوزدهم حجم تجارت رشد کرد و شرکتهای خصوصی در ایران سرمایه‌گذاری کردند ولی علائق تجاری به‌طور کلی تحت‌الشعاع علائق سیاسی قرار گرفت.

نکته اساسی سیاست بریتانیا در ایران براین مسأله اتکا داشت که به‌خاطر دفاع از هند، بایستی استقلال ایران حفظ می‌شد. سیاستی که بریتانیا برای حفظ علائقش در هند، در ایران پیش گرفت با شرایط زمانی تغییر می‌یافت ولی هدف در همه موارد یکی بود. ولینگتن در نامه‌ای به کنینگ به‌تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۸۲۶م. که در زمان جنگ ایران با روسیه نوشته، می‌نویسد که: «نفع واقعی ما در حفظ استقلال و عظمت سلطنت ایران است.»[1] درکمتر از یکصد سال بعد، سرآرتور هاردینگ درسال ۱۹۰۰ م. نوشت که حفظ عظمت و استقلال ایران، مسأله اصلی سیاست بریتانیا در ایران است.[2] بنابراین سیاست بریتانیا به‌طور کلی تقویت دولت ایران بود و از اصلاحات داخلی حمایت می کرد چرا که امیدوار بود همین مسأله موجبات حفظ استقلال ایران را فراهم می‌سازد.

روسیه به‌طور کلی ایران را راه ممکنه‌ای برای دستیابی به‌هند و خلیج فارس و نیز ناحیه‌ای می‌دانست که بریتانیا در آن و یا از طریق آن می‌توانست برروسیه فشار وارد آورد. روسیه علاقه‌ای به‌یک ایران قدرتمند و مستقل نداشت. درنتیجه با اصلاحات در ایران سر ناسازگاری داشت. تهدید روسیه برای استقلال ایران در

۱. منقول توسط ج. و. کی درکتاب *Life and correspondence of Major-General sir John Malcolm*، (لندن، ۱۸۵۶ م.)، جلد ۲، ص ۴۵۳.
۲. *British Documents on the Origins of the war 1898-1914*، جلد ۴، ص ۳۷۵.

قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیار جدی بود.

موقعیت روسیه و بریتانیا از نظر نظامی در ایران قابل مقایسه نبود، شقی که بریتانیا با آن مواجه بود از یک سو اجتناب‌از سیاستی بود که وادار به‌ائتلاف با روسیه در شرایطی شود که ناگزیرانه نامساعد باشد و لذا تحت سلطه قرار گرفتن ایران را توسط روسیه تسریع کند و از سوی دیگر اجتناب از بیحرکتی بود که‌تقریباً منجر بـه انقیاد کامل ایـران در مقابـل روسیـه گردد. سیاستمداران بریتانیایی نمی‌خواستند دارای مرز مشترکی با روسیه باشند و بنابراین نمی‌خواستند سیاست تحت‌الحمایه کردن ایران را در پیش بگیرند؛ و بریتانیا در آغاز سلطنت فتحعلیشاه بارها کوشید تا با روسیه در زمینه حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به‌موافقت برسد.

روسیه و بریتانیا به‌خاطر سوء حکومت ایران، بی‌نظمیهای داخلی و ضعف امور مالی آن در امور داخلی ایران دخالت می کردند هرچند که انگیزه‌های آنها متفاوت بود. بریتانیا که نمی‌توانست ایجاد یک جنگ داخلی را در ایران تحمل کند، لذا تحمل دیدن اینکه ولیعهد و یا شاهزاده دیگر ایرانی به کمک قشون روسیه به‌طرف تهران براند و یک حکومت دست نشانده را ایجاد کند، نداشت زیرا عقیده داشت منظور از این مسأله استقرار نیروهای روسیه در مرزهای هند است؛ روسیه هم در عین حال گرچه تمام امکانات خود را برای انقیاد ایران در راه‌جنگ صرف کرد، ولی نمی‌توانست جنگ داخلی را در آن بربتابد چون می‌ترسید که این مسأله موجبات اشغال جنوب ایران را توسط بریتانیا که در اقیانوس هند مشغول پیشروی بود، فراهم سازد.

بنابراین سیاست بریتانیا و روسیه را در ایران نه‌تنها شرایط ایران، بلکه روابط آنها را با همدیگر نیز تعیین می کرد؛ و تأثیر حضور آنها بین آنهایی که طرفدار روسیه بودند و آنهایی که از بریتانیا طرفداری می کردند انشقاق ایجاد کرد. این مسأله همچنین مردم ایران را از آنها منزجر و متنفر ساخت. با تسریع فروپاشی نهاد-های سنتی جامعه و باکمک به‌توسعه غربزدگی و غرب‌گرایی بالاخره انقلاب مشروطیت سال ۶-۱۹۰۵ م. پیش آمد که نتیجه آن اتخاذ حکومت پارلمانی، هرچند به‌ظاهر، از سوی ایران بود. این مسأله یک روند تکاملی بشمار نمی‌رفت بلکه تاحدی قطع رابطه باگذشته بود.

علی‌رغم تضاد سیاست دو ابرقدرت در ایران — تضادی که تعدادی از سیاستمداران ایرانی دریافته بودند — ایران هرگز احساس نکرد که از سوی هردوی آنها مورد حمله قرار گرفته است. گرچه ایران از پیشرفت نظامی روسیه می‌ترسید. ولی از گسترش سلطه بریتانیا در جنوب ایران نیز از طریق تجارت — اگر نه بانیروی نظامی — واهمه داشت. در خلال مذاکراتی در باب واگذاری جزیره خارک یا بعضی از جزایر دیگر در خلیج‌فارس، سوءظن بیشتری نسبت به‌اهداف بریتانیا ایجاد شد. بریتانیا نمی‌خواست جنوب ایران را اشغال کند بلکه سعی می کرد هم ایران وهم روسیه را تهدید نماید؛ و این دلیل اصلی وحشت و تنفر ایران از نفوذ بریتانیا بود. دو لشکرکشی بریتانیا به‌خلیج‌فارس درقرن نوزدهم بخاطر پاسخ به‌حمله ایران به‌هرات، دلیل خوبی برای وحشت ایران از این دولت بشمار می‌رود. سیاست بریتانیا در افغانستان، یعنی جایی که ایران می‌خواست همه آنجا را تحت سلطه خود درآورد، نیز ایران و بریتانیا را رو در روی هم قرار می‌داد.

فرانسه و بریتانیادر خلال سالهای نخستین قرن نوزدهم، به کرات به‌دربار ایران رفت و آمد کردند؛ و فتحعلیشاه امیدوار بود که با اتحاد با یکی از آنها، مناطقی را که روسیه تصرف کرده بود، به‌ایران برگرداند. فرانسه به‌نوبه خود در ادوار مختلف از ایران برای دسترسی به‌روسیه و توسعه نقشه‌هایش علیه انگلستان استفاده کرد و انگلستان هم امید داشت که با اتحاد با ایران سدی در مقابل پیشرفت فرانسه به‌طرف هند ایجاد کند. نتیجه این سیاستها معاهده سال ۱۸۰۱م. ایران ـ انگلیس (که هرگز هم تنفیذ نشد) و معاهده مستعجل فین کنشتاین ایران ـ فرانسه بود که در سال ۱۸۰۷ م. به‌امضای طرفین رسید. فتحعلیشاه و عباس‌میرزا ضرورت مبرم بکارگیری تسلیحات مدرن و روشهای جدید نظامی را دریافته بودند تا ایران از آن طریق بتواند جلو پیشرفت روسیه را از راه قفقاز و گرجستان بگیرد. بیشتر به‌همین دلیل بود که رو به‌سوی بریتانیا و فرانسه آوردند. بنابراین تلاش برای نوسازی در درجه اول، به‌حساب فشار خارجی در زمینه نظامی صورت گرفت.

فراریان و مهاجرین روسیه که‌در ایران پناه گرفته بودند دانش خود را در خصوص تاکتیکهای اروپایی به‌ارتش ایران یاد دادند؛ ولیکن نخستین ارتش ایران توسط فرانسویانی سازمان یافت که همراه نامه‌هایی از ناپلئون به‌اردوی

عباس‌میرزا آمده بودند و نیز توسط هیأت گاردان صورت پذیرفت که در سال ۱۸۰۷ م. در نتیجه معاهده فین کنشتاین به‌ایران گسیل شده بود. اقامت آنها در ایران بسیار کوتاه بود و حائز نتیجه‌ای هم نبود. به‌دنبال آنها افسران انگلیسی وارد ایران شدند که در نتیجه معاهدات سال ۱۸۰۹ م.، ۱۸۱۲ م. و ۱۸۱٤ م. راهی ایران گردیده بودند. اقامت آنها هم تاحدی کوتاه مدت بود و تأثیر آنها بر تشکیلات نظامی بسیار کم عمق بود. تعدادی از افسران آزاد فرانسوی، ایتالیایی، روسی و غیره در حوالی سال ۱۸۱٤ م. به‌بعد وارد ایران شدند و در ارتش عباس‌میرزا و سایر شاهزادگان قاجاری مشغول بکار گردیدند. در میان نخستین دانشجویان ایرانی که به‌اروپا رفتند دو نفر جوان ایرانی در سال ۱۸۱۰ م. وارد انگلیس شدند تا در مهندسی نظامی و جراحی تحصیل نمایند. مع هذا اصلاحات نظامی در جایی که از اصلاحات اداری و مالی خبری نبود عقیم ماند؛ ولیکن این ضرورت اصلاحات نظامی بود که اول‌بار در تمدن اروپا رخ نمود و احتیاج به دانش علمی جدید را پیش کشید. دشمنیهای روسیه در قفقاز که از سال ۱۸۰۵ م. صورت متناوب به‌خود گرفته بود، در سال ۱۸۱۱ م. دنبال شد؛ و از این تاریخ به بعد جنگهای ایران ـ روس و نتایج آن، سلطنت فتحعلیشاه را تحت تأثیر قرار داد. در فوریه سال ۱۸۱۲ م. ارتش ایران روسها را در قراباغ شکست داد. نیروهای روسیه تقویت شدند و از رود ارس گذشتند و ایرانیان را در اصلاندوز (۳۱ اکتبر/۱ نوامبر) شکست دادند. دشمنی به‌مدت یکسال به‌طور متناوب ادامه یافت. در ۲٤ سپتامبر ۱۸۱۳ م. یک قرارداد مقدماتی در گلستان به‌امضای طرفین رسید که برطبق آن ایران ایالات گرجستان، دربند، باکو، شیروان، شکی، گنجه، قراباغ، مغان و قسمتی از طالش را به‌روسیه واگذار کرد و موافقت نمود که متعهد نیروی دریایی در دریای مازندران نداشته باشد. روسیه هم متعهد شد که عباس‌میرزا، ولیعهد را در رسیدن به‌سلطنت ایران کمک نماید.

پیروزیهای روسیه، همراه با این واقعیت که عباس‌میرزا بایستی یک روزی جلوس خود را به‌تخت سلطنت مدیون کمکهای روسیه باشد و با احتیاج به کمک درباری روسیه در توجیه و تعیین مرزها، نفوذ روسیه را در تبریز برقرار کرد. ایرانیان گرچه قدرت نظامی روسیه را تجربه کرده بودند، مع‌ذلک هنوز از امکان شکست دادن روسیه ناامید نشده بودند. دولت ایران هرچند که از کمک بریتانیا بسیار

ناامید شده بود مسأله رابطه با دربارهای سن‌جیمز و سن‌پطرزبورگ را مهم شمرده و در صدد استفاده از دشمنیهای طرفین برآمد. و از تقویت موضع خود وحشت نمود. خود فتحعلی‌شاه در رابطه با بریتانیا و نیز اصرار در مقاومت علیه خواسته‌های روسیه خونسردی عجیبی از خود نشان داد.

مع‌الوصف جنگ با روسیه منابع دولت را خشک کرد و شکست ارتش ایران از روسیه تأثیر معکوسی در امنیت داخلی بجا گذاشت. بی‌نظمیهای چندی رخ نمود؛ و یک نفر افغانی در سال ۱۸۱۳ م. شورشی در خراسان برپا کرد. این شورش سرکوب شد و هرات محاصره گشت ولی تسخیر نشد. در مرزهای ترکیه هم بی‌نظمیهایی رخ نمود، ولی تا سال ۱۸۲۱ م. جنگ واقعی بوقوع نپیوست. این وضع تا سال ۱۸۲۳ م. طول کشید و سرانجام معاهده ارزروم منعقد گردید.

نه روسیه و نه ایران هیچکدام انتظار نداشتند که معاهده گلستان زیاد دوام داشته باشد. عدم صراحت مواد آن در خصوص تعیین حدود، اختلافاتی را پیش آورد. این منطقه عمدتاً منطقه عشیره‌ای بود وساکنین آن عادت داشتند که آزادانه در مرزهای تحدیدنشده رفت وآمد کنند. آنها به‌طور طبیعی وقعی به‌قدرت مرکزی نمی‌گذاشتند وسوء حکومت و استثمار و زیاده‌ستانی دولتهای روسیه و ایران سرکشی آنها را دو چندان می‌کرد. بالاخره ژنرال حکومتی گرجستان درسال ۱۸۳۶ م. گوکچه، منطقه اصلی مورد اختلاف را با یک نیروی نظامی اشغال کرد. جنگ در ۲ اگوست ۱۸۲۶ م. بار دیگر شروع شد.

ایران در آغاز جنگ به‌پیشرفتهایی نایل شد و اکثر مناطقی را که طبق عهدنامه گلستان از دست داده بود بار دیگر تصرف نمود. نیروهای روسی بعداً تقویت گردید و شکستهای سختی برارتش ایران واردساخت. مذاکرات بی‌نتیجه‌ای برای صلح صورت گرفت. جنگ باردیگر در بهارسال۱۸۲۷ م. ادامه یافت. روسها بسرعت پیشرفت کردند. در ماه اکتبر وضع ارتش‌ایران ناامیدکننده بود. تبریز سقوط کرد و تعدادی از رهبران ناراضی آذربایجان به‌روسها پیوستند مذاکرات صلح درماه‌نوامبر آغازگشت و معاهده‌ای در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ م، در ترکمانچای امضاء شد. برطبق این معاهده ایروان و نخجوان به‌روسیه واگذار گشت و وضع مناطقی که درعهدنامه گلستان آمده بود تأیید شد. شاه مجبور شد ۳۰ میلیون روبل نقره تاوان بپردازد. روسیه حق انتخاب کنسول را در هر جایی که تجارت ایجاب می‌کرد

بدست آورد. تزار متعهد شد که ولیعهدی عباس میرزا را برسمیت بشناسد و از لحظه جلوس به‌تخت شاهی او را شاه قانونی ایران بداند.

طبق یک قرارداد بازرگانی که در همان زمان منعقد گردید، قرار شد تجار روسیه از تمام امتیازات اتباع دولتهای کاملةالوداد در ایران برخوردار باشند؛ و کالاهایی که از ایران به‌روسیه می‌رود و یا بالعکس، فقط پنج درصد مالیات بپردازد. به‌اتباع روسیه امتیازات فوق منطقه‌ای داده شد که در جای خود اتباع سایر ملل خارجی نیز خواستار یک چنین امتیازی شدند. این قرارداد الگوی تجارت خارجی ایران را طرح کرد، گرچه روسیه تا نیمه دوم نوزدهم بر تجارت ایران تسلطی نداشت. این قرارداد وضع بازرگانان خارجی را نیز تنظیم نمود و به‌خاطر حمایتی که هیأت سیاسی آنها، از آنان کردند، وضع آنها به‌طور کلی در مقابل تجار ایرانی از موقعیت بسیار مساعدی برخوردار گردید.

عهدنامه ترکمانچای تحول عمده‌ای در وضع ایران نسبت به‌روسیه و نیز در وضع بریتانیا و روسیه نسبت به‌ایران ایجاد کرد. روسیه از نظر نظامی غیرقابل هجوم گردید. بریتانیا طبق قرارداد سال ۱۸۱٤ م. متعهد شده بود که اگر یک قدرت اروپایی به‌ایران هجوم آورد به کمک آن بشتابد. این کمک در سال ۷-۱۸۲٦ م. طبق شرایط قرارداد که ایران مورد هجوم قرار گرفته بود (هرچند که اسناد حاوی این مسأله نبودند) صورت نگرفت، و این تعهد پس از جنگ‌ازبین رفت. این شرایط به‌ایران نشان داد که بریتانیا به‌سرنوشت ایران علاقه‌ای ندارد و وقتی که ایرانیان خواستار اجرای یک چنین تضمینی شدند و یا اینکه برای استقلال ایران حمایت خواستند و با خودداری از کمک مواجه شدند، ایران هرچه بیشتر تحت نفوذ روسیه قرار گرفت.

فتحعلیشاه نمی‌خواست که خود را در این وضعیت قرار دهد. وی جنگهای با روسیه و لشکرکشیهایی که علیه غارتهای ازبکان و ترکمانان و نیز شورشهای داخلی راه می‌افتاد منابع را ضایع کرده و ازبین برد. همچنین ایران نمی‌توانست بر حمایت توده مردم متکی باشد زیرا توده مردم با توجه به‌زیاده‌ستانیهای دلبخواهی دولت و مأمورین زیردست آن، تهدید تهاجمات خارجی‌را با بی‌تفاوتی و سردی برگزار می‌کردند. آنها درواقع زمانی وادار به‌حرکت می‌شدند که یک نفر از رهبران مذهبی فتوای جهادی صادر می‌کرد و همین مسأله فتحعلیشاه را مجبور

ساخت که در سال ۱۸۲۶ م. جنگ ایران و روسیه را از سر بگیرد؛ و نیز صدور فتوایی که علیه گریبایدوف فرستاده‌سیاسی روسیه که در سال ۱۸۲۸ م. به‌تهران آمد تا بعضی از اختلافاتی را که در خصوص اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای رخ نموده بود حل وفصل کند به‌برپایی یک شورش همگانی انجامید که موجب شد طی آن گریبایدوف بقتل برسد. ولی این رخدادها زودگذر بود؛ و بدون موازین بنیادی نظامی و اصلاحات اداری که پیش‌بینی اصلاحات دور-اندیشانه‌ای رادر زمینه اداره مالیات پیش می‌کشید برای دولت ایران امکان نداشت که از حمایت عموم مردم برخوردار گردد وقادر به‌مقاومت در مقابل تعدیات روسها شود. لکن نه‌تنها اصلاحات درکل بینش اجتماعی و سنن حکومتی دیده نمی‌شد بلکه کاملاً بالعکس بود. از اینها گذشته، طمع دم‌افزون فتحعلیشاه او را وادارکرد که از این نوع منابع نه‌برای گسترش امور نظامی، بلکه پرکردن جیب خود و اطرافیان خودش استفاده کند.

عباس میرزا نمی‌خواست استقلال خود را از دست بدهد ولی بی‌ثباتی و تزلزل طبیعت وی او را از اتخاذ سیاست مؤثری در مقابل نفوذ روسیه بازداشت و بالاتر از همه، یکی از مواد عهدنامه ترکمانچای درباره تضمین جلوس وی به‌تخت شاهی او را در مقابل فشار روسیه سست گردانید. علاوه براین تا زمانی که طبق شرایط عهدنامه باید غرامت جنگ به‌روسیه پرداخت شود، این غرامت وسیله خوبی برای اعمال فشار بود. طبقات حاکمه در حالی که عدم اطمینان در همه‌جا حکمفرما بود، هرچه بیشتر روبه‌سوی روسیه آوردند از میان اینان بعضی خالی از هرنوع جاه‌طلبی بودند و فقط امید داشتند که نقشه‌های ویژه آنها جامه عمل به‌خود بپوشد و برخی دیگر نیز به‌خاطر دلگرمی این کار را انجام دادند.

خزانه تقریباً خالی بود؛ و ارتش هم در حالت گسیخته‌ای قرار داشت. قدرت حکومت مرکزی در جنوب و خراسان مورد چون و چرا قرار گرفته بود؛ و در یزد و کرمان شورشهای محلی بوقوع پیوسته بود. این شورشها را عباس میرزا در سال ۱۸۳۰-۱ م. سرکوب کرد. پس از برگشت به‌تهران، در نوامبر سال ۱۸۳۱ م. راهی خراسان شد که قدرت شاه را تا ماوراءالنهر بگستراند. او پس از گرفتن خبوشان و سرخس از فتحعلیشاه درخواست کمک کرد که هرات را، که در این زمان تحت قدرت کامران میرزا پسر محمودشاه بود، بگیرد. فتحعلی‌شاه موافقت کرد ولی

به‌عباس میرزا دستورداد که به‌تهران برگردد و فرماندهی نیروهای هرات را به‌پسر خود محمدمیرزا بسپارد. در سال ۱۸۳۳ م. عباس‌میرزا بار دیگر به‌طرف هرات راند ولی در راه لشکرکشی بدانجا در مشهد درگذشت. پس از این واقعه، محمدمیرزا دست از محاصره هرات کشیده و به‌تهران برگشت. حکومت و فرماندهی پدرش عباس میرزا به‌او سپرده شد و راهی آذربایجان گردید. لشکرکشی ایران به‌هرات زنگ خطری برای هند بود. از هندوستان به‌منظور نفوذ دردربار ایران، مقداری اسلحه و هیأتی از افسران به‌ایران گسیل شدند. این تلاش هم در سازماندهی دوباره ارتش ایران کمتر از تلاشهای سابق موفق بود و افسران در سال ۱۸۳۶ م. از ایران رانده شدند.

مرگ عباس‌میرزا به‌تحول مهمی در روابط بین دولتهای انگلیس و روسیه انجامید که حاکی از ضعف موضع ایران و نگرانی انگلیس از جنگ داخلی و تأمین موافقت‌نامه‌ای با روسیه برای حفظ استقلال ایران بود. فتحعلیشاه می‌ترسید که اعلام جانشینی محمدمیرزا از سوی او به‌جنگ داخلی بین فرزندان و مدعیان تاج و تخت بینجامد. آذربایجان در عرض چهار سال گذشته‌از سوء حکومت لطمات زیادی خورده بود و خزانه هم خالی بود؛ پرداخت حقوق ارتش چهار سال بود عقب افتاده بود؛ بختیاریها در جنوب در شورش آشکاری بودند؛ ممسنیها فارس را غارت کرده بودند؛ و حکومت کرمانشاه تهدید به‌تسخیر ازسوی سلیمانیه شده بود که احتمال داشت به‌درگیری با ترکیه بینجامد. ضمناً روسیه هم آمادگی خود را برای شناسایی محمدمیرزا اعلام داشته بود و آمرانه درخواست پرداخت مبلغ غرامت کرده بود و تهدید نموده بود که در صورت تأخیر در این پرداخت گیلان را خواهد گرفت. در ۲۰ ژوئن ۱۸۳۴ م. محمدمیرزا ولیعهد اعلام شد. بین دولت روسیه و انگلیس در خصوص موافقت با مسأله جانشینی محمدمیرزا و حفظ آرامش داخلی ایران و نیز استقلال و تمامیت ارضی آن، یادداشتهایی رد وبدل شد[1].

فتحعلیشاه در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ م.مرد. جانشینی محمدمیرزا بلافاصله توسط شاهزادگان مختلف قاجار، خصوصاًحسینعلی‌میرزا حاکم فارس مورد مخالفت قرار

۱. دولت انگلیس خلاصه‌ای از این یادداشتهای مکرر موافقت‌نامه را با توجه به استقلال ایران از دولت روسیه در سال ۱۸۳۸ م.، ۱۸۶۵ م.، ۱۸۷۳م.، ۱۸۷۴م. و ۱۸۸۸ م. در آورده است، ولی معلوم نبود که روسها پایبند این وثیقه‌ها خواهند بود یا نه (نگاه کنید به ر. ل. گریوز، *Persia and the defence of India, 1884–1892* (لندن، ۱۹۵۹ م.)، ص ۱۰۲).

گرفت. محمدمیرزا در تبریز بود و افرادی برای آمدن به‌تهران و تأیید سلطنت خود نداشت. قشون او هم به‌دلیل نداشتن خوراک و پوشاک و حقوق در حال فروپاشیدن بود. روسها برای جلوس وی بـه‌تخت سلطنت قشون افسر و ذخایر در اختیار او گذاشتند. سفیر انگلیس هم با شدت عمل تمام وارد کار شد و به‌منظور اغوای قشون برای حرکت با وسایلی وارد میدان گشت؛ و در ۱۰ نوامبر قشون آماده حرکت بطرف پایتخت شد. در ۱۶ نوامبر محمدمیرزا همراه سفیران انگلیس و روس تبریز را ترک گفت (چون فتحعلیشاه اداره روابط خارجی را در سال ۱۸۱۰ م. به‌عباس‌میرزا سپرده بود. این سفیران معمولاً در دربار ولیعهد اقامت داشتند). تهران در ماه دسامبر گرفته شد و لشکری به‌جنوب گسیل گشت که حسینعلی‌میرزا مدعی سلطنت را درهم شکست. خطر فروپاشی سلطنت ایران مرتفع شد ولی ضعف آن آشکارا معلوم گشت.

سالهای اولیه سلطنت‌محمدشاه (۱۸۳۴-۴۸ م.) مبین رشد ثقل حضور روسیه و ترس از آن بود. انگلیس بار دیگر کوشید که موقعیت خود را در دربار ایران تثبیت کند ولی در این زمان وضع طوری بود که هر نوع اقدام برای حفظ استقلال ایـران با انکار روبـرو می‌شد. ایـن مسأله زنگ خطری برای ایران بود و آن را مظنون ساخته بود، هرچند که ضمناً جریان درگیری دیگری نیز در این میان وجود داشت و آن این عقیده بود که علائق بریتانیا آنقدر با حفظ ایران به‌عنوان سدی در مقابل هند گره‌خورده که بریتانیا به‌هرنحوی که شده از ایران حمایت خواهد کرد. تأثیر عمومی آن الزاماً این بود که از اصرار دولت ایران برای تقویت منابع خود از راه اصلاحات داخلی و یا مقاومت در مقابل نفوذ روسیه کاست.

در سال ۱۸۳۵ م. روسیه علاقه متزایدی به‌سواحل شرقی دریای مازندران نشان داد. دولت ایران هم که بالاخره متقاعد شده بود نمی‌تواند ایالاتی را که روسیه تصرف کرده بازپس گیرد، روبه‌سوی شرق آورد. محمدشاه، علی‌رغم ازهم‌گسیختگی قشون خود، وعجز کامل اداره امور مالی و بی‌نظمیهای مملکت — بلوچها به کرمان حمله کرده بودند، ترکمانان خراسان را غارت کرده و اکراد درآذربایجان بی‌نظمی راه انداخته بودند و اغتشاشاتی در پائیز سال ۱۸۳۵ م. در اصفهان رخ نموده بود — تصمیم گرفت بطرف مشرق لشکرکشی کند و ترکمانان را گوشمالی داده و عملیاتی علیه هرات تدارک ببیند؛ او در این کار از سوی سفیر روسیه مورد

تشویق قرار گرفت.

درواقع تسلط ایران برترکمانان یک مسأله حیاتی بود: اگر او در این کار ناکام می‌شد روسیه بلافاصله سلطهٔ مؤثر خود را براستپهای تراکمه اعمال می کرد چنانکه بعدها هم این کار راکرد. با توجه به‌هرات، ایران شکایاتی داشت: به‌حاکم هرات درزمان سلطنت فتحعلیشاه دستورداده شد که از اقدامات‌غارتگرانه‌ای که اتباع ایرانی را اسیر کرده و به‌صورت برده و غلام درمی‌آورد جلوگیری کند که این کار انجام هم نشد.

بریتانیا به‌دلیل افزایش نفوذ روسیه در ایران سیاست خود را در افغانستان در رابطه با ایران و دفاع از هند توسعه داد. برطبق آن به‌ایران اخطار کرد که هرنوع نقشه برای فتح افغانستان با نارضایتی عظیم او مواجه خواهد شد. بالاخره حمله ایران به‌هرات منجر به‌راندن هیأت انگلیسی در سال ۱۸۳۷ م. از ایران شد. و اعزام لشکری به‌جزیره خارک از طرف انگلیس، ایران را مجبور کرد که نیروهای خود را از هرات عقب بکشد.

لشکرکشی به‌هرات تأثیر معکوسی در وضع داخلی بجا گذاشت چنانکه این وضع در جنگ با روسیه هم پیش آمده بود. در سال ۱۸۳۹ م. بی‌نظمی در اصفهان و اغتشاشات در شیراز، کرمانشاه، قم و سایر شهرها بار دیگر رخ نمود. مالیات‌بندی قشون در آذربایجان نیز مشکلاتی پیش آورد و وضع مالی بحرانی گردید. در دست مردم تعدادی بروات دولتی دیده می‌شد که پرداخت نشده بود. حقوق قشون طبق معمول عقب افتاده بود. درآمد و عایدات ایالتی جمع‌آوری نشده بود. ارتشاء همه‌جا را گرفته و فروش مناصب همه‌جاگیر شده بود. روابط ایران ـ ترکیه هم تیره گشته بود. مع‌الوصف خبر برگشت قشون انگلیس، از افغانستان سال ۱۸۴۱ م. موقتاً امید ایران را برای عملیات مجدد در هرات تقویت کرد. این مسأله تاحدمدت بود و بخشی از آن بدین‌خاطر بود که ایران از سوی روسیه هیچ نوع کمکی دریافت نکرده بود ــ زیرا درنتیجه وقایعی که در اروپا رخ داده بود روابط انگلیس ـ روس روبه‌بهبود گذاشته بود ــ و هیأت انگلیسی بار دیگر در اکتبر سال ۱۸۴۱ م. برگشت.

وضع داخلی همچنان درهم بود؛ و به‌دلیل نقشی که بریتانیا و روسیه‌توأمان در تأمین تاج و تخت محمدمیرزا بازی کرده بودند گرایشی در سرزنش این ابرقدرتها (مخصوصاً بریتانیا) بخاطر بدبختیهای مملکت که حیات سیاسی ایران را

مدت چندین سال آینده به‌ستوه آورد، رخ نمود. در این زمان ضعف جدیدی دولت ایران را فراگرفت: و آن تقسیم ایران بین شمال و جنوب بود. آذربایجان معمولا جایگاه ولیعهد بشمار می‌رفت و وقتی که محمدشاه راهی تهران شد در معیتش تعداد عظیمی از ترکان آذربایجان بودند که همین مسأله قبلاً انشقاقی بین عناصر ترک نژاد و ایرانی بوجود آورده بود. این قضیه حال با رقابت روس ـ انگلیس تقویت گردیده بود و زمانی مشخص شد که شمال شدیداً در حوزه نفوذ روسیه و جنوب در قلمرو انگلیس قرار گرفت. در این میان باز هم دولت ایران می‌ترسید که یکی از شاهزادگان تبعید شده ــ که از زمان جلوس محمدشاه به‌بعد چندین نفر از آنها وجود داشتند ــ به کمک یکی از این ابرقدرتها برگشته و ایجاد خیزشی کند و یا حتی دولتی در شمال ویا جنوب که‌تحت نفوذ روسیه‌و انگلیس بود ایجاد نماید.

وضع شمال و جنوب ایران به‌هیچ‌وجه یکسان نبود. حاصلخیزترین ایالات در شمال قرار داشت که اکثر جمعیت مملکت نیز در آن نواحی متمرکز شده بود؛ و تبریز در این زمان نخستین شهر تجاری ایران محسوب می‌شد. روسیه در شمال توانسته بود فشار نظامی اعمال کند. و نیز ترس اینکه ساکنین امکان دارد به روسیه پناهنده شوند تا حدی مشکلی برای دولت در ایالات شمالی بشمار می‌رفت. از سوی دیگر جنوب ایران هنوز سر از خرابیها و زوالهای ناشی از بی‌نظمی بین دوره سقوط صفویه و ظهور حکومت قاجار برنیاورده بود و همچنان بی‌نظمی و سوء حکومت در همه‌جای آن حکمفرما بود.

حساسیت ایران نسبت به‌دخالت ابرقدرتها با استناد اساس شورش آقاخان محلاتی درکرمان به‌دخالت انگلیس، متبلور شد. او در بهار سال ۱۸۴۲ م. به موفقیتهایی دست یافت ولی بالاخره تارو مار شده و به‌هندوستان برگشت. مع‌الوصف همین واقعه روابط بین ایران ـ انگلیس را در سالهای آخر سلطنت محمدشاه آشفته ساخت.

مسأله حمایت که با مسأله بست پیوند خورده بود و در زمان سلطنت محمدشاه یکی از عوامل اصلی منازعه شده بود موقعیت ایران را در برابر روسیه و بریتانیا تصویر می کرد. این دو جریان از اساس مستقل بودند. در قرن نوزدهم به خاطر ارتشای تشکیلات قضایی، در مقابل بیعدالتی و یا بیعدالتی مفروض مسأله تحصن هرچه بیشتر توسعه یافت. جریان مکرر تحصن از اواسط قرن نوزدهم به‌بعد

در نتیجه زوالی بود که در شئون مملکتی رخ داده بود که یک قسمتش براثر رخنه نفوذ اروپاییها بود و یک قسمت هم به‌خاطر سنگینی متزاید استبداد بود که از مسأله بست تقریباً تحصنی درمقابل اعمال قدرت دلبخواهی دولت محسوب می‌شد. محمدشاه درسال ۱۸۴۳ م. درصدد برآمد تا عمل تحصن را تخفیف داده و یا ازبین ببرد که موفق هم نشد. جاهای عادی تحصن مساجد یا زیارتگاهها، خانه مجتهدین و اصطبلهای سلطنتی بود. درسال ۱۸۵۰ م. در رابطه با حق تحصن بین اعضای جامعه مذهبی و دولت درگیری پیش آمد و درسال ۱۸۵۸ م. ناصرالدینشاه سعی کرد این عمل را ازبین ببرد. این تلاش نیز با ناکامی روبرو شد.

با برقراری سفارتخانه‌های خارجی در ایران، تحصن شکل جدیدی به‌خود گرفت که باز هم در اطراف خانه‌ها دور می‌زد و در نتیجه با مسأله حمایت قرین شد. این نوع حق تحصن معمولاً به‌تبهکاران عرضه نمی‌شد بلکه فقط از آن شخصیتهای سیاسی بود که از نظر افتاده بودند و زندگیشان در خطر بود. یک چنین عملی برای استقلال ایران زیان‌آور بود؛ ولی تجربه نشان داده بود که افراد کمتر می‌توانستند به‌امنیتی که دولتشان به‌آنها عرضه کرده بود اعتماد کنند و لذا به‌دلیل ثقل حضور بریتانیا و روسیه در ایران گرایش به‌طرف تحصن جوبی در سفارتخانه‌ها زیاد شد. مأمورین انگلیس درصدد محدود کردن کاربرد آن برآمدند ولی کاملاً موفق نشدند؛ و با رشد ضعف دولت ایران در مقابل این دوابر قدرت، ارتشای تشکیلات دولتی وافزایش دخالت روسیه، درمسأله حمایت تغییر و تبدلات چندی صورت پذیرفت.

یکی از برجسته‌ترین موارد تحصن از آن بهمن میرزا، یکی از حکام نسبتاً محبوب و موفق آذربایجان بود که با حاجی میرزاآقاسی (که در سالهای نخستین سلطنت محمدشاه او را تحت نفوذ داشت و اعمال قدرت او بسیار با پستی و پول‌پرستی عجین شده بود) اولین نخست‌وزیر، درگیری پیدا کرد و در مارس سال ۱۸۴۸ م. در سفارتخانه روس پناه گرفت و بالاخره در روسیه متحصن شد. این واقعه احساسات مردم ایران را برانگیخت که‌مبادا بهمن‌میرزا به کمک روسیه اوضاع آذربایجان را درهم بریزد؛ و یا اینکه مبادا بی‌نظمیهای بعدی بهانه به‌دست روسیه بدهد تا در امور ایران هرچه بیشتر دخالت نماید و حتی این ایالت را تصرف کرده و آن را تحت حکومت بهمن‌میرزای تحت‌الحمایه به‌صورت یک امارت‌نشین مستقل

درآورد.

درسال ۱۸٤٤م. فروش مناصب دولتی درهمه‌جا متداول شد. این مسأله‌نشانی ازفروپاشی کامل مالی دولت بود که قابل مقایسه با آن وضعی بود که درعهد آل‌بویه، قبل ازظهور اقطاع به‌عنوان نهاد مسلط سیاسی و اقتصادی دولت بوجود آمده بود.

ولی در این موقع نظام جدید که بالاخره ظاهر شده بود، دولت متمرکزی بود که بر اساس قالب و الگوی اروپای غربی تشکیل شده بود. حکام مجبور بودند که خودشان برای هزینه حکومتشان، مالیات بیش از اندازه براهالی محلی تحمیل کنند و در پرداخت عایدات به‌دولت مرکزی تأخیر نمایند چراکه آنها هرگز در مورد حفظ مناصب خود مطمئن نبوده‌اند. نمایندگانی به‌دربار می‌آمدند و حکام به‌دلیل فرونشانی شکایات آنها،قربانی آنان می‌شدند. در این میان کس دیگری پیدا می‌شد و منصب او را می‌خرید و تنها سود اهالی محلی در این بود که حاکم دل‌رحم و با انصافی نصیب آنها گردد. با واگذاری عایدات، حقوقها پرداخت می‌شد و حواله‌بگیران نظیر حکام و به‌همان دلایل، درصدد برمی‌آمدند که بیشترین مبلغ را در اسرع وقت گردآوری کنند. درسال ۱۸٤٦ م. از عایدات ایالتی چیزی به‌تهران نرسید. پرداختهای دولت بیشتر به‌صورت بروات بود که به‌صورت مبلغی تا زمان تحصیل عایدات صادر می‌شد. درنتیجه ارزش آنها بسیار عادی بود.

رؤسای متعدد مازندران ناراضی بودند. آصف‌الدوله حاکم خراسان ازکار برکنار شد و به‌ترکیه تبعید گردید؛ سالارالدوله پسر اوکه در این ایالت باقی مانده بود فتنه‌ای راه انداخت. از سوی دیگر کشور شاهد ناآرامیهای گسترده و بی‌نظمیهایی بود که پیروان سیدعلی‌محمد، معروف به‌باب، در قسمتهای مختلف ایران در سال ۱۸٤۸ م. بوجود آوردند. او در سال ۱۸٤٤م. خود را مهدی اعلام کرد. وی اصلاً شاگرد سید کاظم رشتی رهبر شیخیه، یکی از فرقه‌های افراطی بود که آیینی آورد که برطبق آن بایستی در تمام زمانها یک نفر به‌صورت بابی بین امام دوازدهم و پیروانش بوده باشد. نمونه این واسطه‌ها چهار نفر باب متوالی بودند که پس از غیبت صغرای امام، امام از طریق آنها با پیروانش رابطه برقرار کرد. بابیها، همانند اسماعیلیه، معتقد به‌برقراری سلطه خدا در روی زمین بودند و همانند آنها دارای گرایشهای مهدویت و زاهدانه بودند. این حرکت روحانیون را خوش نیامد مضافاً براینکه دولت هم آن را تهدیدی برای ثبات به‌حساب آورد.

باب درسال ۱۸٤۷ م. گرفتار شد و محبوس گردید.

محمدشاه در ٤ سپتامبر ۱۸٤۸ م. مرد. ناصرالدین‌شاه، ولیعهد، که پس از سقوط کامران‌میرزا حاکم آذربایجان شده بود، در خزانه خود پولی نداشت تا به توسط آن بتواند بیاید و برتخت سلطنت بنشیند. جامعه تجار قبول کرد تا پول مورد نیاز را برای او تهیه کند و این کار را کرد. او در ۲۰ اکتبر وارد تهران گردید. هرچند که او بدون درگیری با کسی به‌تخت سلطنت تکیه کرد ولی وضع و احوال بسیار متشنج بود. خزانه خالی بود. و در اصفهان، کرمان و خراسان فتنه و شورش راه افتاده بود. بابیها هم خیزش کرده و گرفتاریهایی ایجاد کرده بودند: اولین فتنه آنها در مازندران از دسامبر ۱۸٤۸ م. تا ژوئیه ۱۸٤۹م. بود. فتنه دوم آنها به دنبال آن در زنجان (مه ـ دسامبر ۱۸۵۰ م.) رخ داد و سومی هم در نیریز صورت پذیرفت که در خلال آن باب از زندان بیرون آورده شده و به‌دست مردم کشته شد.

در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه (۹۶-۱۸٤۸ م.) روندهای جدیدی رخ نمود و نفوذها و تأثیرات جدیدی احساس شد. اولین اقدام برای تغییر و تحولات در زمینه امور نظامی صورت گرفت. اولین صدراعظم ناصرالدین‌شاه، میرزا تقی‌خان ملقب به‌امیرنظام که از سال ۱۸٤۳ م. وزیر آذربایجان بود به‌سروسامان دادن ارتش مشغول شد. او در سال ۱۸۳۰ م. همراه هیأتی به‌روسیه رفت که برای عذرخواهی از مرگ گریبایدوف گسیل شده بودند. او همچنین در زمان سلطنت محمدشاه و رواج تنظیمات در امپراتوری عثمانی، نماینده ایران در تحدید حدود ایران ـ ترکیه بود. گردانهای موجود ارتش تقویت شد و گردانهای جدیدی ایجاد گشت. تعداد قشونی که همیشه در تبریز و تهران نگهداری می‌شدند افزایش یافت. در روش سربازگیری تحول عمیقی صورت پذیرفت. هریک از شهرها و با روستاها (مگر در مواقعی که بنابه دلایلی از این کار معاف شده بودند) موظف شدند که در قبال قسمتی از عایداتشان، تعدادی سرباز تهیه کنند و یا اینکه در بعضی موارد پولی معادل باحقوق تعدادی از سربازان بپردازند. وظیفه حاکم و یا زمیندار محلی گسیل آنها به‌پایتخت و یا مراکز ایالتی شد. بنابراین خدمت نظام، تعهدی برزمین شد نه تعهدی بر گردن گیرنده زمین؛ و ارتش دیگر ارتشی مرکب از سربازان

بنیچه‌ای که حاکم و یا زمیندار محلی تهیه می‌دیدند، نبود، که وفاداری آنها به فرماندهانشان باشد نه به‌دولت. مع هذا در عمل تحول اساسی در درجه اول این بود که این مسأله بار سنگینی بردوش روستاییان شد که مجبور بودند به‌طور مداوم سرباز به‌دولت عرضه کنند.

در سال ۱۸۵۱ م. اولین مدرسه عالی به‌نام دارالفنون ایجاد شد که هدف از آن آماده کردن افسرانی برای ارتش جدید و مأمورینی برای دیوانسالاری بود. مدرسینی از اروپا آورده شد. این مدرسه عالی، در خلال تحولاتش، فقط به‌درد ارتش نخورد، چون تنها تعدادی از شاگردان آن جذب ارتش گردیدند، بلکه نقش بسیار مهمی در تنویر افکار عمومی بازی کرد و صدها نفر از جوانان مملکت را در زمینه نظامی و علوم دیگر تربیت کرده و تحویل اجتماع داد.

امیرنظام که توانسته بود در عرض مدت کوتاهی، به‌قدرت زیادی برسد تلاش پیگیری برای محو بعضی از مفاسد دستگاه مالی انجام داد. مستمریها و حقوق در بعضی موارد به کنار گذاشته شد و در موارد دیگر کاهش یافت. همین مسأله موجبات نارضایتی طبقات بالای جامعه و اعضای جامعه مذهبی را خصوصاً در آذربایجان فراهم ساخت. مستمریهای کمی که به‌ملاها و سادات روستاها داده می‌شد نیز ازبین رفت. همین مسأله نارضایتی را از حد گذرانید.

جنگ علیه شورشیان خراسان و غارت جاده‌های کاروان‌رو در جنوب، ضمناً تأثیر شدیدی در تجارت بجا گذاشت و در سال ۱۸۵۰ م. در میان طبقه بازرگانان آذربایجان افلاسهایی صورت گرفت. خشکسالی و عدم تولید محصول در قسمتی از این ایالت در عرض سه سال متوالی‌مزید برعلت شد و مهاجرتهای سنگینی از اورمیه تا تفلیس صورت گرفت. کردان شقاقی سربه‌شورش برداشتند و به‌مدت دو سال هیچ نوع مالیاتی نپرداختند.

تمرکز قدرت در دست امیرنظام و کوششهای وی در زمینه اصلاحات مالی موجب مخالفتهای زیادی بااو شد که بالاخره شاه حمایتش را از او برگرفته و دل به‌دسایس علیه وزیر خود بست و او را معزول ساخته و سرانجام وی را در سال ۱۸۵۱ م. بقتل رسانید. نیروی آقاخان نوری، جانشین او، بیشتر صرف خنثی کردن دسایس رقبای خود و تا حدی هم شاه در خصوص اعمال قدرت مطلقه او، شد.

تلاش در زمینه اصلاحات مالی عقیم ماند، سوء حکومت ادامه یافت و

به‌محض اینکه بی‌نظمی در ایالات شیوع پیدا کرد عدم محبوبیت دولت روبه‌افزایش گذاشت. یکی از عواملی که به‌این عدم محبوبیت کمک کرد عامل معاملات‌دولتی به‌توسط مأمورینی به‌نام محصل بود. این عمل، عمل تازه‌ای نبود، بلکه کاملترین آن، محصلینی بودند که در زمان ایلخانان قبل از اصلاحات غازان بکار گرفته می‌شدند. آنها در مواقع معینی برای اجرای اوامر دولتی، جمع‌آوری مالیاتها، فراخوانی سربازان بنیچه، گردآوری قروض و جرایم گسیل می‌شدند. وظایف آنها اغلب با شدت عمل بیش از حد همراه بود و زیاده ستانیهای آنها بسیار سنگین بود. در این میان هیچ تأمین جانی و یا مالی وجود نداشت و خصوصاً روستاییان در معرض ظلم و ستم زیادی قرار می‌گرفتند.

بابیها پس از سرکوبی فتنه‌هایشان در آغاز سلطنت ناصرالدینشاه، برای مدتی آرام بودند ولی در سال ۱۸۵۲ م. سه نفر از آنها در صدد قتل شاه برآمدند. چنین می‌نماید شدت عملی که پس از این عمل درباره این حرکت بکار رفته ویژگی نظامی آنرا ازهم‌پاشیده تا آنجایی که پس از آن فقط به‌صورت یک حرکت مذهبی درآمده است. در درون آن انشقاقهایی صورت پذیرفت: در سال ۱۸۶۳ م. میرزا-حسینعلی بهاءالله خود را رهبر جدیدی قلمداد کرد که از سوی خدا برگزیده شده است[!] و پیروان او نیز به‌نام بهایی معروف شدند. آنها از نظر تعداد برباییها پیشی گرفتند.

ضمناً تمام امیدها برای ضمیمه دوباره هرات به‌ایران نقش برآب نشده بود. پس از مرگ حاکم بالفعل آن در سال ۱۸۵۱ م.، لشکری برای گوشمالی ترا لمه فرستاده شد ولی هدف از آن تصرف هرات بود. در اکتبر سال ۱۸۵۲ م. علی‌رغم اخطارهای سفیر انگلیس مبنی براینکه دولت انگلیس در خصوص تصرف هرات توسط ایران همچنان بی‌تفاوت باقی‌نخواهد ماند، نیروهای ایران این شهر راتصرف کردند. مع‌الوصف در ژانویه ۱۸۵۳ م. عهدنامه‌ای با دولت ایران امضا شد که از دخالت در امورهرات اجتناب کند و به‌تبع آن نیروهای ایران از آنجاخارج شدند.

کمی پس از آن دولت ایران درصدد برآمد که از روسها برای آماده ساختن نظامیان در تبریز و کرمانشاه برای حرکت به‌طرف عثمانی، دعوت بعمل آورد. این لشکرکشیها بجایی نرسید و وقتی که بریتانیا در سال ۱۸۵۴ م. به‌روسیه اعلام جنگ داد کورسویی از امید در دل ایرانیان تابیدن گرفت که بریتانیا روبه‌سوی

ایران خواهد آورد و این کشور را در بازگرداندن مناطقی که روسیه گرفته بود کمک خواهد کرد و نیروی مرکبی از ایرانیان-انگلستان برای کمک به‌شیخ شامل در داغستان به‌قفقاز فرستاده خواهد شد. هیچ نوع پیش درآمدی در ایران رخ ننمود و ایران همچنان بیطرف باقی ماند. اتحاد انگلیس با امپراتوری عثمانی بهبود کمی در روابطش با ایران ایجاد کرد. مسأله تقویت روابط انگلیس با افغانستان، همسایه سنی مذهب ایران، و امضای قرارداد پیشاور در ۳۰ مارس ۱۸۵۵ م. با دولت محمدخان، ایران را آزرده خاطر کرد، چرا که مرزهای شرقی همسایه او را تقویت کرده بود و نیز نسبت به‌سیاست ایران بی‌اعتمادی نشان داده بود.

به‌دلیل بازیافت روابط در سال ۱۸۴۱ م. و نوعی سردی و عدم تفاهم، هنوز با انگلستان اختلافات گوناگونی وجود داشت. این مسأله با مبارزه مهلکی که در افغانستان جاری بود دوچندان شد و بعضی از مأمورین ایران عقیده داشتند که اگر ارتش ایران در جلال آباد ظاهر شود مردم هند علیه بریتانیا وارد عمل خواهند شد، و همین امر دولت ایران را تشویق کرد که تصور کند زمان، زمان منضم کردن هرات به‌قلمرو ایران است. اختلافات با انگلیس در سال ۱۸۵۶ م. به‌اوج خود رسید و زمانی که ناصرالدین‌شاه به‌حاکم خراسان دستور داد که به‌طرف هرات حرکت کند، انگلیس اعلان جنگ به‌ایران داد. نیرویی به‌جنوب ایران گسیل شد. پس از یک لشکرکشی مختصر، قرارداد صلحی در ٤ مارس ۱۸۵۷ م. در پاریس منعقد گشت. مردم علاقه‌ای به‌جنگ نداشتند: برای هزینه‌های ارتش مالیاتهای اضافی دیگری در شهرها برقرار شده بود که‌در بعضی موارد با مقاومت مردم روبرو شد. فراخوانی مجتهدین برای جهاد عده کثیری را تهییج کرد. بی‌نظمیهای شدیدی در سال ۱۸۵۷ م. در تبریز بوقوع پیوست و مردم تهدید کردند که به‌روسیه مهاجرت کرده و بهمن میرزا را برگشت خواهند داد. روابط تجاری قطع شده بود؛ نرخها بالا رفته بود؛ راهها پر از قطاع‌الطریق گشته بود؛ و در تبریز و سایر شهرهای بزرگ تقریباً هر روز بی‌نظمی راه افتاده بود.

شاید مهمترین نتیجه جنگ تقویت این عقیده — که دربعضی از حوزه‌ها برای خود زمینه پیدا کرده بود — بود که دلیل اصلی قدرت برتر ملل اروپای غربی، شکل حکومتی آنهاست. در این زمان بود که از راه دیپلماسی، تجارت، مسافرت و تعلیم و تربیت تماس روبه‌افزونی با اروپا برقرار شده بود و برای نخستین بار فکر

اینکه نه‌تنها بایستی مفاسد را اصلاح کرد بلکه بایستی در نظام واقعی حکومت هم اصلاحی ایجاد نمود، رشد کرد. ملکم‌خان ناظم‌الدوله یک نفر ایرانی ارمنی‌الاصل تحصیلکرده پاریس که بعدها سفیر ایران در لندن شد طی مقاله‌ای که در خلال سالهای ۱۸۵۸ م. و ۱۸۶۰ م. نوشت به‌بدبختیهای داخلی ایران اشاره کرد و نیز از امکان تهدید و تعدیات سن‌پطرزبورگ و کلکته و پیشرفتهای تکنیکی اروپا، صحبت بمیان آورد و بر اصلاحات اداری پای فشرد. ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۵۸م. تصمیم گرفت که مقام صدراعظمی را منحل سازد و بجای آن کابینه یا شورای وزرا تشکیل دهد که هرکدام از آنها در قبال او مسؤول باشند. مع‌الوصف آنها نه به صورت فردی و نه به‌صورت جمعی هیچ‌نوع مسؤولیتی را عرضه نکردند. اغلب اوقات کارهای عمومی توسط شاه ازپیش برده می‌شد. در سال ۱۸۵۹ م. تلاش عقیمی برای تأسیس یک شورای دولتی انجام شد.

چند سال بعد ایران از طریق خط تلگرافی که انگلیس را به هند ربط می‌داد با اروپا به‌طور مستقیم رابطه برقرار کرد. اولین قرارداد گشایش خطوط تلگرافی درسال ۱۸۶۲ م. به‌امضا رسید. گشایش خطوط تلگرافی وضع داخلی را شدیداً تحت تأثیر قرار داد و گام مهمی برای مرکزیت حکومت گردید. این مسأله از یک‌سو حکومت را قادر ساخت که با ارسال سریع اخبار و احکام به‌ایالات، سلطه مؤثر خود را در آنجا برقرار سازد و از دیگر سو مردم را با مرکز به‌تماس نزدیک کشانید و به‌تبع آن قدرت حکام محلی کاهش یافت.

در سال ۱۸۷۱ م. تحولات دیگری صورت گرفت: یک شورای دولتی که مرکب از شانزده نفر بود برای اجرای کارهای دولتی تشکیل شد. در ماه دسامبر همان سال میرزا حسینخان مشیرالدوله که در ماه سپتامبر به‌وزارت جنگ منصوب شده بود صدراعظم شد و جای این مقام بالاخره پس از سیزده سال پرشد. وی شروع به‌اصلاحات همه‌جانبه اداری کرد؛ و در بهار همان سال شورای‌نظامی تأسیس شد. شورای دولتی بار دیگر سازمان یافت؛ و در دسامبر سال ۱۸۷۲ م. تعدادی از وزرا تحت نظارت صدراعظم شروع بکار کردند. این شورا احتمالا بر اساس الگوی شورای سلطنتی روسیه ایجاد شده بود. این شورا یک تنه شورایی بحساب می‌آمد که شاه در رأس آن قرار داشت و بعضی اوقات درباره اجرای اوامر او که قبلاً صادر شده بود به‌بحث می‌نشست. شاه باز هم تنها مجری مطلق‌محسوب

می‌شد.

روسیه در آغاز جنگهای کریمه، پس از خنثی شدن نقشه‌هایش در خاور نزدیک، روبه‌سوی آسیای مرکزی آورد. در سال ۱۸۶۳ م. استپهای قرقیزستان را مطیع خود کرد. تاشکند در سال ۱۸۶۵ م. و خجند در سال ۱۸۶۶ م. و بخارا بلافاصله پس از آنها سقوط کرد. در ژوئن سال ۱۸۶۶م. اعلام شد که نوعی تفاهم پنهانی بین ایران و روسیه ایجاد شده که از طریق آن دولت روسیه به‌شاه قول داده که اگر علیه روسیه دسیسه نکند، او با تمام قوا سعی خواهد کرد تا از راه دره‌های سیحون و جیحون دولت ایران هرات را تسخیر نماید. ولی زمانی که روسیه در سال ۱۸۶۹ م. قشونش را در کراسنودسک پیاده کرد تا بیابان را بطرف‌خیوه بپیماید نگرانی ایران دوچندان شد. نیروهای روسیه از کراسنودسک شروع به‌اعمال قدرت در تمام سرزمین تا شمال اترک کردند که مرز قانونی ایران را در جنوب این رود تعیین می کرد. آنها در سال ۱۸۷۳ م. یک ایستگاه نظامی در چیکشلار نزدیک دلتای اترک تأسیس کردند؛ و از آن زمان به‌بعد ادعا نمودند که‌مسیر اترک‌بایستی مرزبین دو کشور گردد.

در این زمان بود که برای ناصرالدین‌شاه و وزیر اومیرزاحسینخان کاملا آشکار شد که تهدید بنیادی به‌استقلال ایران ازسمت روسیه است وایران بدون برخورداری از کمک در مقابل پیشرفت روسیه نخواهد توانست مقاومت کند. از سوی دیگر، آنها نمی‌خواستند برده‌بریتانیاگردند؛ از این‌رو در صدد برآمدند تا علاقه ابرقدرتها را به‌پیشرفت اقتصادی ایران جلب کنند، با این امید که—اگرآنها علقه‌ای دراین کشور دارند — به‌حفظ استقلال آن‌هم علاقه‌مندگردند. مشکل این زمان این بود که به‌غیر از بریتانیا و روسیه، هیچ ابرقدرت دیگری در ایران صاحب علقه‌ای نبود. همین ملاحظات بود که موجب شد تا به‌بارون رویتر یکی از اتباع انگلیس در سال ۱۸۷۲ م. امتیازی واگذار گردد. این امتیاز بسیار وسیع و گسترده بود و در میان چیزهای دیگر شامل تأسیس راه‌آهن و جاده، کارهای آبیاری و تأسیسات یک بانک ملی بود. روسها ازجا در رفتند. وقتی که سال بعد شاه راهی اروپا شد دریافت که نسبت به‌این امتیاز انتقادات زیادی وجود دارد از این‌رو در موقع برگشت به ایران آن را تحت فشار سنگین دولت روسیه، منحل ساخت.

واقعیت اینکه اگر ناصرالدین‌شاه توانست در سال ۱۸۷۳ م. از اروپا دیدن

کند در نتیجه پیشرفتی بود که در سالهای قبل در برقراری سلطه مؤثر حکومت مرکزی حاصل شده بود. اقدام مهم دیگر در این خصوص ایجاد بریگاد قزاق بود. در نتیجه دومین دیدار شاه از اروپا در سال ۱۸۷۸ م. یک هیأت اتریشی و روسی برای سازماندهی سواره‌نظام وارد ایران‌شد. هیأت اتریشی ایران‌را درسال ۱۸۸۱م. ترک کرد، ولی افسران روسی ماندگار شدند و تشکیلاتی ایجاد کردند که به‌نام بریگاد قزاق معروف شد. اولین هنگ آن در سال ۱۸۷۹ م. و دومین آن در سال ۱۸۸۰ م. برپاگشت. افسران روسی برای مدت کمی در هرکدام از آنها مأموریت داشتند. تسلیحات و تجهیزات بریگاد را دولت روسیه تهیه می کرد و فرماندهی آن از وزارت جنگ روسیه دستور می‌گرفت. بریگاد قزاق که تنها نیروی مؤثر و قابل اعتماد در ایران بود در حفظ حکومت مرکزی نقش‌عمده‌ای ایفا کرد؛ این بریگاد بعدها برای پیش‌بردن اهداف روسیه در ایران نقش بسیار مهمی بازی کرد.

مع‌الوصف تلاش برای تقویت موقعیت داخلی و خارجی حکومت ایران از راه رواج تحولاتی در اشکال حکومتی موفق‌تر از تلاشهای اصلاح نظامی در زمان جنگهای روسیه و بعد از آن در اوایل قرن نوزدهم نبود. و علل آن هم مشابه هم بود. قدرت اجرایی احکام دولتی افزایش یافت ولی در ماهیت حکومت تغییری رخ نداد و هیچ نوع مسؤولیتی به‌مردم عرضه نشد و به‌طور کلی مردم را در امور مملکتی هیچ‌نوع شرکتی ندادند. نارضایتی تسکین نیافت.

سالهای متأخر سلطنت ناصرالدین‌شاه مبین افزایش فشار روسیه بود که بریتانیا هم دست کمی از آن نداشت چرا که می‌خواست دولت ایران را برای گشودن راه تجارت متقاعد سازد، و نیز به‌مفاسدی حمله می کرد که حکومت را از درون می‌پوساند و منظورش هم در این حمله جلوگیری از پیشرفت روسیه بود. ولی این تلاشها بجایی نرسید چرا که ناصرالدین‌شاه هرچه‌بیشتر از روسیه متوحش می‌شد و نسبت به‌فشار آن حساس‌تر می‌گشت.

بریتانیا در سال ۱۸۷۹ م. در نتیجه دومین جنگ افغان، با شاه در رابطه با امکان دستیابی ایران برهرات و سیستان به‌مذاکره نشست. بنابه دلایل مختلفی هیچ کدام از طرفین مذاکره‌هوده‌ای نبردند و این مذاکرات در سال ۱۸۸۰ م. بنابه دستور شاه معلق گردید. مع‌الوصف درسال ۱۸۸۲ م. تعدیات روسیه در شرق دریای خزر زنگ خطری برای‌ایران بود ووقتی که بحران پنج ده در سال ۱۸۸۵م.

رخ نمود. ناصرالدین‌شاه از بریتانیا خواست تا برای حمایت او در مقابل تجاوز روسیه یک تضمین رسمی عرضه کند. دولت انگلیس در وضعی نبود که یک چنین تضمینی ارائه دهد — در این میان راهی وجود نداشت که بریتانیا بتواند کمکش را به‌ایران برساند — و همین مسأله ناصرالدین‌شاه را مجبورساخت که تشکیلات کشوری خود را بهبود بخشد و بین خلیج‌فارس و شمال وسایل ارتباطی بهتری راه بیندازد.

اخافه روسیه همچنان ادامه داشت و در سال ۱۸۸۷ م. یک قرارداد پنهانی منعقد گشت که برطبق آن شاه متعهد شد که اجازه هیچ نوع تأسیس راه‌آهن و یا راه‌آبی را بدون مشورت با امپراتور روسیه به‌هیچ کشور بیگانه واگذار نکند. وقتی که سفیر جدید انگلیس، سرهنری دراموند ولف در سال بعد به‌ایران گسیل شد مأموریت داشت که برای حفظ تمامیت ارضی ایران بکوشد و سعی کند که منابع درآمد ایران را توسعه بخشد. انگلیس در پیگیری این اهداف، در زمینه ترقی بازرگانی و تشویق برای حکومت بهتر، درصدد تحصیل همکاری روسیه برآمد با این‌امید که ایران را به‌صورت یک دولت ثابت سپرگونه درآورد. مع‌ذلک روسیه علاقه‌ای به‌یک‌چنین سیاستی نداشت و سیاست اخافه خود را همچنان ادامه داد.

در آغاز سال ۱۸۸۸ م. شاه باز هم با بریتانیا بر سر وثیقه‌ای برای مقاومت در برابر روسیه — درصورت تسخیر ایران توسط آن — به‌مذاکره نشست؛ و درجواب، به‌طورکلی اطمینانهایی دریافت کرد. قرارداد پنهانی روس ـ ایران هنوز برملا نشده بود و استفاده از راه آهن، که دولت ایران را قادر می‌ساخت تا برای مقاومت در مقابل حملات و یا فشار از ناحیه شمال به‌حمایت داخلی متوسل شود، فکر شاه را به‌خود مشغول داشته بود.

در ۲۲ مه ۱۸۸۸ م. در نتیجه اقدامات ولف، ناصرالدین‌شاه فرمانی مبنی بر تأمین جان و مال تمام رعایای ایرانی، جز افرادی که دست به‌شورش زده بودند، صادر کرد؛ تأثیر این فرمان در زندگی مردم زیاد نبود. ولف سپس توجه خود را به‌گشایش رودخانه کارون به‌روی کشتیها معطوف کرد، طرحی که برای اولین بار در سال ۱۸۷٤ م. مطرح شده بود. ناصرالدین‌شاه در ۳۰ اکتبر ۱۸۸۸ م. فرمانی مبنی بر گشایش این رود بروی تمام کشتیهای ملل مختلف صادر کرد. این اخبار در روسیه با خشم و غضب مورد تفسیر قرار گرفت. شاه در سرتاسر مذاکرات به‌دنبال تحصیل وثیقه‌ای از انگلیس علیه تعدی روسیه بود و قول کتبی گرفت که

اگر روسیه بر حقوق حقه ایران تجاوز کند بایستی نماینده‌هایی به‌طور جدی به سن‌پطرزبورگ گسیل شود.

در اوایل سال بعد به‌بارون رویتر اجازه ایجاد یک بانک دولتی با نام بانک شاهنشاهی ایران واگذار شد که در قبال غرامت لغو امتیاز سابقش بود. این مسأله هم با مخالفت روسیه مواجه شد ولیکن امین‌السلطان صدراعظم، از ادعاهای رویتر حمایت کرد که یک قسمتش به‌خاطر این بود که او متوجه شده بود امتیازنامه رویتر وسیله‌ای برای آزادسازی ایران از قیدو بند روسیه است. مع‌هذا در ماه مارس ۱۸۸۹ م. شاه هر چه بیشتر تسلیم فشار روسیه گردید و موافقت کرد که پنج سال در مورد ایجاد هر نوع راه آهنی صبر کند؛ و در ۱۲ نوامبر ۱۸۸۹ م. در نتیجه فشار مضاعف روسیه، یک قرارداد راه‌آهن روس-ایران به‌امضا رسید که برطبق آن دولت ایران موافقت کرد که هر نوع راه آهن‌سازی را در کشور به‌مدت ده سال بتعویق اندازد. این مذاکرات نشانگر مرحله قابل انتقادی در روابط ایران با روس و انگلیس بود. از یک طرف این مذاکرات نشان داد که روسیه نه تنها کمکی به‌تحولات ایران نخواهد کرد بلکه با هر نوع تلاش برای پیشرفت مملکت نیز مخالفت خواهد نمود؛ و از سوی دیگر بریتانیا نتوانست ناصرالدین‌شاه را متقاعد سازد که با ایجاد تحولاتی در کشور، اقداماتی برای دفاع از موقعیت خود انجام دهد.

نارضایتی در داخل ایران رفته رفته ریشه گرفت. در مارس ۱۸۹۰ م. انحصار خرید و فروش تنباکو و نظارت بر تولید آن به‌یک نفر تبعه انگلیس واگذار شد. همین مسأله بهانه‌ای برای اظهار مخالفت آشکار مردم گردید. دشمنی روسها با شرکت رژی تنباکو قبل از همه ابراز شد؛ و مخالفت با شرکت رژی که بسرعت توسعه یافته بود اول بار از سوی روسیه تحریک گشت. این مخالفت که توسط طبقات مذهبی و تجار رهبری می‌شد بسرعت تبدیل به‌نهضتی علیه فساد داخلی و سوء حکومت از یک‌سو و نفوذ خارجی از سوی دیگر، گردید. انگیزه‌های اعضای جامعه مذهبی که رهبر این خیزش شده بودند احتمالاً متفاوت بوده است. بعضی از آنها به‌این دلیل در این نهضت شرکت کردند تا علیه هر اقدامی که دروازه این کشور را به‌روی کشورهای خارجی باز کند و از نفوذ آنها بر مردم بکاهد مخالفت کرده باشند؛ برخی دیگر می‌ترسیدند که ایران نظیر مصر و هند به‌دست

کفار افتد و شرکت تنباکوی رژی و حضور کارکنان اروپایی آن در ایران، منجر به‌تضعیف اسلام در ایران گردد. ملاها دراعتراضشان علیه شرکت رژی و مسلمین خارج ازکشور و مخصوصاً جمال‌الدین اسدآبادی اشاره زیادی به‌تضعیف اسلام می‌کردند؛ و احتمالاً همین دعوت برای وحدت به‌نفع اسلام بوده که باعث شده مردم از این خیزش حمایت کنند. تجار بیشتر به‌این خاطر با شرکت رژی مخالفت کردند که می‌ترسیدند مبادا فعالیت و منافع آنها به‌خطر بیفتد.

شاه احساس کرد که از دو طرف مورد تهدید قرار گرفته است: از یک طرف توسط روسیه که تهدید به‌مداخله کرده بود و از سوی دیگر— وبرای اولین بار— توسط یک خیزش داخلی مردم. اغتشاشات در اکثر شهرهای معتبر توسعه یافت. فتوایی به‌نام یکی از مجتهدین عظام صادر شد که استعمال تنباکو را محاربه با امام زمان (عج) اعلام کرده بود. استعمال دخانیات در پایتخت و نیز در اکثر ایالات تحریم گردید. بازارها بسته شد و مخالفت با دولت گسترش یافت.

شاه در دسامبر ۱۸۹۱ م. که از گسترش نهضت مردم و امکان دخالت روسیه در صورت بروز جنگ داخلی ترسیده بود امتیاز شرکت رژی را لغو کرد. تنش بزودی فروکش کرد؛ ولی نشان داد که با اعتراض مردم می‌توان روش حکومت را تغییر داد. پرداخت غرامت به‌صاحبان امتیاز به‌مذاکراتی در خصوص اخذ وام انجامید که در ۱۴ مه ۱۸۹۲ م. موافقت اخذ آن از بانک شاهنشاهی ایران امضا شد و پرداختش هم گمرکات خلیج فارس تعیین گردید.

ضمناً در جامعه ایران نیز تحولاتی صورت گرفت. تماس زیاد با اروپا موجب ایجاد احساسات ملی‌گرایی گردید هر چند که این احساسات در درجه اول در قالب وکسوت اسلام ابراز شد. ترس ناصرالدین‌شاه از روسیه و اخافه او توسط روسیه نیز عوامل کمک‌کننده‌ای برای تحول اوضاع بود. ترس از روسیه مسأله جدیدی نبود: بلکه فتحعلی‌شاه در مقابل فشار روسیه مقاومت بی‌ثمری کرده بود؛ و محمدشاه و وزیر او حاجی‌میرزا آغاسی هم بارها نشان داده بودند که حاضر به‌تسلیم نیستند. نه مذاکره برای فروش منابع ایران به‌بیگانگان و نه مسافرت به‌خارج هیچکدام باعث مصالحه عمومی نشد. حمایت آنها از اسلام و احترامشان به‌اعضای جامعه مذهبی هرگز از سوی مردم مورد چون‌و چرا قرار نگرفت. این مسأله فقط از آن ناصرالدین‌شاه نبود: در سالهای نخستین سلطنت او تلاشهای سختی برای کاهش

قدرت اعضای جامعه مذهبی صورت گرفت. تحولات اشکال و قوالب حکومتی و افزایش مرکزیت در خلال سلطنت وی، با تحولی در مفهوم قدرت همراه نشد. هنوز تمام قدرت، دلبخواهی و مطلقه بود. هیچ نوع مرکز بالقوه مخالفت مورد مسامحه قرار نمی‌گرفت؛ و لذا اعضای جامعه مذهبی هم مورد حمله قرار می‌گرفتند؛ این حمله به‌این دلیل بود که برخی از آنها مخالف روشنفکران و تحول بودند، ولی بیشتر به‌این دلیل بود که آنها به‌طور سنتی پناهگاه و ملجایی برای مظلومین بشمار می‌رفتند. بتدریج این عقیده بین مردم ریشه گرفت که ایران از سوی خارج مورد تهدید قرار گرفته و دولت هم نسبت به‌این مسأله بی‌اعتناست و ضعف کشور در نتیجه این است که دولت شریعت را مورد تساهل قرار داده است. در نتیجه نارضایتی علیه دولت بیان گردید که این بیان نه از دیدگاه غیر تسنن — که در گذشته بود — بلکه از دیدگاه اسلام بود، چرا که دولت دیگر به‌عنوان دولت اسلامی بشمار نمی‌رفت و یا توجیه نمی‌شد (حتی به‌صورت غیر محق) چون این دولت نظم را حفظ می کرد و از مرزهای مملکت دفاع می‌نمود.

با افزایش مرکزگرایی و رشد قدرت ارتش منظم آنها دیگر در پایتخت، همانند آغاز قرن نوزدهم، تسلطی در جامعه نداشتند، هر چند که رهبران عشایر و زمینداران عمده هنوز قدرتمند بودند و به‌طور محلی بعضی از وظایف دولت را انجام می‌دادند. آنها زیاد تحت تأثیر مسأله انحصارات خارجی و یا دخالت خارجی قرار نگرفتند: در شمال روسها گاه‌گداری از آنها در مقابل حکومت مرکزی حمایت می کردند؛ در جنوب، تا آنجایی که آنها در نواحی تحت سلطه‌شان از بی‌نظمی جلوگیری می کردند، انحصارگران خارجی مورد تهدیدشان قرار می‌گرفتند. جالب توجه است که از نقطه نظر انشقاق بین شمال و جنوب، وقتی که بالاخره محمد-علیشاه در سال ۹ - ۱۹۰۸ م. مشروطیت را زیر ضربه حملات خود قرار داد، عشایر آذربایجان به‌طور کلی از استبداد حمایت کردند، در حالی که بختیاریها از نهضت مشروطیت هواداری نمودند.

در دیوانسالاری همان طبقاتی که قبلاً بودند بکار گرفته شدند. این دیوانسالاری در خدمت شاه بود و به‌دلیل ناامنی بنیادی موضع آن، به‌پیشرفتی نایل نشد. امین‌السلطان مانند میرزاتقی‌خان و مشیرالدوله نوعی سیاست اصلاحی در پیش گرفت ولی وقتی که سیاست او اسباب زحمت شاه را فراهم ساخت، قربانی

آن گردید؛ و در اواخر عمرش همانند حاجی‌میرزا آغاسی آلت دست روسیه شد. تمام وزرا بنابه اراده‌شان به‌این مقام می‌رسیدند و نیز در معرض عزل و کم‌لطفی قرار داشتند. بالاتر از همه، همین مسأله بود که وزرا و سیاستمداران ایران برای حمایت دست به‌دامن ابرقدرتها می‌شدند و آلت دست آنها می‌گشتند؛ هر چند که این حمایت، البته اگر عرضه می‌شد، صرفاً وضعی را تحکیم می‌بخشید که آنها مایل به‌اجتناب از آن بودند.

تجار حالا دیگر به‌خاطر ایجاد بانک، نسبت به‌سابق در امور مالی دولت نقش کمتری داشتند. آنها و صنعتگران و پیشه‌وران به‌دلیل اتحادشان با اعضای جامعه مذهبی و به‌علت رقابت خارجی هر چه بیشتر مخالف دولت شدند البته با این بهانه که دولت می‌خواهد مملکت را به‌خارجیان بفروشد.

ضمناً در شرایط عمومی در پرتو این عقیده که رمز برتری غرب و پیشرفت آن و منبع آسایش مادی و تأمین مال و جان اروپاییان غربی در دموکراسی آنها نهفته است تلاش و کوششی در زمینه اصلاحات لیبرالی انجام گرفت. اجرای قدرت مستبدانه شاه مورد سؤال قرار گرفت؛ از فساد مأمورین دولتی اظهار شرمساری و نفرت شد؛ و دورنگی و تاریک‌اندیشی بعضی از طبقات مذهبی مورد انتقاد قرار گرفت و کم کم درخواست نوعی برابری در مقابل قانون و شرکت در امور مملکتی و یا مشورت در آن گسترش یافت. این درخواست البته متشکل نبود و برنامه منظمی نداشت. هنوز جز در میان معدودی چند، مفهومی از حکومتی که براساس مذهب و یا دو جامعه، یکی مذهبی و دیگر عرفی، نباشد، وجود نداشت.

گرچه این روشنفکران که درخواستهایی برای اصلاحات لیبرالی مطرح می‌کردند از تمام طبقات بودند ولی زمینه خانوادگی آنها بیشتر با طبقات حاکمه پیوند داشت. بعضی از آنها نظیر ملکم‌خان در مناصب مهم، در خدمت دولت بودند؛ برخی از آنها به‌خارج مسافرت کرده و در آنجا تحصیل کرده بودند؛ تعدادی از آنها جزو اعضای جامعه مذهبی بودند که تحت تأثیر جریانهای نوگرا — که از راه تماس با مسلمین خارج و یا نوشته‌های آنها بدست آورده بودند — قرارگرفته بودند؛ و بعضی تجاری بودند که از طریق فعالیتهای بازرگانیشان خصوصاً در استانبول و کلکته و باکو با تفکر جدید آشنا شده بودند. شاید به‌دلیل اینکه آنها دارای زمینه گسترده و متفاوتی بودند و به‌دلیل اینکه گروه مرکزی آنها از طبقات

مذهبی ناشی شده بود، آنها توانستند بعدها، برای مدت محدودی از سال ۱۹۰۵ م. تا ۱۹۰۹ م. همراه با طبقات متوسط و پایین و ارتباط مستقیمشان با تشیع، وارد عمل شوند. بعضی از اعضای جامعه مذهبی تاریک‌اندیش بودند و همین عده معدود در استثمار مردم با مأمورین دولتی همدست می‌شدند و تا زمانی که آنها از دولت مستمری دریافت می کردند استقلال آنها محدود بود. ولی علی‌رغم این عوامل، اعضای جامعه مذهبی نسبت به‌دیگران از احترام زیادی برخوردار بودند و چون رهبران آنها در مقابل تعدیات دولت سپری برای مردم بحساب می‌آمدند لذا مردم دست التجاء به‌سوی آنها درازکرده و حمایت و رهبری‌شان را خواستار می‌شدند؛ و پیوند مستقیم مردم با تشیع، روحانیون را رهبر طبیعی آنها می کرد[1]. گرچه نهضت جدید به‌صورت یک نهضت ملی‌گرا درآمد ولی اساس آن هنوز یک اساس مذهبی بود. رهبران آن خواستار اصلاحات بودند نه انقلاب و در واقع آنها اجرای عرف کهن اسلامی، امر به‌معروف و نهی از منکر، را می‌خواستند. آنچه که آنها می‌خواستند رهایی از ظلم و جباریت بود: اعتراض آنها علیه اعمال دلبخواهی دولت بود و آزادیی که می‌خواستند در چهارچوب اسلام نهفته بود.

در خلال سالهای متأخر سلطنت ناصرالدینشاه اوضاع هر چه بیشتر درهم و مغشوش شد: چرخهای اجرایی وظایف دولتی از حرکت باز ماند و تشکیلات دادگستری به‌صورت مسخره‌ای درآمد؛ و پرداخت حقوق ارتش و مأمورین عموماً عقب افتاد. شاه که به‌چیزی جز پول و خوشگذرانی فکر نمی کرد از امور دولتی که به‌دست مأمورین فاسد افتاده بود، بکلی غافل گشت. مناصب کشوری به‌حراج گذاشته شد و زیاده‌ستانی به‌طبقات پایین هم کشیده شد تا اینکه بالاخره حتی به فقرا هم برات داده شد.

در اول ماه مه سال ۱۸۹۶ م. یکی از پیروان سید جمال‌الدین افغانی، ناصرالدین‌شاه را بقتل رسانید. مظفرالدین‌شاه پسر او که حکومتش ضعیف‌تر از حکومت پیشینیان خود بود بجای او نشست. هر چند که در موقعیت خارجی ایران نابسامانیهای سریعی صورت گرفت، مع‌ذلک تقریباً جاه‌طلبیهای رقابت‌آمیز روسیه و

۱. نگاه کنید به، آ. ک. س. لمبتون، «انجمن‌های سیاسی ایران در سالهای ۱۱-۱۹۰۶.» در مجله *ST. Antony's papers*، شماره ۱۶، *Middle Eastern Affairs*، شماره ۳ (لندن، ۱۹۶۳ م.)، ص ۸۹-۴۱.

انگلیس بود که آن را از فروپاشی کامل نجات داد. تجاوزات روسیه صورت آشکاری بخود گرفت و دولتها و ملتهای دیگر هم برای مشارکت در فروپاشی احتمالی ایران که رفته‌رفته داشت ظاهر می‌شد، جلب شدند. مشکلات مالی بلافاصله رخ نمود. در سه یا چهار سال آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه مسکوکات مسی رو به‌افزایش گذاشت؛ همین مسأله باعث بروز مصیبتهای زیادی بین طبقات فقیر و تجارت خرده پای مفلوج شد. جمع‌آوری مازاد مسکوکات مسی که پس از جلوس مظفرالدین‌شاه تنظیم گردید تا حدود سال ۱۸۹۹ م. صورت نگرفت و بعد از آن هم به‌ضرر دولت تمام شد. تلاشهای ناصرالملک، که از فوریه سال ۱۸۹۸ م. وزیر مالیه شده بود، برای سازماندهی دوباره امور مالی با مقاومت مأمورین روبرو شد و عقیم ماند.

در اواخر قرن نوزدهم رخنه اقتصادی روسیه، بنابه دلایل متعددی که بعضی از این دلایل با اوضاع داخلی و برخی دیگر با امور بین‌المللی پیونداشت، رو به‌افزایش گذاشت. یکی از ابزارهای این افزایش بانک استقراضی روسیه بود که در سال ۱۸۹۷ م. تأسیس شد و آن زمانی بود که بانک دولتی سن‌پطرزبورگ برای خریدن بانکی که بوسیله لازار پولیاکف بر طبق امتیازی که چند سال قبل از تأسیس بانک شاهنشاهی ایران دریافت کرده بود، ایجاد شده بود، وجوهی به عنوان مساعده واگذار کرد.

در سال ۱۸۹۷ م. دولت ایران برای گرفتن قرضه‌ای دست به‌یک مذاکره ناموفق زد و مذاکره با انگلیس هم در مورد گرفتن قرضه‌ای عقیم ماند. در ماه مارس ۱۸۹۹ م. گمرکات که امید می‌رفت از طریق آن قرضه‌ای تهیه شود، بازسازی شد. مأمورین بلژیکی در کرمانشاه و آذربایجان عهده‌دار امور گمرکات شدند. آنها در ازدیاد عایدات گمرکی موفق گردیدند و سال بعد تمام تشکیلات گمرکی تحت نظر آنها درآمد. در ۳۰ ژانویه ۱۹۰۰ م. قرضه‌ای از روسیه براساس پرداخت گمرکات که شامل گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس هم می‌شد، تأمین شد و انگلیس در اکتبر سال ۱۸۷۹ م. از دولت ایران وثیقه‌ای کسب کرد که بر طبق آن گمرکات جنوب نمی‌توانست تحت نظارت و یا سلطه خارجیان قرار بگیرد. در میان شرایط قرضه موادی وجود داشت مبنی بر اینکه ایران نبایستی بدون مشورت با روسیه از یک قدرت خارجی قرضه‌ای می‌گرفت و قرضه‌ای که در سال ۱۸۹۲ م. از بانک شاهنشاهی ایران گرفته شده بود بایستی پرداخت می‌شد.

از اینها گذشته، دولت ایران درخلال مذاکراتی در دسامبر سال ۱۸۹۹ م. متعهد شد که موافقتنامه ایجاد راه‌آهن را به‌مدت ده سال دیگر تمدید نماید.

مظفرالدین‌شاه در سال ۱۹۰۰ م. و ۱۹۰۲ م. از اروپا دیدن کرد. هزینه این سفرها از قرضه‌ای که در سال ۱۹۰۰ م. از روسیه گرفته شده بود پرداخت شد و دومین قرضه در سال ۱۹۰۲ م. تأمین گشت. شرایط این قرضه سنگین‌تر از شرایط قرضه نخستین بود. قرار بر این شد که قرضه‌های آینده فقط از روسیه گرفته شود. امتیازکشیدن جاده‌ای از جلفا به‌تهران نیز به‌آنها واگذار شد و امتیازهای قبلی برای ایجاد راه در شمال تحت نظر لازار پولیاکف قرار گرفت. در سال ۱۹۰۳ م. قرارداد گمرکی روس ـ ایران، که مذاکراتش در سال ۲ - ۱۹۰۱ م. انجام شده بود، تنفیذ گردید. تحت شرایط این قرارداد، پنج درصد حق گمرکی که به‌توسط معاهده ترکمانچای معین شده بود، جای خود را به‌حقوق گمرکی ویژه‌ای داد. در نتیجه تعرفه جدید، تجارت روسیه با ایران افزایش یافت و به‌تبع آن تجارت انگلیس رو به کاهش گذاشت. بدین ترتیب نفوذ روسیه در ایران شدیدتر شد، هر چند که شکستهای روسیه در جنگ روس ـ ژاپن تا حدی از شدت این نفوذ کاست.

دراواخرسلطنت ناصرالدین شاه افرادی که از نهضت‌اصلاحات لیبرالی‌حمایت می‌کردند در تهران و در بعضی از شهرهای ایالتی حضور بهم رسانیدند و انجمنهای مخفی و نیمه مخفی تشکیل دادند. صحبتهای آنها بیشتر پیرامون علاقه به‌آزاد‌سازی مردم از یوغ جباریت و منافعی بود که از آزادی، عدالت و تعلیم‌و تربیت ناشی می‌شد. نقش مهم را در تنویر افکار اعضای آنها، روزنامه‌های فارسی زبان خارج ازکشور بازی کرد — در این زمان در ایران چاپخانه‌ای وجود نداشت. در میان نشریاتی که تأثیر زیادی در این میان بجا گذاشتند بایستی از حبل‌المتین —چاپ اول درکلکته در سال ۱۸۹۳ م. — اختر — یک نشریه هفتگی که در سال ۱۸۷۵ م. دراستانبول تأسیس شد — و قانون به‌سر دبیری ملکم‌خان — که اولین بار در سال ۱۸۹۰ م. درلندن چاپ شد — نام برد. روزنامه‌های عربی و فرانسوی هم مورد مطالعه قرار گرفت. پس از قتل ناصرالدین‌شاه، اعضای این انجمنها لزوم اصلاحات را علناً بیان کردند و علما و طبقات متوسط نیز در انجمنهای آنها عضو شدند. آنها هنوز وظیفه اصلی خود را بیداری مردم و آگاهی آنها از مضرات استبداد

و منافع آزادی، می‌دانستند و آنها با این منظور اعضای خود را تشویق کردند تا مدارسی ایجاد کنند و در آنها معارف جدید را تدریس نمایند؛ و بعضی از این مدارس تأسیس هم شد.

در سال ۱۹۰۳ م. نارضایتی علیه دولت که با قرضه‌های سال ۱۹۰۰ م. و ۱۹۰۲ و وابستگی صدراعظم به‌روسیه، هر چه بیشتر تحت نفوذ آن قرار گرفته بود، علنی‌تر شد. سال بعد در پی احساس عمومی فشار و ضرورت و عقیده اینکه مردم ایران با مسأله گزینش آزادی و استقلال از یک‌سو و تداوم استبداد و بردگی در برابر بیگانگان از سوی دیگر، مواجه هستند، گروههای مختلف را که تا این زمان به‌طور مستقلانه عمل کرده بودند مجبور کرد تا با یکدیگر کنار بیایند. آنها موافقت کردند که تا برقراری مجموعه‌ای از قوانین، حکومت عدل و براندازی جباریت مبارزه کنند. مع‌الوصف هدف اصلی آنها هنوز پخش اطلاعات و افشاگری بود. در فوریه سال ۱۹۰۵ م. گروه دیگری که اکثریت آن اعضای جامعه مذهبی بودند؛ پا گرفت. هدف اصلی آن محو فساد و دخالت خارجی در امور ایران بود. اعضای آن متقاعد شدند که استبداد و جباریت دولت از یک‌سو و امکان دخالت روس و انگلیس در ایران، تهدیدی برای اسلام است؛ آنها همچنین عقیده داشتند که بیماری مملکت فقط از راه توسعه تعلیم‌و تربیت شفا می‌یابد. این گروهها و انجمنهای مختلف نظیر خیزش مخالفت با شرکت تنباکوی رژی هم ملی‌گرا و هم اسلامی بودند. آنها در آماده ساختن مردم برای نوسازی و کانالیزه کردن رشد نارضایتی و وحدت عناصر ناراضی، نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

نارضایتی در آوریل ۱۹۰۵ م.، وقتی که شاه از سومین سفر خود در اروپا بود به‌اوج خود رسید. گروهی از تجار درحضرت عبدالعظیم— زیارتگاهی در خارج تهران— بست نشستند. دلیل آن نارضایتی آنها از اداره‌گمرک و نوز رئیس بلژیکی آن بود. قول داده شد که موقع برگشت شاه از اروپا، او از کار برکنار شود و بدین ترتیب تجار پراکنده شدند. در ماه مه سال ۱۹۰۵ م. یکی از انجمنهای سیاسی شبنامه‌ای خطاب به‌صدراعظم منتشر کرد و در آن توجه او را به‌فساد و بی‌نظمی مملکت معطوف ساخت و نسبت به‌عدم امنیت و فساد مأمورین اعتراض نمود و در میان چیزهای دیگر خواستار تنظیم قوانین قضایی و تأسیس عدالتخانه، اصلاحات اداری، نظامی، مالی، تصفیه اداره گمرکات، ایجاد مدارس فنی و کارخانه‌ها،

بهره‌برداری از منابع معدنی مملکت و تحدید قدرت وزرا، وزارتخانه‌ها و ملاها بر طبق شریعت، گردید. ضمناً اعمال مختلف جابرانه و متجاوزانه دولت و مأمورین آن نارضایتی را هر چه بیشتر دامن بخشید و رنجش و مخالفت عظیمی در میان مردم و تنش زیادی در پایتخت ایجاد کرد. بالاخره تعداد زیادی از ملاها، تجار، و اعضای اصناف مختلف در شاه عبدالعظیم متحصن شدند. درخواستهای آنها عزل م. نوز و حاکم تهران و تأسیس یک عدالتخانه بود.

در ژانویه ۱۹۰۶ م. شاه فرامینی مبنی بر ایجاد عدالتخانه دولتی به‌منظور اجرای احکام شریعت در سرتاسر ایران صادر کرد تا تمام رعایای ایران در مقابل قانون مساوی و برابر باشند. این مسأله موقتاً آنهایی را که متحصن شده بودند متقاعد کرد و آنها به‌شهر بازگشتند. ولی برای اجرای فرامین صادر شده هیچ نوع اقدامی صورت نگرفت. عیبجویی ملاها از استبداد، افکار عمومی را بشدت برانگیخت و وقتی که یکی از وعاظ معتبر تهران، تبعید شد، شورش و تظاهرات همه‌جا را فرا گرفت. گروه عظیمی از اعضای جامعه مذهبی، تجار، پیشه‌وران و سایر طبقات در قم متحصن شدند. بازار تهران بسته شد و در ماه ژوئیه تعداد زیادی از تجار و اعضای اصناف مختلف در سفارت انگلیس بست نشستند. آنها خواستار عزل صدراعظم، اعلام مجموعه‌ای از قوانین و فراخوانی علماء از قم، بودند. شاه بالاخره در ۵ اگوست ۱۹۰۶ م. تسلیم خواسته‌های آنها شد و فرمان ایجاد یک مجلس شورایملی را صادر کرد.

بنابراین حرکتی برای تحول که در سالهای نخستین قرن نوزدهم در میان طبقات حاکمه در مقابل فشار خارجی آغاز شده بود و در نیمه دوم قرن نوزدهم به‌صورت یک نهضت دوگانه برای انجام اصلاحات در خصوص فساد داخلی و مقاومت در برابر تجاوزات بیگانه درآمده بود، بالاخره بخاطر عدم سازگاری دولت، به‌صورت یک حرکت ملی و اسلامی در آمد که خواستار مشروطیت گردید. دولت بار دیگر، که بنظر می‌رسید درحال فروریختن است، نجات پیدا کرد — ولی در این زمان بوسیله یک نهضت مردمی رهایی یافت که درخواست قانونی می کرد که همسان شریعت بود و حکومتی می‌خواست که عقیده بر این بود که اسلامی است. در واقع موفقیت نهضت مردم نشانگر فروپاشی نهایی قوالب سنتی حکومتی بود که انتظار می‌رفت نجات یابد و نیز مبین آغاز نظام جدیدی بود که بالاخره جامعه را واقعاً دگرگون ساخت.

فصل پنجم

تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم

بررسی تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم، طی این مقاله [۱]، نه به‌دلیل این است که در خلال این دوره تغییرات چشمگیری در الگوی بازرگانی ایران رخ داده، بلکه به‌دلیل جریانهایی است که تحولات سالهای متقدم این قرن را تحت تأثیر قرار داده است. منشأ این تحولات، نه در رخدادهای اقتصادی، بلکه در رویدادهای سیاسی نهفته بود. از این‌رو در اینجا هم به‌تاریخ سیاسی و هم به‌تاریخ اقتصادی توجه خواهد شد. تجارت داخلی ایران جز به‌صورت تلویحی، مطرح نخواهد شد.

منابع فارسی این دوره بیشتر درباره رویدادهای سیاسی و افراد است و در خصوص چگونگی تأثیر این رویدادها در زندگی روزمره مردم، مطلب روشنی عرضه نمی‌کنند. منابع اروپایی — گزارشهای سیاحان و اسناد سیاسی و کنسولی — مکمل منابع فارسی است و در واقع از بعضی لحاظ اطلاعات کاملتری نسبت به‌منابع فارسی چاپی ارائه می‌دهد. در این میان از اطلاعات آماری خبری نیست. حقوق گمرکی اجاره داده می‌شد و لذا اسنادی که موجود است نه کامل است و نه قابل اعتماد؛ از اینها گذشته با تعبیر و تفسیر آنها در خصوص ترقی و تنزل اهمیت بنادر وارداتی، پیچیدگیهایی پیش می‌آید. آمار جمعیت این دوره نیز ناقص است و نتایج مصیبت‌بار و اقتصادی جنگها، طاعون و قحطسالیهای ادواری را بسختی می‌توان ارزیابی کرد.

تجارت ایران در ادوار بین ظهور اسلام و قرن نوزدهم و تغییر و تحولات

زیادی یافته بود. بعضی از این تحولات ناشی از صعود و سقوط سلسله‌ها بود و برخی دیگر از تغییرات ممالک همجوار که پراکندگی جمعیت و بازارها و تعبیه جاده‌های تجاری را تحت تأثیر قرار می‌داد، مایه گرفته بود. بروز طاعون، وبا و قحطسالی نیز موجب تغییراتی می‌شد که البته اغلب تأثیر کم و زودگذری داشت. روشها و اهداف حکومت و ماهیت جامعه، به‌طور کلی، همچنان فاقد تغییر و تحولات بود.

تجارت خارجی ایران، در خلال بی‌نظمیهایی که در اواخر عصر صفوی رخ داد و هرج و مرجهایی که به‌سقوط آنها انجامید، به‌نوعی ایستایی و رکود دچار آمد. کمپانی هند شرقی در زمان نادرشاه (۴۷ - ۱۷۳۶ م.) «بکرات مورد تعرض قرار گرفت» [۲]، و امپراتوری ایران از قتل نادرشاه تا استقرار کریم‌خان (۷۹ - ۱۷۵۰ م.) بار دیگر به‌اغتشاش کشیده شد. بوشهر در سال ۱۷۶۳ م. به‌عنوان مرکز تجارت خلیج، کمپانی هند شرقی انتخاب گشت و در همان سال قراردادی با شیخ سعدون منعقد گردید [۳]. کریم‌خان که علاقه‌مند توسعه و گرمی تجارت بود در همان سال برای ایجاد کارخانه‌ای در بوشهر و تجارت خلیج فارس امتیازی به انگلیس داد [۴]. تجارت بار دیگر احیاء گردید ولی در زمان مرگ کریم‌خان در سال ۱۷۷۹ م. اغتشاش و بی‌نظمی همه‌جا را فرا گرفت. جعفرخان برادر وی در سال ۱۷۸۴ م. حکومت شیراز و حومه آن را در دست گرفت. وی در سال ۱۷۸۸ م. امتیاز تجارت نامحدود سرتاسر ایران را به‌انگلیس واگذار کرد [۵]، ولی این امر ارزش زیادی نداشت زیرا حکم جعفرخان حتی در خود ایالت فارس هم تنفیذ نمی‌شد. بوشهر در سال ۱۷۷۰ م.، به‌حساب بصره، موقتاً از سوی کمپانی هند شرقی رها شد ولی سه سال بعد بار دیگر اشغال گردید؛ مرا لز تجاری له تحت حکومت بمبئی بود در این دوجا متمرکز شد.

در این زمان در سال ۱۷۸۹ م. آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه بر گرگان و مازندران و گیلان مسلط گشت. او بعدها قدرت خود را تا تبریز، همدان، تهران و اصفهان بسط داد. وی در لشکرکشی به‌جنوب لطفعلیخان برادرزاده کریم‌خان را در بیرون شهر شیراز شکست داده و کرمان را در سال ۱۷۹۴ م. تسخیر کرد. در زمان فتحعلیشاه که در سال ۱۷۹۷ م. جانشین عمویش شد و تا سال ۱۸۳۴ م. حکومت نمود، ایران از یکسو به‌دلیل نزدیکی به‌گرجستان

و از دیگر سو به‌خاطر همجوار بودن با هندوستان، یک مسأله مهم شرقی گردید. ایران درنتیجه مناسبات با اروپا از اهمیت شایانی برخوردار گشت و ماهیتش با گذشته بکلی فرق نمود. از اینها گذشته، به‌دلیل نقاط ضعف داخلی، هر چه بیشتر به‌بریتانیای کبیر و روسیه اتکاء کرد. همین مسأله تقریباً تمام جنبه‌های حیات این مملکت، از جمله حیات اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار داد. به‌این ترتیب ظهور قاجارها در این سرزمین در تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن طیف وسیعی ایجاد نمود. درخلال سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه (۴۸ - ۱۸۳۴ م.) حکومت و جامعه ایران هر چه بیشتر تحت نفوذ قدرتهای اروپایی قرار گرفت. در زمینه تجارت، در الگوی تجارت خارجی و موقعیت بازرگانی آن تحولاتی بوقوع پیوست. عوامل و علل این تغییرات بیشتر سیاسی و نظامی بود نه اقتصادی. شاید یک قسمتش به‌این دلیل بوده که تحولاتی که در تشکیلات صنعتی و تجاری رخ داد، بعدها هرگز اتفاق نیفتاد.

کشاورزی در سرتاسر قرن نوزدهم، فعالیت اصلی اقتصادی ایران بشمار می‌رفت. امرار معاش اکثر مردم ایران از راه کشاورزی بود. به‌خاطر فقدان آمارهای قابل اعتماد، برآورد صحیحی از مناطق زیر کشت، محصولات و ترقی و تنزل آن مشکل است. به‌علاوه در خصوص مناسبات و روابط روستاییان و شهروندان و یا عشایر نیمه چادرنشین و اهالی اسکان یافته اطلاعات زیادی وجود ندارد. تعدادی از شهرها، شهرهای بازاری و یا مراکز تجمع تولیدات روستاها و چادرنشینان مجاور بشمار می‌رفت. بیشتر اراضی در دست زمینداران عمده بود؛ اراضی خالصه بخش وسیع و مهمی از اراضی را تشکیل می‌داد؛ و قسمت قابل توجهی از آن نیز به اوقاف تعلق داشت. این اراضی در اکثر قسمتها توسط دهقانان به‌صورت سیستم نسق‌بندی زیر کشت می‌رفت که با مداخله یک نفر دلال مستأجر همراه بود و یا اصلاً نبود. واحدهای کشاورزی را مزارع و یا در برخی موارد تجمعی از مزارع تشکیل می‌داد. روش کشت بسیار ابتدایی بود و موجودی مازاد برای فروش و یا مبادله اصلاً محلی از اعراب نداشت. درآمد وعایدات دولت اساساً از زمین تأمین می‌شد، هر چند که بسیاری از مناطق به‌صورت تیول و یا واگذاری شده، از سلطه حکومت مرکزی به‌دور بود. این اراضی کمک مستقیمی به‌درآمد ملی نمی‌کرد، گرچه ساکنین این اراضی هرگز از پرداخت مالیاتها، و مرسوماتی به‌تیولدار، که

بعضی اوقات صاحب زمین بود ولی اکثر اوقات شخص ثالثی بشمار می‌رفت، در امان نبودند. مالیات بر تجارت اساساً به‌صورت حقوق گمرکی و راهداری و عوارض بود؛ بازرگانان بایستی مالیات سرانه و مالیاتهای ویژه و املاك می‌پرداختند.

تمرکز عظیم جمعیت در ایران قرن نوزدهم، به‌صورت یک مثلث با زاویه منفرجه بود که قاعده آن از تبریز در غرب تا مشهد در شرق، از راه سواحل جنوبی دریای خزر کشیده می‌شد و به‌ترتیب خطوطی از مشهد و تبریز به‌اصفهان ادامه می‌یافت که دو زاویه دیگر این مثلث را تشکیل می‌دادند [۶]. تبریز و مشهد مراکز مهم بازرگانی محسوب می‌شدند. تبریز که مرکز پر جمعیت‌ترین ایالت ایران بشمار می‌رفت و اغلب اوقات جایگاه ولیعهد بود، در ردیف اولین شهرهای بازرگانی ایران قرار داشت. اهمیت آن بیشتر به‌خاطر تجارت ترانزیتی آن بود. کالاها از استانبول و طرابوزان و گرجستان به‌تبریز وارد می‌شد و از آنجا به‌قزوین و تهران و شهرهای دیگر ایران صادر می‌گشت.

مشهد علاوه بر اینکه یک شهر زیارتی بود، مرکز بازرگانی عظیمی نیز محسوب می‌شد. ثروت این شهر متکی بر تجارت امتعه تولیدی اروپا و اقمشه ابریشمی و پنبه‌ای و شیشه، ظروف چینی و سفالی بود که از تهران وارد می‌شد تا به‌آسیای مرکزی صادر گردد و در ازای آن، امتعه‌ای چون شالهای کشمیری، پوست بره بخارایی، انقوزه، برك، پوستین کابلی، شتر خیوه‌ای و اسبهای ترکمن وارد شود. در اینجا مقدار زیادی از کالاهایی نیز ردو بدل می‌شد که در ایالت خراسان تولید گردیده بود نظیر قالی و شال، نمد، امتعه ابریشمی (تولید ابریشم شمال ایران) و اسلحه بویژه شمشیر [۷].

تجارت تهران در آغاز سده نوزدهم تماماً متکی بر دربار بود که این تجارت پیشرفت زیادی هم نداشت. در آن زمان در شهر قزوین تعداد زیادی بازرگان و میزان قابل توجهی فعالیت بازرگانی وجود داشت که در سالهای بعد تهران جای آن را گرفت. الیویه (Olivier) در سال ۱۷۹۶ م. می‌نویسد که قزوین یکی از مراکز عمده بازرگانی ابریشم گیلان و شروان است که مخصوص داخل ایران، بغداد و حتی سورات می‌باشد. قسمتی از برنج گیلان و مازندران نیز به‌اینجا می‌آید. اقمشه ابریشمی و پنبه، و نیز قالی در اینجا تولید می‌شود [۸].

سیاحانی که در خلال قرن نوزدهم از ایران دیدن کرده‌اند تأکید زیادی بر

کاهش تجارت جنوب ایران نموده‌اند. میرزا ابوالحسن خان شیرازی که در سر راه خود به‌روسیه در سال ۱٤ - ۱۸۱۳م. از آذربایجان گذشته، با شگفتی تمام از موقعیت عالی تجارت آذربایجان صحبت کرده و آن را با بی‌نظمیهای فارس، جایی که وی بر کاهش و کمبود تجارت به‌خاطر ظلم و ستم وزیر آنجا اشاره نمود، مقایسه کرده است [۹]. گرچه اصفهان بتدریج از زیربار اثرات غائله افغان در سال ۱۷۲۲ م. کمر راست کرده بود. مع‌ذلک سوء حکومت و عدم امنیت در حومه و اطراف آن، بهبود تجارت آن را هر چه بیشتر به‌مخاطره انداخته بود [۱۰]. از سوی دیگر، شهر یزد در سالهای نخستین قرن نوزدهم، یکی از ثروتمندترین شهرهای ایران بشمار می‌رفت. یزد، که بین جاده‌های شمالی و خلیج فارس قرار گرفته بود، یکی از مراکز عمده تجاری بین شرق و غرب محسوب می‌شد. جیمز بایلی فریزر می‌گوید که کاروانهای تجاری کابل، کشمیر، بخارا، هرات، مشهد و کرمان که تحت نظر بازرگانان اصفهانی، شیرازی، کاشانی و تهرانی بود، در یزد تلاقی پیدا می کردند و دادوستد فراوانی از کالاها دراینجا انجام می‌شد. تولیدات ابریشمی و پارچه‌های دیگر، نمد، نبات و شیرینیجات آن در همه جای ایران بازار مخصوصی داشت [۱۱]. اسکات وارینگ نیز ابراز می‌دارد که یزد درتمام زمینه‌های تجاری ایران بازار ویژه‌ای برای خود دارد. لباسهای خشن به‌آنجا وارد شده و توسط ازبکان و اهالی خراسان خریداری می‌شود و در ازای آن ابریشم، قالی، نمد و شالهای کشمیری وارد می‌گردد [۱۲].

تجارت اروپا و شرق در جاده‌های مختلفی انجام می‌شد که همه آنها و یا تقریباً همه آنها طولانی و صعب‌العبور بود. این راهها عبارت بودند از: (۱) راه استانبول از طریق تکت یا طرابوزان به‌ارزروم و از آنجا به‌تبریز؛ (۲) راه قفقاز از طریق پوتی به‌تبریز؛ (۳) راه ولگا، به‌موازات دریای خزر تا رشت و یا استراباد؛ (٤) راه کراچی از طریق قندهار تا فراه و از آنجا از راه هرات به‌مشهد و قائن به نیشاپور؛ (٥) راه بندرعباس به‌یزد و کرمان؛ (٦) راه بوشهر به‌شیراز و از آنجا به‌اصفهان و یا یزد؛ (۷) راههای دیگر از بنادر خلیج فارس؛ (۸) راههایی در طول بعضی از خطوط بین رأس خلیج فارس و بغداد و از آنجا از راه کرمانشاه یا شوشتر و یا شمال کردستان به‌داخل فلات ایران؛ (۹) راه آسیای مرکزی به‌مشهد. استانبول مرکز عمده تجمع مال‌التجاره‌ای بود که از اروپا می‌آمد و راه طرابوزان در

اواخر سلطنت فتحعلیشاه از اهمیت متنابهی برخوردار شده بود. اکثر کالاهایی که از هند و خاور دور می‌آمد و یا بالعکس، از خلیج فارس می‌گذشت؛ اهمیت نسبی بنادر وارداتی طبق خط‌مشی حقوق گمرکی و امنیت در پسکرانه فرق می کرد.

مال‌التجاره‌ای که از روسیه و ترکیه می‌آمد، در آن سرزمین مشمول حقوق گمرکی بود و کالاهایی که از راه افغانستان وارد می‌شد درموقع عبور از آن سرزمین مشمول عوارض و راهداری بود. به‌طور کلی حقوق گمرکی در سرحدات ایران زیاد سنگین نبود. در آغاز قرن نوزدهم تمایزی بین کالاهای مختلف و یا ملیت‌های گوناگون نبود و یا تعرفه‌ای بین آنها وجود نداشت. اکثر متکی بر حقوق و درآمد فرامینی بود که از سوی شاه وقت صادر می‌گشت. اغلب اوقات عوارض به‌نسبت قیمت و یا از روی وزن و گاهی نیز براساس بار چهارپایان گرفته می‌شد؛ و بعضی از اجناس نیز گاه‌گداری از پرداخت حقوق گمرکی معاف می‌شد. مثلاً فتحعلیشاه در سال ۱۸۲۳ م. فرمانی به‌حسینعلی‌میرزا حاکم فارس صادر کرد و در خصوص حقوق گمرکی اسبهای صادراتی نمایندگان هیأت انگلیسی از راه خلیج فارس به‌او هشدار داد که هیچ نوع حق گمرکی از اسبها، اموال و امتعه اتباع انگلیس گرفته نشود، جز از آنهایی که همیشه بدین کار مشغول هستند» [۱۳].

در اوایل سده نوزدهم حق گمرکی کالاهایی که از راه بندر بوشهر وارد می‌شد پنج درصد بود. این مقدار معمولاً زیاد نبود ولی اجناس غالب اوقات ارزش بسیار کمی داشت. در شیراز گمرکخانه‌ای بود که کاروانها را وارسی نموده و قیمت‌گذاری می کرد و دو و نیم درصد هم حق گمرکی می‌گرفت. در این میان دیر کرد زیادی هم وجود داشت؛ و این به‌رئیس گمرك مربوط بود که قیمت کالای بازرگانی را کم یا زیاد برآورد کند. در این خصوص رشوه کارساز بود که بعضی اوقات همین رشوه تنها پرداختی بود که بر اموال بازرگانی تحمیل می‌شد [۱۴]. تعدادی گمرکخانه وجود داشت که نرخهای متفاوتی به‌عنوان حقوق گمرکی برای کالاها تعیین می کرد. در واقع حقی که در نقطه ورود به‌عنوان حق گمرکی دریافت می‌شد ضامن این نبود که در جای دیگری نیز این حق گرفته نشود. قاچاق اجناس نه مشکل بود و نه اینکه کمتر انجام می‌شد [۱۵].

یک زمانی در داخل ایران سرزمین بسیار گسترده‌ای وجود داشت که از مکانهای صعب‌العبور می‌گذشت و اغلب اوقات به‌خاطر برف زمستانی غیر قابل

عبور بود و به‌دلیل وجوه اقطاع‌الطریق و چپاولگران، ناامنی در همه جای آن بچشم می‌خورد. در هر شهری از کالاهای تجاری عوارض و راهداری گرفته می‌شد. مبلغ این عوارض و راهداری زیاد نبود ولی درخلال مسافرت طولانی در راههای گسترده میزان مبلغ آن زیاد می‌گردید [۱۶]. راهداری معمولاً به‌منظور تأمین حقوق راهداران گرفته می‌شد و راهداران در قبال منطقه تحت نفوذ خود مسؤولیت داشتند. میزان مبلغ این راهداری دلبخواهی بود. در قرن نوزدهم مالیات کالاها از روی اصول و قاعده نبود و در واقع بار گرانی بر دوش بازرگانان ایران بشمار می‌رفت. موریه در سال ۹ - ۱۸۰۸ م. می‌نویسد که بین تبریز و خوی از هر بار چهارپا حدود ۵ ریال (تقریباً ده سنت) گرفته می‌شود [۱۷]. اسکات وارینگ در سال ۱۸۰۲ م. گزارشی داده که بین بوشهر و شیراز نه ایستگاه راهداری موجود است [۱۸]. اجناسی که از خلیج فارس به‌مازندران و یا مشهد می‌رسید بر اثر گذشت زمان بالغ بر ۲۰ یا ۳۰ درصد حق راهداری می‌داد.

تمام تجارت داخلی توسط شتر و استر حمل و نقل می‌شد. میزان بار بر قدرت چهارپا بستگی داشت. حد متوسط بار هر شتری در حدود ۴۰۰ پوند، و حد متوسط بار هر قاطری نیز ۲۴۰ پوند و هر الاغی ۱۳۰ پوند بود. هزینه عدل چهارپایان در راه کم‌بود و بنابه نرخ علوفه فرق می‌کرد. کاه و جو در اکثر نواحی در کاروانسراها با قیمت ارزانی عرضه می‌شد؛ و چهارپایان در فصل بهار و تابستان در راه می‌چریدند [۱۹].

نبود راههایی برای وسایل چرخدار، بمنظور حمل و نقل کالاهای سنگین مانع بزرگی محسوب می‌شد که همین مسأله درکاهش تجارت نقش عمده‌ای داشت. اهالی اغلب اوقات برای بیتوته مسافرین، پولهای گزافی صرف ایجاد کاروانسرا می‌کردند. تجار هم گاه‌گداری بر روی رودخانه‌های صعب‌العبور پل می‌زدند و یا اینکه قسمتی از راه را تعمیر می‌نمودند [۲۰]. به‌طورکلی حکومت و بازرگانان برای یک چنین اقداماتی، سر سنگینی نشان می‌دادند.

در اینجا اجباراً در خصوص اجناس وارداتی و صادراتی ایران به‌اسناد شرکتهای خارجی که گزارشهای سیاحان هم آن را تکمیل می‌کند رجوع می‌کنیم. این گزارشها از تنوع و حجم تجارت تفصیل بهتری عرضه می‌کند و حال آنکه اسناد شرکتها تنها با تجارتی سروکار دارد که خود شرکت در آن دست داشته، و لذا

تصویر مشبعی از تجارت ایران ارائه نمی‌دهد. مثلاً این اسناد تجارت آسیای مرکزی را دربر نمی‌گیرد.

گزارش کمیته منتخب شورای سلطنتی کمپانی هندشرقی در باب تجارت بریتانیای کبیر و ایران که تاریخ ۱۷۹۲ م. را دارد نشانگر این است که واردات بصره (که همه‌شان به‌امپراتوری عثمانی وارد می‌شد) و بوشهر از راه دریا عبارت بود از:

> قماشهای بنگالی، چیت هندی از سواحل، پارچه‌های بلند، پارچه‌های آبی رنگ پورت‌نوو، اقمشه سالابار، سورات و گجرات، پنبه کتانی، کمبی، چاندرز، بروچ و سوندی، پنبه تابیده، شال، خیزران، امتعه چینی، شکر، نبات، فلفل، زنجبیل، هل، میخک، جوزهندی، دارچین، فلوس، مشک، لاک، کافور، زردچوبه، نیل، سرنج، قهوه، تنباکو، پارچه‌های پشمی انگلیسی، آهن، سرب، فولاد، قلع و انواع و اقسام داروها [۲۱].

الیویه چند سال بعد می‌نویسد که بین ایران و ترکیه تجارت کمی وجود دارد و آن هم تنها محدود به‌ادویه، داروها، صمغ و مقدار کمی پوست بره از شیراز و تنباکو، مازو، شال، شتر و اسب شده است. واردات عمده از ترکیه خرما و از عربستان قهوه، و بعضی اجناس اروپایی از حلب است [۲۲]. مع‌هذا کاپیتان جان‌سلکم (که بعدها لقب سر Sir گرفت) درسال ۱۸۰۱ م. می‌نویسد که ترکیه در تجارت خارجی ایران، مقام دوم را اشغال کرده است. الیویه در خصوص نرخهای پایین امتعه‌ای که از هند خریداری می‌شد، صحبت می‌دارد [۲۳].

واردات ایران در سالهای نخستین قرن نوزدهم، بنابه قول م. ژوبر که در سال ۱۸۰۵ م. از طرف ناپلئون با هیأتی به‌ایران آمد عبارت بود: از بنگال و کوروماندل پارچه‌های آبی و سفید، پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای، مشمش، شکر، نیل، زنجبیل، گل گاجیره، چوب صندل، چوب عود، حسن‌لبه، روغن جلا، قلع، سرب، آهن، ظروف‌آلات چینی و چای (از چین)، پارچه (از اروپا)، الماس (از دکن)، لعل، یاقوت زرد و یاقوت کبود؛ از سواحل مالابار هل، فلفل، چوب ساج و خیزران برای نیزه؛ از سورات منسوجات زرین و سیمین، مشمش برای عمامه، نیل، و فولاد برای شمشیر؛ از سیلان جوزهندی، دارچین و قهوه (از جاوه)؛ از یمن و جنوب عربستان، قهوه و خرما؛ از مناطق ساحلی خلیج فارس غلامان سیاه،

زمرد، خاکه طلا و عاج؛ از بحرین صدف؛ از ترکستان و کشمیر شال، نمد، قالی، خز، یاقوت، لعل، سنگ لاجورد، پنبه نسوز، ریواس (از چین و تبت)، تخم درمنه (تخم درمنه ترکی)، پوست بره (از بخارا) و پر حواصیل؛ و از روسیه خاویار، پوست پوشاکی، منسوجات، قرمزدانه، جواهرات و سکه‌های مسین.

صادرات به‌هندوستان شامل مس (از آسیای صغیر)، گندم، شراب شیراز، خرما، انقوزه، گلاب، حنا، طلا، نقره، ابریشم خام، پشم، بز، مو، قالی، خشکبار، لعل، سنگ لاجورد، سلفر، تنباکو برای قلیان، و قلم نی برای کتاب بود؛ و صادرات به‌روسیه مرکب از ابریشم، پنبه، برنج، مازو و خشکبار بوده است؛ و صادرات ایران به‌ترکیه از فراورده‌های گوناگون محلی بویژه گوسفند، گاو، اسب، شال‌کرمان، چپق‌های یسر، پوست بره و پشم و برنج تشکیل می‌شد [۲٤].

مهمترین رقم صادراتی ابریشم بود. درمیان کالاهای دیگر انقوزه خواستاران زیادی در هند داشت؛ مروارید هم به‌مقدار زیادی به‌هند صادر می‌گشت؛ و اسب نیز از صادرات مهمی بود که از راه دریا به‌بنادر مختلف هند فرستاده می‌شد [۲۵].

تجارت خارجی ایران قبل از قرن نوزدهم از راه تأمین تعرفه‌هایی انجام می‌شد که شاه صادر می‌کرد. وقتی که تقریباً از سال ۱۷۹۰ م. تجارت بین ایران و هند از راه خلیج فارس افزایش یافت در خصوص بهبود این راه توجه بیشتری مبذول گشت. بالاخره زمانی که هیأتی به‌سرکردگی سرجان ملکم درسال ۱۷۹۹ م. از سوی ولسلی حاکم هند، به‌ایران گسیل شد — روابط سیاسی بین هند و ایران در سال ۱۷۹۸ م. زمانی که ولسلی مهدیخان را به‌دربار فتحعلیشاه فرستاد، آغاز شد — به‌وی دستور دادند که با ایران نه تنها یک معاهده سیاسی، بلکه یک قرارداد تجاری هم منعقد سازد. این قراردادها بعدها درسال ۱۸۰۱ م. منعقد گردید.

طبق قرارداد بازرگانی، اکثر امتیازات کارخانه‌های قدیمی باید تجدید می‌شد و چند امتیاز هم مضاف بر آنها، واگذار می‌گردید. تجار انگلیسی و هندی اجازه یافتند که در بنادر و شهرهای ایران بدون پرداخت حقوق گمرکی، مالیات و یا مطالباتی که از اجناس این ممالک جمع می‌شد در ایران اقامت گزینند. هیچ‌گونه عوارضی از فروشندگان آهن، سرب، فولاد، ماهوت که منحصراً در اختیار دولت انگلیس بود گرفته نشود و حق گمرکی که بایستی به‌خریداران بسته می‌شد بیش از یک درصد نگردد. تمام عوارض و حقوق گمرکی و مرسوماتی که در آن زمان

در ایران رواج داشت ثابت ماند و افزایش نیافت [۲۶].

بنابه دلایلی که بیشتر به‌حوادث سیاسی مربوط می‌شد این قرارداد هرگز تصویب نشد؛ و تجارت انگلیس بدون هیچ نوع حمایتی جز حالت دوستانه‌ای که بین این دو قدرت وجود داشت همچنان ادامه یافت. در اکثر موارد کالاهای تولیدی انگلیس در موقع ورود به‌ایران جزو اموال ایرانیان درمی‌آمد و آنها هم در داخل ایران توزیع می‌کردند [۲۷]. در اواخر سال ۱۸۰۷ م. و شروع سال ۱۸۰۸ م.، ژنرال گاردان که بعد از انعقاد عهدنامه فین‌کنشتاین (۱۸۰۷ م.) در رأس هیاتی به‌ایران آمده بود فتحعلیشاه را قانع ساخت که قرارداد انگلیس را معلق سازد؛ وی در سال ۱۸۰۸ م. در مذاکره برای انعقاد معاهده بازرگانی بین ایران و فرانسه موفق شد و قرارداد وابسته به‌حق قضاوت کنسولی را که به‌نفع فرانسه، طبق قراردادی در زمان شاه‌حسین در ۷ سپتامبر ۱۷۰۸ م. بسته شده بود، و عهدنامه بازرگانی اگوست ۱۷۱۵ م. ایران و فرانسه را بار دیگر منعقد ساخت [۲۸]. مع‌هذا عهدنامه فین‌کنشتاین با صلح تیلسیت (ژوئیه ۱۸۰۷ م.) معلق شد و هیأت ژنرال گاردان از ایران اخراج گردید.

در این حیص و بیص سرهارفورد جونز در سال ۱۸۰۷ م. به‌عنوان فرستاده سیاسی حکومت انگلیس در دربار ایران انتخاب شد هر چند که وی تا فوریه سال ۱۸۰۹ م. به‌تهران نرسید، ولی از جمله دستوراتی که وی از کمیته سری هیأت مدیره به‌منظور تنظیم قرارداد با ایران به‌هنگام انجام مأموریت خود دریافت کرد این بود که:

> این کمال رضایت ماست که در خلال اقامتت در ایران وسیله‌ای برای فروش زیاد کالاهای تولیدی انگلیس در ایران پیدا کنی و روابط بازرگانی و دادوستد را بین ایران و هند تجدید نمایی. و توصیه می‌کنیم که بویژه تا آنجا که امکان‌پذیر است در خصوص موقعیت بازرگانی ایران، فراورده‌های آن، واردات و صادرات آن بدقت تحقیق کنی و راه افزایش مصرف کالاهای اروپایی از قبیل منسوجات پشمی، فلزات، چینی‌آلات و غیره را در آنجا کشف نمایی [۲۹].

به‌هر حال بازرگانی تنها علاقه خارجی حکومت انگلیس بشمار نمی‌رفت و در نخستین قراردادی که سرهارفورد جونز در مارس سال ۱۸۰۹ م. منعقد ساخت ذکری از تجارت بمیان نیامده بود. زمانی که تصویب این قرارداد از نظر کمیته

سری گذشت مسأله بازرگانی بار دیگر مطرح شد؛ و در ۲۲ ماه فوریه سال ۱۸۰۱ م. رئیس و قائم‌مقام رئیس کمیته سری نوشت:

دریافتیم که در این قرارداد وجود مواد بازرگانی منطقی است و بایستی بدان افزوده شود. قراردادی که توسط لرد ولسلی در سال ۱۸۰۱ م. با دربار ایران منعقد گردید احتمالاً می‌تواند اساس هر نوع اصلاح و تجدیدی گردد که از قرارداد بازرگانی اتخاذ شده که در خلال نفوذ کنسولهای فرانسه در دربار آنها دریافتیم که توسط ژنرال گاردان برای کشور خویش حصول گردیده بود [۳۰].

در تابستان سال ۱۸۱۰ م. سر گراوزلی به‌جانشینی سر هارفورد جونز منصوب شد. یکی از کارهایی که به‌وی سپرده شده بود مذاکره برای انعقاد یک عهدنامه بازرگانی بود. فقره ۱٤ از دستوراتی که به‌وی داده شده بود مبتنی بر این بود که:

در صورتی که در قضیه قرارداد بازرگانی ما و پادشاه ایران تعدادی از اتباع انگلیس بایستی در ایران اقامت گزینند. مصلحت این است که شما بلافاصله از شهرهای بزرگ و کوچک ایران که در آنها ایجاد کارخانه‌ها و یا نهادهای دیگر بازرگانی مقرون به‌صرفه باشد اطلاعاتی بعمل آوری و مأمورین، کنسولها و یا نمایندگانی برای حفظ نظم در میان بازرگانان ما و برای حفظ امتیازاتی که به‌آنها واگذار خواهد شد، منصوب سازی و بدین ترتیب کاری کنی که بازرگانی به‌راه پیشرفت و ترقی افتد و امنیت در میان اتباع ما برقرار شود [۳۱].

اوزلی در نوامبر سال ۱۸۱۱ م. به‌تهران رسید. یک قرارداد مقدماتی در ۳ ژانویه ۱۸۱۲ م. با فتحعلیشاه منعقد گردید و قرارداد قطعی نیز توسط اوزلی در ۱۵ مارس ۱۸۱۳ م. بسته شد. مسأله انعقاد یک قرارداد بازرگانی محول به مذاکره بعدی گردید. جنگ ایران و روس که متناوباً در سرتاسر دوره سلطنت فتحعلیشاه ادامه داشت با عهدنامه گلستان در ۲٤ سپتامبر سال ۱۸۱۲ م. به‌پایان موقتی خود رسید. سال بعد قرارداد ۱۸۱۲ م. ایران ـ انگلیس (که هرگز تصویب هم نشد) اصلاح گشت و قرارداد جدید عنوان عهدنامه تهران به‌خود گرفت. در مقدمه آن تدارک انعقاد یک قرارداد بازرگانی ذکر گردید ولی زمانی که از سوی حکومت ایران این پیشنهاد که تجارت انگلیس بنابه قرارداد جدید بایستی واقعاً براساس قرارداد ۱۸۰۱ م. باشد، رد کرد، قضیه در بوته تعویق افتاد.

مسأله بازرگانی در مقایسه با مسأله سیاسی، برای حکومت انگلیس مهم

نبود، هدف عمده انگلیس تقویت ایران بود تا در مقابل تجاوز قدرتهای متخاصم به‌منافع انگلیس در هند، سپر محکمی باشد. حکومت ایران هم در درجه اول علاقه‌ای به‌تجارت نداشت زیرا در تعیین سیاست حکومت نقش اندکی داشت و یا اصلاً فاقد نقش بود. تا آنجا که سیاست خارجی ایران اقتضا می کرد هدف عمده آن کسب کمک نظامی و مالی بود که در مقابل فشار روسیه بتواند مقاومت کند. ایران برای توسعه منافع داخلی خود هیچ نوع سیاست تجاری ویژه و یا خط‌مشی دائمی نداشت؛ عدم امنیت و سوء اداره نیز در خصوص پیشرفت این منافع به توسط افراد عادی، مانع بزرگی بشمار می‌رفت.

نفوذ روسیه در ایران از زمان پطر کبیر آغاز گشت. عهدنامه گلستان دریای خزر را به‌صورت یک دریای بسته روسی درآورد. ماده ۷ این قرارداد اقامت عناصر بازرگانی را در شهرهای مختلف امپراتوری به‌منظور کمک به‌بازرگانان جهت انجام امور تجاری فراهم ساخت. امتعه‌ای که به‌بنادر ایران وارد می‌شد بایستی پنج درصد حق گمرك می‌پرداخت که فقط در یک شهر قابل پرداخت بود و اجناس به‌قسمتهای مختلف ایران بدون اینکه چیزی به‌عنوان عوارض از آنها مطالبه شود، انتقال می‌یافت. همین اندازه حقوق گمرکی نیز در باب صادرات صادق بود. در مورد تجار ایرانی در روسیه حقوق گمرکی بایستی به‌همان میزان گرفته می‌شد [۳۲].

هر چند که حکومت ایران با توسعه بازرگانی در زمینه‌های اقتصادی مخالف نبود مع‌ذلك در این میان می‌ترسید. علت این ترس بخشی به‌دلیل حضور بریتانیای کبیر در هند بود بخش دیگر قسمتش هم از اعمال روسیه در شمال ایران ناشی می‌شد که روابط تجاری با آن را مقدمه نفوذ سیاسی می‌انگاشت. این واهمه باعث گردید که روسیه در مورد کنسولی عهدنامه گلستان و بعدها عهدنامه ترکمانچای اصرار بیشتری کند و اکراهی که ایران در انعقاد قرارداد بازرگانی با انگلیس داشت نیز معلول این ترس بود. در بین سالهای ۱۸۲۲ م. و ۱۸۲۴ م. مازارویچ فرستاده سیاسی روسیه، در خصوص استقرار یک کنسول روسی در رشت، به‌عهدنامه گلستان اشاره کرده و در این مورد پافشاری بخرج داد و تلویحاً ایران را تهدید نمود. بالاخره فتحعلیشاه دریافت که منظور روسها از استقرار یک کنسول در رشت انهدام این ولایت است. سه روز بعد مازارویچ با فتحعلیشاه خلوت کرد. وی با

اشاره بر اینکه در درخواست وی هیچ‌گونه تغییری قبول نخواهد شد، گفت بنابه دستور تزار روسیه بایستی کنسولی در رشت اقامت گزیند و اختیاراتی در خصوص بنادر سواحل جنوبی دریای خزر به‌وی محول گردد. رنگ صورت فتحعلیشاه پس از شنیدن این موضوع به کبودی گرایید و پاسخ داد که در این حالت جنگ بر صلح شرف دارد. روز بعد مازارویچ ابراز داشت که در مورد گفته‌های وی سوء تفاهمی پیش آمده و افزود در باب این قضیه پافشاری نخواهد شد و کنسول فقط در تهران مستقر خواهد گشت [۳۳].

روسیه برای برقراری جایگاهی در دهانه رود گرگان نزدیک استراباد در سال ۱۸۲۳ م. و ۱۸۲۶ م. اقداماتی انجام داد که با مقاومت فتحعلیشاه و ترکمانان روبرو شد و موقتاً در بوته تعویق افتاد.

جنگ ایران و روس بار دیگر در تابستان ۱۸۲۶ م. شروع شد. نتایج این جنگ برای ایران مصیبت‌بار بود. در ۲۱ فوریه سال ۱۸۲۸ م. عهدنامه ترکمانچای به‌امضا رسید. این عهدنامه سلطه روسیه را بر شمال ایران تثبیت کرد. ماده ۱۰ این عهدنامه به‌روسیه حق انتخاب کنسولها و یا مأمورین بازرگانی را در هر جایی که کالاهای تجاری عرضه می‌شد واگذار نمود. به‌علاوه این عهدنامه «تمام ترتیبات وابسته به‌حمایت از بازرگانان و امنیت اتباعشان را» فراهم ساخت و به‌این منظور یک ضمیمه جداگانه به‌عنوان مکمل این عهدنامه تنظیم گردید. در این ضمیمه طرفین معاهده پذیرفتند که اتباع روسیه با پاسپورت می‌توانند در سرتاسر سرزمین ایران به‌تجارت بپردازند. اتباع ایرانی به‌نوبه خود اجازه یافتند که کالاهای خود را از راه دریای خزر و از طریق سرحدات ایران و روسیه، به‌روسیه وارد کنند و آنها را مبادله کرده و یا خرید و فروش نمایند و یا اینکه صادر کنند و از حقوق و امتیازاتی که اتباع کشورهای کاملةالوداد برخوردارند استفاده نمایند (ماده ۱).

کالاهایی که توسط اتباع روسی وارد ایران می‌شد و یا صادر می‌گشت و تولیدات ایران که از راه دریای خزر و یا سرحدات بین ایران و روسیه به‌روسیه وارد می‌گشت و کالاهای روسی که بوسیله اتباع ایرانی از همان راه صادر می‌گردید، بایستی در موقع ورود فقط یک‌بار پنج درصد حق گمرک پرداخت می‌کردند، و از مرسومات دیگر از این نوع معاف بودند. (ماده ۳).

بنابه ماده ٥ این عهدنامه اتباع روسیه در ایران اجازه داشتند که نه فقط خانه، مسافرخانه وجاهای دیگر برای انبار امتعه‌شان اجاره کنند بلکه حق مالکیت آنها را نیز داشتند. مأمورین حکومت ایران بدون اجازه وزیرمختار روسیه، شارژ دافر و یا کنسول، حق ورود به‌این نوع اماکن را نداشتند. ماده ٧ مبتنی بر این بود که دعوا بین اتباع روسی را بایستی هیأت و یا کنسولهای روسیه، طبق قوانین و رسوم امپراتوری روسیه و نیز مجادلات بین اتباع روسیه و اتباع سایرکشورها را البته طبق رضایت طرفین، بررسی نمایند و درباره آن تصمیم بگیرند. مجادلات بین اتباع روسیه و ایران بایستی به‌پیش حاکم (یعنی قاضی محلی) ببرند و نبایستی جز با حضور مترجم هیأت و یا کنسول روسی مورد وارسی و اتخاذ تصمیم، قرار گیرد. ماده ٨ که در مورد مجرمین اتباع روسیه بود دادرسی و تصمیم را در حدود حوزه اختیارات روسیه در ایران قرار می‌داد. در خصوص بزه اتباع روسیه که دال بر دعوی جرم افراد ملل دیگر باشد، دیوان محاکمات ایران جز در حضور نماینده هیأت و یا کنسول روسی، صلاحیت پیگرد موضوع و داوری درباره جرم را نداشت. اگر متهم محکوم می‌شد و اعتراض می کرد بایستی وی را به‌روسها می‌سپردند تا او را به‌روسیه برگردانند و در آنجا طبق قوانین روسیه تنبیه نمایند [٣٤].

هر چند که این قرارداد بازرگانی مزایای زیادی برای روسیه دربر داشت، مع‌ذلک مدتها بعد در عملکرد تجارت ایران و روسیه اثر گذاشت. در سال ۳۰ - ۱۸۲۸ م. در حجم تجارت روسیه افزایشی رخ داد این افزایش دست کم تا حدی نتیجه کاهش تجارت اروپا با ایران از راه قفقاز و راههای باطوم - تبریز و طرابوزان - تبریز به‌علت جنگ روس و ترکیه بود [٣٥]. با وجود این، قرارداد مزبور از اهمیت شایانی برخوردار بود: این قرارداد الگویی برای تجارت خارجی ایران عرضه کرد و موقعیت بازرگانان خارجی را تثبیت کرد. در واقع بیشتر حمایت از اتباع روسیه بود که امکاناتی برای ایجاد نمایندگیهای پی‌درپی، نسبت به حکومت ایران فراهم ساخت که اغلب با خشونت وزیر مختار روسیه تقویت شد و بر موقعیت ضعیف ایران پافشاری نمود [٣٦]. ناامنی نواحی مرزی نیز موجب کاهش میزان این تجارت گردید: وجود قطاع‌الطریق و درگیریهای مکرر، موجب بسته شدن این راهها می‌شد و موقعیتی برای دخالت فراهم می‌ساخت. امتیازات و معافیتهایی که به‌فرستاده‌های سیاسی روسیه و ملازمین آنها داده شده بود نیز باعث

برخوردهایی بین خدمتکاران آنان و اتباع ایران می‌شد. امتیازات ویژه‌ای که اتباع روسیه با امضای این قرارداد بازرگانی از آن برخوردار شده بودند به‌نوبه خود باعث گردید که دولتهای دیگر خارجی نیز خواستار این امتیازات برای اتباع خود گردند.

همانطوری که گفته شد تجارت انگلیس نیز بدون اینکه قراردادی از آن حمایت کند دنبال می‌شد. با امضای عهدنامه ایران و روس در سال ۱۸۲۸ م. ضرورت تدارك ترتیباتی مطرح شد که از طریق آن بازرگانان انگلیسی دست‌کم بتوانند از رفتار مساعد ایرانیان برخوردار گردند. ولی تا سال ۱۸۳۳ م. طول کشید که عباس‌میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان، که فتحعلیشاه امور مربوط به‌روابط خارجی را درسال ۱۸۱۰ م. به‌وی سپرده بود، رقمی صادر کند تا از تجارت انگلیس در صفحات شمالی ایران حمایت نماید.

مع‌هذا دولت انگلیس تجارت ایران را هنوز برای خود، از دیدگاه تجارت خارجی، مهم می‌دانست. در این زمان انگلیسیها و روسها توجه زیادی به‌آسیای مرکزی مبذول می‌داشتند. باز هم دلیل این کار در اینجا بیشتر سیاسی بود تا اقتصادی. موراویف (Muraviev) فرستاده سیاسی روسیه که درسال ۲۰ - ۱۸۱۹م. از خیوه دیدن کرد، گزارش داد که تسلط برخیوه، روسیه را بر تمام منابع آسیا مسلط خواهد کرد طوری که «می‌تواند نقطه وحدت دوباره برای تمام تجارت آسیا گردد و برتری بازرگانی عظیم متنفذین دریایی را در مرکز هند متزلزل سازد» [۳۷]. بعد از امضای عهدنامه آدریانوپل در ماه سپتامبر ۱۸۲۹ م. حکومت انگلیس و هند، تهدید روسیه را از طریق آسیای مرکزی در خصوص متصرفات انگلیس در هند، شدیداً مورد توجه قرار دادند. الن‌بارو (Ellenborough) در رأس هیأت نظارت نگران بود که نتواند اطلاعات کاملی از اوضاع کابل، بخارا و خیوه کسب کند تا دروازه آسیای میانه را به‌روی تجارت و نفوذ انگلیس به‌صورت مانعی در مقابل پیشرفت روسیه بازکند [۳۸]. درسال ۱۸۳۲ م. الکساندر بارنز مسافرت خود را درآسیای مرکزی شروع کرد.

مع‌الوصف در تلاش بریتانیا برای ورود به‌بازار آسیای مرکزی، دلایل بازرگانی و منجمله دلایل سیاسی وجود داشت که خواهان افزایش تجارت با ایران بود. درمیانه سالهای ۱۸۳۰ م. و ۱۸۴۳ م. دوره‌ای از توسعه سریع صنعتی وجود

داشت و افزایشی در صادرات اقمشه پنبه‌ای بچشم می‌خورد [۳۹]. در سال ۱۸۳۱ م. کاپیتان جان کمپبل (بعدها سر Sir) که در زمان مرگ سرجان مکدونالد در سال ۱۸۳۰ م. شارژ دافر انگلیس در تهران شده بود اصرار کرد که دادو ستد تجاری بریتانیا با ایران از راه طرابوزان صورت گیرد [۴۰]. وی توصیه نمود که یک نفر کنسول انگلیسی برای توسعه این طرح در ارزروم گمارده شود [۴۱]. شورای خصوصی برای تجارت از پیشنهاد باز شدن راه طرابوزان استقبال کرد [۴۲]. سال بعد اوکلند (Auckland) در یک نامه خصوصی به‌پالمرستون رشد تقاضاها را در ایران برای ساخته‌های انگلیسی متذکر شد و ابراز داشت که وی بسیار خوشحال خواهد شد که وسایل جدیدی برای دادو ستد کشف و تشویق نماید. دزدان دریایی در خلیج فارس مانع بزرگی برای افزایش تجارت با ایران از راه خلیج فارس بشمار می‌رفتند؛ ولی وی امیدوار بود که کالاها از یک راه دیگری، از طریق روسیه، طرابوزان، استانبول و یا بمبئی وارد ایران شود [۴۳]. رشد علاقه نسبت به‌تجارت ایران از اینجا مشخص شد که تجارت با ایران در سپتامبر سال ۱۸۳۲ م. به کمیته مشترک‌المنافع هند شرقی محول گردید.

ضمناً در ٤ سپتامبر سال ۱۸۳۲ م.، کمپبل گزارشی به کمیته سری ارسال داشت که در آن به‌تهدید روسیه توجه شده بود و در عین حال وی متذکر گردیده بود که اگر روسیه دربرقراری برتری خود در ایران کامیاب گردد، از طریق جلوگیری از ورود کالاهای تولیدی انگلیس و هند به‌ایران، ضربه مهلکی به‌تجارت انگلیس وارد خواهد شد [٤٤]. براساس قسمتی از علاقه نوپای حکومت انگلیس در ایران، تصمیم بر این شد که کمپبل را به‌عنوان فرستاده سیاسی به‌ایران بفرستند. در دستوراتی که به‌وی ارائه نمودند متذکر شدند در خصوص تغییراتی در عهدنامه تهران مذاکره نماید. همچنین کوشش کند که معافیتها و امتیازاتی را که از راه رقم عباس‌میرزا (که خود به‌خود با مرگ او در پاییز سال ۱۸۳۳ م. فراموش شده بود) به‌تجارت انگلیس داده شده بود به‌صورت قراردادی درآورد همچنین به وی اختیار داده شد که در خصوص انعقاد قراردادی راجع به‌حسن رفتار با اتباع طرفین مذاکره نماید [٤٥].

خطر پیشرفت روسیه در بین دریاچه‌های خزر و آرال و در طول رود جیحون موجب نگرانی گردید و این مسأله که به‌چه نحوی با نفوذ روسیه در ایران و آسیای

مرکزی مقابله گردد مورد توجه قرار گرفت. در میان اقدامات دیگر، جیمز بایلی فریزر که تمام ایران را گشته بود، گزارش داد که در این سرزمین، در سال ۱۸۳٤ م. از سوی وزارت امور خارجه، وضع مبادلات روسیه و نفوذ سیاسی و بازرگانی آن در ایران و مناطق بین متصرفات روسیه و سند مورد بررسی قرار گرفته است. در سال ۱۸۳۳ م. تقاضای روسیه برای استقرار کنسولی در گیلان بار دیگر تکرار شد و بار دیگر مورد مخالفت فتحعلیشاه قرار گرفت [٤٦]. بنابراین به‌فریزر دستور دادند که از مازندران و گیلان دیدن کند و:

> میزان تجارتی را که توسط اتباع روسیه انجام می‌شود تعیین سازد تا مسأله بدگمانی خود شاه و وزیرش مورد ارزیابی قرار گیرد و معلوم شود که برقراری کنسول، که مکرراً از سوی دربار سن‌پطرزبورگ برای حمایت از تجارت روسیه تقاضا می‌شود، بهانه‌ای است که نقشه‌های بعدی را در خصوص تصرف و اشغال آنها شامل می‌شود [٤٧].

فریزر نتیجه بررسیهایش، را به‌صورت یک رشته یادداشت و گزارش که اساساً درباره موقعیت سیاسی بود تهیه و تدارک دید. محمدشاه که در سال ۱۸۳٤م. به‌جای پدرش نشسته بود از استقرار کنسول روس در گیلان جلوگیری کرد. مع هذا وی مجبور شد که مصالحه کند و اجازه دهد که مأموری که وابسته به‌هیأت روسی باشد به‌مدت سه ماه از سال در رشت اقامت گزینند تا از علایق تجارت روسیه در گیلان جانبداری نماید. مسأله کنسولگری در روابط انگلیس نیز تأثیر گذاشت که بعد از مرگ فتحعلیشاه رو به‌تیرگی رفته بود. در این زمان نسبت به‌انگلیس و روس نوعی ترس و بدگمانی وجود داشت. در نتیجه پیشرفتی در موضوع اصلاح عهدنامه تهران و انعقاد یک قرارداد بازرگانی حاصل نشد. بالاخره کمپبل مذاکرات را در ماه مارس ۱۸۳۵ م. معلق گذاشت. مذاکرات راجع به‌قرارداد بازرگانی در مسأله کنسولگری محدود شد و امتناع حکومت ایران در خصوص انعقاد این قرارداد متکی بر امتناعش بر موافقت با حضور کنسولهای انگلیس در ایران بود. کمپبل کارهای خود را گزارش داد و یادآور شد که گفته می‌شود محمد شاه پس از پرداخت غرامت به‌روسیه طبق معاهده ترکمانچای، غیر قابل نفوذ شده است، و «تلاشهای مصرانه‌ای با کمک انگلیس انجام شده تا از معاهده روسیه، ماده راجع به کنسولگری لغو گردد، نکته‌ای که وی اعتقاد دارد که اگر حالا یک

چنین امتیازی به‌انگلیس داده شود اجرای آن ناممکن خواهد بود» [۴۸].

قائم مقام اولین صدراعظم محمدشاه نیز با برقراری کنسول انگلیس در ایران مخالفت کرد البته با این دلیل که اگر این پیشنهاد پذیرفته شود روسیه در اجرای مواد عهدنامه خود پافشاری خواهد کرد. کمپبل از یک‌سو، مصاحبه‌ای را بین فریزر و دکتر ریاچ (طبیب هیأت انگلیس) و از سوی دیگر در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵ م. با قائم‌مقام ترتیب داد و در گزارش خود اظهار نمود که قائم‌مقام اظهار می‌دارد که «اگر روسیه کنسولی در گیلان مستقر سازد ملت ایران ازبین خواهد رفت... هرگز رضایت نخواهد داد که حقی به‌انگلستان بدهد تا به‌زیان مملکت خودش باشد»؛ و اینکه

> اگر کنسولهای روسیه و انگلیس در قسمتی از ایران مستقر شوند عمال آنها بلافاصله تمام قدرت و اختیارات حکومت ایران را قبضه خواهند کرد و آن قسمت از مملکت، از ایران جدا خواهد شد و به‌این طریق ضعف کشور او نیز هر چه بیشتر به‌انشقاق آن کمک خواهد کرد و دست آخر هم کاملاً بین دو ابرقدرت تقسیم شده و تقصیر را به‌گردن اتباعش خواهند انداخت [۴۹].

در ژوئیه سال ۱۸۳۵ م. کمپبل فرا خوانده شد تا در مورد موقعیت ایران گزارشهایی عرضه کند. با این هدف که بایستی در مقابل نفوذ روسیه در ایران، سیاست فعالی اتخاذ گردد، تصمیم بر این شد که مذاکره با هیأت ایرانی به‌هیأت سلطنتی محول شود و برای اعلام این مسأله و تبریک جلوس محمد شاه به‌تخت شاهی، هنری‌الیس به‌عنوان فرستاده فوق‌العاده سیاسی به‌ایران اعزام گردد. از دستوراتی که در خصوص وظایف این هیأت در ایران به‌الیس داده شده، روشن می‌شود مسأله عمده‌ای که حکومت انگلیس را آشفته ساخته بوده حالت دوستانه‌ای بوده که ایران با روسیه بر سر جنگ با افغانستان پیش گرفته بود. با توجه به‌امتناع اخیر دولت ایران از موافقت با برقراری کنسولهای انگلیس در ایران، گمان می‌رفت که مذاکره برای انعقاد یک قرارداد بازرگانی به‌فرستاده‌سیاسی دیگری محول گردد که بعد از الیس روانه ایران شود؛ ولی به‌الیس اعلام کردند که مذاکراتی را که وی مناسب و مقتضی بداند با حکومت ایران انجام دهد [۵۰].

زمانی که الیس در پایان سال ۱۸۳۵ م. به‌تهران رسید لشکر کشی به‌هرات و قندهار طرح‌ریزی شده بود. در ۹ فوریه همان سال، الیس با حاجی‌میرزا آغاسی

که به‌مقام صدراعظمی رسیده بود، مسأله قرارداد بازرگانی را مطرح ساخت. به‌او گفتند که شاه و سفیران او با حکومت روسیه به‌تفاهم رسیده‌اند و حکومت روسیه هم حق برقراری کنسولگری در سرتاسر ایران را ندارد و شاه هیچ نوع قرارداد بازرگانی با انگلیس منعقد نخواهد کرد.

مع‌الوصف بر ضرورت کسب امنیت و تساوی در خصوص بازرگانان انگلیسی توسط یک قرارداد تجاری تأکید زیادی شد [۵۱]. در این زمان در تجارت مستقیم اجناس ساخته شده انگلیسی از راه طرابوزان افزایشی حاصل شد [۵۲]. و این مسأله درست منتهی به‌تلاشهای روسیه گردید که میزان تجارت خود را کاهش دهد. بر این اساس کوشش شد که اجرای قرارداد ۱۸۰۱ م. بار دیگر تأیید گردد. الیس اشاره کرد که تدارکات رقم عباس‌میرزا بایستی به‌صورت یک ماده ضمیمه به‌قرارداد اضافه شود. صدراعظم ایران از این کار امتناع کرده و اظهار داشت که این مسأله را قراردادهای بعدی منتفی کرده است و شاه هم به‌دلیل اینکه بتازگی صاحب تاج و تخت شده بود اعلام کرد که وی بر انعقاد قراردادی صحه نخواهد گذاشت [۵۳]. حاجی‌میرزا آغاسی درماه آوریل به‌طور محرمانه به‌الیس گفت که حکومت روسیه از انعقاد قراردادی با انگلیس جلوگیری خواهد کرد به‌دلیل مدارایی که در سهمش نسبت به‌اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای و بویژه در مورد کسب حق استقرار کنسول در سرتاسر ایران نشان می‌دهد [۵۴]. با وجود این تقریباً بلافاصله بعد از آن در ماه مه ۱۸۳۶ م. شاه فرمانی صادر کرد که بنابر آن تجارت اتباع انگلیس را درایران از لحاظ عوارض و حقوق گمرکی به‌همان میزان تجارت اتباع روس رسانید و امنیت و مصونیت را در زمینه پذیرش و فروش اموال تجار انگلیس تأمین نمود [۵۵].

این مسأله از پافشاری برای انعقاد قرارداد بازرگانی کاست. الیس در سال ۱۸۳۶ م. به‌وطنش برگشت و سرجان مکنیل به‌عنوان وزیر مختار در سپتامبر همان سال وارد تهران گردید و در ماه دسامبر اعتبارنامه خود را به‌محمد شاه ارائه کرد. موقعیت برای انعقاد یک قرارداد سیاسی یا تجاری همچنان نامساعد بود. محمدشاه طرحهایش را در زمینه فتح شرق ترک نمی‌گفت و کنت سیمونیچ سفیر روسیه، در این نقشه‌ها علی‌رغم بی‌نظمی واقعی که در سازمان مالی و نظامی ایران رخ داده بود وی را تشویق می‌نمود. با این اعمال روابط ایران و انگلیس د، بین سالهای

۱۸۳۶ م. و ۱۸٤۱ م. به‌خاطر فتح هرات رو به‌تیرگی رفت و بالاخره به‌عقب‌نشینی هیأت اعزامی انگلیس در ژانویه سال ۱۸۳۹ م. انجامید. یکی از شرایط عقب‌نشینی هیأت اعزامی که تا اکتبر ۱۸٤۱ م. اتفاق نیفتاده بود امضای قرارداد بازرگانی بود. این قرارداد امضا شد و در ۲۸ اکتبر، کمتر از دو هفته بعد از برگشت مکنیل به‌تهران، به‌تصویب شاه رسید.

برابر این عهدنامه بازرگانان دو دولت اجازه یافتند که در ممالک همدیگر به‌تجارت پرداخته و از رفتار مساعد دولت دیگر برخوردار گردند. این قرارداد همچنین استقرار کارگزاران بازرگانی را در جاهای معینی فراهم ساخت و قرار شد که از سوی حکومت انگلیس یک نفر در تهران و یک نفر در تبریز جایگزین شود. به‌نماینده سیاسی حکومت انگلیس همچنین اجازه داده شد که مثل سابق در بوشهر نیز اقامت گزیند [٥٦].

دو تن از کارگزاران تجاری ایران به‌ترتیب در لندن و بمبئی جایگزین شدند. در دسامبر سال ۱۸٤۱ م. مستر بونهام که یک بازرگان انگلیسی بود و در تبریز زندگی می‌کرد در آن شهر کنسول انگلیس گردید [٥۷]. انعقاد قرارداد بازرگانی بلافاصله در حجم تجارت ایران و انگلیس اثر نگذاشت و یا در مورد اخذ حقوق گمرکی تغییراتی بوجود نیاورد، بلکه از راه ارائه مصونیت به‌بازرگانان و حسن رفتار با آنها بر طبق شرایط قراردادی، حجم تجارت فیمابین در آینده رو به افزایش گذاشت.

با فقدان کامل آمار و عدم اعتماد نسبت به‌آنها، ارزیابی کیفیت و ارزش تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم مشکل است هر چند که تجزیه و تحلیل مفصلی از اسناد اداره هند، بدون شک پرده از روی بعضی از مسائل، دست کم مسائل تجارت ایران را به‌یک سو می‌نهد. در آغاز سده نوزدهم، سنجش تجارت احتمالاً با وجه رایج ایران، جز تجارت آن با هند، مدت زیادی دوام نیاورده است.

ملکم در سال ۱۸۰۱ م. ارزش تجارت ایران را با همسایگانش در حدود ۱۳٤ لک روپیه یعنی تقریباً سیصدوچهل هزار پوند (بعدها روپیه دست کم دو پنس ارزان شد) برآورد کرده است. از میان آنها تجارت با افغانستان و ترکیه به ترتیب ٤۰ و ۳٥ لک روپیه، بیش از نیمی از تجارت خارجی ایران را تشکیل می‌داد. او تجارت ایران را با هند ۳۰ لک روپیه محاسبه کرده است؛ و تجارت

ایران با روسیه را ۲۰ لک روپیه و با بخارا را ۵ لک روپیه و تجارت خلیج فارس را ۲ لک روپیه و تجارت با سواحل دریای سیاه را نیز ۲ لک روپیه ارزیابی کرده است [۵۸].

واردات ایران در سال ۱۸۱۷ م. با کشتیهای انگلیسی که حامل کالاهای انگلیسی، هندی و چینی بود از راه بوشهر در حدود ۲۲۵,۲۹۶ پوند بوده است. جز در سال ۱۸۲۱ م. همه این واردات در چند سال بعد رو به‌افزایش گذاشته است و در سال ۱۸۲۲ م. به‌حدود ۵۸۲,۷۱۵ پوند رسیده است [۵۹]. مع‌الوصف سال بعد واردات ایران تنها ازکشتیهای انگلیس ۲۳۳,۶۸۵ پوند شده ولی واردات کشتیهای متعلق به‌بندر بوشهر و قایقهای بومی خلیج فارس در همان سال به‌۴۳۵,۸۸۷ پوند رسیده که تفاوت فاحشی در حدود ۶۶۹,۵۷۲ پوند را نشان می‌دهد. بنظر می‌رسد که قسمت معتنابهی از تجارت در این زمان به دست افراد بومی‌افتاده باشد که توانسته‌اند ارزانش سازند. واردات تجاری بنادرکوچک خلیج‌فارس احتمالا در حدود نصف تجارت بندر بوشهر بوده است [۶۰].

فریزر اظهار می‌دارد که صادرات اصلی مواد خام ایران عبارت بود از: پنبه، ابریشم، تنباکو، برنج، حبوبات، خشکبار، سلفر، اسب، موم و مازو. بعضی از تولیدات نیز صادر می‌گردید نظیر منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای همراه با پارچه‌های زری، نقره‌ای و طلایی که همه به‌روسیه صادر می‌شد. او می‌گوید که سنجش تجارت ایران جز تجارت آن با هند به‌وجه رایج ایران است و مازاد ارزش صادرات آن تبدیل به‌پول نقد، دلار و سکه‌های پنج شیلینگ و روبل نقره می‌گردد و در ازای تولیدات اضافی که سالانه از راه خلیج فارس و یا کابل و هرات به‌ایران وارد می‌شود به‌هند ارسال می‌گردد و قسمتی از آن برای تهیه کالاهایی ازکشورهای غربی تخصیص می‌یابد. او تمام صادرات ایران را در ۳۱ ماه مه ۱۸۲۱ م. بر اساس گزارشهای رسمی و اطلاعات بازرگانان در حدود یک‌میلیون‌ودویست‌وپنجاه هزار لیره استرلینگ ارزیابی کرده که تقویم ارزش آن به‌قرار زیر است:

صادرات به‌هند از راه بندر بوشهر (طبق گزارشهای رسمی)	۳۰۵,۰۰۰ پوند
صادرات از بارفروش (توسط بازرگانان در حدود	۲۱۵,۰۰۰ پوند برآورد شده)
همراه با صادراتی ازگیلان و مازندران	۲۵۰,۰۰۰ پوند
صادرات از بنادرکوچک خلیج فارس نظیر جزایر	۱۰,۰۰۰ پوند

تجارت با بغداد شامل تجارت ابریشم	۲۰۰,۰۰۰ پوند
تجارت با بقیه نواحی ترکیه	۲۰۰,۰۰۰ پوند
تجارت با انگلیس و گرجستان	۲۰۰,۰۰۰ پوند
صادرات به‌بخارا و نواحی شرقی	۵۰,۰۰۰ پوند
تجارت با عربستان	۱۰,۰۰۰ پوند
جمع کل	۱,۲۲۵,۰۰۰ پوند

در همان سال گزارش رسمی طلا و نقره‌ای که از بوشهر به‌هندوستان فرستاده شده ۳,٤۱۷,۹۹٤ روپیه جدید بمبئی مساوی با تقریباً ۲۹۰,۰۰۰ پوند استرلینگ بوده است. گفته شده که سالانه دست‌کم ۳۰۰,۰۰۰ پول طلای نقد در این زمان توسط بازرگانان تفلیسی به‌تبریز وارد می‌شده است. مقدار زیادی پول نقد و سنات یا روبل نقره از آستاراخان نیز وارد می‌گردید؛ علاوه بر اینها برای خرید امتعه مقدار زیادی از شلینگ‌های آلمانی و فرانسوی و دلار اسپانیایی از طریق بغداد وارد می‌گشت. بدین ترتیب رواج قابل توجهی از احجار کریمه در ایران جریان داشت؛ و با اینکه مقدار زیادی از آن به‌طرف شرق ارسال می‌شد ولی در آغاز قرن نوزدهم از اینها به‌قدر کافی در ایران وجود داشته که برای احتیاجات رایج مملکتی صرف شود. بیشتر طلایی که وارد ایران می‌گردید به‌صورت پول نقد بجریان می‌افتاد و درعین حال بقیه آن تبدیل به‌تومان می‌شد و سکه‌های نقره‌ای هم به‌ریال تبدیل می‌گشت [٦۱].

گزارش فریزر امکان دارد مطلوب‌تر از وضع واقعی اسناد باشد. گزارشهای کمیته منتخب که قبلاً نقل شد جریان ثابت مسکوکات را از ایران به‌هند نشان می‌شود [٦۲] و موریه در سال ۱۸۰۹ م. صادرات سالانه ایران را به‌پول هند ۳۵۰,۰۰۰ تومان برآورد کرده است. وی فکر می‌کرد که این بودجه به‌قدر کافی تجارت با روسیه را که ابریشم گیلان را با طلا می‌خرید نمی‌پوشاند و نیز شامل تجارت ترکیه که نیز برای خرید شال و ابریشم به‌ایران طلا پرداخت می‌کرد نمی‌شود [٦۳].

در اواخر سلطنت فتحعلیشاه، به‌خاطر جنگهای طویل‌المدت و مصیبت‌بار با روسیه، خزاین تهی گشت و پول در ایران به‌طور روزافزونی کم و نایاب شد. شکست از روسیه موجب اغتشاشات و بلوا در ایالات گردید و حکومت مرکزی

رو به‌ضعف دم‌افزونی گذاشت. در ایالات جمع‌آوری درآمد با شکست مواجه شد و در بودجه نقصان عظیمی رخ نمود. در بعضی از مناطق ناامنی و راهزنی شیوع یافت. درسال ۱۸۳۰م. بیماری مسری وبا گریبانگیر مردم مازندران و گیلان‌گردید و تجارتی را که از راه بندر انزلی صورت می‌گرفت به‌نابودی کشانید [٦٤]؛ و در سال ۲ - ۱۸۳۱ م. طاعون جنوب ایران را بلعید [٦٥]. درسال ۱۸۳۳ م. نقصانی در تولید محصولات رخ نمود که مشکلات مملکت را صد چندان کرد. از زمان سلطنت محمدشاه (٤٨ - ۱۸۳٤ م.) به‌بعد بحرانهای شدید مالی و اقتصادی بکرات در ایران بوقوع پیوست. در اواسط قرن نوزدهم مشکلاتی در تولیدات ایران که در ازای اجناس انگلیسی صادر می‌شد رخ نمود و در شمش طلا که عواید از روی آنها محاسبه می‌شد کمبودی حاصل شد که برای تجارت ایران و انگلیس مانع بزرگی بشمار می‌رفت [٦٦].

به‌غیر از کنسولگری، یکی از عوامل اساسی مخالفت محمدشاه و وزیرش در زمینه انعقاد قرارداد تجاری با بریتانیا در سال ۱۸۳٦ م.، در واقع «کمبود پول در ایران، مطالبه معادن احجار کریمه، بی‌فایدگی درآمدهای تولید و دلسردی مردم ایران از جریان تولیدات خارجی بود» [٦٧]. تجارت انگلیس به‌خاطر مقدار زیادی از احجار کریمه که هر ساله از پادشاه دریافت می‌شد با حسادت دولت ایران مواجه بود [٦٨]. در اواسط قرن نوزدهم، علی‌رغم تحریم و جریمه، صادرات طلای ایران به کشورهای ترکیه و هند هر چه بیشتر بالا رفت و پول کمیاب شد. تجارت از راه استانبول و روسیه بیشتر با پرداخت شمش طلا صورت می‌گرفت، هر چند که در حوالی سال ۱۸٤۰ م. این جریان تا اندازه‌ای موقتاً از طریق افزایش صادرات تولیدات ابریشمی گیلان و تا اندازه‌ای بوسیله صادرات ساخته‌های جنوب ایران به‌روسیه از راه اردبیل تغییر یافت [٦٩]. ولی در واقع هنوز مقداری طلا از روسیه وارد ایران می‌شد ولیکن در ایران باقی نمی‌ماند: این طلا به‌استانبول به منظور خرید تولیدات خارجی ارسال می‌گشت [۷۰].

سقوط سریع ارزش تومان که در نیمه اول قرن نوزدهم رخ داد احتمالاً با تغییرات تجارت ایران و جریان مسکوکات آن ارتباط داشت. در سال ۱۸۰۹ م. تومان یک لیره استرلینگ ارزش داشت [۷۱]. در سال ۱۸۱۱ م. به‌۱۵ سنت تنزل کرد [۷۲]، و در سال ۱۸٤۵ م. به ۱۰ سنت رسید [۷۳]؛ در بین سالهای

۱۸۴۳ م. و ۱۸۶۱م. نرخها بشدت بالا رفت و به‌حد متوسط ۱۵۰ - ۷۰٪ رسید. قیمت گندم و جو و زغال و اجاره قاطر درسال ۱۸۶۱ م. نسبت به‌سال ۱۸۴۳ م. به‌سه برابر بالغ شد [۷۴].

جریان مسکوکات نظر فتحعلیشاه و محمدشاه را به‌خود جلب کرده بود. فتحعلیشاه سعی می کرد که با عرضه پاداش به کسانی که پارچه‌ای مثل پارچه‌های مدرس تولید کنند ازصدور مسکوکات به‌هند جلوگیری نماید[۷۵]. ولی نتیجه اساسی از این عمل حاصل نشد. محمدشاه نیز بمنظور افزایش تولیدات ایران، نسبت به مصرف کالاهای اروپایی بی‌اعتنایی نشان داد. وی که درنظرداشت ارزش پول ایران را بالا ببرد به‌تولید کنندگان چیت هندی پاداشی اهدا کرد و به‌دربارياتش دستور داد تا بجای استفاده از پارچه‌های خارجی از منسوجات پشمی ایران و شالهای کرمان برای پوشاك استفاده کنند [۷۶]. ولی این اقدامات زیاد پی‌گیری نشد و درنتیجه عقیم ماند.

فریزر درسال ۱۸۲۲ م. گزارشی داد که منسوجات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی که از راه بنادر کرانه خاوری مدیترانه و از هند از راه روسیه وارد می‌شود جانشین چیتهای هندی و منسوجات پنبه‌ای منقش شده است که به‌مقدار زیادی از هند وارد می‌شد [۷۷]. در اواسط قرن نوزدهم افزایشی در مورد مصرف اجناس اروپایی بوقوع پیوست و به‌خاطر رقابت اروپاییان کاهشی در ساخته‌های محلی رخ داد [۷۸]. مثلاً این حالت درکاشان دیده شد که درسالهای نخستین قرن نوزدهم از لحاظ تولیدات در اوج خود بود [۷۹]. مع هذا چنین می‌نماید که در سال ۱۸۴۸ م. به‌خاطر کاهش کیفیت اجناسی که از منچستر وارد می‌گردید افزایشی موقتی در تقاضای پارچه‌های بافته شده یزدی و کاشانی رخ داده باشد [۸۰]. عامل جنبی دیگر کاهش منسوجات ابریشمی و وجود مقررات روسیه بود که از ورود اقمشه ابریشمی که دارای نقش‌و نگار و برودری طلایی بود از ایالات قفقاز جلوگیری بعمل می‌آورد. در زمان سلطنت فتحعلیشاه اشاره شده که در اصفهان ۱۲,۰۰۰ کارگاه بافندگی برای اقمشه ابریشمی وجود داشته ولی در سال ۱۸۴۵ م. به‌خاطر افزایش واردات ساخته‌های اروپایی و تحول شیوه‌های درباری، فقط تعدادی از این کارگاهها باقی مانده است [۸۱].

در زمان سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه تجارت ایران با افغانستان نه مستقیم

در تجارت خارجی ایران بدان مقام دوم را داده است در مقابل تجارت با اروپا که افزایش زیادی یافته بود، به‌دلیل جنگ هرات و غائله تراکمه رو به کاهش گذاشت ولیکن در این خصوص به‌خاطر عدم وجود ارقام قابل اعتماد فقط بایستی متوسل به‌حدس و گمان شد. در زمان محمدشاه تحولاتی نیز در مورد اهمیت نسبی راههای تجاری ایران رخ داد. راه جنوبی از طریق خلیج فارس به‌دلیل ناامنی جنوب ایران و به‌خاطر تغییر جهت به‌سوی نواحی پر جمعیت در شمال، رو به‌ویرانی نهاد. در اواسط قرن نوزدهم حمل و نقل ایران از اروپا بیشتر از راه ترکیه و شمال ایران انجام می‌شد. ابوت در سال ۱۸۵۰ م. می‌نویسد که کاهش تجارت بندر بوشهر طی بیست سال اخیر درنتیجه همین تغییرات بود، گرچه قسمتی از این کاهش ناشی از تجارت هندیان بود که در مواقع پایین بودن حقوق گمرکی رو به‌سوی بندر عباس می‌آوردند. واردات از هند به‌بوشهر که هنوز بندر اصلی خلیج فارس محسوب می‌شد سالانه در حدود ۵۰۰,۰۰۰ پوند بود؛ و صادرات به‌آن که شامل مسکوکات نیز می‌شد در حدود ۴۰۰,۰۰۰ پوند می‌شد یعنی رقم قابل ملاحظه‌ای که بیش از برآورد فریزر در سال ۱۸۲۱ م. بود. ابوت فکر می‌کرد که این ارقام احتمالاً کمتر است و رقم واقعی بایستی درحدود یک‌پنجم بیش از آن باشد. واردات از راه هند به‌بندرعباس قریب به ۳۰۰,۰۰۰ پوند می‌شد و صادرات نیز احتمالاً بیش از یک‌هشتم این مبلغ نبوده است [۸۲]. تجارت قابل توجهی هم بین جاوه و بوشهر در خصوص تولیداتی انجام می‌شد که منحصر به‌هلند و یا ایران بود [۸۳].

در سال ۱۸۳۶ م. واردات زیادی از کالاهای اروپایی از راه استانبول به تبریز صورت گرفت. تأثیر این واردات این بود که قیمتها را نسبت به‌قیمتهایی که در استانبول وجود داشت در ایران تغییر داد؛ درنتیجه، بیشتر ایرانیانی که در استانبول کالا خریده بودند ورشکست شدند [۸۴]. در بین سالهای ۱۸۳۶ م. و ۱۸۴۵ م. حجم واردات سالانه اجناس اروپایی به‌تبریز ترقی کرد. در سال ۱۸۳۹ م.، ۷,۸۹۱ بار اسب از اجناس مختلف وارد تبریز گردید؛ در سال ۱۸۴۵ م. این میزان به ۱۷,۵۱۱ بار اسب رسید. مع‌هذا قیمتها به‌خاطر سقوط ارزش کالاهای تولیدی انگلیس و به‌دلیل زیادی میزان کالاهای نامرغوب آن متناسب با آن، افزایش نیافت. هشتاد درصد کالاها انگلیسی بود. برخی از این واردات به‌قفقاز

می‌رفت. در این میان تجارت کالاهای قاچاق نیز بین ایالات مجاور روسیه بچشم می‌خورد [۸۵]. درنیمه دوم قرن نوزدهم امتعه انگلیس که از راه طرابوزان به ایران می‌آمد در حدود ۵۰۰,۰۰۰ پوند استرلینگ بود؛ احتمال دارد که قسمتی از این واردات به‌طرف روسیه رفته و در ازای طلا فروخته شده باشد [۸۶].

ایران در این زمان هر چه بیشتر مستعد تغییراتی در تجارت بین‌المللی خود بود. این مسأله در حدود سال ۱۸۴۳ م. زمانی که در قیمت کالاهای انگلیسی کاهشی رخ داد که ناشی از جریان اجناس ارزان قیمت در بازار ایران بود بخوبی روشن گردید. این امر قبلاً از طریق کالاهایی با قیمتهای گزاف زمینه‌بندی شده و درنتیجه تعدادی از تجار محلی تبریز متحمل ضرر زیادی شدند و یا ورشکست گردیدند؛ و این ورشکستگی در سال ۱۸۴۳ م. نیز دراین شهر ادامه یافت. ضمناً به‌خاطر کساد بازرگانی در انگلیس کاهشی در تقاضای خرید ابریشم ایران رخ نمود. از این‌رو جریان مسکوکات به‌طرف استانبول افزایش یافت گرچه تا اندازه‌ای از راه افزایش تقاضای ابریشم از روسیه و در نتیجه جریان عظیم احجار کریمه از روسیه به‌ایران، جبران گردید. [۸۷]

پس از سقوط صفویه، تجارت ایران با روسیه به‌میزان کمتری همچنان ادامه داشت. در سال ۱۸۱۲ م. ویلیام اوزلی گزارشی داد که روسها پارچه، کاغذ، نخ، آهن، فولاد، باروت، پشم. چوب کاج و چرم روسی از راه بار فروش به‌ایران صادر می‌کنند و در عوض ابریشم، پنبه، برنج، ماهی، چوب، شال و کالاهای دیگر دریافت می‌نمایند [۸۸]. چنانکه در بالا ذکر شد، انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای هر چند که روسیه را در یک موقعیت قوی مساعدی قرار داد ولی بلافاصله موجب افزایش حجم تجارت ایران ـ روس نشد.

در سال ۱۸۴۴ م. حجم واردات روس به‌ایران از راه بنادر سواحل دریای خزر در حدود ۱۲,۶۰۰ پوند ارزیابی شده و صادرات به‌روسیه از همان راه تقریباً ۲۳۵,۷۵۰ پوند گردیده است [۸۹]. ابریشم کالای اصلی تجارت ایران بود که از مهمترین ارقام صادراتی آن محسوب می‌شد. هنوز مقداری ابریشم به‌استانبول صادر می‌گردید، ولی قسمت زیاد آن به‌روسیه می‌رفت و بخشی از آن با طلا مبادله می‌شد. مقداری غله و اجناس پنبه‌ای به‌روسیه ارسال می‌گشت ولیکن میزان آن بسیار کم بود. در سال ۱۸۴۷ م.، زمانی که محصولات غله گرجستان دستخوش حمله ملخ

گردید، گندم و جو از آذربایجان به‌گرجستان صادر شد. [۹۰] در سال ۱۸۴۹ م.، مقدار زیادی از شکر خام مازندران به‌روسیه ارسال گشت. [۹۱]

منطقه اصلی تولید ابریشم گیلان بود. در واقع ابریشم در کیفیت پستی قرار داشت ــ کلاف آن دراز و نخش غیرمطمئن وپیچیده بود ــ که آن‌را برای بازارهای فرانسه، انگلیس و ایتالیا نامناسب می‌ساخت. تلاشهایی توسط تجار انگلیسی انجام شد که کلاف و نخ پیچی آن را اصلاح سازند ولی با موفقیت کمی مواجه شدند. درنتیجه، در نیمه دوم قرن نوزدهم بیشتر این ابریشم به‌بازارهای روسیه صادر می‌گردید. مقدار سالانه آن در سال ۱۸۴۶ م. از لحاظ وزن بیش از یک‌میلیون پوند و از حیث ارزش بیش از ۴۵۰,۰۰۰ پوند بود. حقوق گمرکی که دولت با نرخ صدی‌پنج از خارجیها و نرخ ۲/۵ درصد از ایرانیها می‌گرفت بیش از ۱۰,۰۰۰ پوند می‌شد. به‌علاوه ابریشم نخ پیچی شده، یک قسمت بدون پرداخت حقوق گمرکی به‌ایالات می‌رفت و نیز مقداری هم ابریشم تنیده که کمتر از مقدار نخ پیچی شده نبود و فقط از لحاظ ارزش در سطح پایینی قرار داشت وارد ایالات می‌گردید. از این‌رو کل ارزش ابریشم تولیدی گیلان احتمالاً نزدیک به ۶۰۰,۰۰۰ پوند بوده است. در مازندران و نواحی دیگر ایران نیز ابریشم تولید می‌شد ولی از لحاظ کیفیت به‌پای ابریشم گیلان نمی‌رسید [۹۲].

به‌علاقه‌ای که بریتانیا و روسیه نسبت به‌آسیای میانه ابراز می‌داشتند توجه گردید. تجارت روسیه با خیوه، بخارا و خوکند با ناامنی انجام می‌شد و تعدادی از اتباع این کشور به‌غلامی برده می‌شدند. به‌خاطر اصلاح این وضع روسیه در اواخر سلطنت فتحعلیشاه تصمیم گرفت بر سرزمینهایی که توسط قرقیزها، تراکمه و قراقالپاقها اشغال شده بود مسلط گردد. در سال ۱۸۳۶ م.، به‌سواحل شرقی دریای خزر لشکرکشی نمود؛ و علاوه بر این تلاش شد که کارخانه‌ای در استراباد تأسیس شود که از آنجا تجارت با ترکستان و خیوه و بخارا و بلخ و خوارزم مطرح بود [۹۳]. در این زمان مذاکرات مکرری در مورد انجام تجارت بین روسها و تراکمه که حکومت ایران ادعا می‌کرد اینها نسبت به‌شاه یاغی شده‌اند بین حکومت ایران ومأمورین روسیه انجام شد [۹۴]؛ و نیزروسیه اقداماتی در خصوص شیلات دهانه رود اترك انجام داد [۹۵].

علاقه روزافزون حکومت روسیه درباره ایجاد تأسیساتی در استراباد زنگ

خطری برای حکومت ایران بشمار می‌رفت و محمدشاه در سال ۱۸۴۲ م. از ایجاد یک کارخانه روسی در آنجا جلوگیری نمود [۹۶]. در همان سال روسیه آشوراده را گرفته و پایگاههای دائمی خود را در آنجا برپا کرد. درخواست ایران برای ترك آنجا با ناکامی همراه بود [۹۷]. درخواست استقرار کنسولی در استراباد بار دیگر همراه با تهدیداتی درسالهای ۱۸۴۵ م. و ۱۸۴۶ م. تجدید گردید [۹۸]. ایران می‌ترسید که روسیه قسمتی از سواحل ایران و گیلان را ضمیمه خود کند. در نیمه دوم قرن نوزدهم تسلط روسیه بر تراکمه سواحل دریای خزر تثبیت گردید و حق کشتیرانی در سواحل ایران برای تراکمه بدون کسب اجازه از ناخدای روسها ممنوع شد [۹۹]. در این اوضاع حکومت ایران که گرفتار نگرانی‌های سیاسی بود فرصت کمی داشت تا تجارت ایران را در دریای خزر که هر روز دست به‌دست می‌گشت تقویت سازد. شیلات در واقع به‌انحصار روسها درآمد که حفظ امنیت آن به‌جنگجویانشان سپرده شد [۱۰۰].

در نیمه دوم قرن نوزدهم تجارت ایران تحت تأثیر توجهات سیاسی که ناشی ازتغییر روابط آن با روسیه و بریتانیا بود که تحولاتی رخ داد. قدم قطعی که در مشی جدید سیاسی برداشته شد با انعقاد عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ م. مشخص گردید. روابط تجاری ایران و روس ضمناً براساس همان عهدنامه تنظیم شد که تجارت خارجی ایران را در راه توسعه انداخت. در اوضاع و احوال قرن نوزدهم تنها صدور امتیاز نامه‌ای توسط حکمران وقت برای تأمین حمایت از بازرگانان کافی نبود تا به‌میزان عظیمی به‌امر تجارت مبادرت ورزند. انعقاد قراردادهای تجاری یکی از امتیازهای اولیه بود که تجارت ایران را با ممالک اروپایی توسعه می‌داد: ولی تا سال ۱۸۴۱ م. طول کشید تا در مورد قرارداد بازرگانی با بریتانیا مذاکره گردد.

مع‌الوصف ترس از نفوذ سیاسی، ایران را از مبادلات معمولی تجاری با روسیه و انگلیس باز می‌داشت. به‌علاوه حقوق گمرکی مختلف نه بر امتعه، بلکه بر ملیت بازرگانان که به‌ترتیب با عهدنامه‌های ۱۸۲۸ م. و ۱۸۴۱ م. تحمیل شده بود درمقابل پیشرفت و توسعه سیاست تجاری ایران مانع بزرگی بشمار می‌رفت. از اینها گذشته عمل مقاطعه حقوق گمرکی فرصتهای فراوانی را برای کلاهبرداری و کلاشی بوجود می‌آورد. فقدان و نبود شیوه رضایت‌بخش قانونی و یا ترتیبات اصولی که

قباله‌ها و اسناد مالکیت واصل را مورد توجه قرار دهد نیز راه را برای ارتشاء و فساد می‌گشود.

نه عهدنامه روسیه و نه بریتانیا، هیچ کدام نتوانستند تأثیر آنی در حجم تجاری ایران بجا گذراند، بلکه نفوذ سیاسی روسیه و انگلیس به‌موقعش منتهی به نفوذ آنها در حیطه تجارت ایران گردید. اینها در میان ممالک اروپایی، تنها ممالکی بودند که به‌تجارت ایران چشم دوخته و خواستند تا آن را هر چه بیشتر وابسته خود کنند. سیادت آنها در خلیج فارس و دریای خزر یک امر قطعی بود و بیشترین تجارت ایران با روسیه و انگلیس ازاین راهها انجام می‌شد. درقرن نوزدهم بازرگانان ممالک دیگر که قبلاً نقشی در اینجا داشتند بکلی از صحنه تجارت ایران کنار گذاشته شدند. گو اینکه آلمان، فرانسه و اتریش در تجارت واردات سهمی داشتند ولی اینها رقبای سرسختی بشمار نمی‌آمدند.

ایران در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه از حیث تجارت بین‌المللی نه تنها از لحاظ تجارت وارداتی و صادراتی بلکه از نقطه نظر صنایع داخلی هم وضع حساسی پیدا کرده بود. جریان مسکوکات کند شده بود و احتمالاً با کمبود پول همراهی می‌گردید از این‌رو پس‌افت پرداخت مالیاتها شاید به‌رشد معاملات معتبری می‌انجامید. این مسأله ضعف موجود امور مالی را تشدید می‌ساخت. درآمد عظیمی برای پرداخت به‌قشون و تأسیسات اداری لازم بود ولی در این میان هیچ نوع اصطلاحات مالی وجود نداشت که این وضع را بهبود بخشد و به‌دلیل ضعف امور مالی و فقر تکنولوژی و بالاتر از همه ناامنی مزمن، پیشرفتی در منابع داخلی ایران و یا ایجاد راهها و حمل و نقل کالا که لازمه توسعه و تجارت و برقراری نظم عمومی بود، حاصل نشد.

سؤالات زیادی بدون جواب باقی مانده است. واقعیت این است که من در اینجا تجارت ایران را با انگلیس و روسیه در نظر گرفتم که بخشی از آن به‌خاطر محدودیتی بود که منابع ایجاد کرده بود. به‌علاوه چون از منابع سیاسی استفاده کردم لذا شاید بر جنبه‌های سیاسی و امور اقتصادی متفرع از سیاست بیشتر تأکید کردم. اما بدیهی و روشن است که در این دوره نسبت به‌ادوار سابق تاریخ ایران، مسائل سیاسی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و سنگینی وجود بریتانیا و روسیه بر شانه‌های ایران که برای اولین بار در زمان فتحعلیشاه احساس گردید نه تنها

در امور سیاسی، بلکه در امور اقتصادی و اجتماعی ایران تأثیر زیادی بجا گذاشت. بررسی مفصل اسناد اروپایی بدون شک در خصوص جریانات تجاری و بازرگانی کالاهای گوناگون و درباره نرخها اطلاعات زیادی دربر خواهد داشت. تاریخچه ها و تواریخ محلی ایران نیز این بررسی را تکمیل خواهد کرد، هر چند که اطلاعات حاصله از آنها در زمینه امور اقتصادی، قطعاتی بیش نیست. آرشیوهای حکومتی برای این دوره حقیقتاً محلی از اعراب ندارند و به‌جز نامه‌های خانوادگی موجود ــ که به هیچ وجه معلوم نیست که مجموعه هایی از این نامه ها درمورد حجم تجارت اوایل عهد قاجار وجود داشته باشد ــ منابعی در اختیار نیست که بتواند تصویر کاملی از تجارت ایران با تمام جنبه هایش و یا از حیات اقتصادی این مملکت عرضه کند.

توضیحات

۱ــ در این بررسی از مواد غیر چاپی نسخ سلطنتی مرکز اسناد ملی انگلیس سود جسته‌ام که بدینوسیله امتنانم را نسبت به‌متصدیان آن ابراز می‌دارم.

۲ــ سه گزارش کمیته منتخب توسط هیأت مدیره تعیین شد تا تجارت خارجی انگلیس را با شرق هند، چین، ژاپن و ایران مورد توجه قرار دهد؛ این گزارشها به‌هیأت مشاورین سلطنتی عرضه گشت (لندن، چاپ گ. س. جردن، شماره ۱۶۶، خیابان فلیت) ص ۱۱۳.

۳ــ سی. یو. ایچی‌سون، مجموعه قراردادها، معاملات و اسناد وابسته به‌هند وکشورهای مجاور (کلکته، ۱۹۳۳ م.)، جلود ۱۳، ص ۲ - ۴۱.

۴ــ همان مأخذ، ص ۴ - ۴۲.

۵ــ همان مأخذ، ص ۵ - ۴۴.

۶ــ در خصوص جمعیت ایران در این دوره نگاه کنید به: گ. هامبلی، «درآمدی بر تشکیلات اقتصادی ایران در اوایل قاجار» درمجله *Iran*، (۱۹۶۴ م.)، جلد ۲، ص ۶۹ به‌بعد.

۷ــ گ. پ. فریر، سفرهای کاروانی و مسافرت در ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان، ترجمه کاپیتان و. جس (لندن، ۱۸۵۶ م.)، ص ۵ - ۱۲۴.

۸ــ مسافرت در امپراتوری عثمانی، مصر و ایران، (پاریس، ۱۸۰۷ م.)، جلد ۳، ص ۴۹.

۹ــ سفرنامه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به روسیه، کتابخانه مجلس شورایملی، تهران.

۱۰ــ مرکز اسناد ملی، FO۶۰/۱۶۵ ــ یادداشتهایی در مورد تجارت، صنعت و تولیدات شهرها و ایالات مختلف ایران، دیدار بوسیله کنسول ابوت درسال ۵۰ - ۱۸۴۹ م.

۱۱ــ گزارش تاریخی وتوصیفی از ایران (چاپ ۲، ادینبارو، ۱۸۳۴ م.)، ص ۶۴.

۱۲— سفری به‌شیراز (لندن، ۱۸۰۷ م.)، ص ۷۶. پلی (Pelly) در سال ۱۸۶۳ م. می‌نویسد که یزد یکی از ثروتمندترین و پرتاجرترین شهرهای ایران بشمار می‌رود (گزارشی درباره تبریز وغیره و اطراف خلیج فارس، [کلکته، ۱۸۷٤ م.]، ص ۲۲). زمانی که کرزن در سال ۹۰ - ۱۸۸۹ م. از ایران دیدن کرد یزد هنوز یکی از مراکز مهم تجاری بود، هر چند که تغییراتی در آنجا رخ داده بود. نساجی ابریشم از بین رفته بود و جایش را کشت خشخاش گرفته بود. در این زمان صادرات دیگر یزد شامل پنبه، پشم، قالی، نمد، روناس، حنا، بادام و پسته بود. واردات عمده آن کالاهای انگلیسی و هندی ـ انگلیسی از جنوب و کالاهای روسی از شمال بود. در میان کالاهای مناطق نخستین، بافته‌های پنبه‌ای، چیت، سس، قلع، سرب، آهن، دارو، ادویه، چای هندوچین بود؛ از روسیه روغن، شمع، شکر، خز، بدل چینی و اقمشه وارد می‌شد. یکی از اهالی ارمنستان روسیه در تجارت واردات و صادرات یزد با روسیه نقش عمده‌ای داشت؛ و تجارت با هند بیشتر در دست پارسیان هند بود. قسمتی از کالاها نیز به‌صورت ترانزیتی از راه یزد به‌مشهد و سبزوار و بعضی از آنها نیز به کاشان و تهران وارد می‌شد [ایران و قضیه ایران (لندن، ۱۸۹۲ م.)، جلد ۲، ص ۲ - ۲٤۱].

۱۳— در خصوص متن این فرمان نگاه کنید به: ایچی‌سون، مأخذ یاد شده، جلد ۱۳، ص ٦٤. در مورد صدور و حقوق گمرکی کالاها هم مذاکراتی صورت گرفته بود.

۱٤— اسکات وارینگ، سفری به شیراز (لندن، ۱۸۰۷ م.)، ص ۷۹.

۱۵— ج. ب. فریزر، گزارشی از مسافرت خراسان در سالهای ۱۸۲۱ م. و ۱۸۲۲ م. (لندن، ۱۸۲۵ م.)، ص ۲۱۳.

۱٦— پلی، مأخذ یاد شده، ص ۱ - ۲۰؛ اسکات وارینگ، همان مأخذ، ص ۸۰ - ۷۹؛ موریه، سفری به ایران، ارمنستان و آسیای صغیر (لندن، ۱۸۱۲ م.)، ص ۲۳۷.

۱۷— همان مأخذ، ص ۲۹۷.

۱۸— همان مأخذ، ص ۷۹.

۱۹— الیویه، همان مأخذ، جلد ۳، ص ۳ - ۲۲.

۲۰— ج. ب. فریزر، گزارشی از مسافرت خراسان، ص۷٦؛ گزارش تاریخی و توصیفی از ایران ص ۲۸٦.

۲۱— سه‌گزارش از کمیته منتخب و غیره، ص ۱۱۸.

۲۲— همان مأخذ، جلد ۳، ص ۸۱ - ۱۷۹.

۲۳— همان مأخذ، جلد ۳، ص ۱۷٦.

۲٤— پ. آمدی‌ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران در سالهای ۱۸۰۵م. و ۱۸۰٦م. (پاریس، ۱۸۲۱ م.)، ص ۲۸٦ به‌بعد. نگاه کنید به: م. منکونی، گزارشی از مسافرت در ایران (لندن، ۱۸۲۰ م.)، ص ۳ - ۱۵۲.

۲۵— اسکات وارینگ، همان مأخذ، ص ۷ - ۷٦.

۲٦— ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ٤۹ به‌بعد در خصوص متن قرار داد.

۲۷— Fo ٦۰/۳۲. کاپیتان کمپبل، شماره ۵۵، اردوی آستارا، ۲۰ سپتامبر ۱۸۳۱ م.، در جواب نامه‌ای به‌تاریخ ۱۷ ژوئن از هیأت مدیره.

۲۸— جی. سی. هورویتس، سیاستمداری در خاورمیانه و نزدیک، جلد ۱، ص ۸ - ۳۲ و ۲ - ۴۰.

۲۹— Fo ۶۰/۲. پیش‌نویس نامه اوامری از کمیته سری به‌سرهارفورد جونز، فرستاده سیاسی اعلیحضرت به‌دربار ایران به‌تاریخ ۸ سپتامبر ۱۸۰۷ م.، در یادداشت مستر دونات، ۲۸ دسامبر سال ۱۹۰۸.

۳۰— Fo ۶۰/۴. از چارلز گرانت و ویلیام آستل به‌دونداس، مرکز هند شرقی، ۲۲ فوریه، ۱۸۱۰ م.

۳۱— Fo ۶۰/۴. اوامری به‌سر گراوزلی، سفیر فوق‌العاده و وزیر مختار اعلیحضرت در دربار ایران، ۱۳ ژوئیه ۱۸۱۰ م.، توشیح توسط پادشاه.

۳۲— برای متن کامل این قرارداد نگاه کنید به: ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۱۸ - ۱۵.

۳۳— Fo ۶۰/۲۴. از ویلاك به کانینگ، تهران، ۱۶ سپتامبر ۱۸۲۴ م.

۳۴— ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۴۱ - ۳۵.

۳۵— ماروین انتنر، روابط تجاری ایران و روس، ۱۹۱۴ - ۱۸۲۸ م. (فلوریدا، ۱۹۶۵ م.)، ص ۷ به‌بعد. Fo ۶۵/۲۳۳. ارتباط با وزیرمالیه از راه مبادلات بروکرز آگاپیت‌الاروف مسکو، در دورهام به‌پالمرستون، شماره ۳۰، سن‌پطرزبورگ، ۱۴ فوریه ۱۸۳۷ م. که نشان می‌دهد در بین سالهای ۱۸۲۳ م. و ۱۸۲۹ م. خرید و فروش به‌مقدار سالانه بیش از ۲۰ میلیون روبل افزایش یافته است.

۳۶— Fo ۶۰/۴۰. از الیس به‌پالمرستون، تهران، ۲ ژانویه ۱۸۳۶ م.

۳۷— مسافرت در ترکمنستان (۱۸۲۲ م.)، نقل از گ. آ. نوریس، اولین جنگ افغان درسال ۴۲-۱۸۳۸ م. (۱۹۶۷ م.)، ص ۱۹.

۳۸— یادداشتهای سیاسی روزانه (۱۸۸۱ م.)، جلد ۲، ص ۳ - ۱۲۲، ۲۹ اکتبر سال ۱۸۲۹ م.، نقل از گ. آ. نوریس، همان مأخذ، ص ۵۹.

۳۹— گ. آ. نوریس، همان مأخذ، ص ۵۹.

۴۰— سر هارفورد جونز قبلاً احتمال افتتاح راه تجاری را با ایران از طریق طرابوزان مورد توجه قرار داده بود (Fo ۵۰/۲. از هارفورد به کانینگ، شماره ۲۵، تبریز، ۱۴ دسامبر ۱۸۰۹ م.). ویلاك درسال ۱۸۲۰ م. و باردیگر درسال ۱۸۲۴ م. این مسأله را مطرح ساخت (Fo ۶۰/۱۸. از ویلاك به کاسترلو، شماره ۴۰، تبریز، ۱۳ اکتبر ۱۸۲۰ م.). نگاه کنید به نامه توماس سوبرلی به‌تاریخ ۱۸۲۳ م. که در آن وی در خصوص برتری راهی از طریق سینگرلیا و از آنجا به‌طرابوزان، برای امتعه ایران صحبت کرده است (Fo ۶۰/۲۴. نامه‌ای از توماس سوبرلی، تفلیس، ۲۰ دسامبر ۱۸۲۳ م. از ویلاك به کانینگ، شماره ۴، تبریز، اول فوریه ۱۸۲۴ م.).

۴۱— Fo ۶۰/۳۲. از کمپبل به کمیته سری، اردوی نزدیک تبریز، ۱۰ اگوست ۱۸۳۱ م. نگاه کنید به‌نامه کمپبل به کمیته سری، شماره ۵۵، اردوی آستارا، ۲۰ سپتامبر ۱۸۳۱ م.

۴۲— Fo ۶۰/۳۲. از توماس لاك به‌گ. بک‌هاوس، دایره کمیته شورای خصوصی تجارت، وایت‌هال، ۱۸ نوامبر ۱۸۳۱ م.

۴۳— Fo ۶۰/۳۲. از اوکلند به‌پالمرستون، گروسنونر پولیس، ۱۴ اگوست ۱۸۳۲ م.
۴۴— Fo ۶۰/۳۳. ازکمپبل به کمیته سری، تهران، ٤ سپتامبر ۱۸۳۲ م.
۴۵— Fo ۶۰/۳۳. قطعاتی از دستورات مأسور سیاسی (سرجان کمپبل) در ایران درخصوص تغییراتی که بایستی در قرارداد موجودتهران انجام گیرد، Fo، ٤ دساسبر ۱۸۳۳ م.، توشیح توسط شاه.
۴۶— Fo ۶۰/۳۵. ازکمپبل به کمیته سری، تهران، ۱۸ نوامبر ۱۸۳۳ م.
۴۷— Fo۶۰/۳۳. دستوراتی به‌مستر فریزر،Fo، ٤ دساسبر ۱۸۳۳ م.، امضای پالمرستون و توشیح پادشاه.
۴۸— Fo۶۰/۳۷. یادداشتهای شماره ۶ کمپبل، درج در نامه‌ای از الیس به‌پالمرستون، شماره ۸، نزدیک خوی، ۶ اکتبر ۱۸۳۵ م.
۴۹— Fo ۶۰/۳۸. ازکمپبل به‌بک‌هاوس، تهران، ۱۲ مارس ۱۸۳۵ م.
۵۰— Fo۶۰/۳۶. از وزارت خارجه به‌الیس، شماره Fo،۳، ۲۵ ژوئیه ۱۸۳۵ م. دستوراتی به‌منظور اداره کارهایش در ایران. قسمتی از این را گ. آ. نوریس درکتاب خود (همان مأخذ)، ص ۷ - ۷۶ نقل کرده است.
۵۱— Fo۶۰/۳۷. یادداشتهای الیس، درج در نامه‌ای از الیس به‌پالمرستون، ۳ ژوئن ۱۸۳۵ م. این مسأله در قضیه چارلز بورگز نشان داده شده که در تجارت ایران در سال ۱۸۳۰ م. منصوب گشته بود و به‌عنوان یک نفر بازرگان ایرانی کار می کرد یعنی صدیق‌بگ در استانبول و شرکت هنسون لندن ـ استانبول. تجارت وی طی چند سال بعد بتدریج رونق گرفت. او رقمی از عباس‌میرزا بدست آورد که به‌او اجازه داده شده بود تا اجناسی به‌ارزش ۱۰,۰۰۰ تومان به‌طور سالانه با حقوق گمرکی دو درصد وارد کند (۶۰/۳۷ Fo- از بورگز به‌الیس، باشگاه شرقی، ۲۹ ژوئن ۱۸۳۵ م.). وی در سال ۱۸۳۵ م. با کاروانی که دارای اجناسی به‌ارزش ٤۵,۰۰۰ پوند بود به‌تبریز رسید. او دادوستدهایی هم در تبریز انجام داد، ولی مرغوبترین کالاهای وی را کارگزار او در تهران بفروش رسانید. کارگزار او اجناسی برای فروش فوری عرضه کرد و در عرض سه روز نزدیک به ٤,۰۰۰ تومان (در حدود ۲,۰۰۰ پوند) فروش کرد. ناگهان وی بایکوت شد و اطلاع داد که شاه دستور داده، کسی اجناس خارجی نخرد. (۶۰/٤۰ Fo - از چارلز بورگز به الیس، تهران، ۲۰ ژانویه ۱۸۳۶ م. درج در نامه الیس به‌پالمرستون، شماره ۱۰، تهران، ۲۱ ژانویه ۱۸۳۶ م.). آخرالامر کارهای بزرگتر رو به کاهش رفت و ناتوانی وی برای رضایت معتبرینش از برگشت وی از ایران جلوگیری نمود. برادر او ادوارد که با او در امر تجارت شریک بود پولی به‌عنوان گروگان برای برگشت وی از ایران عرضه نمود. ادوارد بورگز بالاخره مفسر عمده ناصرالدینشاه شد و بعدها ادیتور روزنامه رسمی وقایع اتفاقیه گردید. و نیز نگاه کنید به: نامه‌هایی از ایران نوشته چارلز و ادوارد بورگز، ۱۸۵۵ - ۱۸۲۸ م.، چاپ بنجامین شوارتس (نیویورك، ۱۹٤۲ م.).
۵۲— بورگز این را به‌تلاش بیفکرانه روسیه نسبت می‌دهد که ساخته‌های خودش را به‌بازار ایران سرازیر می کرد که از نفوذ ملل دیگر جلوگیری نماید (۶۰/۳۷ Fo — از الیس به پالمرستون، ۵۹ ویلبرك استریت، ۳ ژوئیه ۱۸۳۵ م. و ضمیمه).

۵۳— Fo ۶۰/۴۰. از الیس به‌پالمرستون، شماره ۱۶، تهران، ۱۵ فوریه ۱۸۳۶ م. و ضمایم.
۵۴— Fo ۶۰/۴۰. از الیس به‌پالمرستون، شماره ۴۱، تهران، ۲۹ آوریل ۱۸۳۶ م.
۵۵— Fo ۶۰/۴۱. از الیس به‌پالمرستون، شماره ۴۳، تهران، ۶ مه ۱۹۳۶ م. و ضمایم.
در مورد متن این امتیاز نگاه کنید به: ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۶۶. و نیز نگاه کنید به: Fo ۶۰/۲۲۲. ترجمه از امتیازنامه‌ای که توسط پادشاه ایران در رابطه با تجارت بریتانیا صادر کرده است درج در نامه دورهام به‌پالمرستون، شماره ۱۰۸، سن‌پطرزبورگ، ۲ ژوئیه سال ۱۸۳۶ م.
۵۶— محل بازرگانی بوشهر و مسقط در سال ۱۸۱۰ م. یکی شد؛ و در سال ۱۸۱۲ م. محل بازرگانی از بین رفت و به‌جایش مأمورین سیاسی جایگزین شد (کرزن، همان مأخذ، جلد ۲، ص ۵۵۳).
۵۷— Fo ۶۰/۷۹. از مکنیل به‌آبردین، شماره ۵۵، تهران، ۲۷ دسامبر ۱۸۴۱ م.
۵۸— گ. هاسبلی، همان مأخذ، ص ۷۷ به‌بعد، که گزارشی در خصوص تجارت ایران به نوشته ملکم نقل می‌کند و در نامه‌ای به‌تاریخ ۱۰ آوریل ۱۸۰۱ م. به‌رئیس دایره کنترل کمپانی هند شرقی می‌فرستد که در **مجله جامعه آسیای مرکزی**، جلد ۱۶ (اکتبر ۱۹۲۹ م.) و جلد ۱۷ (ژانویه ۱۹۳۰ م.) بچاپ رسیده است.
۵۹— ارزش کل تجارت سه ناحیه بمبئی، فورت ویلیام (بنگال) و فورت‌سن‌جرج (مدرس) همراه با تجارت خلیج فارس در سال ۱۸۰۲ م. بیش از ۱۱۲ لک روپیه بوده است. در سال ۱۴-۱۸۱۳ م. به ۱۱۰ لک روپیه رسید. در سال ۱۸-۱۸۱۷ م. به ۲۴۲ لک روپیه ترقی کرد. گ. ب. کلی، انگلیس و خلیج فارس، ۱۷۹۵-۱۸۸۰ م. (۱۹۶۸ م.) ص، ۱۳۷، یادداشت شماره ۲.
۶۰— Fo ۶۰/۲۴. از ویلاک به کانینگ، سلطانیه، ۷ ژوئیه ۱۸۲۴ م. این ارقام بر اساس ارقامی است که توسط کمپانی ای. جی. استانوس که در خلیج فارس مستقر بود، تهیه شده است.
۶۱— ج. ب. فریزر، **گزارش تاریخی و توصیفی از ایران**، ص ۲۹۰ به‌بعد.
۶۲— .....
۶۳— سوریه، همان مأخذ، ص ۲۳۹. اسکات وارینگ، همان مأخذ، ص ۱۲۹.
۶۴— Fo ۶۰/۹۲. از ابوت به‌آبردین، شماره ۸، تبریز، ۱۰ مه ۱۸۴۲ م. علت دیگر کاهش تجارت از طریق انزلی این واقعیت بود که راه دیگری از طریق آستارا و اردبیل باز شده بود.
۶۵— ج. ب. کلی، همان مأخذ، صفحات ۵۱-۲۴۹، وی نشان می‌دهد که تجارت در خلیج فارس بین سالهای ۱۸۲۰ م. و ۱۸۳۵ م. تنزل کرده است.
۶۶— Fo ۶۰/۷۵. یادداشتهایی از سرجان مکنیل به‌مستر بک‌هاوس.
۶۷— Fo ۶۰/۴۰. از الیس به‌پالمرستون، شماره ۲، تهران، ۱۶ ژانویه ۱۸۳۶ م.
۶۸— Fo ۶۰/۷۵. از یادداشتهای سرجان مکنیل به‌مستر بک‌هاوس.
۶۹— Fo ۶۰/۷۵. از بونهام به‌بیدول، شماره ۳، تبریز، ۱۰ نوامبر ۱۸۴۰ م.
۷۰— Fo ۶۰/۱۵۸. از شیل به‌پالمرستون، شماره ۴، تهران، ۸ ژانویه ۱۸۵۱ م. ادوارد-بورگز در ۱۰ ژانویه سال ۱۸۴۸ م. می‌نویسد که عایدات ایران بیشتر با سکه‌های طلا و

نقره انجام می‌شد که برای ابریشم ایران، خشکبار و کالاهای دیگر پرداخت می‌گشت. در حدود یک سوم واردات ساخته‌های اروپایی احتمالا با ابریشم خام و تولیدات دیگر ایرانی مبادله می‌شد و بقیه به‌پول طلا و نقره روسیه (نامه‌هایی از ایران وغیره، ص ۸۵).

۷۱— سوریه، همان مأخذ، ص ۴۰۹.

۷۲— سوریه، دومین سفر به‌ایران، ارمنستان، آسیای صغیر و استانبول، ۱۶-۱۸۱۰م. (لندن، ۱۸۱۸ م.)، ص ۱۵۵.

۷۳— Fo ۶۰/۱۱۸. مکاتبه برای مطالبات ایران برای کمک هزینه، در این زمان در پیاستر ترکان نیز در مقابل پوند استرلینگ تنزلی رخ داده بود. در سال ۱۸۱۴ م. تا ۱۸۳۹ م. از ۲۳ تا ۱۰۴ تنزل یافت. نگاه کنید به‌برناردلویس، ظهور ترکیه جدید (چاپ دانشگاه اکسفورد، ۱۹۶۱ م.)، ص ۱۰۹.

۷۴— Fo ۲۵۱/۳۹. یادداشتهایی از ادوارد ب. ایستویک در مورد نرخهای مقایسه‌ای، ۱۸۴۳ م.، ۱۸۵۳ م.، ۱۸۶۱ م.

۷۵— اسکات وارینگ، همان مأخذ، ص ۸.

۷۶— Fo ۶۰/۴۰. از الیس به‌پالمرستون، شماره ۲، تهران، ۱۶ ژانویه ۱۸۳۶ م.

۷۷— مسافرت وسیاحت در ایالات ایران، ص ۳۶۷.

۷۸— Fo ۶۰/۱۱۷. گزارشهای مختلف از تجارت توسط کنسول ابوت در سال ۱۸۴۵ م.

Fo ۶۰/۱۶۵. گزارشاتی در مورد تجارت، ساخته‌ها و تولیدات شهرها و ایالات مختلف ایران که توسط کنسول ابوت در سال ۵۰-۱۸۴۹ م. دیدار شده است.

۷۹— و. اوزلی، مسافرت در سرزمینهای شرقی بویژه در ایران (لندن، ۲۵-۱۸۱۹ م.)، جلد ۳، ص ۹۲. سوریه، دومین سفر به ایران، ص ۱۶۱، که در آن وی تراکم و تجارتی را که در کاشان انجام می‌شد نقل کرده، چرا که تجارت، بیشتر تجارت مفتول مس و ابریشم بود.

۸۰— Fo ۶۰/۴۱. از ابوت به‌پالمرستون، شماره ۱۵، تهران، ۸ نوامبر ۱۸۴۸ م.

۸۱— Fo ۶۰/۱۱۷. از شیل به‌آبردین، شماره ۳، تهران، ۳۱ مارس ۱۸۴۵ م. ۶۰/۱۱۶ Fo. از همان شخص به‌همان شخص، شماره ۱۲۷، تهران، ۱۴ مارس ۱۸۴۵ م.

۸۲— Fo ۶۰/۱۶۵. یادداشتهایی درباره تجارت و تولیدات شهرها و ایالات ایران توسط مستر کنسول ابوت در سال ۵۰-۱۸۴۹ م.

۸۳— Fo ۶۰/۱۷۱. از شیل به‌مالمسبری، شماره ۸۰، اردوی نزدیک تهران، ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۲ م.

۸۴— Fo ۶۰/۱۱۷. فهرست واردات اروپایی از راه ترکیه به‌تبریز و صادرات ایران به‌ترکیه از راه تبریز در پایان ماه مارس ۱۸۴۵ م. گزارشی از ابوت به‌آبردین، شماره ۲۵، تبریز، ۲۷ نوامبر، ۱۸۴۵ م.

۸۵— Fo ۶۵/۲۳۳. گزارشی به‌وزیر مالیه، به‌تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۸۳۶ م.، تبریز، توسط م. هگمستر، نقل در گزارش از دورهام به‌پالمرستون، سن‌پطرزبورگ، ۱۴ فوریه ۱۸۳۷ م.

۸۶— لیدی‌شیل، گوشه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران (لندن، ۱۸۵۶ م.)، ص ۳۷۸.

۸۷— Fo ۶۰/۱۰۰. از ابوت به‌بیدول، شماره ۵، تبریز، ۳ مه ۱۸۴۳ م.

۸۸— اوزلی، همان مأخذ، جلد ۳، ص ۴ - ۲۹۳.

۸۹— Fo۶۰/۱۰۸. مسافرت در سواحل دریای خزر توسط کنسول ابوت، نقل در نامه ابوت به‌آبردین، شماره ۸، اردوی نزدیک تهران، ۲۹ ژوئن ۱۸٤٤ م.

۹۰— Fo ۶۰/۱۳۳. از استیونس به‌پالمرستون، شماره ۲۱، تبریز، ۱ ژوئیه ۱۸٤۷ م.

۹۱— Fo ۶۰/۱۵۲. از تامسون به‌شیل، اردوی نزدیک تهران، ۱۵ ژوئن ۱۸۵۰ م.، نقل در نامه شیل به‌پالمرستون، شماره ۷۰، اردوی نزدیک تهران، ۱۷ ژوئن ۱۸۵۰ م.

۹۲— لیدی‌شیل، همان مأخذ، ص ۸ - ۳۷۵. Fo ۶۰/۱۲۲— از تایلور تامسون به‌شیل، تهران، ۱۵ آوریل ۱۸٤۶ م.، نقل در نامه شیل به‌پالمرستون، شماره ۵۰، تهران، ٤ مه ۱۸٤۶ م.

۹۳— Fo۶۵/۲۲۶. قطعاتی از گزارش ژنرال چوکین به‌توسط کارلین، در نامه‌ای از دورهام به‌پالمرستون، شماره ۲۰۶، سن‌پطرزبورگ، ۱۹ دسامبر ۱۸۳۶ م.: Fo۶۵/۲۳٤ — از دورهام به‌پالمرستون، شماره ۶۳، سن‌پطرزبورگ، ۸ آوریل ۱۸۳۷ م. و گزارش توسط کارلین به‌وزیر مالیه به‌تاریخ یک ژوئیه ۱۸۳۶ م.، منقول در بالا.

۹٤— Fo۶۰/۷۸. از ریاچ به‌شیل، شماره ۱۷، تهران، ۱۷ ژوئن ۱۸٤۱ م.، نقل در نامه مکنیل به‌پالمرستون، شماره ۳، طرابوزان، ٤ اگوست ۱۸٤۱ م.

۹۵— Fo۶۰/۸۶. ازمکنیل به‌آبردین، شماره ۲۶، تهران، ۱۷ مارس ۱۸٤۲ م. و ازمکنیل به‌آبردین، شماره ۲۸، تهران، ۱۸ مارس ۱۸٤۲ م.

۹۶— Fo۶۰/۸۷. ازمکنیل به‌آبردین، شماره ۳۹، تهران، ۶ آوریل ۱۸٤۲ م.

۹۷— Fo ۸۷. از ابوت به‌مکنیل، شماره ۶، رشت، ۲۹ مارس ۱۸٤۲ م. نقل در نامه مکنیل به‌آبردین، شماره ٤۳، تهران، ۹ آوریل ۱۸٤۲ م.: ازمکنیل به‌آبردین، شماره ٤۸، تهران، ۲۱ آوریل ۱۸٤۲ م.: Fo۶۰/۱۰۶. از شیل به‌آبردین، شماره ۱۲٤، تهران، ۳۰ نوامبر ۱۸٤٤ م.: Fo۶۰/۱۱۲. ازشیل به‌آبردین، شماره ۲۳، تهران، ۲۸ فوریه ۱۸٤۵ م.: Fo ۶۰/۱۱۳. ازشیل به‌آبردین، شماره ۳۲، تهران، ۲۷ مارس ۱۸٤۵ م.

۹۸— Fo۶۰/۱۱۵. از شیل به‌آبردین، شماره ۱۰۱، تهران، ۱۲ سپتامبر ۱۸٤۵ م. و از شیل به‌آبردین، شماره ۱۰۹، تهران، ۲۶ سپتامبر ۱۸٤۵ م.: Fo ۶۰/۱۲۳ — از شیل به‌آبردین، شماره ۷۰، اردوی نزدیک تهران، ۲٤ ژوئن ۱۸٤۶ م.

۹۹— Fo ۶۰/۹۹. از شیل به‌آبردین، شماره ۹۱، تهران، ۲۲ نوامبر ۱۸٤۳ م.: ۶۰/۱۰۶ Fo. از شیل به‌آبردین، شماره ۱۱۸، یک نوامبر ۱۸٤٤: Fo۶۰/۱۳۶ — از فارانت به پالمرستون، شماره ۳، تهران، ۱۸ ژانویه ۱۸٤۸ م.

۱۰۰— Fo ۶۰/۲۲۵. از یادداشتهای تحصیلات ساحلی روسها از ایران در سال ۱۸۱۳ م. تا ۱۸۵۶ م.، Fo، ۱٤ ژانویه ۱۸۵۷ م.

فصل ششم

واقعهٔ رژی

درآمدی بر انقلاب مشروطیت

ناصرالدینشاه در سال ۱۸۷۲ م. به‌یکی از اتباع انگلیس به‌نام بارون‌ـ ژولیوس دو رویتر (Baron Julius de Reuter) امتیازی همراه با اختیارات تام واگذار کرد[۱]. بتدریج برای ناصرالدینشاه وصدراعظم وی میرزاحسین مشیرالدوله معلوم شده بود که تهدید بنیادی نسبت به‌استقلال ایران از جانب روسیه اعمال می‌شود و ایران بویژه از نقطه نظرشرایط ناپایدار امور مالی‌اش، نمی‌تواند در مقابل پیشرفت نیروهای مجهز روسیه ایستادگی کند. از این‌رو آنها به‌خاطر رشد اقتصادی مملکت در صدد جلب قدرتهای بزرگ بطرف خود برآمدند با این امید که اگر آنها در این مملکت علائقی داشته باشند برای حفظ استقلال ایران کمک خواهند کرد. هیچ کدام از ابرقدرتها جز روسیه و برینانیای کبیر در این زمان علاقه‌ای نسبت به‌ایران از خود نشان نمی‌دادند؛ و از این‌رو بود که یک چنین امتیازی بالاخره به‌یکی از اتباع انگلیس واگذار گردید. روسها به‌خاطر این امتیاز ناراحت بودند و درکشورهای دیگر اروپایی نیز انتقادات زیادی نسبت به‌آن ابراز می‌گشت. در سال ۱۸۷۳ میلادی شاه به‌خاطر فشار زیاد روسیه این امتیاز را لغو کرد [۲]. حتی بعد از شکست این تلاش برای بهبود شرایط مالی ایران که بدینصورت از ضرورت اصلاحات بنیادی اداری و مالی جلوگیری بعمل آمد، شاه و مشاورین وی هنوز هم امیدوار بودند که اوضاع ناپایدار امور مالی ایران را می‌توان از طریق موازین تدریجی اصلاح و درست کرد. چنین می‌نماید که شاه به‌خاطر نومیدی از بدست آوردن پول، خودش را باخته و خطرات اوضاع را متوجه نشده است خطراتی

که در واقع متوجه استقلال ایران و سلطنت وی بوده است. پیامد امتیاز رویتر نشان داد که روسیه در برابر هر تلاشی که دروازه این مملکت را به‌روی تجارت خارجی و مخصوصاً تجارت انگلیس باز کند جبهه گرفته و مخالفت خواهد کرد. رویدادهایی که منتهی به‌لغو امتیاز تنباکو گردید نشان داد که اوضاع و احوال از این نقطه نظر تغییری نکرده است و شاه نیز اجباراً در کوران یک جنبش مردمی قرار گرفت که بتدریج از این عقیده نشأت کرده بود که شاه و وزرای وی اوضاع را آماده می کنند که ایران و دارایی ایران را به‌خارجیان بفروشند.

در ۸ مارس ۱۸۹۰ م. انحصار فروش تنباکوی ایران و کنترل محصول آن به‌مدت پنجاه سال به‌یک نفر تبعه انگلیس به‌نام میجر جرالد تالبوت (Magor Gerald Talbot) واگذار گردید. (بنا به‌ماده اول) درآمد خزانه سلطنتی بعد از کسر سهم ۵٪ صاحبان امتیاز از سرمایه‌شان (بموجب ماده سوم) به ۱۵,۰۰۰ پوند و یک‌چهارم سودهای ویژه رسید. (بنا به‌ماده دوم) صنف فروشندگان تنباکو (یعنی انواع و اقسام تنباکوی قلیانی) و توتون بایستی جوازهایی از صاحبان امتیاز دریافت می کردند و در «تجارت و در دادوستد محلی خود پارا فراتر نمی‌گذاشتند». بنابه ماده هفتم حکومت ایران متعهد شده بود که درآمد و مالیاتها و گمرکاتی را که به‌تنباکو، توتون، سیگار برگ، سیگار معمولی بسته شده بود افزایش ندهد و به‌مدت پنجاه سال راکد نگه دارد. صاحبان امتیاز بنابه ماده ششم متعهد شدند که تمام توتون و تنباکویی را که در ایران بعمل می‌آید با وجه نقد خریداری نمایند. همین ماده مبین این بود که «آنها باید تمام تنباکو و غیره را مناسب با استعمالی که وجود داشت خریداری کنند و نرخی هم که به‌صاحب آن و با تولیدکننده‌اش پرداخت می‌شود به‌طریق دوستانه‌ای بین تولیدکننده و یا مالک آن و صاحبان این امتیاز حل و فصل گردد ولی در صورت عدم توافق بین‌الطرفین، ماجرا به‌یک قدرت بیطرفی که طرفین بر آن صحه بگذارند، ارجاع گردد»، ماده دهم مبین این بود که تولیدکننده و یا مالک توتون و تنباکو موظف است که هر چه زودتر مقدار محصولی را که جمع‌آوری کرده به‌نزدیکترین عامل صاحبان امتیاز اطلاع دهد تا صاحبان امتیاز بتوانند بسرعت آن را خریداری نمایند. ماده یازدهم مبین این بود که «تولیدکنندگان طبق شرایط معینی که وابسته به‌حکومت مربوطه است مساعده‌ای برای حد و حدود محصول خود دریافت خواهند کرد» [۳].

اولین اطلاعی که وزارت خارجه انگلیس از موضوع این امتیاز بدست آورد تلگرافی بود از سرهنری دراموند ولف (Sis Henry Drummond Wolff) سفیر انگلیس در تهران که تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۹۰ م. را داشت [٤]. چنین می‌نماید که ولف به‌این امتیاز به‌دیده کمکی نگریسته است که موجب پیشرفت ایران خواهد شد و حتی از پروژه‌های دیگری که به‌این مقصود کمک نماید هواخواهی کرده است. شاید وی غافل از خصومتی بوده که این امتیاز در میان تجار، که آزادی عملشان محدود گردیده بود و نیز در میان صرافان محلی ایجاد کرده بود و علاوه بر اینها وی غافل از مخالفتی بوده که علیه این مبادلات دوراندیشانه خارجی از طریق تعصب مذهبی امکان ابرازش می‌رفته است. در پیاسی که وی به‌تاریخ سوم آوریل ۱۸۹۰ م. به‌سالیسبوری ارسال داشته می‌نویسد:

> چنین برمی‌آید که این امتیاز بسیار به‌نفع تولیدکننده خواهد بود. وی برای تنباکویش پول نقد و برای محصولش مساعده دریافت خواهد کرد. در حال حاضر او مجبور است تمام پرداختهایی را که برای محصول قابل فروشش ارائه می‌شود قبول کند و قرضهایش نیز سر به‌آسمان می‌ساید. شکی نیست که زمانی که این سیستم، خوب تشریح شود تولیدکنندگان در عمل متوجه خواهند شد که هر چه بیشتر مدیون شرکت رژی هستند. همچنین این امتیاز به‌رژی علاوه بر تنباکو حق پیشرفت در زمینه رشد محصولاتی را نیز خواهد داد که این حق برای زارعانی که با تعدیات رباخواران محلی در مخمصه افتاده‌اند سود فراوانی خواهد داشت[٥].

در این اثنا چنین بنظر می‌رسید که انحصار تریاك نیز بزودی به‌دو نفر تبعه روس واگذار خواهد شد. ولف در تلگرافهایی که تاریخ ۸، ۹ و ۱۰ ماه آوریل را داشتند از انگلیس خواسته است که علیه این مسأله به‌بهانه مغایرت با قرارداد رژی اعتراض نماید. وی ابراز داشته که انتظار می‌رود شارژ دافر هلند نیز از این اعتراض طرفداری نماید و خاطرنشان ساخته است که «اگر ما با امتیازی که مخالف قرارداد مذکور است موافق باشیم میجر تالبوت اجباراً از امتیاز تنباکو صرفنظر خواهد کرد» ولی علی‌رغم این مسأله، وی عقیده دارد که در این صورت امتیازات دیگری به‌میجر تالبوت تاوان داده خواهد شد [٦]. به‌موقعش به‌ولف دستور داده شد که با انحصار تریاك به‌اعتبار اینکه مخالف ماده ۳ قرارداد فرانسه ۱۸۵۵ م. و قرارداد ایتالیای ۱۸۶۲ م. و قرارداد هلند ۱۸۵۷ م. و قرارداد سویس

۱۸۷۳ م. می‌باشد مخالفت نماید [۷].

مخالفت روسها در مورد امتیاز تنباکوی رژی از همان آغاز مشهود بود. ولف دریافته بود که آنها با این انحصار گسترده تبعه انگلیس مخالفت خواهند کرد، او به‌خاطر اشتیاق به‌افزایش وسایل پیشرفت همه جانبه مادی ایران و کمک به‌ثبات آن، از این عقیده که این انحصار توسط یک کمپانی بین‌المللی اداره گردد طرفداری نمود. چند هفته بعد از تلگرام سی‌ویکم مارس، وی گزارش داد که «به‌خاطر احتراز از درگیری با روسیه، شرکتی که راجع به‌این امتیاز کار می کند باید بین‌المللی گردد و همکاری سرمایه‌داران فرانسوی، آلمانی، روسی و کشورهای دیگر اروپایی بایستی در نظر گرفته شود [۸].»

در پیامی که (همراه با نسخه‌ای از امتیازنامه) در ماه مه به‌لندن رسید ولف ابراز داشت که مذاکراتی در پاریس و وین شروع گشته است و وی به‌میجر تالبوت توصیه کرد که «داوطلبانه قبول کند که در این ماجرا سرمایه‌داران خارجی از کشورهای فرانسه، آلمان، روسیه و بازارهای دیگر قاره‌ای شرکت نمایند.» [۹] میجر تالبوت در نامه‌ای که به‌امین‌السلطان صدراعظم ایران نوشت قول داد که بدین نحو عمل نماید. این پیام همچنین مبین این بود که شارژ دافر روسیه به امین‌السلطان اطلاع داده است که دو نفر تبعه روس به‌نامهای پولیا لف (Poliakoff) و رافالوویچ (Raffalovitch) به‌این طرح اعتراض کرده‌اند چون شامل همان طرحی است که آنها قبلا اقامه کرده بودند.

ولف در ماه سپتامبر تلگرافی فرستاد که سفیر روسیه اخطار کرده است که وی از طرف دولتش مأمور شده است که علیه این امتیاز اعتراض نماید. چند روز بعد بار دیگر تلگراف کرد که در گزارشی که سفیر روسیه به‌اعتبار اولین ماده معاهده ترکمانچای ارائه کرده علیه امتیازنامه‌های بازرگانی اعتراض نموده و درخواست کرده که همه آنهایی که تا به‌حال واگذار شده بایستی ملغی گردند. در ۱۶ ماه سپتامبر یعنی یک هفته قبل‌از تلگرام ولف، م. دو بوتزوف (M. de Bützow) سفیر روسیه نوشته و اعتراضیه رسمی به‌قوام‌الدوله وزیر امور خارجه ایران علیه این امتیاز ارسال داشت و درخواست لغو این امتیاز را نمود. دولت ایران این تفسیر از معاهده ترکمانچای را مورد چون و چرا قرار داده و ابراز داشت که: «در معاهده ذکر نشده که اگر حکومت ایران به‌خاطر علاقش در زمینه‌های کشاورزی، علوم،

خزانه‌داری یا مالیه امتیازی به‌یک کشور خارجی واگذار نماید آزادی و حق این کار را نخواهد داشت خصوصاً که در این امتیازات و قراردادها نبایستی اتباع کشورهای دیگر را از تجارت و بازرگانی بازداشت [۱۰]. با وجود این سفیر روسیه تأکید کرد که این امتیاز، آزادی تجارتی را که در قرارداد قید شده است محدود می‌سازد. ولف در مورد این اعتراض بفکر فرو رفت؛ ولی وزارت خارجه عقیده داشت که انحصاراتی که توسط ایران به‌بیگانگان واگذار می‌شود نه مغایر با ماده اول قرارداد بازرگانی ترکمانچای است و نه مغایر با ماده اول قرارداد ایران و انگلیس سال ۱۸۴۱ م.، به‌شرط اینکه گمرکات و منافع داخلی واگذار شود نه حقوق امتیاز واردات و صادرات از طریق گمرکات.

شاه تصمیم گرفت اطاعت نکند. جوابیه‌ای که ولف پیشنهاد کرد این بود که شاه باید اعتراضیه کاملی برای م. دو بوتزوف تهیه نماید و همین اعتراضیه هم به‌تصویب لرد سالیسبوری رسید؛ این اعتراضیه این حسن را داشت که اگر سفیر روس در اعتراض خود پافشاری کرد حکومت ایران وظیفه داشته باشد تا اگر علائق و سرمایه انگلستان مطرح شود سفارت انگلیس را از مسائل آگاه سازد. در این میان میجر تالبوت شرکتی را برای شروع کار این امتیازنامه آماده ساخت. در بهار همان سال ولف ناگهان مریض شده و به‌انگلستان برگشت. شاه در آخرین گفتگویش با ولف بجای او مرد مقتدر و توانایی را درخواست کرد (البته اگر به ایران برنمی‌گشت) تا از او در مقابل روسها «که شب و روز با او بودند» حمایت نماید [۱۱]. در ماه نوامبر سسیل کندی که در غیاب ولف شارژ دافر انگلستان در تهران شده بود تلگراف کرد که سفیر روسیه ابراز داشته که وی به‌طور عادی امتیاز تنباکو را به‌صورت یک انحصار به‌رسمیت نخواهد شناخت. این آخرین اعتراض هم نتوانست شاه را مجاب کند که این امتیاز را ملغی سازد [۱۲] در ۲۳ فوریه کندی گزارش داد که شاه و امین‌السلطان از قرارداد رژی در مجمعی از شورای وزرا پشتیبانی بعمل آورده‌اند [۱۳]. مخالفت روسها با قرارداد رژی همچنان ادامه داشت. چنین می‌نماید که تلاشی که در آغاز هم بدون موفقیت بود برای شوراندن جامعه بازرگانان علیه این امتیاز بعمل آمده است. کندی در گزارشی از صورت عرضحالی به‌شاه از طریق امین‌الدوله وزیر پست و رئیس شورای وزیران ابراز می‌دارد که امین‌السلطان:

شدیداً از دست امین‌الدوله که با تحریک روسها سعی می کند امتیاز تنباکوی رژی را که وی سال گذشته ازحامیان مهم و علاقه‌مندش بود لغو سازد، خشمگین است. به‌پیشنهاد امین‌السلطان، شاه به‌مشیرالدوله (یحیی‌خان) وزیر بازرگانی دستور داد که بازرگانان شاکی را فرا خوانده و معلوم دارد که ماهیت واقعی دادو بیداد و تظلم آنها چه چیز است. هشت نفر از شاکیان منکر تظلمشان شدند و ابراز داشتند که این ازکارهای امین‌الدوله بوده که مهرهای آنها را در پای عرضحال زده است. ماهیت فتنه‌جویانه مخالفت جدید برملا شد و امین‌السلطان صریحاً به‌شاه گفت که این حملات مداوم مستقیماً متوجه شخص او است؛ و اینکه هرکجا وزیری از وزرای ایران می‌خواهد لطمه‌ای وارد سازد و یا اینکه اقداماتی راکه توسط شاه بنا به‌پیشنهاد وی (امین‌السلطان) بتصویب رسیده است معلق سازد بلافاصله متوسل به‌کمک سفارت روسیه می‌شود و بنابر این بهتر خواهد بود که اعلیحضرت استعفای صدراعظم راکه آماج گرفتاریهای شاه خود است قبول نماید.

شاه موکداً از استماع این پیشنهاد سر باز زد. اعلیحضرت به‌امین‌السلطان گفت که وی بزودی به‌خدمات تمام وزرایش خاتمه خواهد داد تا خدمات صدراعظمش، و او آزاد خواهد بود تا مأمورینی راکه وجود یا رهبریشان مضر می‌باشد ازکار برکنارکند و یا تبعیدشان سازد.

در روز شنبه بیست‌ویکم ماه جاری شورایی از وزیران تحت ریاست شاه تشکیل شد که در آن اعلیحضرت خصوصاً خودش امین‌الدوله را مخاطب قرار داد و شدیداً آن اشخاص از وزرای خود را مورد سرزنش قرار داد که سال گذشته امتیاز تنباکوی رژی را تأیید و تصویب کرده‌اند که اکنون موجب ایجاد مشکلات و مخالفت گردیده است.

امین‌السلطان در حمایت از این امتیاز سخنرانی غرایی نمود که نقطه به‌نقطه مورد بحث قرارگرفت و از حمایت غیر منتظره مشیرالدوله برخوردار شد. بالاخره موافقت شد که هیچ نوع حک و اصلاحی در این امتیاز بوجود نیاید و نبایستی هم بوجود بیاید و شاه دستور داد که پیامی به‌میجر تالبوت بفرستند و به‌او حمایت سفت و سخت حکومت ایران را در اجرای مواد این امتیاز اطلاع بدهند ولی اضافه بکنند که اعلیحضرت جداً امیدوار است که شرکت جدیدالتأسیس با روش مسالمت‌آمیزی با مشکلاتی که بدون شک از همان آغاز مواجه خواهد شد کنار بیاید.

بدین طریق امتیاز تنباکوی رژی از میان یک سری بحرانها و ناملایمات موفق از آب درآمد و موفقیت آینده این شرکت تقریباً به‌طور کامل به کاردانی، علم و مهارت عاملین اروپایی و ایرانی واگذار شد که قرار بود در قسمتهای مختلف مملکت کارها را روبراه کنند.

امکان دارد که سفارت روس حال از حملات مستقیم به‌این امتیاز که در انهدامش ناکام ماند و آنهم درنتیجه قاطعیت شاه و مهارت صدراعظمش بود،

دست کشیده باشد ولی همیشه برای گماشتگان نهانی روسیه مثل روز روشن بود که علیه رؤسای شرکت رژی در سرتاسر مملکت درنتیجه کارهای عمال این شرکت که تحت فشار سهامداران هستند نارضایتی بروز خواهد کرد.
شاه و امین‌السلطان بر قدرت مالی این شرکت انگلیسی دلبسته‌اند که از تقویت حقوق و قدرت کامل خود به‌منظور کسب سودهای فوری اجتناب نماید. اعلیحضرت و امین‌السلطان را عقیده بر این است که این شرکت به‌مدت دو یا سه سال نوعی سیاست صبورانه و مسالمت‌آمیز پیش گیرد تا شرکت رژی بخوبی جا افتد و معلوم شود که بی‌تردید حداکثر ثمرات سفید را چه بازرگانی و چه سیاسی درسرتاسر این مملکت کسب خواهند نمود [۱۴].

این امتیاز در عین حال در دفتر وزارت امور خارجه در تهران و سفارت انگلیس به‌ثبت رسید و انتقال و حواله آن به‌شرکت رسماً بموقع اجرا درآمد. شاه اعلامیه برقراری شرکت رژی را در ایران صادرکرد و فرامینی به‌حکام ایالتی فرستاد مبنی بر اینکه در تقویت و شناساندن این شرکت تلاش کنند. در ۲۰ مارس کندی به‌سالیسبوری گزارش داد که منشی شرقی روس:

صریحاً به‌مستر کوته (Mr . Cotté) ابراز داشته که این مسأله مربوط به‌امتیاز تنباکو بود که سفارت روسیه رسماً تحت دستوراتی درمقابل آن ایستادگی نمود و مادامی که با همان روش این دستورات به‌اجرا درنیاید آنها با بانک مخالفت خواهند کرد. اطمینانهای دوستانه‌ای که از طرف شرکت رژی میجر تالبوت داده شده است فقط پنج یا شش بازرگان تنباکوی روس را در تهران راضی کرده است و مادامی که به‌حقوق قانونی این بازرگانان لطمه وارد نیاید شرکت تنباکوی رژی دلیل زیادی برای نگرانی نخواهد داشت. منشی شرقی روسیه اضافه کرد علائق خود را با علائق بازرگانان روس یکی کردن، کار بسیار آسانی است [۱۵].

در ماه آوریل م. اورنشتین (M. Ornstein) مدیر شرکت رژی تنباکو وارد تهران شد. مستر کندی در ۲۲ آوریل او را به‌امین‌السلطان معرفی نمود که از طرف او اطمینانهای محکم شفاهی راجع به‌حمایت رسمی از او دریافت کرد؛ ولی وی به‌اورنشتاین تأکید کرد که در درجه اول در این مورد احتیاط زیادی نشان دهد:

چرا که نگرانی و دلواپسی زیادی در قسمتهای مختلف مملکت وجود دارد که به‌مقاصد شرکت رژی وقعی قائل نشوند و تعدادی از آنهایی که به‌تجارت تنباکو

علاقه‌مند هستند قبلاً علیه زیانهایی که آنها می‌ترسند احتمالاً گریبانگیرشان شود اعتراض کرده‌اند. [۱۶]

کندی افزود که به اورنشتین اطلاع داده که به‌هر قیمتی که شده از برخورد با اتباع روس که مشغول تجارت تنباکو هستند اجتناب نماید و بدینوسیله به سفارت روسیه فرصت شکایات رسمی علیه شرکت رژی داده شود. بالاخره ادارات مرکزی شرکت رژی در تهران برقرار شدند و کارگاههایی برای تولید تنباکو فراهم گردید؛ و آژانسهای عمده‌ای در شیراز، اصفهان و مشهد ایجاد شد که در هر کدام ستاد اداری، انبارها و یک کارخانه تعبیه گشت. در سپتامبر ۱۸۹۱ م. شرکت رژی دارای ۲۶۶ کارمند بود. انتظار می‌رفت زمانی که شرکتها دیگر ــ که در حال پا گرفتن بودند ــ تأسیس شدند و کارخانه‌ها راه افتاد در حدود ۱۸,۰۰۰ نفر استخدام شوند. به‌تمام تنباکو و محصول سال ۱۸۹۱ م. مبلغ نقدی که در حدود ۳۳۵,۹۰۰ پوند می‌شد پرداخت گردید که یک سوم این محصول در آذربایجان بعمل آمده بود [۱۷].

علی‌رغم این آغاز امیدوارکننده، نگرانی و دلواپسی سرتاسر ایران را فرا-گرفت و در بعضی جاها علائمی از دخالت طبقات مذهبی دیده شد. تا چه اندازه در این مرحله اعمال آنها تحت تأثیر فعالیتهای روسها قرار داشته، چنانکه امین‌السلطان بر آن اشاره کرده، و تا چه اندازه اعمال آنها نتیجه بدگمانی از دخالت خارجیان بوده معلوم و مبرهن نیست. مع‌هذا قبل از رشد نارضایتی همراه با اوضاع و احوال مملکت و دشمنی نسبت به‌دخالت خارجی مدت زیادی طول نکشید که نتیجه مستقیم مدیریت نارسای مداوم بیان مناسبی در مخالفت با شرکت رژی تنباکو پیدا کرد. شدیدترین اعتراضات علیه شاه و امین‌السلطان از شیراز برخاست. امین‌السلطان از طریق حاکم شیراز مخالفین را مطمئن کرده و خاطرنشان ساخت که آنها از این امتیاز سود خواهند برد و هیچ نوع ضرر و زیانی در کار نیست و تازه بایستی این امتیاز مورد قبول قرار گیرد چرا که راه برگشتی وجود ندارد. تجار تنباکوی شیراز در یک نشست عمومی با بیمیلی حضور بهم رسانیده و تصمیم گرفتند با اوامر شاه بمخالفت برخیزند [۱۸].

شاه به‌حاکم شیراز فرمان داد که سیدی را که فعالانه به‌نارضایتی دامن می‌زد به کربلا تبعید سازد [۱۹]. بنظر می‌رسد که در شیراز همانند تبریز دلیل

مخالفت، شخصی بوده که شرکت رژی به‌عنوان عامل محلی انتخابش کرده بود. بعضی در شیراز عقیده داشتند که اگر این عامل محلی یک نفر بازرگان ایرانی باشد بهتر است تا یک نفر بازرگان اروپایی [۲۰]. سید مزبور به‌موقع خودش دستگیر شد و در معیت ده نفر سوار به‌طرف گرمسیر فارس تبعید گردید. این مسأله تشنج زیادی در بازاریان و مساجد ایجاد کرد؛ ملاها بلوا بپا کردند و نزاع بین توده مردم و سربازان درگرفت.

درخواستهایی از شاه شد که سید تبعیدی را به‌خانه‌اش برگرداند ولی این تقاضاها توسط امین‌السلطان و حاکم فارس علی‌رغم میل شاه که خواستار رفع مشکل بود رد شد [۲۱]. بنا به‌گزارشی از مأمور سفارت انگلیس در شیراز قوام‌الملک بوجودآورنده مخالفت شدید علیه شرکت رژی در شیراز و دستگیری و تبعید سید بشمار می‌رفت و علی‌اکبر هم «عملاً بطریقی تحت تأثیر قوام‌الملک قرار گرفت که بهترین عامل اغتشاشات بحساب آید چرا که آنها بایستی نماینده مخالفت علیه برقراری شرکت تنباکوی رژی می‌شدند» [۲۲].

در این حال مخالفت با شرکت رژی در شیراز گسترش یافت. مستر پاتون (Mr. Paton) سرکنسول بریتانیا در تبریز در ۶ ماه مه ۱۸۹۱ م. گزارشی به کندی فرستاد مبنی بر اینکه شرکت تنباکوی رژی تنها موضوع صحبت بازاریان و مساجد می‌باشد. بنظر می‌رسد که مخالفت با شرکت رژی نه از طریق تجار تنباکو یا ملاها بلکه از طریق رهبران جامعه تبریز برای اولین بار رخ نموده باشد که این رهبران اشاره می‌کردند که با این کار خسارت و ضرر زیادی به‌علائق مالی ایران وارد خواهد شد. پاتون می‌نویسد:

> من دریافته‌ام که تنها دلیل مخالفت روشنفکران با شرکت رژی، از مسائل زیر آب خورده است. آنها می‌گویند که رژی البته سعی خواهد کرد که در هر سال از یک نفر یک تومان هم شده سود ببرد. آنها سپس جمعیت ایران را پنج‌میلیون نفر تخمین می‌زنند (در ایران مصرف تنباکو تقریباً به‌اندازه مصرف نان است) و حد متوسط مصرف کنندگان تنباکو را دوونیم‌میلیون نفر می‌گیرند. و این می‌رساند که رژی در هر سال ۲/۵ میلیون تومان یا تقریباً ۷۸۰,۰۰۰ پوند سود خواهد برد در حالی که شاه سالانه فقط ۱۵,۰۰۰ پوند و یک‌پنجم یا ۲۰٪ سود (و می‌گویند که رژی میزان سود واقعی را به‌شاه نخواهد گفت) را دریافت خواهد کرد. آنها سپس این مسأله را با شرکت رژی عثمانی مقایسه

من دریافته‌ام که تنها دلیل مخالفت روشنفکران با شرکت رژی، از مسائل زیر آب خورده است. آنها می‌گویند که رژی البته سعی خواهد کرد که در هر سال از یک نفر یک تومان هم شده سود ببرد. آنها سپس جمعیت ایران را پنج‌میلیون نفر تخمین می‌زنند (در ایران مصرف تنباکو تقریباً به‌اندازه مصرف نان است) و حد متوسط مصرف کنندگان تنباکو را دوونیم‌میلیون نفر می‌گیرند. و این می‌رساند که رژی در هر سال ۲/۵ میلیون تومان یا تقریباً ۷۸۰,۰۰۰ پوند سود خواهد برد در حالی که شاه سالانه فقط ۱۵,۰۰۰ پوند و یک‌پنجم یا ۲۰٪ سود (و می‌گویند که رژی میزان سود واقعی را به‌شاه نخواهد گفت) را دریافت خواهد کرد. آنها سپس این مسأله را با شرکت رژی عثمانی مقایسه

می‌کنند و می‌گویند که دولت عثمانی سالانه ۸۰۰,۰۰۰ پوند دریافت می‌کند البته علاوه بر درصد قطعی سودها و بالاخره نتیجه می‌گیرند که اگر ایران تنباکوی بیشتر از ترکیه تولید می‌کند و از لحاظ کیفیت هم بسیار بالاتر از تنباکوی ترکیه است پس ممکن نیست که اجازه تحمیل یک چنین بیعدالتی آشکاری را به‌رژی داده شود.

آنها معتقدند که این امتیاز بدون هیچ‌گونه مطالعه‌ای واگذار شده است و زمانی که حکومت ایران نتایج کار رژی را ببیند هرگز اجازه نخواهد داد که این انحصار ادامه یابد. و اینها عقایدی است که تعدادی از رهبران مردم تبریز اتخاذ کرده‌اند و موضوع نیز به‌طور خصوصی آزادانه ابراز می‌گردد ولی هنوز از مباحث عمومی یا اعلانیه‌ای در این مورد گزارشی نرسیده است.

با مستر ایوانز (Mr. Evans) از بانک سلطنتی عثمانی که هنوز تنظیم مسائل مربوط به‌شرکت تنباکوی رژی به‌عهده او است و دیروز صبح وارد تبریز گردید در بعدازظهر همان روز صحبت زیادی در مورد امور شرکت رژی داشتم. وی وقتی که تبریز را ترک می‌گفت، گفت امیدوار است که آنچه را که او به‌عنوان یک نفر معتمد به‌من گفته است به‌کسی ابراز ندارم ولی اجازه داد که شما را از این قضیه آگاه سازم که وی با چند تن از رهبران تجار تنباکوی تبریز نشستی داشته و نتیجه هم رضایتبخش بوده است. وی با آنها هیچ نوع ترتیبات قطعی بهم نزده است ولی به‌آنها فهمانده که شرکت رژی قصد ندارد بر علائق آنها نظارت کند و یا اینکه نان را از دهن آنها بقاپد بلکه قصدش این است که با آنها معاملات منصفانه داشته باشد و سعی خواهد کرد که به‌ترتیبات رضایتبخشی با آنها نائل گردد. او عقیده داشت که تجار از توصیه‌های مسالمت‌آمیز او راضی شده‌اند چرا که با رضایت کامل از مجلس آنها بیرون آمده است [۲۳].

در نهم ماه مه مستر پاتون گزارش دیگری از نشست رضایتبخش مستر ایوانز با رهبران دیگر تجار ارسال داشت. بعد از آن چند نفر از تجار ارمنی تنباکو که از اتباع روس بوده‌اند به‌او اطلاع دادند که آنها با کنسولشان راجع به‌لطماتی که این انحصار بر آنها وارد کرده صحبت کرده‌اند و وی با مشورت با سفیر خود بایستی به‌آنها اطمینان دهد که این انحصار تحت شرایط معاهده ترکمانچای ضرری به‌آنها نخواهد رسانید و آنها مثل سابق خواهند توانست تنباکو وارد مملکت بکنند [۲۴]. به‌علاوه مستر پاتون نظریه‌ای را بیان داشت مبنی بر اینکه زمانی که شرکت رژی مردمی را که علاقه‌مند به‌این موضوع هستند و از مقاصدش آگاهی ندارند دربر گیرد یعنی جریانی که راه را برای تفکر و اندیشه باز خواهد کرد ضرر زیادی خواهد دید؛ و به‌علاوه مأموری که منصوب می‌شود و مردم نسبت به‌او

تعصب نشان می‌دهند کارها را «از طریق برداشت سقیمی مبنی بر اینکه به‌وی راه و روش تجار شرکت رژی برای معامله با آنها یاد داده شده است» خراب می‌کند [۲۵]. عقیده‌ای که همگان بر آن بودند این بود که شرکت رژی همان طریقی را خواهد پیمود که شرکت رژی عثمانی پیموده است.

آنها [تجار] عقیده دارند که تمام کارها از دست آنها درآمده و به‌دست اروپایی‌ها افتاده است و از این‌رو اسباب معیشت و فراوانی مملکت را خارجیان که خودشان البته تابع آن هستند از آنها گرفته‌اند. این توضیحات مستر ایوانز که آنها را مطمئن کرده بود زودگذر بود. وی به‌آنها گفت که شرکت رژی مادامی که بومیان کار آن را بطور رضایت‌بخشی انجام دهند نمی‌خواهد خارجیان را وارد اینجا بکند و این مسأله کاملاً مربوط به‌خودشان است که آیا خارجیان به‌اینجا بیایند یا نه. اگر آنها کار شرکت را بر وفق مراد انجام دهند شرکت تا آنجا که ممکن است از آنها استخدام خواهد کرد و به‌آنها اطمینان خواهد داد که همه چیز منطقی باشد. وی خاطر نشان ساخت که شرکت دارایی زیادی دارد و با آنها و یا بدون آنها موفق می‌گردد. اگر آنها کمک کنند به‌نفعشان تمام می‌شود و اگر نه ضرر خواهند دید. البته مستر ایوانز خودش را مقید به‌هیچ چیزی نکرد و هیچ نوع قول قطعی نداد بلکه گفت که این روش به‌شرح زیر اتخاذ می‌گردد یعنی: آن تجاری که رژی می‌خواهد استخدامشان کند طبق معمول کارشان را ادامه خواهند داد. فقط آنهایی که رژی استخدام می‌کند می‌توانند تنباکو بفروشند و همین مسأله برای این تجار انحصاری بوجود می‌آورد و در نتیجه فروششان افزایش می‌یابد و عایداتشان زیاد می‌شود و قادر می‌گردند که پول زیادی بدست آورند و هم خودشان و هم شرکت رژی سود فراوانی بجیب بزنند.

به‌مستر ایوانز طبق موافقتنامه‌ای که در پیام سابقم متذکر شده‌ام خاطرنشان ساختم که این امر با توجه به‌اختلاف مبالغی که به‌ترتیب شرکت رژی عثمانی و رژی ایران پرداخت می‌کنند توسط سران تجار اتخاذ شده است و او در ملاقات با آنها گفت که فکر کردن درباره این موضوع منطقی است که شرکت رژی ایران فقط ۱۵,۰۰۰ پوند می‌تواند پرداخت کند و مثل شرکت رژی عثمانی نیازمند اخاذی یک چنین مبلغ گزافی نیست که به‌حکومت بپردازد. بنظر می‌رسد که این نظریه اثراتی در آنها داشته است. چنین می‌نمود که تجار به‌طور کلی مجاب شده باشند. آنها با چاپلوسی گفتند که درباره این موضوع ابداً مشورتی نخواهند کرد و مستر ایوانز آنها را مطمئن ساخت که حکومت کاملاً علائق آنها را تأمین کرده و به‌پیشنهاداتشان گوش خواهد کرد...

او [مستر ایوانز] دو نشست رضایتبخشی با امیرنظام [۲۶] داشته است که هر دو درباره این موضوع به‌توافق کامل رسیده‌اند و بنظر می‌رسد امیر هم فکر

می‌کرده که اوضاع کاملاً بر وفق مراد می‌باشد. مستر ایوانز یک نشست اضافی نیز با تعدادی از تجار داشته که وی امیدوار بوده پیشنهاداتی از آنها دریافت دارد ولی زمانی که او جداگانه با آنها به‌بحث نشسته آنها خاموش و محتاط بوده‌اند و کنار آمدن با آنها بسیار مشکل بنظر می‌رسیده است و چنین می‌نموده که با صحبت در پیش همدیگر ترس داشته‌اند. ولی مستر ایوانز رویهمرفته از این نشست بارضایت کامل برگشته بود [۲۷].

مع‌هذا بنظر می‌رسد که این گزارش من غیر حق خوش‌بینانه بوده است. در ۱۳ ماه مه مستر پاتون گزارش داد که شایعه‌ای در جریان است که امیر نظام و ولیعهد نامه‌هایی دریافت کرده‌اند که علناً در تبریز نوشته شده و در آنها سخت بر شرکت تنباکوی رژی تاخته‌اند. وی عقیده‌اش را بدین نحو بیان داشت که هر چند مستر ایوانز در بدست آوردن موافقت تجار موفق بوده است ولی با اینهمه قسمت معتنابهی از مردم مخالف شرکت رژی می‌باشند. او گوشزد نمود که انتظار می‌رود که این احساس مردم بالاخره شدت یافته و به‌طورگسترده‌ای ظاهر گردد. به‌علاوه وی گزارش داد که‌او با رجاء واثق می‌گوید که کنسولگری روسیه دستوراتی به‌اتباعش صادرکرده است مبنی بر اینکه «اگر افراد شرکت رژی به‌نحوی از انحا درکارهای‌آنها دخالت کنند ملزم به‌کوبیدن آنها هستند.» [۲۸] در ۱۱ ماه مه شاه مستر اورنشتین نماینده شرکت رژی را به‌حضور پذیرفت و درمورد حمایت از آنها اطمینانهای مؤکدی به‌او داد [۲۹].

ضمناً مخالفت با شرکت رژی در فارس مرتفع نشده بود. بنظر می‌رسد که مخالفت آنجا بیشتر در نتیجه تعصبات مذهبی بوده باشد. در دوم ژوئن کندی گزارش داد که ملاهای شیراز خواستار اخراج مستر بینز (Mr. Binns) مدیر محلی شرکت رژی هستند و چنین می‌نماید که مأمورین دون پایه محلی نیز با ملاها همراهی کرده‌اند. میرزامحمدعلی یکی از مجتهدین به‌مأمور سفارت گفته بود که «تردیدی نیست این شرکت سیل اروپاییان را به‌ایران سرازیر خواهد کرد و تجارت کشور را دردست خواهندگرفت و همین مساله مذهب آنها را تضعیف خواهد کرد...» [۳۰] در تبریز نیز ملاها به‌نهضت ضد رژی پیوستند. در ۲۳ ماه مه باتون به‌کندی گزارش داد که شنیده است ملاها ازکشیش ارمنیها دعوت کرده‌اند که وی را مجبور سازند تا ارمنیان را به‌مخالفت با شرکت رژی وادارد [۳۱]. مخالفت

روسها با شرکت رژی همچنان ادامه داشت. در ۲۷ ژوئیه کندی گزارش داد که:

> سفیر روسیه در اینجا به‌اتباع روسیه و اتباع مصون خود در شیراز آگاهی داده که آزاد هستند اعتنایی به‌وجود شرکت تنباکوی رژی نکنند و بدون اجازه و یا آشکارا به‌خرید و فروش تنباکو بپردازند [۳۲].

یادداشتی که نویسنده‌اش معلوم نبود در تبریز بدست آمد که خطاب به علما بود و در جواب یادداشتی بود که توسط شرکت تنباکوی ایران صادر شده بود. این یادداشت که امین‌السلطان محرمانه کندی را از این یادداشت آگاه کرده بود و فکر می‌کرد که این یادداشت یکی از دلایل تحریک سرکنسول روسیه بشمار می‌رود، آن اروپاییان و ارمنیان را که سعی می‌کردند از شرکت رژی حمایت نمایند تهدید به‌مرگ کرده بود و هشدار به‌آن علمایی داده بودند که با مردم همکاری نمی‌کردند [۳۳].

در ۱۵ ماه اوت پاتون گزارش داد که از آنجا که مدیریت شرکت تنباکوی رژی گامهای فعالی در تأسیس شعباتش در ناحیه تبریز برداشته است از این‌رو انزجار عمومی را بیشتر تحریک کرده است تا آنجا که بعضی از قشرهای متعصب جامعه را بر آن داشته که قتل عامی از ارمنیان براه اندازند.

واقعیت این است که در همان زمان ماه محرم رسیده بود و چنین می‌نمود که هیجان ایام محرم مخالفت با شرکت رژی را تشدید کرده باشد. تجار نسبت به‌این اوضاع و احوال اخطار کرده بودند. حاجی میرزایوسف یکی از مجتهدین در دوازدهم ماه اوت در یکی از مساجد علیه شرکت رژی سخنرانی کرده بود و ضمن سخنانش گفته بود که «کافران به‌اینجا آمده‌اند تا در تجارت تنباکو دخالت کنند و هر مسلمانی که به‌آنها بپیوندد کافر است و خونش حلال.» [۳۴]

یکی از مجتهدین عظام با علم و موافقت امیر نظام تلگرافی به‌شاه کرد و به‌او اطلاع داد که تمام مردم آذربایجان به‌خاطر شرکت رژی از او ناراضی هستند و اگر این شرکت همچنان از طریق شاه حمایت و نگهداری گردد وی نمی‌تواند ضامن نظم و ترتیب این ناحیه باشد. شایعاتی نیز در افواه بود که اگر شرکت رژی به‌کارش ادامه دهد یکی از مجتهدین عظام اعلام جهاد خواهد کرد [۳۵]. عرضحالی در تبریز تهیه شده و به‌شاه ارسال گردید و از او خواسته شد که این

امتیاز را لغو نماید. [۳۶] پاتون در گزارشی راجع به‌آن می‌گوید:

به‌تازگی عرضحالی در بازارها برای امضا دست به‌دست می‌گشت و گفته می‌شود که همه از خرد وکلان امضایش کرده‌اند و تا آنجایی که من اطلاع پیدا کرده‌ام شرایط آن به‌شرح زیر بود: آنها خواستار لغو شرکت رژی هستند به‌این بهانه که این شرکت تنباکو را به‌قیمت نازلی می‌خرد و دوباره آن را به‌قیمت گزافی می‌فروشد؛ تمام تجار کنونی تنباکو ورشکست شده‌اند چون هیچ کدام از آنها بکار گرفته نشده‌اند و شرکت رژی با قدرت تمام خرید و فروش می‌کند؛ تمام این کارها علیه مذهب آنهاست و نتیجه این خواهد بود که انگلستان همانطوری که در مصر فعال مایشاء است در اینجا هم خواهد بود یعنی: اینجا را تسخیر خواهند کرد و بالاخره زمانی که هم نتوانند صریحاً ابراز دارند به‌طور کنایه‌دار خواهند گفت که اگر شاه به‌خواسته‌های آنها جواب موافق ندهد از همسایگانشان روسیه کمک خواهند خواست. فکر می‌کنم این استنتاجی است که روشنفکران ایران از میان سطور این عرضحال بیرون کشیده‌اند. گفتم که در حدود شصت نفر از محصلین مهاجر؟ [از مکاتب مذهبی]، اتباع روسیه وجود دارند که اعلام داشته‌اند می‌توانند کمک روسیه را جلب نمایند. تعدادی از اتباع ایران که به‌امتیاز شرکت رژی مظنون هستند شخصاً اظهار کرده‌اند که جانشان را نیز در این راه خواهند گذاشت. به‌منشی کنسولگری هم اشارات غیر مستقیمی در مورد روابطش با انگلستان شده است.

به‌کشیش ارمنیان نیز شایعه جدی قتل‌عامی را گوشزد کرده‌اند و او نیز یکی از روحانیون خود را (در اراتونو) به‌نزد سه نفر از مجتهدین فرستاده و از آنها خواسته که از طرف او به‌امت خود سخنرانی کنند که علیه ارمنیان حمله‌ای انجام ندهند چون آنها در مورد شرکت رژی هیچگونه تقصیری ندارند. آنها جواب داده‌اند که اگر او می‌خواهد امت وی از این امر مستثنی گردد بایستی علائق خودشان را در از بین بردن شرکت رژی با مسلمانان یکی بکنند و عرضحال را امضا نمایند و یا اینکه یک نفر از طرف آنها آن را امضا کند. روحانی مزبور به‌آنها جواب داده که کشیش قبلاً عرضحالی از طریق امیرنظام [رئیس سپاه] فرستاده و بیطرفی خودش را در این امور اعلام داشته است و حتی گفته که اگر لازم است پولی را که قرار است شرکت رژی انگلیس به‌شاه پرداخت نماید مردم برایش تهیه نمایند. مجتهدین جواب دادند که آنها عقیده دارند این عرضحال بیشتر به‌خاطر ترس بوده تا ابراز کمک به‌آنها و پرسیدند که آیا ارمنیان اجازه می‌دهند که اروپاییان در محله آنها زندگی بکنند؟ روحانی مزبور جواب داد که چون کنسول در آنجا زندگی می‌کند آنها نمی‌توانند جلو آنان دربیایند و خانه‌ای که به‌شرکت رژی اجاره داده شده متعلق به‌یک نفر تبعه انگلیس است از این‌رو آنها نمی‌توانند دخالتی در این موضوع داشته باشند...

انداختن تقصیر این مسائل به‌گردن شخص بخصوصی بینهایت مشکل است

چون مربوط به‌فرقه ویژه‌ای نیست بلکه علناً مربوط به‌تمام مردم از خردوکلان است که علیه دخالت در حقوق ملی و مذهبی‌شان فعالیت می‌کنند و بدیهی است که آنچه رهبران مذهبی را متوحش ساخته این است که این کار اولین قدم به‌سوی ارائه اصلاحات آزادیخواهانه است که از این طریق نفوذ مذهبی‌شان بر مردم متزلزل خواهد شد. من دریافته‌ام که مجتهدین عظام که گفته می‌شود آدمهای باشعوری هستند متوجه شده‌اند که شاه عادلانه رفتار نمی‌کند چرا که کاری را انجام می‌دهد که برای خود خوب است ولی برای مذهب و مردم زیان‌آور می‌باشد. مع هذا شما می‌توانید از اطلاعاتی که از یک منبع موثق بدست آورده‌ام نتایج خود را بدست آورید. من مطمئن هستم که چهار نفر از مجتهدین عظام علیه شرکت رژی کمر همت بسته‌اند. نام آنها حاجی‌میرزا [داود] آقا، حجت‌الاسلام، ثقةالاسلام و حاج‌میرزا یوسف آقا می‌باشد. یک منبع موثق می‌گفت که سرکنسول روسیه، به‌مجتهد اولی اطمینان داده است که اگر شاه بخواهد او یا مردم را از حقوقشان و یا داراییشان محروم سازد وی تحت پرچم روسیه از آنها طرفداری خواهد کرد. (توان گفت که این درست موقعیتی است که روسها منتظرش بودند.) کشیش ارمنیان نیز پیش عده‌ای از مردم گفته که وی با اکراه مجبور شده عرضحال خود را از طریق امیرنظام و سرکنسول روسیه به‌نزد شاه بفرستد. من عقیده‌مندم که هر چند کشیش جزو اتباع روس است و ظاهراً برای سرکنسول روس کار می‌کند ولی معروف است که او علیه وی مقالات چندی نوشته است. یکی از چیزهای دیگری که آتش این جرقه را شعله‌ورتر می‌کند این است که چندین نامه از تهران و جنوب ایران از مجتهدین عظام به‌اینجا رسیده است مبنی براینکه تمام امیدهای از بین بردن شرکت رژی بستگی کامل به‌مردم آذربایجان دارد. نام شخص مهمی که این عرضحال را منتشر کرده حاجی صدیق کنله است و من معتقدم که طرحی که اتخاذ شده الزاماً به رؤسای تجار داده شده است و به‌آنها امر شده که امضا آنهایی را که دعوت او را اجابت گویند بگیرند... [۳۷]:

وقایعی که اتفاق می‌افتاده هشداری به‌شاه محسوب می‌شده و گویا شاه شدیداً در این فکر بوده که این امتیاز را لغو نماید. امین‌السلطان قانعش ساخته که دست به‌این کار نزند و قرار بر این شده که امین حضور یکی از اطرافیان محرم وی همراه با نامه خود او خطاب به‌علما اعلام و مجتهدین عظام و حاکم و ولیعهد و «ریش‌سفیدان» تبریز، به‌تبریز رهسپار گردد [۳۸]. زمانی که خبر پیام امین حضور به تبریز رسید همه فکر می‌کردند که مجتهدین از هر نوع ملاقات با او امتناع خواهند ورزید. در این موقع اعلانیه‌ای در بازار پخش شد که در آن کارکنان ایرانی شرکت رژی و آن کسی را که خانه و مضافات آن را به‌آنها اجاره داده تهدید

به‌مرگ کرده بودند. گزارش شده که شاگردان مدارس مذهبی خودشان را مسلح کرده‌اند و اسلحه‌های گرم با منفعت زیاد بفروش رفته و اکثر مردم برای اینکه در این اغتشاشات شرکت کنند به‌تهیه سیورسات پرداخته‌اند [۳۹]. و در نتیجه یک سلسله تلگرافهای هیجان‌برانگیز و اخطارگونه از تبریز که مبین این بود که این شهر درآستانه انقلاب قرار گرفته است رسید. اروپاییان درخطر حمله توده مردم قرار گرفتند و حتی زندگی و دارایی مأمورین عالیرتبه ایرانی از قبیل ولیعهد نیز بخطر افتاد و از حاکم ایالتی نیز اطلاع رسید که مردم به‌جبر و زور از ورود امین حضور به‌شهر جلوگیری کرده‌اند مگر اینکه اطمینانهای مجزایی مبنی بر لغو امتیاز تنباکو داده شود. شاه به‌امین‌السلطان دستور داد که این پیام را به‌مستر کندی بفرستد [۴۰]. مستر کندی این مذاکره را در تلگرامی به‌تاریخ اول سپتامبر گزارش کرد و ضمن آن ابراز داشت:

> من در یکی از منازل مجاور توسط امین‌السلطان به‌شاه خاطرنشان کردم که این امتیاز تنباکو نیست که مورد حمله قرارگرفته است بلکه این سلطنت اعلیحضرت است که در معرض حمله قرارگرفته و اگر وی راه بدهد روح انقلابی بسرعت درایران انتشارخواهد یافت چون ایالات دیگر نیز درمورد «این قضیه» از آذربایجان اقتفا خواهند کرد. اعلیحضرت از لغو این امتیاز بسیار نگران بود و پیشنهاد کرد که در مقابل آن امتیازات با ارزش دیگری را خواهد داد. من چیزی درمورد اینکه وی می‌تواند معادلی در قبال آن بدهد نگفتم و امکان دارد که او مرتکب نوعی انتحار سیاسی گردد. هیچ یک از سرمایه‌داران به‌تعهدات ایران مبادرت نکرده‌اند و مملکت در معرض ورشکستی افتاده یعنی چیزی که خواسته روسهاست.
> بعد از سه ساعت صحبت شاه به‌حاکم تبریز تلگرامی فرستاد مبنی بر اینکه از تلگرام وی تعجب کرده است و در عین حال گفت که به‌عرضحالها رسیدگی کند ولی تهدید نکند و بداند که حاکم در قبال سلامت مأمور وارد شده مسؤول است. برای تسکین این تشنجات شاه گفت که با واحدهای شرکت تنباکو در مورد رفع تمام علل اخطار و نارضایتی صحبت خواهم کرد ولی این امتیاز بدون ترتیبات این شرکت لغو نخواهد شد [۴۱].
> من نتوانستم بدون اینکه موقعیت امین‌السلطان را در نزد شاه بخطر بیندازم در این مورد تأکید زیادی کنم وی بشدت مخالف اتخاذ هر نوع موازین شدیدی است که بر اغتشاشات و دخالت روسها در آذربایجان بینجامد. حالا شاه و امین‌السلطان هر دو پذیرفته‌اند که حاکم تبریز آلت دست خوبی برای روسها می‌باشد و اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند که در اولین فرصت مقتضی وی را ازحکمرانی بیندازد. این توطئه که با قدرت تمام طرح‌ریزی شده است نمی‌تواند بدون آگاهی و حمایت مخفیانه وی سازمان بیابد [۴۲].

زمانی که امین حضور به‌تبریز رسید با سردی هر چه تمامتر روبرو شد. در غروب اولین روز ماه سپتامبر مسائل جنبه مهمی پیدا کردند. پاتون گزارش داد که بلوای جدی فقط ازطریق رسیدن تلگرامی که تصورمی‌رفت ازطرف شاه است ولی در واقع از سوی امیرنظام به‌یکی از مجتهدین بود برطرف شد که برای مردم خوانده‌شد.

کمی بعد از قرائت این تلگرام، یکی از تجارعمده ایران که از اتباع روس‌بشمار می‌رفت در یکی از ادارات شرکت تنباکو را مهرو موم کردو گفت که وی اینجا را به‌عنوان مغازه خود اشغال خواهد کرد. او با شنیدن شکایتی که علیه این عمل وی شده بود مهروموم کردن در اداره را انکار نموده و به کنسولگری روس پناهنده شد. براساس شکایت مستر استیونس (نماینده شرکت تنباکو) من بلافاصله اعتراضیه‌ای علیه این دخالت به‌امیرنظام نوشتم و آن را با مسأله مالی بریتانیا همراه ساخته و خواستم که ایی مهروموم برداشته شود و این مرد و نیز سایرین از هر نوع دخالت در دارایی شرکت رژی خودداری نمایند. امیرنظام جوابیه طفره‌آمیزی فرستاد و من بار دیگر پیاسی نوشته و تقاضا کردم که کلید در اداره بلافاصله به‌من مسترد گردد و یا اینکه مهروموم برداشته شود و میرزا را نیز فرستادم که به‌او بگوید که اگر این تقاضا بلافاصله مورد قبول قرار نگیرد به‌سفارت تلگراف خواهم زد.

به‌دستور امیرنظام میرزا را بیرون می کنند ولی بلافاصله متوجه می‌شود که این عمل منطقی نیست... از منابع موثق خبر یافتم که تعداد زیادی از بیگانگان که در این چند روز اخیر به‌تبریز وارد شده‌اند استثنائاً غارت نشده‌اند. تعدادی از طلاب نیز از اطراف و اکناف مملکت آمده‌اند و در مساجد جمع شده‌اند و درباره اوضاع و احوال به‌بحث نشسته‌اند و آشکارا منتظر فرصت مناسبی هستند که به‌مردم و بازار حمله نمایند. گفته می‌شود که تعدادی از مغازه‌داران عمده فروش و خرده‌فروش که مبلغ زیادی به‌شرکتهای اروپایی بدهکار هستند این طلاب را تحریک می کنند که به‌بازارها حمله کنند و حتی معروف است که بعضی از آنها به‌آنان پول داده‌اند تا وقتی که دست به‌حمله زدند تمام دفتر و دستک آنها را منهدم سازند تا آنها بعداً نتوانند بدهیشان را تأدیه نمایند و اعلام افلاس کنند که در این صورت اروپاییان نیز به‌میزان زیادی ضرر و زیان ببینند. حالا مسائل به‌این حد رسیده است بدون اینکه تلاشی ازطرف حکومت برای جلوگیری از آن انجام گیرد چراکه می‌خواهند وضع بدتر شود تا خود شاه از این بلا جلوگیری بعمل آورد، هیچ کس نمی‌تواند بگوید که هر لحظه در شهر که پر از گردن کلفت‌های مسلح است و آماده غارت و چپاول هستند و فقط می‌خواهند کوچکترین بهانه‌ای برای شروع بدست آورند چه چیزی اتفاق خواهد افتاد و البته شرکت تنباکوی رژی سپر بلا خواهد گردید...

اگر شاه تصمیم بگیرد قاطعانه با مردم کنار بیاید دانستن اینکه هدف وی از

بکارگیری تصمیمش چه چیز است زیاد مشکل نیست گو اینکه وی به‌قشون آذربایجان متکی است و خود نصرت‌الدوله پذیرفته که آنها بدون اوامر رهبران مذهبی‌شان حتی آب هم نخواهند خورد و اولین کسانی خواهند بود که به‌دسته غارتگران خواهند پیوست. البته نیرویی که این جریان را بکار انداخته زیاد معلوم نیست و در واقع توجه به‌اینکه چه چیزی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد مشکل است جز اینکه آنهایی که مسؤول این وضع مردم هستند مجبور به کناره‌گیری شده و یا اینکه تبعید خواهند گشت.
یکی از متنفذترین و قدیمترین مأمورین تبریز که بیش از ۵۰ سال است در خدمت حکومت است و برادر زن مجتهد بزرگ و پسر عموی مستشارالدوله می‌باشد می‌گوید که از آن زمانی که او در این مقام است هرگز مردم تبریز را در یک چنین حالت تشنج ندیده است، قتل‌عام قریب‌الوقوع است هر چند توجه دولت به‌این ایالت معطوف شده است. وی همچنین علت این اوضاع و احوال را به‌گردن امیرنظام می‌گذارد و می‌گوید که او به مجتهدین اظهار کرده که این اوضاع اولین قدمی است برای اشاعه اصلاحات و قوانین اروپایی که تأثیر بدی در قدرت مذهبی خواهد گذاشت... [۴۳].

شاه و امین‌السلطان در این موقعیت به‌گرفتاری عجیبی دچار شده بودند. کوچکترین جرقه آذربایجان را به‌آتش می‌کشید؛ به‌وفاداری قشون اطمینانی نداشتند؛ مخالفت روسها هم با شرکت رژی علنی شده بود. از طرف دیگر گرفتاریهای اقتصادی و سیاسی لغو امتیاز رژی احتمالا موقعیت شاه را تضعیف می‌کرد و برای موقعیت امین‌السلطان هم کشنده بود. در چهارم سپتامبر ۱۸۹۱ م. کندی ضمن تلگرافی ابراز داشت:

> شاه و امین‌السلطان مصراً با سفارت به‌مشورت نشسته‌اند که اگر تمام تلاشهای سازشکارانه شکست بخورد این شرکت یا بایستی به‌زور حفظ گردد و یا اینکه لغو شود. و در قبال آن تاوانی به‌صورت امتیازات دیگر یا تاوان نقدی به‌امضاء داده شود [۴۴].

سفیر روس در صحبتی با امین‌السلطان مصرانه خواسته بود که این امتیاز لغو گردد؛ و هر چند شاه و امین‌السلطان بخوبی می‌توانستند گرفتاریهایی را که لغو این امتیاز در پی داشت پیش‌بینی کنند مع‌ذلک از وقوع احتمالی انقلاب می‌ترسیدند [۴۵].
در این زمان مسائل متنازع فیه هر چه بیشتر از ابهام درآمده و علنی شدند. از یک طرف نشانه‌هایی از مخالفت روسها در مورد هر نوع قرارداد و پیشنهاد

دیده می‌شد که احتمالاً منتهی به‌گشایش تجارت بین‌المللی ایران و از طریق آن اصلاح و بهبود اوضاع داخلی می‌گردید و از طرف دیگر در سرتاسر مملکت جریانی از نارضایتی ایجاد گشته بود و نوعی گرایش برای بحث و گفتگو درباره مسائل مملکتی در مردم بوجود آمده بود. ایرانیان تبعیدی مخصوصاً ملکم‌خان (که سفیر ایران در لندن بود تا اینکه در سال ۱۸۸۹ م. از این کار برکنار شد و از جمله اشخاصی بود که شدیداً طرفدار اصلاحات قانونی و اداری در ایران بود) و جمال‌الدین افغانی در پیشرفت نهضت «مردمی» یا «ملی» نقش مهمی را بازی کردند که برای اولین بار این نهضت در مسأله شرکت تنباکوی رژی رخ نمود. واقعیت این است که خود شاه به‌منظور سوءاستفاده از این امتیاز ایستادگی نمود و امین‌السلطان نیز به‌خاطر دلایل مالی نارضایتی و تشنج را هر چه بیشتر دامن زد [٤٦]. به‌علاوه چنین می‌نماید که فقرات چندی نیز از هزینه اصلی شرکت به‌صورت رشوه به‌وزراء و اطرافیان شاه پرداخت شده باشد [٤٧].

به‌علاوه مأمورین شرکت امپریال تنباکو تا آنجا که از دستشان برمی‌آمد کارها را با درنگ و تأمل به‌انجام رسانیدند و به‌استعدادهای مردم بومی توجه کافی مبذول نداشتند هر چند بعدها این مسأله را انکار کردند [٤٨]. در هر جایی که در روابطشان با دهقانان و تجار تنباکو سوءتفاهم پیش می‌آمده، بنظر می‌رسد که در برطرف کردن این سوءتفاهم موفق بوده‌اند ولی — مانند دربار فاسد ایران — در تشخیص اوضاع جدیدی که بوجود آمده بود شکست خورده‌اند: در این زمان طبقه متوسطی شروع به‌رشد کرده بود که علما جزو همین طبقه محسوب می‌شدند و می‌خواستند از اقداماتی که اساساً حیات مملکت را تحت تأثیر قرار می‌دهند مطلع شوند و درباره آنها به‌مشورت بنشینند. جریان نسبی کارها و تنظیمات مالیات تحت رهبری بیگانگان ایجاد دشمنی و ترسی نمود که باعث شد تجارت تنباکو که شامل تعدادی کم از مغازه‌داران و از جمله تجار تنباکو بود کاملاً به‌دست بیگانگان بیفتد [٤٩]. بعضی از رهبران مذهبی هوشیارانه متوجه شده بودند که مبادا مذهب مردم از طریق برخورد با بیگانگان ملوث گردد؛ گروهی دیگر که در جریان برخورد روزافزون با تمدن اروپایی و رشد نهضت مردمی از وضعیت خود می‌ترسیدند در جلب تعصب درونی توده مردم و استفاده از نهضت مردمی که برای جلوگیری از رخنه نفوذ بیگانگان در مملکت مبارزه می‌کردند درنگ ننمودند. به‌علاوه شاه در

این زمان احساس کرده بود که از دو طرف مورد تهدید قرار گرفته است: یکی دخالت فعالانه روسها و دیگری نهضت داخلی مردم. جواب سالیسبوری به کندی نشان می‌دهد که سیاست بریتانیا، در عین حال که می‌خواست راه ایران از لحاظ بازرگانی باز باشد، بالاتر از همه، حفظ ثبات داخلی ایران بوده است. در چهارم سپتامبر سالیسبوری به کندی تلگرافی فرستاد که:

> با تصمیم تو موافقت شد. لغو این امتیاز فشار نامطلوبی ببار خواهد آورد و احتمالاً ادعاهایی را برای جبران مافات برخواهد انگیخت. ولی مسأله واقعی در این زمان حفظ قدرت شاه است چرا که ضعف او برای ما تأسف‌بار خواهد بود [۵۰].

دو روز بعد تلگرامی به‌نشانی خود سالیسبوری ارسال گردید با این تفصیلات که:

> برای ما میسر نیست راجع به‌جریانی که به‌نفع شاه تمام می‌شود قضاوت کنیم. بایستی زمانی سخت‌گیری بعمل آید که وی خیال کند برای حفظ علائق ایران و نیز برای قدرت خود وی ضروری است. ما نمی‌خواهیم با شدت عمل تنفر مردم را نسبت به‌خود جلب کنیم تا از این طریق بعضی از خارجیان سود زیادی بجیب بزنند.
> فکر می‌کنم لغو یک قسمت از امتیاز مصلحت‌آمیز باشد. واضح است که عقب‌نشینی موجب حمله همه جانبه به‌بیگانگان خواهد شد. آیا وی نمی‌تواند عذرهایی برای معلق کردن کار حاضرش در نواحی هیجان‌زده بتراشد؟ [۵۱]

سفیر روس در ۶ سپتامبر در حضورشاه بوده و در آنجا خواستار لغو این امتیاز گردیده است. شاه قاطعانه ایستادگی کرده است و خواسته که سر کنسول روس در تبریز از نفوذ خود برای جلوگیری از وقوع مکرر بحران بعدی استفاده نماید [۵۲]. ضمناً حاکم تبریز تلگراف کرد که وی نمی‌تواند مخالفین شرکت رژی را براه بیاورد و شعارهایی نیز در خیابانها خطاب به‌فرستاده شاه نوشته‌اند که شهر را ترک کوید. شاه در عین حال که حاکم را به‌خاطر بی‌لیاقتی‌اش مورد سرزنش قرار داد ضمناً فرستاده‌اش را نیز به‌تهران خواست؛ و تصمیم گرفت که حکومت آنجا را به‌ولیعهد واگذار نماید که برای برقراری قدرت شاه و پشتیبانی از شرکت رژی با قدرت هرچه تمامتر اقدام نماید. در این ضمن شاه دستور داد که عملیات شرکت رژی در

آذربایجان فعلاً متوقف گردد و تصمیم گرفت که عوارضخانه‌ای برای ورود تنباکو به‌داخل و صدور آن به‌خارج در این ایالت برپا دارد تا زیانهای سنگین ناشی از این عوارضخانه تجار را براه آورد [۵۳].

تلگرام رمزی را که شاه به‌حاکم تبریز فرستاد در واقع برای آینده شرکت رژی کشنده بود. شایعاتی در تمام کشور انتشار یافت که شرکت رژی لغو خواهد شد. این شایعات موقتاً از طریق بخشنامه‌ای که در تاریخ ۱۶ سپتامبر به‌تمام حکام ولایات جز آذربایجان فرستاده شد تکذیب گردید و به‌آنها دستور داده شد که کمک لازم را به‌عاملین شرکت رژی در موقع جمع‌آوری محصول تنباکو بکنند و شایعات مربوط به‌الغاء این امتیاز را انکار نمایند [۵۴].

در ۱۷ سپتامبر کندی تلگرافی فرستاد مبنی بر اینکه گرچه اغتشاشات تبریز خوابانده شده است ولی با اینهمه شاه و امین‌السلطان مصلحت دیده‌اند که شرکت رژی موقتاً از تبریز برچیده شود [۵۵]. تقریباً در همین زمان مدیر شرکت رژی پیشنهادی تسلیم کرد که شرکت رژی در آذربایجان به‌مدت یک سال یک‌جا به‌یکی از شرکت‌های ایرانی اجاره داده شود [۵۶]. تلاشی که علمای اصفهان به‌رهبری آقا نجفی برای تحریک تجار به‌مخالفت با شرکت رژی انجام شده بود با قدرت تمام توسط ظل‌السلطان حاکم آنجا سرکوب شد [۵۷].

ناآرامی مشهد را نیز تهدید می‌کرد. قبلاً در ماه اوت و یا اوایل سپتامبر معامله کنندگان تنباکو در آن شهر توسط مجتهدین جلب شده بودند [۵۸]. م. اورنشتین تنظیماتی برای سرو سامان دادن شرکت رژی در خوزستان تدارک دیده بود. مستر ایوانز که خدماتش را تا اینجا از طریق قرض دادن به‌شرکت رژی توسط بانک عثمانی بثبوت رسانیده بود به‌مشهد رفت و موفق شد روابط دوستانه‌ای با حاکم و علمای آنجا برقرار سازد.

م. ولاسوف (M. Vlassow) سرکنسول روس آشکارا عقیده داشت که تعصب مردم موجب خواهد شد که علیه شرکت رژی بی‌اختیار طغیان کنند. این عقیده مخصوص مستر ولاسوف نبود، توسط مأمورین مخفی علاوه بر اتهامات معمولی، گزارشات دروغینی در بازارها انتشار می‌یافت مبنی بر اینکه شرکت رژی اجباراً در خرید و فروش تنباکو در نرخهای معمولی اثر خواهد گذاشت و با نرخهای گزافی به‌مردم خواهد فروخت. م. ولاسوف «از طریق بازی با کلمات

ابراز داشت که توصیه‌ها و منافع شرکت رژی باعث شده که مردم بر این عقیده باشند که از هر ماده‌ای که دود برمی‌خیزد از قبیل بخاریها، سوخت، گرمابه‌ها و غیره باعثش امتیاز شرکت رژی است.» تعدادی از فروشندگان تنباکو و دیگران به‌مساجد پناهنده شدند و تشنج بسرعت بالا گرفت، جمعیت در خیابانها گرد آمدند و اروپاییان کافر را تهدید کردند و تصمیم خودشان را در مورد حفظ مذهبشان ابراز داشتند. تصمیم صاحب دیوان حاکم حکومتی و کوششهای شیخ محمدتقی یکی از علماء که شدیداً از طریق شاه و امین‌السلطان پشتیبانی می‌گردیدند موقتاً به‌این اغتشاشات سرپوش گذاشت [۵۹]. شاه به‌صاحب دیوان تلگراف کرده و به‌او دستور داد که فروشندگان تنباکو را که در مساجد و زیارتگاهها جمع شده‌اند متفرق سازد و دستور داد که:

> اگر آنها سرکارهایشان نروند و دست از بلوا نکشند، بایستی تمام سواره‌نظام و پیاده نظام خراسان را همراه با سواران شجاع‌الدوله و زعفرانلو به‌مشهد فراخوانی و تمام باغیان را بدون استثناء دستگیر سازی و صد نفر از آنها را به‌لوله توپ بسته و پدرشان را درآوری [۶۰].

تظاهرکنندگان بدون اینکه دستگیر گردند متفرق می‌شدند. کندی طی پیامی از یک نامه خصوصی ژنرال مک‌لین نقل کرده و می‌گوید:

> در وهله اول اعتراض مردم همه‌اش راجع به‌شرکت تنباکو بود ولی بتدریج رنگ عوض کرده و احساس بدشان را نسبت به‌انگلیسها ابراز می‌داشتند و می‌گفتند انگلیسها تحت پوشش تجارت،می‌خواهند ایران را مانند کشورهای هند و مصر تصرف کنند. این حرفها در وهله اول توسط بعضی از تر کان قفقاز و اتباع روسیه ابراز شد.

بعد از توصیف شکست این تظاهرات، نامه اینطور ادامه می‌یابد:

> به‌علاوه مردم حالا دیگر فهمیده‌اند که روسیه در آنچه که دارد اتفاق می‌افتد دست دارد و همه کارها از قبیل طغیان مردم مشهد علیه قدرت حاکمه احتمال دارد ارتش روسیه را بسرعت در صحنه ظاهر سازد. آنچه که بعدها برای زیارتگاه امام رضا و مذهب تشیع اتفاق افتاد آنها را هشیار ساخت.

اغتشاشات برای مدتی متوقف شد ولی عرضحالها و نامه‌ها علیه شرکت همچنان ادامه یافت. یکی از عرضحالهای علمای تبریز مبین این بود که:

عرضحال موقرانه مسلمین ناصرالدینشاه (مدافع دین) این است که آنها مالیات و درآمد را می‌پردازند و زندگی و دارایی خودشان را به‌پای او می‌ریزند که وی آنها را در مقابل چپاول و ظلم و ستم کفار حفظ کند و حالا او برعکس، اتباع مسلمان خود را به کفار می‌فروشد و اجازه می‌دهد که اسلام با کفر رهبری گردد و البته ما هم به‌این دنائت و پستی تن درنخواهیم داد... [۶۲].

در ضمن این وقایع شرکت تنباکوی رژی به‌عملیات خودش همچنان ادامه می‌داد. یکی از شرکتهای فرانسوی به‌نام سوسایته دوتوباکو (Sociéte du Tabac) با سرمایه پنج‌میلیون فرانک با شرکت رژی قرارداد معمولی بست که صدور تمام تنباکوی ایران را بعهده بگیرد. به‌علاوه اورنشتین امیدوار بود که دولت روس را در عملیات این شرکت فرانسوی ذینفع سازد. ولی مخالفت با شرکت رژی هنوز بقوت خود باقی بود و در ششم ماه اکتبر امین‌السلطان با مستر کندی در مورد مشکلات جدی برپایی شرکت رژی و فرصتهایی که به‌دست ملکم‌خان می‌داد تا نارضایتی را علیه حکومت دامن زند و نیز در مورد عمال روس که تنفر و بدگمانی را نسبت به‌انگلستان القاء می‌کردند صحبت نمود؛ وی همچنین اشاره کرد که در این میان سایر منافع تجاری انگلستان نیز لطمه خواهد دید [۶۴]. وی پرسید که آیا امکان دارد ترتیب الغاء مسالمت‌آمیز شرکت رژی فراهم گردد و در قبال آن تاوان نقدی و یا غرامتهای دیگر به‌این شرکت واگذار شود در حقیقت این جزو منافع انگلیس نمی‌تواند باشد که از یکی از معاملات تجاری به‌حساب دیگران و یا به‌حساب نفوذ سیاسی انگلیس و مناسبات دوستانه با ایران حمایت نماید. مستر کندی پاسخ نومید کننده‌ای به‌وی داد. امین‌السلطان همچنین خاطرنشان ساخت که وی عقیده دارد عمال شرکت رژی آن مایه نگران هستند که نتوانند منافع فوری کسب کنند [۶۵]. در ۲۹ اکتبر مستر کندی یادداشتی به‌امین‌السلطان داد مبنی بر اینکه لغو این امتیاز حکومت ایران را با مشکلات بزرگتر از مشکلاتی که مواجهش هست درگیر خواهد کرد. امین‌السلطان این یادداشت را همراه با یادداشت ذیل به‌شاه فرستاد:

> مسلم است که چون روسها برای لغو امتیاز تنباکو اصرار می‌کنند دولت انگلیس این اقدام را به‌عنوان اقدامی بحساب می‌آورد که دیکته شده روسیه می‌باشد از این‌رو درباره آن پافشاری می‌نماید [۶۶].

بار دیگر در اصفهان بلوا برپا شد؛ و این واقعه نقطه عطف شدیدی در امور شرکت رژی بجا گذاشت. در ۲۱ نوامبر آقا نجفی و برادرش شیخ محمدعلی سخنرانی مفصلی برپا کردند و در آن درباره نجس و ناپاکی تنباکو مطالبی ابراز داشتند. پیروان آنها به‌بازارها رفته و تمام قلیانها را خرد کردند. ظل‌السلطان حاکم اصفهان اقداماتی برای جلوگیری از مجالس سخنرانی بعمل‌آورد. با وجود این شیخ محمدعلی بر ضد مأمور کارگزار رژی و شرکت معیر (شرکت تجاری خلیج فارس) وعظ نمود. مخالفت وی با این شرکت توسط تاجری به‌نام حاجی میرزا احمد بنکدار دامن زده شد. شیخ محمدعلی تمام کالاهای خارجی را که توسط شرکت معیر وارد می‌شد ناپاك اعلام کرده و مردم را نسبت به‌خرید و فروش آنها قدغن نمود. در نتیجه کار این شرکت متوقف شد و مدیر عامل آن اعلام کرد که در شرکت را تخته خواهیم کرد [۶۷]. مستر پریس (Mr. Preece) کنسول انگلیس در اصفهان گزارش داد که آقا نجفی و برادرش علیه شاه و ظل‌السلطان وعظ کرده‌اند و تمام آنها سعی می‌کنند که حکومت را به‌بدنامی بکشانند. ظل‌السلطان در عین حال که می‌ترسد زمام امور از دستش دربرود درخواست کمک معنوی و طبیعی کرده است [۶۸].

در این اثنا مقدار زیادی از تنباکو توسط اتباع روس بفروش رفت. لذا شرکت تنباکو از دولت ایران خواست تا بخشنامه‌ای خطاب به‌سفارتخانه‌های خارجیان صادر کند و توجه آنها را به‌انحصار تنباکو معطوف دارد. شاه و امین‌السلطان با این کار مخالفت کردند سرفرانک لاسلس (Sir Frank Lacelles) که در ماه اکتبر به‌عنوان سفیر انگلیس به‌تهران رفته بود در گزارشی به‌تاریخ ٤ دسامبر درباره این رویدادها می‌گوید که:

> در باریابی روز شنبه‌ام اعلیحضرت گفتند که روسها دیگر به‌طور رسمی با شرکت رژی مخالفت نمی‌کنند از این‌رو بهتر است که راجع به‌این مسأله صحبتی نشود. مع هذا آنها با دسایسی با مخالفت خود ادامه می‌دهند و وی تردیدی ندارد که اتباع روس با توصیه سفارت خود اقدام به‌خرید تنباکو کرده‌اند. از این‌رو اعلیحضرت عقیده دارند که این مسأله بعهده دولت بریتانیا است که نماینده‌ای برای پایان دادن به‌این دسایس به‌سن‌پطرزبورگ بفرستد [۶۹].

سالسبوری در جواب این گزارش ابراز داشت:

هیچ چیز نارواتر از این نیست که ما به‌خاطر انحصار تجاری در ایران که از طریق سرمایه انگلیس راه افتاده است در سن‌پطرزبورگ وارد عمل شویم. چرا که ما از این طریق قدرت روسها را در ایران تأیید خواهیم کرد [۷۰].

در دومین تلگرام سری خود، وی بیان داشت:

شما بایستی اوضاع را دنبال کنید تا ببینید سیاست صدور یک بخشنامه یا صادر نکردن آن به‌نفع شرکت تنباکوی رژی هست یا نه، و این مسأله‌ای است که بایستی منحصراً اعلیحضرت تصمیم آن را بگیرد؛ و اگر حکومت اعلیحضرت با توجه به‌انحصار تنباکو که علناً یکی از مسائل مورد علاقه داخلی خود ایران است به‌طرف حکومت روسیه گرایش پیدا کند توهین عظیمی به‌قدرت خودش خواهد بود [۷۱].

نهضت ضد دخانیات که در اصفهان شروع شده بود در تهران هم گسترش یافت؛ و ملاهای تهران شروع به‌وعظ علیه آن کرده و ناپاك بودن تنباکو را اعلام کردند. فتوایی که در اصفهان صادر شده بود و منسوب به‌مجتهد زمان حاجی میرزا حسن شیرازی مقیم سامرا بود بدینقراز بود:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ الیوم استعمال تنباکو (تنباکو و توتون) بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است عجل‌الله‌فرجه [۷۲].

استعمال دخانیات رویهمرفته در پایتخت و به‌طورکلی در ایالات نیز ممنوع گردید. بازارها بسته شد. حاجی‌محمدحسن سرکرده تجار که مسؤول بسته شدن دکاکین بود به‌قزوین تبعید گردید. شاه و امین‌السلطان دست خود را در پوست گردو دیدند. رهبران اصلی این اوضاع ملاها بودند [۷۳]. شاه با وقایعی که اتفاق می‌افتاد بوحشت افتاده بود و خودش را با خیزش مردم و در صورت جنگ داخلی با دخالت روس دست به‌گریبان می‌دید. در ۱۲ دسامبر لاسلس گزارش داد که امین‌السلطان اشاره کرده است که شرکت رژی بایستی دست از انحصار داخلی‌اش بکشد. ولی انحصار خارجی‌اش را نگه دارد و به‌عنوان غرامت مالیات روزافزونی بر تنباکو ببندد [۷۴]. در ۱۰ دسامبر به‌لاسلس توصیه شد که حمایت غیر رسمی از نمایندگان شرکت بعمل آورد [۷۵]؛ ولی در دومین تلگرام همان تاریخ سالیسبوری ابراز داشت:

اگر گزارشات درست و صحیح باشند درخواستهایی که شرکت رژی کرده درخواستهای کاملاً افراطی است. بایستی یادآوری کرد که اولین کاری که ما باید مواظب آن باشیم مراقبت از دولت روسیه و موقعیت امین‌السلطان است. ما نبایستی از تقاضایی که برای هر دوی اینها نامطلوب است حمایت کنیم [۷۶].

در این میان شاه به‌امین‌السلطان دستور داد که با سفیر انگلیس به‌طور غیر رسمی ملاقات کرده تا در مورد الغای انحصار داخلی با اورنشتین صحبت نماید. در دستخطی که به‌امین‌السلطان فرستاده بود از «بلوا و نهضت مداوم» که نتیجه کوششهایی برای برقراری شرکت رژی بوده سخن رانده و ادامه داده بود که:

... این روحانیون که یک زمانی گمنام در گوشه مدارس پنهان شده بودند حالا چه شده که بنابه مقتضیات مدافع رعیت شده‌اند حتماً زمانی دیگر به‌برنامه‌های دیگری فکر خواهند کرد؟ چه باید کرد همیشه اینطور بوده است، معتقدم که بایستی راههایی برای خواباندن بلوا پیدا شود هر چند به‌قیمت زیادی تمام شود. انشاءالله که راههایی پیدا گردد که موجبات بیشترین زبان ما را فراهم نسازد و شرکت امیدش را از دست ندهد و این امر وابستگی کامل به‌توانایی و استعداد و فداکاری شما دارد...
همانطوری که قبلاً به‌شما نوشتم من شخصاً و به‌طور محرمانه با سفیر انگلیس و نیز با رئیس دخانیات که اوضاع و احوال را به‌خاطر درگیری با کارها بهتر از ما می‌داند صحبت کرده‌ام. وی متوجه ضرری که ما از عربستان کشیده‌ایم هست. در آذربایجان همه آنچه را که در آنجا اتفاق می‌افتد می‌دانند و اگر ما بخواهیم شرکت رژی را با نیروی نظامی و بالاجبار برقرار سازیم بایستی با تمام اتباعمان وارد جنگ شویم. خطر ایجاد یک‌چنین جنگی در آذربایجان آشکار است. کافی است این قضیه در آنجا که مرز روسیه است اتفاق بیفتد. اگر یک چنین چیزی در آذربایجان اتفاق بیفتد طبیعتاً همراه با فلج شدن شرکت رژی خواهد بود که این کار بسیار مهمل است.
شما به‌هیچ‌وجه جاهای دیگری را که همین مسأله وجود دارد نمی‌بینید. حالا در اصفهان و نیز در شیراز و مشهد و کرمان این وقایع اتفاق می‌افتد؛ تمام ایران در تشنج و غوغا است. گواینکه ایالات ما اکنون آرام هستند ولی بدیهی است که این آرامش موقتی است و دائمی نیست و همیشه هم اینطور نخواهد بود. کارعلما درمورد متوقف ساختن استعمال تنباکو و غیر قانونی ساختن آن و قدغن کردن مردم از استعمال دخانیات خودش نوعی طغیان پنهانی و مبارزه منفی است. تا چه زمانی مردم می‌توانند دست از استعمال دخانیات بردارند. آنها بعداً به‌مسائل دیگری هم خواهند پرداخت... [۷۷].

امین‌السلطان در مذاکره‌ای که با سرفرانک لاسلس انجام داد بیان داشت

که اگر وی بتواند لغو انحصار داخلی را اعلام دارد تمام هیجانات متوقف خواهد شد و مشکلی بر سر راه تأمین انحصار صادرات و غرامت منصفانه‌ای به‌شرکت وجود نخواهد داشت. مع‌هذا زمانی که وی به‌ملاها اعلان کرد که انحصار داخلی لغو خواهد شد و درخواست نمود که آنها تحریم علیه دخانیات را لغو کنند جواب شنید که آنها بایستی با حاجی میرزاحسن شیرازی مکاتبه نمایند. با اینهمه در تلگرامی که به‌وی فرستاده شد هیچ نوع ذکری از لغو امتیاز خارجی بمیان نیامد. تلگرامهای دیگری که به‌حکام ایالتی فرستاده شده بود در شیراز و اصفهان بدین صورت تفسیر گردید که تمام این امتیاز لغو خواهد شد و در تهران جارچیها لغو شرکت رژی را اعلام کرده‌اند. اورنشتین که در این باره خواستار توضیحی شده بود توسط امین‌السلطان مطمئن گردید که دستوراتی به‌حکام فرستاده خواهد شد که از صدور تنباکو جلوگیری بعمل آورند. لاسلس که این رویدادها را گزارش داده بود ابراز داشت که:

اشخاصی که سالها است در ایران هستند به‌من اطلاع دادند که آنها از این تأییدیه قدرت ملاها با توجه به‌مخالفتشان با دولت و اطاعت تلویحی مردم از احکام آنها راجع به‌کالایی که این کالا از طریق شرع مقدس ممنوع نشده ولی استعمال آن نسبت به‌کالاهای ممنوعه از طریق خود قرآن، که ممنوعیتشان با مساهله برگزار می‌شود گناه کبیره بحساب آمده در شگفت هستند. برای من توضیح داده شد که برای ملاها غیر ممکن است این قدرت را بدست آورند که برای تمام نارضایان سرتاسر ایران امیدی بشمار روند که با تدابیر آنها راهی برای گله و شکایت از ضرر و زیانشان پیدا شود.

شکی نیست که برای دشمنان امین‌السلطان که تعدادشان بیشمار است این نهضت منافعی به‌دنبال خواهد داشت که مشکلاتی در سر راه وی ایجاد کنند و او را پیش شاه بی‌اعتبار سازند و من مطمئن هستم که پسر شاه نایب‌السلطنه که وزیر جنگ و حاکم تهران بشمار می‌رود تقریباً آزادانه این نهضت را که عملاً علیه قدرت پدرش رهبری می‌شود تشویق می‌کند با این امید که موقعیت صدراعظم را درهم بریزد.

بدیهی است که ضربه شدیدی به‌نفوذ انگلیس در ایران وارد آمده است و برای من خاطرنشان شده که بدبختانه تلگرامی از مجتهد بزرگ کربلا (حاجی میرزا. حسن شیرازی) حاوی جمله‌ای است بدین مضمون که امین‌السلطان در احراز لغو این انحصار مشکل عظیمی خواهد داشت.

این مسأله مبین این است که آن جناب با مخالفت زیاد حکومت اعلیحضرت مواجه خواهد شد و هر چند که‌شاه کاملاً آگاه است که ماجرا این نیست و قبلاً

دوبار تشکراتش را به‌خاطر کمک اعلیحضرت ما و خود من ابراز داشته است ولی با اینهمه تقریباً غیر ممکن است که سوءظن برقراری مؤسسهٔ عظیمی چون شرکت تنباکو را از ذهن مردم زدود و کاشف بعمل آمده که منظور این است که قسمت مهمی از استیازی را که به‌آنها واگذار شده نگه دارند. به‌علاوه تصمیم اینکه در مقابل ضرر از دست دادن انحصار داخلی، مالیات روزافزون تنباکو را به‌شرکت به‌عنوان غرامت خواهند داد به‌نظر من موجب اعتراض شدیدی خواهد شد. احتمالاً این مالیات به‌مالیات انگلیس معروف خواهد شد و به محبوبیت ما لطمه وارد خواهد ساخت. به‌علاوه احتمال دارد که این مالیات به‌اشخاص معینی به‌مقاطعه داده شود که اینها علاوه بر مبلغ زیادی که به‌خزانه خواهند پرداخت البته در عمل متضرر نخواهند شد چون بار سنگینی بر دوش مردم ناراضی خواهند گشت.

البته تا آنجایی که از دستم برخواهد آمد و نیز در سایه کمک خودشان غرامت و توصیه و کمک برایشان کسب خواهم کرد ولی ضمناً وظیفه خود می‌دانم که مشکلاتی را که بایستی مورد بررسی قرار گیرند به‌شما عرض بکنم. مستر اورنشتین اکنون اظهارنامه‌ای از منافع خود که شرکت استثنائاً تصدیق خواهد کرد تهیه دیده است و مبلغ آن آنقدر هنگفت است که امکان دارد حرص و طمع اعلیحضرت شاه را برانگیزد، تا خود را به‌قدر کافی آماده سازد که غرامت شرکت را تأدیه نماید تا یک چنین درآمد عظیمی را برای خود تأمین کند و سهمش از سودهای شرکتش که وی مدعی آن است بدستش برسد. شاید که این مسأله موجب بدبختی گردد چون آنرا تنها از طریق تحمیل بارهای سنگین بر مردم می‌توان بدست آورد یعنی چیزی که ما بایستی نسبت به‌آن احساس مسؤولیت کنیم [۷۸].

لاسلس در یک نامه خصوصی به‌سالیسبوری نشان داد که وضعیت چطور از طریق سستی و ضعف شاه و دسیسه داخلی و نارضایتی مردم که علت زیر بنایی اغتشاشات بود و نیز از طریق دستجات ذینفع که به‌دنبال منافع خودشان بودند پیچیده‌تر می‌گردد. وی نوشت که:

من در پیامها و تلگرامهای خود منتهای کوششم را بکار برده‌ام که موقعیت اینجا را برای شما تشریح سازم چرا که بسیار پیچیده شده است و خطر عمده شخصیت خود شاه است که همیشه آماده قربانی کردن همه چیز برای یک زندگی راحت است و هیچ نوع تمایلی برای مقاومت در مقابل قدرت ملاها و یادسایسی که خود پسرانش راه می‌اندازند از خود نشان نمی‌دهد. دیشب امین‌السلطان به‌من گفت که ظل‌السلطان و نایب‌السلطنه تمام نیروهای خود را برای سرنگونی او بکار انداخته‌اند و هر دویشان هم از همدیگر متنفرند و در مسائل دیگر

علیه هم دسیسه می‌کنند. آنها دشمنی‌شان را با او نشان داده‌اند (؟). امین‌السلطان نیز البته از موقعیت خود می‌ترسد و من عقیده دارم که شاه از دیدن سقوط وی متأثر خواهد شد و تاب تحمل تضعیف قدرت وی را (از طریق این نهضت؟) نخواهد آورد. بدیهی است که اگر ملاها در تثبیت قدرتشان موفق گردند و رژیم متعصب و ضد اروپایی را سرکار آورند ما بایستی تمام امیدمان را در مورد بهبود ایران از طریق مبادلات بازرگانی از سرمان بیرون کنیم ولی به‌هیچ وجه معلوم نیست که ملاها با توجه به‌این مسائل قدرتشان را تثبیت سازند. در نهضت علیه شرکت تنباکوی رژی آنها در نارضایتی مردم‌و دشمنی با امین‌السلطان متحدین زیادی بدست آورده‌اند و امکان ندارد که آنها از این عناصر حمایت نمایند و یا به‌نهادهایی چون تراسوا یا بانکها که در میان مردم از محبوبیتی دارا هستند حمله نکنند [۷۹].

در این زمان موقعیت امین‌السلطان نیز متزلزل و بحرانی گردید. سالیسبوری در جواب گزارش لاسلس تلگراف کرد که:

فکر می‌کنم بهتر باشد تلاش سختی برای نجات امین‌السلطان انجام شود. شما شاه را ملاقات کرده و به‌او فشار آورید که هر چند که تنظیمات سیاسی معمولی وی مورد توجه ما نیست ولی با اینهمه سرنگونی وی، سرنگونی یکی از وزرای محبوب و موفق می‌باشد چرا که او از معاملات انگلیس حمایت می‌کند و همین کار بدترین اثر را در انگلستان بجای می‌گذارد و بهانه خطرناکی به‌دست روسیه می‌دهد. بعد از یک چنین پیروزی، متحدی بین روسیه و ملاها بدست خواهیم آورد که عملاً سلطنت شاه را از خطر سقوط خواهد رهانید [۸۰].

وضعیت داشت جدی‌تر می‌شد. در قزوین بی‌نظمی همه‌جا را فرا گرفت. ملایی شخصی را مشغول قلیان کشیدن دید، از او خواست که از این کارش دست بکشد و وقتی وی در مقابل خواسته او مقاومت کرد ملا، قلیان را گرفته و خرد کرد. شخص مورد بحث شکایت به‌حاکم برد و او هم دنبال ملا فرستاد. ملا مردم را دور خود جمع نمود به‌اندازه‌ای که حاکم از مردم وحشت کرده و به‌تهران گریخت [۸۱]. در این میان شعارهایی در بازار تهران نوشته شده بود مبنی بر اینکه اگر کارکنان شرکت رژی تا قبل از روز شنبه ایران را ترک نگویند جهاد علیه آنها راه خواهد افتاد [۸۲]. در ۲۷ دسامبر تصمیم گرفته شد اعلانیه‌ای مبنی بر اعلام الغای انحصار تنباکو صادر گردد. ملاهای کربلا، چه فتوای اصلی به‌حاجی-میرزاحسن شیرازی منسوب بوده و چه نبوده، نقش مهمی در این نهضت مردمی

ایفا کردند و جوابیه‌ای به‌ملاهای تهران ارسال داشتند مبنی بر اینکه به‌خاطر الغای این امتیاز امتنان آنها را به‌شاه برسانند. مع‌هذا استعمال دخانیات به‌مقیاس بسیار کمی ازسر گرفته شد.

در ٤ ژانویه ۱۸۹۲ م. ناصرالدینشاه پیامی به‌میرزاحسن آشتیانی که تحریم استعمال دخانیات را نشکسته بود فرستاد و از او خواست که یا تحریم را بشکند و یا اینکه تهران را ترك گوید [۸۳].

اکنون دیگر شاه بی‌نهایت آزرده شده بود و جریان وقایع به‌منزله هشداری برای وی بوده است؛ و آزردگی وی زمانی افزوده شد که در حرم خودش نیز زنان استعمال دخانیات را تحریم نمودند. دستخطی که وی به‌میرزاحسن فرستاده بود شدیداً واژه به‌واژه نمایانگر هیجانش بوده است. این دستخط اینطور ادامه می‌یابد:

جنابا ـ بعضی احکام بود خواستم با یک نفر برای شما پیغام بدهم دیدم مفصل بود بهتر دانستم بنویسم و بعد از آن که این دستخط را ملاحظه کردید جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به‌حضور.
در فقره عمل دخانیات هیچ کس عقل کل نیست و احاطه کلی در بشریت منحصر است به‌وجود پاك پیغمبر ما علیه‌السلام والصلوة.
انسان گاهی یک خیالی و کاری می کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را ازکمپانی فرنگی سلب نمایم و به‌جناب امین‌السلطان دستورالعملها داده بودم که کم کم به فرنگیها حرف زده طوری بکند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخله داخلیه فرنگیان که الحق مضر بود شوند، مشغول و در تدارك بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جعلاً یا حقیقتاً بروز کرد و کم کم به‌تهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به‌دولت به‌دهن خواص و عوام انداختید که قلیان را ترك نمایید و این همه قال و مقال و اسباب بی‌نظمی را در پایتخت فراهم آورده آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می کردید و در دفع عمل؟ ما هم که در تدارك بودیم بدون این های و هو و ترك قلیان همین‌طور که به‌انجام رسید احکام صادر می‌شد. بعد از آن از جاجرود به‌جناب امین‌السلطان و نایب‌السلطنه حکم مجلسی از علما و وزرا فراهم بیاورند. سؤال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه درکجاست بنمایید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به‌جز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم. مجلس که به‌حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید. مجلس دیگر که حاضر شدید بعضی عبارات

گفته بودید که هیچ ربطی به‌عمل نوشته نداشت مثلاً بانک و راه‌آهن و غیره را عنوان کرده بودید بعد از آن عرایض حسابی شما در باب دخانیات به‌ما رسید آن بود که حکم فرسودیم جناب امین‌السلطان به‌شما قول بدهد که موقوف خواهد شد. در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه بعرض رسید مگر از شما، معنی این را هم نفهمیدیم که یعنی چه و عمل صحیح به‌قاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما می‌رفتید در مسجد و منبر به‌مردم مرحمت و التفات ما را اعلان می کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می کردید چرا که به‌قول ملاها مانع مفقود مقتضی موجود بود و آن سببی که تنباکو را حرام کرده بود رفع و تمام شده چرا این کار را نکردید؟ سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابداً دولت موقوفی این کار اقدام نکرده باشد این طور قرارداد نبود بکنید به‌عوام کالانعام یعنی چه؟ آیا عوام‌فریبی به‌نظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به‌واسطه رونقی بدهید؟ و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید بر ضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید یعنی چه؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملا بی‌غرض و دولتخواه می‌دانستم حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به‌مجتهد تبریز و آقا نجفی اصفهانی [۸٤] و غیره می کنید. آیا نمی‌دانید که کسی نمی‌تواند بر ضد دولت برخیزد؟ آیا نمی‌دانید که اگر خدای ناکرده دولت نباشد یک نفر از شماها را همان بابیهای [۸۵] تهران تنها گردن می‌زنند؟ آیا نمی‌دانید که اگر دولت نباشد زن و بچه شماها هرکدام به‌دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهد افتاد؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به‌دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و به‌میل آنها حرکت کنید. خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به‌شما نوشتم دیگر خود دانید یک دفعه نصیحت لازم است و عجب خدمتی به‌ملت و مردم می کنید هرکس هم که تریاك کش بود حالا چپق تریاك می کشد قلیان چرس را عجب رواجی دادید، مرد که بی‌جهت قلیان را ترك نمی کند لابد است برود یا تریاك بکشد یا چرس، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر قلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود، ناخوش شود، بمیرد، حقیقتاً خیلی اسباب استسقاء شده والسلام [۸٦].

میرزاحسن آشتیانی به‌محض دریافت این دستخط آماده ترك تهران شد. خبار مثل زبانه آتش در همه‌جای شهر پیچید. جمعیت جمع شدند که از رفتن او جلوگیری نمایند و بلوا شهر را به کام خود کشید وبازار بسته شد[۸۷]. شاه که از این وقایع بوحشت افتاده بود نایب‌السلطنه را خواسته و گفت که جمعیت را متفرق سازد، یک قسمت از جمعیت به‌ارك رسیدند که در آنجا و اطراف آن دوایر دولتی و

جایگاه سلطنتی قرار داشت. نایب‌السلطنه دروازه‌ها را گشوده و قشون را در میدان بیرونی و در خیابانهای مجاور جای داد.

در این زمان خود شاه نیز شدت حمله را به‌قدرتش دریافته و فرمانی مبنی بر اختتام انحصار تنباکو صادر کرد. آشتیانی از این امر آگاهی پیدا کرده و از مردم خواست که آرام بگیرند. وی تقاضایی برای الغای تمام امتیازاتی که به‌اروپاییان با نام رژی، تراموا و بانک داده شده بود و نیز سندی که با تأیید شاه به‌امضای دو نفر از نمایندگان خارجی که یکی از آنها گویا م. بوتزوف بوده رسیده باشد درخواست کرد. جمعیت اصلی اغوا شده و متفرق گردیدند. ولی زمانی که گروه دیگری از مردم به‌جایگاه نایب‌السلطنه رسیدند به‌پنجره‌ها سنگ پرتاب کرده و تهدید نمودند که با زور وارد آنجا خواهند شد و فرمانده نیز فرمان آتش به‌سربازان داد. شش و هفت نفر منجمله چهار نفر از سادات [۸۸] کشته شده و مردم متفرق شدند.

شاه کلاً به‌هراس افتاده و متقاعد گردیده بود که نایب‌السلطنه این نهضت را درهم خواهد پیچید. امین‌السلطان بار دیگر اشاره کرد که بایستی بلافاصله نماینده‌ای از طرف حکومت انگلیس به‌سن‌پطرز بورگ فرستاده شود. تا به‌نظر وی دسایس روسها کاملاً روشن گردد. هر چند که تظاهرکنندگان موقتاً به‌زور متفرق شده بودند ولی با اینهمه موقعیت شاه شدیداً متزلزل شده بود؛ و نهضت مردم و ملاها — که رهبر آن بودند — تأثیر عمیقی بجاگذاشته بود. آشتیانی درتهران باقی ماند؛ و به‌عنوان شرط ابقای نظم در شهر، دوباره لغو تمام امتیازات خارجیان را درخواست نمود. بعد از مذاکراتی بعضی از شرایط قبول گردید که مردم را مجاب ساخت. یکی از این شرایط این بود که شرکت تنباکو در اعلانیه‌ای صادر نماید مبنی بر اینکه چون دولت انحصار تنباکو را لغو کرده لذا بازرگانانی که بخواهند بار دیگر تنباکوی خود را بخرند می‌توانند به‌همان قیمت فروخته شده بخرند. اورنشتین از صدور این اعلانیه بی‌نهایت اکراه داشت ولی سر لاسلس با در نظر گرفتن موقعیت انقلابی مملکت او را قانع ساخت و وی هم همان کار را انجام داد [۸۹].

لاسلس که جدی بودن اوضاع را دریافته بود، در مورد ضرورت رسیدگی واقعی به‌شکایات مردم به‌امین‌السلطان فشار وارد آورد. بدون این اقدامات تثبیت

دوباره قدرت شاه مشکل می‌نمود. چندین بار سیاست انگلیس در وضع دشواری قرار گرفت: از یک طرف خیزش مردم امکان ایجاد نوعی هرج و مرج و بی‌قانونی و بی‌نظمی و از هم‌گسیختگی ثبات ایران را که سیاست انگلیس طرفدار حفظ آن بوده، بدنبال داشت و از طرف دیگر اداره نارسا و ضعف حکومت ایران مجال اصطلاحاتی را که سیاست انگلیس آن را ضروری می‌دانست نمی‌داد البته اگر ثبات ایران حفظ می‌گردید. در ۵ ژانویه ۱۸۹۲ م. لاسلس امین‌السلطان را دعوت به صحبت کرد. در گزارشی که از این صحبت فرستاده گوید:

> من به‌آن جناب گفتم که نمی‌توان فکر کرد که اگر ملاها قادر به‌استفاده از نارضایتی مردم نگردند آنها خواهند توانست یک چنین قدرتی را بدست آورند و اولین اقدام این است که باید عوامل این نارضایتی را از بین برد؛ و به‌خاطر همین است که شاه اکنون با ملاها مذاکره می‌نماید چون اعلیحضرت بایستی اقداماتی برای سلطه قدرتش بر آنها انجام دهد.
> من اضافه کردم که اگر حقوق حسابی به‌قشون داده شود و مراقبت بعمل آید که این مردان حقوقشان را واقعاً بدست آورند نتایج خوبی بدست خواهد آمد؛ و به‌آن جناب اشاره کردم که باید پرداخت این پول بانکی برقرار گردد چون او قبلاً خودش به‌من اطلاع داده بود که پول را شاه به‌همین منظور از آن مؤسسه قرض کرده است. گفتم وجود ایران به‌عنوان دولتی و از جمله قدرت شاه مورد تهدید قرار گرفته است و بنظرم می‌رسد که یک شخص عادی به‌خود اجازه نمی‌دهد که در این اوضاع و احوال جدی سوی دماغ گردد.
> خود آن جناب اقرار کردند که غیر از ۵۰۰,۰ نفر تنها ۲,۰۰۰ نفر در پادگان تهران در صورت لزوم موجود هستند و این درنتیجه نظام بد و نارسای پرداخت حقوقهاست که موجب می‌گردد فرمانده‌شان بیش از نصف حقوق را بالا بکشد.
> و آن جناب تذکرات دیگر مرا قبول کردند و قبول کردند که اشکالات زیادی وجود دارد...
> به‌نظرم حمایت از قدرت شاه اهمیت زیادی دارد و باید برای خوابانیدن تظاهرات مردم اقداماتی صورت گیرد.
> من از امین‌السلطان خواستم که تذاکرات مرا به‌گوش شاه برساند [۹۰].

در نهم ژانویه لاسلس بیانات مشابهی با خود شاه داشته با این نتیجه که ایجادموازینی‌برای‌آرام نمودن‌نارضایتی مردم وبرقراری قدرتش‌برای‌خود اعلیحضرت لازم و ضروری است و هیچ چیزی مهمتر از آن نیست که در مورد پرداخت حقوق قشون مراقبت کامل بعمل آید. وی همچنین گفت که پلیس اگر بدرستی حکومت را

از اوضاع آگاه گرداند نهضت نمی‌تواند حکومت را غافلگیر کند. اعلیحضرت با اسناد به‌این نهضت به‌دسیسه روس اشاره کرده و اضافه نمود که «تمام این مشکلات از آنجا برخاسته که او خود را دوست انگلستان قلمداد کرده است» [۹۱].

در این ضمن شرکت امپریال تنباکوی ایران به‌عمالش دستور داد که برای کسب غرامت از طریق حکمیت یکی از مواد امتیازنامه وارد مذاکره شوند [۹۲]. و به‌رئیس شرکت اطلاع دادند که دوایر مناسب حکومت انگلیس در اختیار شرکت است.

«تا از دولت ایران غرامت مفروض و مطالبه‌شان را که بنظر می‌رسد حکومت کاملاً آنرا به‌حق می‌داند برای آنها بدست آورد» [۹۳].

مع‌هذا مردم به‌اعمال دولت هیچ نوع اعتمادی نداشتند. در ۲۰ ژانویه حاجی‌میرزا حسن شیرازی وثیقه‌ای خواست مبنی بر اینکه این انحصار واقعاً لغو گردیده و این کار از بیگانگان گرفته شده است چرا که باز هم احتمال دارد که این انحصار بار دیگر برقرار گردد و یابجای آن انحصار دیگری واگذار شود [۹۴]. در دوم فوریه او عدم اطمینان خود را از حکومت ایران و ترسش را از دخالت بیگانه در ایران ابراز داشته و نامه‌ای با مضمون ذیل به‌میرزاحسن آشتیانی نگاشت:

... اینجا من محرمانه به‌شما می‌نویسم که چون حکومت اقداماتی برای جبران این امور انجام خواهد داد بایستی از مقاصد آنها سر دربیاوری و دریابی که ماهیت این غرامتی که آنها اتخاذ خواهند کرد چه چیز است تا این کار به لطمه دیگری نینجامد و مذهب و دولت به‌اسارت درنیاید.
البته معلوم شده که اسنادی را که دولت به‌فرنگیها داده تا بیگانگان امید دیگری در ایران نداشته باشند خواهد گرفت، و چشم‌داشتهایشان کاملا برآورده خواهد شد.
دولت بایستی اطمینان کامل به‌رعیت بدهد و فرمانی در مورد لغو کلی این امتیاز صادر نماید مبنی بر اینکه رعایا در خرید و فروش داخلی و صدور به‌خارج آزاد هستند تا از این راه نگرانی و ترس از دلهایشان رخت بربندد و نسبت به سلامتی شاهنشاه، حافظ اسلام (که خداوند مؤیدش داراد) دعا نموده و از او ممنون باشند.
تا زمانی که غلام زیر دستتان در مورد مسائل بالا از جنابعالی اخباری بدست نیاورده نمی‌تواند اجازه چیزی را صادر نماید و تحریم همچنان به‌قوت خود باقی خواهد بود.

خوب است که شما فرصت مناسبی پیدا کرده و درباره این موضوع با اعلیحضرت و امین‌السلطان به‌بحث بنشینید و درباره این موضوع با در نظر گرفتن علائق دین و دولت تصمیم بگیرید [۹۵].

تلگرامهایی نیز از طرف حاجی‌میرزا محمدحسن شیرازی و یا بنابه دستور وی، به‌رهبران علما در شهرهای ایالات مختلف فرستاده شد با این فحوا که تا زمانی که «دست بیگانگان کاملاً ازمملکت اسلام کوتاه نگشته است» اجازه شکستن تحریم تنباکو داده نشود [۹۶].

چنین می‌نماید که میرزاحسن آشتیانی در این زمان ازکمک به‌دولت سر باز زده باشد. وی بار دیگر به‌حاجی میرزا محمدحسن شیرازی قوت قلب داد که این امتیاز بدون‌مبادله از لحاظ داخلی و خارجی لغو خواهد شد. در ۵ فوریه وی نوشت:

... اعلیحضرت برای لغو این امتیازکه خارج از قدرت هرکس است تلاشهای فیض‌آمیز و خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند.
الغای این امتیاز غیر ممکن بنظر می‌رسد چون دولت تا حدی مخالف این عمل است و قراردادی نیز در این باره تهیه شده است؛ و از طرف دیگر شرکت اروپایی تا حدی متحمل خساراتی گردیده است.
با وجود این بخاطر اینکه مردم راحت باشند و از طریق تلاشهای شما در براه آوردن حکومت و ملت، اعلیحضرت متحمل ضرر شده (ضرر از شرکت) و آن را لغوکرده است. اعلانیه‌ای‌راکه خود فرنگ درباره این موضوع صادرکرده، همراه با نامه‌ای با پست آینده برای شما خواهم فرستاد.
اینجانب و امین‌السلطان صدراعظم در اجرای فرامین شاهی حداکثر تلاشهای خود را انجام داده‌ایم. در واقع وی قدرت زیادی در این امور نشان داد. او همچنین در مورد مسائل مهمی‌که به‌نفع دولت و ملت است تلاش زیادی نمود... از این‌رو از شما تمنا می‌کنم که به‌خاطر این توجه سخاوتمندانه تشکراتتان را در موقع مقتضی به‌اعلیحضرت تلگراف‌کرده و یا به‌صورت نامه بنویسید [۹۷].

درنامه بعدی که حاوی نسخه‌ای از دستخط شاه درباره الغای این‌امتیاز بود وی ابراز داشت که:

... با مراجعه به‌وقایع دیگری‌که در این مملکت اتفاق افتاده است از قبیل مسأله بانک و راه‌آهن خوب است‌که شما هم در مورد لغو اینها در نامه‌تان اشاره‌ای داشته باشید. در وهله اول لطماتی‌که اینها وارد کرده‌اند قابل مقایسه

با لطمات امتیاز رژی نیست چون مثل قطره‌ای در مقابل دریا است.
ثانیاً دولت قادر نیست تمام مراجع را فوراً راضی سازد.
شاید این مسائل بتدریج بوجود آمده و با کوششهای فیض‌آمیز اعلیحضرت نیز اصلاح خواهند شد.
شما بهتر از ما می‌دانید که اعلیحضرت ابداً تمام دخالت اروپاییان را در این مملکت از بین نبرده‌اند ولی آنها (اروپاییان) به‌حساب منافع سیاسی تا حدی دارند دخالت می‌کنند. علت این امر را تحقیق خواهم کرد و در نامه بعدی شما را در جریان خواهم گذاشت و یا اگر به‌زیارتتان مشرف شوم خودم به‌شما خواهم گفت [۹۸].

با لغو این امتیاز و مرتفع شدن تحریم دخانیات و از سرگیری استعمال آن در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ م.، تنش اجتماعی فروکش کرد. تا سالهای نخستین قرن بیستم بازخیز دیگری از این نهضت مردمی بچشم نخورد.

مع‌هذا مسأله‌ای که باقی مانده بود مسأله غرامت این شرکت بود. دولت ایران و شرکت رژی نتوانسته بودند در این مورد به‌توافق برسند و شرکت رژی تصمیم گرفته بود که در این باره به‌امر حکمیت رجوع کند. دولت انگلیس به‌لاسلس اطلاع داد که اگر مسأله دیگری پیش نیاید از این درخواست پشتیبانی نماید [۹۹]. مع‌هذا دولت ایران از یکسو به‌خاطر ماهیت معاملات بین شاه و امین‌السلطان و از سوی دیگر به‌خاطر شرکت رژی در احتراز از این حکمیت نگران و دلواپس بود.

در این اثنا لاسلس، مستر سیدنی چرچیل را به‌اردوگاه شکاری شاه در جاجرود فرستاد تا به‌امین‌السلطان اطلاع دهد که شرکت شرایطی اقامه کرده که بر طبق آنها حاضر به‌توافق می‌باشد و این بر ذمه دولت ایران است که اگر می‌خواهد از حکمیت احتراز جوید پیشنهادی عرضه نماید. مستر چرچیل در ۱۹ فوریه با شاه ملاقات کرد. شاه او را مخاطب قرار داد و:

> با زبان نامعقول و نامربوط حکومت اعلیحضرت را متهم ساخت که او را کنار گذاشته‌اند و اظهار تشویش نمود که آنها در صدد تسخیر بعضی از مناطق کشور وی به‌عنوان ضامن پرداخت غرامت هستند [۱۰۰].

تردیدی نبود که شاه تا حدی ضربه خورده و از مرحله پرت شده بود. این امر بازتاب شدیدی در موقعیت امین‌السلطان داشت. بالاخره زمانی که مذاکراتی

برای قرارداد قرضه‌ای به‌منظور پرداخت غرامت شرکت منعقد گردید از اعتبار و ارزش او کاسته شد و مقامش پیش شاه لجن‌مال گردید. فوریه اظهار می‌دارد که در ۱۹ فوریه ۱۸۹۲ امین‌السلطان با سفیر روس م. دو بوتزوف ملاقاتی داشت و اشاره می کند که در این ملاقات امین‌السلطان از سیاست غلط گذشته‌اش اظهار پشیمانی کرده و به‌دو بوتزوف قول صریح داد که رفتارش را عوض کند و پس از آن سفیر روسیه به‌امین‌السلطان قول داد که روسیه از او پشتیبانی خواهد کرد [۱۰۱]. موقع استعفای امین‌السلطان، علی‌رغم عدم قبول آن از طرف شاه، سفیر روس از موقعیت استفاده کرده و با امین‌السلطان طرح دوستی ریخت و سازش با امین‌السلطان را به‌شاه توصیه نمود و در عین حال مترصد بود که اوضاع و احوال را چنان جلوه دهد که گویی عامل نصب دوباره امین‌السلطان وی بوده است [۱۰۲]. بالاخره دولت ایران پیشنهادی به‌شرکت عرضه نمود که به‌نظر آنها تماماً ناقص و ناکافی بود. در ۲۸ فوریه شرکت رژی دست به‌دامن دولت انگلیس شد تا پیشنهاد بی‌عیب و نقصی از دولت ایران کسب نماید یا راجع به انجام مسأله حکمیت پافشاری کند. در سوم مارس تصمیم پادشاه انگلیس راجع به‌پشتیبانی از امر حکمیت را به‌لاسلس اطلاع دادند که:

> چون دولت ایران با شرکت تنباکوی رژی به‌توافق نرسیده است لذا مجبوریم درخواست شرکت را به‌منظور حمایت رسمی از تقاضایشان برای حکمیت که من جوابش را در تلگرامهای شماره ۳۱ و ۳۲ در بیست‌وششم ماه گذشته دریافت کرده‌ام قبول کنیم.
> این امتیاز را شاه به‌دلایلی که هیچ ربطی به کوتاهی و یا عملکرد شرکت نداشت با قبول غرامت لغو کرده است. یکی از عمال شرکت در جواب دولت ایران یادداشتی منتشر کرده که در جلوگیری از گسترش اغتشاشات کمک زیادی نموده است. تو بایستی ترتیبی با مستر اورنشتین و امین‌السلطان بدهی که حکمی تحت شرایط این قرارداد انتخاب بشود [۱۰۳].

تقریباً در ۶ ماه مارس حکومت ایران شرایط مناسبی پیش پا گذاشت. لاسلس درباره آن گزارش داد که:

> اعلیحضرت به‌او (سفیر ایران در لندن) دستور داده که به‌دولت انگلیس اطلاع دهد که حکومت ایران برای‌شرکت تنباکو مبلغ ۵۰،۰۰۰ پوند غرامت درنظر گرفته است و این مبلغ در عرض ده سال با ربح ۵٪ تأدیه خواهد شد. اگر از

زمان بازپرداخت این مبلغ کم شود دولت ایران مجبور است این مبلغ را یکجا پرداخت نماید ولی در این صورت مجبور به‌استقراض خواهد بود.
این پیشنهاد را امین‌السلطان به‌من اطلاع داد به‌اضافه اینکه دولت ایران مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ پوند سازاد بر سرمایه شرکت به‌صورت نقد تهیه نموده و پرداخت خواهد کرد و رجاء واثق دارد که شرکت پرداخت بقیه آن را یعنی ۵۰۰,۰۰۰ پوند را به‌صورت قسط ده ساله با ربح ۵٪ بپذیرد.
اگر شرکت در مورد پرداخت کل مبلغ اصرار ورزد دولت ایران مجبور است قرضی از بانک تهیه نماید و این البته موجب خجالت خواهد شد. از این‌رو رجاء واثق دارد که دولت انگلیس در مورد دریافت قسطی این مبلغ توصیه‌هایی به‌شرکت بنماید.
امین‌السلطان در راضی نمودن اعلیحضرت و کنسول راجع به‌این پیشنهاد که محدودیتهای زیادی برای امور مالی ایران بوجود آورده است مشکلات عظیمی داشته است. وی اضافه می‌کند که امیدوار است دولت انگلیس در قانع کردن شرکت برای قبول این پیشنهاد موفق گردد چرا که این پیشنهاد بر اساس توصیه دولت انگلیس همراه با حفظ دوستی انگلیس و ایران و حفظ اعتبار ایران فراهم شده است.
اگر این کوشش برای حل این مسأله با موفقیت قرین نباشد امین‌السلطان مجبور خواهد شد دست از مذاکرات بردارد و از شاه بخواهد که شخص دیگری را برای اینکار منظور دارد [۱۰۴].

حکومت انگلیس ضمناً به‌شرکت اصرار کرد که جانب احتیاط را نگهدارد. پیش‌نویس نامه‌ای از وزارت خارجه به‌مستر ر. گروسونر به تاریخ ۱۱ مارس ۱۸۹۲ راجع به‌مذاکرات غرامت با عبارات زیر پایان می‌پذیرد:

> و اما بدیهی بنظر می‌رسد که بهترین نقشه شما رضایت از مذاکرات اورنشتین است ولی بخاطر بیاورند که جایز نیست موضوع بیش از این پیچیده‌تر گردد.

در نامه‌ای با خط خود سالیسبوری اینطور آمده است:

> جای تردید است که شاه بتواند این پول را نقداً پرداخت کند. وی نیازمند قرضی است که برای آن هیچ نوع اعتباری ندارد. مطلقاً انگیزه‌ای وجود ندارد که بتوان از طریق آن شاه را وادار به‌پرداخت این غرامت کرد جز اینکه او و سرمایه‌داران مملکت، خودشان بخواهند این کار را انجام دهند. احتمال دارد در صورت فشار زیاد شاه از پرداخت پول امتناع جوید [۱۰۵].

بالاخره پیش‌نویس موافقتنامه‌ای به‌تاریخ ۳۰ مارس ۱۸۹۲ م. تهیه شد؛

ولی باز هم تردیدهایی در قبول آن وجود داشت که علتش هم مشکلات دولت ایران در تحصیل قرضه بود. سفیر فرانسه آشکارا به‌امین‌السلطان دلگرمی داده بود که اگر بخواهد بسادگی می‌تواند در پاریس پول گیر بیاورد [۱۰۶]؛ و اگر این کار انجام شود بانکداران فرانسه آن را به‌صورت قرضه قبول خواهند کرد. بالاخره در ۵ آوریل موافقتنامه‌ای با شرکت رژی به‌امضا رسید. با این شرایط:

۱— دولت ایران بایستی درمدت چهار ماه از اول رمضان ۱۳۰۹/ اول آوریل ۱۸۹۲ غیر از تمام مطالبه‌های شرکت مبلغ ۵۰۰,۰۰۰ پوند به‌شرکت رژی پرداخت نماید.

۲— موجودی نقدی شرکت دربانک از قبیل بروات، اسناد، پول نقد و حوالجات پول و از جمله تنباکوی خریداری شده از فروشندگان داخلی همراه با عدلهای موجود در شرکتهای تبریز، کاشان، اصفهان و شیراز... متعلق به‌خود شرکت است... و شرکت متعهد می‌شود که... پولی را که به‌دولت ایران داده و برای شرکت در حدود ۱۳۹,۰۰۰ پوند آب خورده است ثابت کند.

۳— بعد از پرداخت ۵۰۰,۰۰۰ پوند مذکور تمام موجودیهای دیگر به‌دولت ایران واگذار خواهد شد...

۴— عاملین شرکت‌بایستی صورتحسابی‌از تنباکویی را که از نمایندگان دولت ایران گرفته شده و نیز صورت حسابی از دارایی آن اقامه کنند.

۵— بعد از پرداخت ۵۰۰,۰۰۰ پوند دولت ایران متعهد می‌شود که درعرض سه ماه موجودی شرکت را تحویل بگیرد.

۶— علاوه بر مبلغ ۱۳۹,۰۰۰ پوند ارزش موجودی مذکور، شرکت‌باید به نمایندگان دولت ایران طبق قرارداد مبلغ ۱۵,۰۰۰ پوند ارزش سهام شرکت رژی را پرداخت نماید چون آنها بایستی به‌میجر تالبوت در ازای کاهش ارزش پول چیزی پرداخت بکنند [۱۰۷].

ضمناً در ۱۵ مارس دولت ایران از بانک مبلغ ۵۰۰,۰۰۰ پوند با وجوه استهلاکی‌بیست‌ساله‌وبهره ۵ یا ۶ درصددرخواست‌نمود. مستررابینو (Mr. Rabino) مدیر شرکت رژی تهران در تلگرافی به‌هیأت شرکت در لندن از این‌پیشنهاد طرفداری کرد و ضمناً اشاره نمود که تنها وسیله تضمین قانع کننده این‌غرامت گمرکات خلیج فارس است. مذاکرات دیگری هم انجام گرفت؛ ولی در اول ماه آوریل بانک طبق شرایط دولت ایران از پرداخت پول احتراز کرد هر چند که سفیر ایران در لندن اطلاع داد که رؤسا دست‌اندرکار روبراه کردن کارها هستند و تمام جزئیات در لندن ارائه خواهد شد [۱۰۸]. مع‌هذا لاسلس

عقیده داشت که گروگان گرفتن گمرکات موجب مخالفت و اخطار شاه خواهد شد [۱۰۹]. مشکلات دیگری را نیز ظل‌السلطان در اصفهان بوجود آورد چرا که تقاضا کرد شرکت باید مابه‌التفاوت ارزش تنباکوی صادراتی و ارزش کنونی را که دلبخواهی برقرار شده بپردازد. زمانی که لاسلس این مسأله را با امین‌السلطان درمیان گذاشت وی که در این زمان مریض‌احوال در خانه افتاده بود اذعان داشت که می‌ترسد دشمنانش از بیماری وی سوءاستفاده کرده و شاه را به‌عدم پرداخت غرامت شرکت متقاعد سازند و اشاره کرد که اگر چهارماه در پرداخت این غرامت درنگ شود شاه از پایتخت به‌عراق عجم خواهد رفت و انگلیس نخواهد توانست مسأله ۵۰۰,۰۰۰ پوند شرکت تنباکو را با او مطرح سازد. از این‌رو امین‌السلطان عقیده داشت که لاسلس باید شاه را ملاقات کرده و ماهیت عمل ظل‌السلطان را به او یادآوری کند و یا اینکه خود امین‌السلطان نامه‌ای به‌شاه بنویسد و در آن فشارهای نامساعدی را که دخالت حکام شاه در مسائل مربوط به‌خود شاه بوجود می‌آورد به‌او خاطرنشان سازد [۱۱۰]. لرد سالیسبوری این تدبیر را پذیرفت.

در این مرحله سفیر روسیه بار دیگر در صحنه ظاهر شد و راجع به‌ماهیت تضمین بهره قرض استفسار نمود. در ۱۸ ماه آوریل امین‌السلطان به‌لاسلس اظهار داشت که سفیر روس مبلغ ۵۰۰,۰۰۰ پوند، با بهره ۶٪ بدون هیچ نوع کسر سرمایه در اختیار حکومت ایران خواهد گذاشت [۱۱۱]. رئیس بانک شاهنشاهی عقیده داشت که قبول پیشنهاد سفیرروس برای کار بانک و مبادلات انگلیس فاجعه است[۱۱۲]. ضمناً روس‌ها به‌طور خصوصی اطلاع داده بودند که آنها برای ضمانت این قرض اجاره گمرکات ایران را برای قسط سالانه قبول خواهند کرد [۱۱۳]. لاسلس مأموریت یافت که به‌امین‌السلطان اشتباه اجاره دادن گمرکات را به‌عنوان ضامن قرض مزبور به‌دولت روس که بهانه‌ای برای دخالت در تشکیلات آنها بدستشان می‌داد گوشزد نماید. در ۲۱ ماه آوریل لاسلس گزارش داد که امین‌السلطان خطرات بهانه‌جویی روسها را برای دخالت در امور مملکت دریافته است ولی شاه در فشارش گذاشته که با آنها راه بیاید [۱۱۴]. روسها نسبت به بازار آزاد شرایط سبکتری در پیش پا گذاشته بودند و این عمل بیشتر سیاسی بنظر می‌رسید تا تجاری. در ۲۲ آوریل سالیسبوری طی تلگرافی به‌لاسلس اظهار داشت که:

به‌امین‌السلطان اطلاع بده که این وظیفه رسمی شما است که علیه هر نوع ساخت‌و پاخت شاه با یک کشور خارجی در مورد تسلط بر گمرکات بنادر جنوب اعتراض نمایید. این کار پایمال شدن حقوق شاه شما است که ما بر آن اعتراض داریم.

به امین‌السلطان اطلاع بدهید که درخواست هر نوع قرض از حکومت روسیه — اگر پرداخت بهره‌اش عقب بیفتد — به‌دست آنها بهانه خواهد داد که به‌عنوان گروگان منطقه‌ای از خراسان و یا جاهای دیگر را تحت‌قدرت خود بگیرند [۱۱۵].

وی در تلگرام دوم که آن هم علامت «محرمانه» داشت اظهار کرد که گرو گذاشتن مالیاتهای ویژه‌ای به‌یک شخص و یا شرکت خصوصی معنی‌اش این نیست که در این میان حقوق شاه پایمال گردد. اگر شاه ارائه این نوع تضمین را ترجیح می‌دهد بهتر است که مبلغ ۳۰۰۰۰ پوند را از درآمد گمرکات سالانه‌اش به‌شرکت و یا بانکی که این وام را خواهد داد اختصاص دهد. اگر این کار انجام شود دولت انگلیس خودش را ملزم نخواهد دانست که نمایندگی ویژه‌ای در پیش دولت ایران به‌منظور اخذ مطالبه داشته باشد. اگر او در روشهای دیگر جلوگیری از قرضه روسیه کوتاه بیاید سر فرانک لاسلس مختار خواهد بود که درباره اثرات سوء آن اطلاعیه لازم را صادر نماید [۱۱۶].

در این ضمن رئیس بانک در تهران به‌لاسلس اظهار داشت که هر چند برخورد با هر نوع ساخت‌و پاخت حقوقی را با بانکداران روس پیش‌بینی کرده است، مع‌ذلک نخواهد توانست با دولت روس به‌رقابت برخیزد مگر اینکه دولت انگلیس پشتیبان او باشد [۱۱۷]. این امر در واقع یکی از نقاط ضعف موقعیت انگلیس در ایران در مقابل روسیه بود. در جایی که مبادلات بازرگانی و مالی روسیه در ایران تابع ملاحظات سیاسی‌اش بود و در زمینه سیاست بدون توجه به‌ملاحظات بازرگانی وارد عمل می‌شد سرمایه‌داران انگلیس در ایران اگر جنبه‌های قابل قبولی از منافع مالی وجود داشت سرمایه‌گذاری می‌کردند. هیأت انگلیس از آن معاملات تجاری انگلیس پشتیبانی می‌کردند که بهره‌هایش قانونی باشد؛ و به‌علاوه چون عقیده بر این بود که بازکردن درهای مملکت، به‌ثروت و سعادت مملکت و ثبات آن کمک می‌کند لذا معاملات بازرگانی انگلیس مورد تشویق قرار می‌گرفت؛ اگر شرکتهای انگلیس طالب سود و منافع بیشتری بودند یک قسمتش به‌خاطر این بود که سرمایه‌گذاری در ایران قمار خطرناکی بشمار می‌رفت. شرکتهای مختلفی

که در تجارت ایران دست داشتند دارای معاملات دولتی نبودند بلکه معاملات آنها خصوصی بود. دولت در صدد نفوذ در آنها بود و آنها نه در مواقع عادی باکه در زمان مشکلات به‌دنبال حمایت دولت بودند ولی اقدامات بازرگانی آنها در ایران خواه براساس ملاحظات بازرگانی بود و خواه نبود به‌نوبه خود به‌میزان امنیت داخلی مملکت اتکاء داشت. با وجود این حفظ علائق تجاری انگلیس موضوع اصلی میسیون انگلیسی در ایران بشمار نمی‌رفت. در ۲۳ آوریل لاسلس به سالیسبوری تلگرافی ارسال داشت دال بر اینکه:

> فشاری که موجب لغو امتیاز این شرکت شد و بانک را تسلیم نمود به‌نظر من بسیار مهم آمد از این‌رو باید از ضرر بیشتر شرکت احتراز کرد و راجع به‌بانک هم خطر این وجود دارد که روسها آن را از میدان خارج کنند... [۱۱۸].

در این ضمن امین‌السلطان توسط هیأت ایرانی در لندن از سالیسبوری مبلغ ۵۰۰،۰۰۰ پوند درخواست مساعده کرد. در نامه‌ای که توسط میرزامحمدعلیخان سفیر ایران در لندن تسلیم شد وی ابراز داشت که:

> ... قسمت دیگر که به‌منظور پرداخت قرض است اگر همینطور فقط با شش درصد و بدون پرداخت یک شاهی هزینه مرافعه و غیره تهیه گردد مطمئنم که انجام آن موجب پشیمانی شما خواهد شد [۱۱۹].

امین‌السلطان در جواب تأکید کرد و گفت که اگر بانک توافق نکند وی مجبور است پیشنهاد روسیه را قبول کند و ضمناً شاه نیز به‌خاطر بیماری رو به‌افزایش احتیاج به‌استراحت دارد و شاید پیش از موعد مقرر راهی عراق عجم شود. در لندن نسبت به‌پیشنهاد روسها شک و تردیدهایی احساس می‌شد. مع هذا لاسلس از قبول مسؤولیت نامطمئنی نسبت به‌بیانات قالبی امین‌السلطان سر باز زد [۱۲۰]. به رئیس شرکت تنباکو که ضمناً راه آمده بود کلمه به کلمه اطلاع دادند که:

> اعلیحضرت نمی‌خواهد به‌دولت ایران فشاری وارد آید و نمی‌خواهد شرکت را در این امر همراهی و کمک کند چرا که اجرای موافقتنامه ۳۰ مارس آن چیزی نیست که قبلاً موافق با علائمی عمومی بحسابش آورده بودند [۱۲۱].

دولت ایران به‌دنبال تصمیم قاطعی می‌گشت. در ۳۰ ماه آوریل به‌لاسلس

گفتند:

اعلیحضرت تصمیم دارند به‌استقراض از روسیه اعتراض کنند. شرکت هم در مورد پرداخت وجه‌الضمان یک چنین اکراهی دارد. آنچه که در این میان غیر قابل اجتناب است نفوذ ماست که باید پشتیبان اعتراضمان باشد نه نفوذ آنها... [۱۲۲].

سپس لاسلس نامه‌ای به‌امین‌السلطان نوشته و اشاره کرد که بانک مأمور است ترتیب واریزی حسابها را بر طبق موافقتنامه بدهد. امین‌السلطان در جواب وی ابراز داشت که ترتیبات را به‌طریق زیر درک کرده است:

که دولت ایران متعهد می‌شود اقساط چهل ساله ۱۲,۵۰۰ پوندی را تا سرشکن کردن کل مبلغ همراه با شش درصد بهره برای قسمت پرداخت نشده بپردازد؛ پرداخت درآمد گمرکات خلیج فارس و درآمد دولت ایران به‌منظور تأمین این مبلغ در هر زمانی قابل قبول است.
اعلیحضرت افزودند که اگر در آینده تضمین قابل اطمینان دیگری پیدا شود دولت ایران مختار خواهد بود که بجای گمرکات آن را بپردازد [۱۲۳].

امین‌السلطان اظهار داشت که وی به‌سفارت روس اطلاع داده که پیشنهاد آنها معلق شده است؛ ولی وقتی که مذاکره‌اش را با لاسلس به‌شاه گفت شاه از استماع امتناع کرده و گفت که وی تصمیم دارد با پیشنهاد روسها کنار بیاید و روزی را تعیین کرده و قبول آن را به‌اطلاع سفیر روس برساند [۱۲٤]. لاسلس بعد از اطلاع از این موضوع به‌امین‌السلطان اطمینان داد که به‌اطلاع شاه برساند که دولت انگلیس به‌خاطر مسائل سیاسی شدیداً با قرضه روسها مخالفت خواهد کرد و قبول آن را از طرف دولت ایران یک عمل غیر دوستانه تلقی خواهد نمود خصوصاً که آنها قبول کرده‌اند که این قضیه با شرایط مناسب‌تر از شرایط روسها فیصله یابد. امین‌السلطان در قانع کردن شاه مبنی بر اینکه به‌سفیر روس نامه‌ای فرستاده و به آنها بگوید که چون بستانکاران شرایط را قبول کرده‌اند از این‌رو اعلیحضرت مجبور است با آنها راه بیاید مشکل عظیمی داشت [۱۲۵]. بانک که ترتیب واریز حساب شرکت را قبول کرده بود موافقتنامه‌ای در ۱٤ مه سال ۱۸۹۲ م. با شاه و امین‌السلطان و وزیر خارجه و رابینو نماینده بانک امضا کرد و امضا کنندگان را لاسلس تأیید نمود بر این مبنا که دولت ایران مبلغ ۵۰۰,۰۰۰

پوند با شش درصد بهره از بانک شاهنشاهی ایران بردارد و ضمانت این قرضه درآمد گمرکات خلیج فارس باشد وکل آن چهل ساله سرشکن شود و بر قسمت پرداخت نشده نیز بهره تعلق گیرد [۱۲۶]. لاسلس در یک نامه خصوصی به سالیسبوری در مورد امضای این موافقتنامه ابراز داشت:

> ... بزرگترین مشکل همه آز و طمع است و بیصبری و تندی شاه که برای سفر به عراق عجله دارد و همین امر به‌وسوسه‌اش انداخته که پیشنهاد روسیه را قبول کند [۱۲۷].

قضیه در اینجا فیصله نیافت. در ۲۲ فوریه ۱۸۹۲ م. در پارلمان لندن این امتیاز بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. در ۲۶ ماه مه بحث بی‌نتیجه‌ای درگرفت که در آن بعضی از اعضای پارلمان سعی کردند با شواهد ضمنی ثابت کنند که چون تالبوت با نخست‌وزیر نسبتی داشته لذا دولت‌انگلیس تلاش کرده راجع به‌این امتیاز، خارج از محدوده منافع مملکتی فشارهایی را اعمال کند [۱۲۸]. این اشارات نشنیده گرفته شد و بی‌علاقگی لرد سالیسبوری آشکارا از یک سلسله نامه‌هایش مشهود است.

بین شرکت تنباکو و بانک بحثها و مذاکراتی در مورد سرشکنی وجوه شرکت صورت گرفت. پیشنهادهای مختلف و نیز پیشنهادهای متقابلی راجع به تأدیه و پرداخت قرض ارائه شد. لاسلس می‌ترسید که مبادا بانک در اجرای تعهداتش دچار شکست شود چراکه این مسأله برای اعتبار آنها فاجعه‌ای بشمار می‌رفت از این‌رو به‌هر وسیله‌ای که شده بود کوشید آنها را قادر به‌انجام تعهداتشان بکند. به‌نظر او:

> شکست آنها باعث می‌شد که به‌تمام مبادلات انگلیس لطمه وارد شود و نیز شکست آنها به‌طور کلی مصیبتی برای موقعیت وی نه به‌عنوان سفیر انگلیس انجام وظیفه می‌کرد محسوب می‌شد و البته وی زمانی که از قرضه روس جلوگیری بعمل می‌آورد. متهم به‌داشتن علائق شخصی می‌گردید [۱۲۹].

درنتیجه خشم و غضب شاه تأخیر و درنگ همچنان ادامه داشت؛ ولی اعتبار ایران در لندن کمتر بود. بانک در ۲۰ ژوئیه به‌وزارت خارجه اطلاع داد که آنها راجع به‌صدور قرض نتوانسته‌اند با شرکت کنار بیایند [۱۳۰].

در دوم ماه اوت بانک اطلاع داد که راجع به‌دادن قرض نگران است و اظهار داشت که اگر درآمد گمرکات بندر بوشهر ماهانه توسط دولت ایران به‌سر-کنسول انگلیس در آن ناحیه داده شود که بجای بهره و پرداخت سالانه قرض مورد استفاده قرار گیرد قرض را پرداخت خواهد کرد. در تهران این پیشنهاد با سردی برگزار شد.

در این اثنا تحولات مهمی در لندن بوقوع پیوست. در ۱۱ ماه اوت دولت محافظه کار سقوط کرد و بجایش دولت آزادیخواه تحت رهبری گلادستون بقدرت رسید. بنظر می‌رسید که دولت جدید علاقه زیادی به‌حمایت از شرکت تنباکو نداشته باشد و شاید هم در مورد ضرورت پیشبرد و تسهیل رشد و گسترش ایران و بدین ترتیب ضرورت حفظ اعتبار خارجی ایران متقاعد نشده باشد. در ۲۱ ماه اوت لاسلس تلگرافی به‌رزبری (Rosebery) منشی جدید سفارت فرستاد مبنی بر اینکه:

اورنشتین دستوراتی دریافت کرده است که در مورد اجرای ماده اول قرارداد درخواست معمولی از دولت ایران بنماید ولی درنگ کرده تا من با امین‌السلطان ملاقات کنم. من به‌آن جناب نامه نوشتم و فواید پرداخت بدهیهای ایران را به‌صورت قرض به‌شرکتهای مهم مالی خاطرنشان ساختم و امید دولت ایران را برای پیدا کردن راهی به‌منظور موافقت با تعدیلی که آنها در مورد مبلغ تاوان اتخاذ می کنند اظهار داشتم. امین‌السلطان به‌نواب گفته است که شاه از تغییر ترتیبات جلوگیری خواهد کرد و امیدوار است که در نتیجه این مشکلات و تغییر دولت انگلیس بتواند از زیر پرداخت این غراست شانه خالی کند. عقیده دارم که شاه بایستی به‌تعهدات خود عمل نماید ولی تاکنون دولت ایران به‌تعهدات خود عمل کرده است و غراست پرداخت نشده نیز در نتیجه ورشکستگی بانک بوده که سهم قراردادی‌اش را برآورد کرده است. فکر می کنم که اگر بانک از بین برود برای تمام مبادلات انگلیس در ایران فاجعه بار خواهد بود لذا معتقدم که‌باید به‌اطلاع امین‌السلطان برسانم که حکومت اعلیحضرت درمورد پرداخت این غراست اصرار دارد و ساده‌ترین راه برای دولت ایران این است که تعدیلاتی را که بانک پیشنهاد می کند بپذیرد.

به‌این نامه جواب داده شد که:

فکر نمی کنم که ما باید به‌شاه در مورد تغییر ترتیبات مفروض فشار وارد سازیم که این ترتیبات فقط به‌خاطر تقویت بانک و شرکت تنباکو است و برای ترتیب مناسب وجه‌الضمانی است که آنها آن را به‌صورت پرداخت تعهداتشان از طرف

شرکت قبول کرده‌اند. این وجه‌الضمانها که ارزششان ٤٥٠,٠٠٠ پوند است کاملاً بیش از غرامت شرکت است هر چند آنها متأسفانه پرداخت ٥٠٠,٠٠٠ پوند را قبول کرده بودند. امضای فیلیپ کوری Phlip Currie و یادداشتهایی که اینجانب رزبری پیشنهاد می کنم [۱۳۱].

در ۳۱ ماه اوت لاسلس به رزبری گزارش داد که بانک تصمیم گرفته ٥٠٠,٠٠٠ پوند قرض به‌اقساط ۹٥ ساله صادر نماید و ۱٥٠,٠٠٠ پوند به‌اقساط ۹۰ ساله به‌حساب شرکت رژی که ۱۰,٠٠٠ پوند به‌اضافه مبلغ هزینه‌اش تأدیه نماید واریز کند. وی اظهار داشت که اگر این پیشنهاد را دولت انگلیس قبول نماید دولت ایران هرگز با تحویل وجوهی که احتمالاً بیش از ۱٥۹,٠٠٠ پوند باشد بدون پرس‌و جو در مورد ارزش آن، موافقت نخواهد کرد. وی دستوراتی داده و ابراز داشت:

> حکومت اعلیحضرت نمی‌تواند رسماً راجع به‌این مسأله تأکید نماید ولی وظیفه تو اینست که بطور غیر رسمی در مورد کسب وجوهی کوشش کنی [۱۳۲].

در این میان اختلافات بین بانک و شرکت برطرف شد و در ۷ سپتامبر منشی وزارت خارجه به‌شرکت اطلاع داد که به‌لاسلس دستور داده‌اند به‌طور غیر رسمی قضیه را دنبال کند «ولی این امر آن چیزی نیست که لرد رزبری عقیده دارد یعنی فشار بر حکومت ایران.» به‌اعتراض شرکت در این مورد رسیدگی شد «لرد رزبری ابراز تأسف کرد که نمی‌تواند تصمیمش را تغییر دهد»؛ و در ۲۳ سپتامبر به‌همین منظور نامه‌ای به‌شرکت فرستاده شد [۱۳۳].

در این میان بین دولت ایران و شرکت سوسایته دو توبا کو در استانبول مذاکراتی صورت‌گرفت. سوساتیه دو توبا کو یکی از شرکتهای فرانسوی بود که تحت قوانین ترکیه ایجاد گشته بود و شرکت تنباکو در فوریه ۱۸۹۱ م. با این شرکت قرارداد بسته بود که تمام تنباکوی صادراتی را فراهم سازد. در مذاکرات بین شرکت تنباکو و دولت ایران تمام تنباکویی که سابقاً طبق توافق برای صدور به‌سوسایته دو توباکو فروخته می‌شد از آن قسمت از تنباکویی تأمین می‌گشت که در اختیار حکومت ایران گذاشته می‌شد [۱۳٤]. زمانی که امتیاز تنباکو لغو شد بنظر می‌رسید که دولت ایران در تلاش است تا دولت عثمانی را

متقاعد سازد که امتیازی را که سلطان برای ورود تنباکوی ایران به‌ترکیه به سوسایته دو توباکو واگذار کرده است لغو نماید. منظور دولت ایران این بود که چون قرارداد استانبول براساس امتیازی است که به‌شرکت تنباکوی ایران واگذار شده و لغو هم گردیده است لذا این قرارداد از حیز اجرا ساقط است. درخواستهای ایران از حکومت انگلیس این بود که از نفوذشان در باب عالی (Porte) برای الغای این امتیاز استفاده کند [۱۳۵].

در ۲۹ ژوئیه لاسلس گزارش داد که بین حکومت ایران و شرکت سوسایته‌ـ دوتوباکو پیش‌نویس قراردادی فراهم شده است. امین‌السلطان اظهار داشت که از این کار راضی است و منتهای کوشش خود را بکار خواهد برد که کارهای شرکت را در ایران روبراه کند ولی:

> او در امضای این‌قرارداد تأمل بخرج داد تا انتشار یابد چون می‌ترسد ملاها با آن مخالفت ورزند و از این کار برای ایجاد تنش و بلوا علیه حکومت استفاده کنند. می‌دانم که شرکت در مورد امضای این قرارداد نگران است چون پایه‌های موقعیت آنها در استانبول متزلزل است. روسها شدیداً علیه آنها درکار هستند و حالا ادعا می‌کنند که این امتیاز شامل تنباکویی که از منطقه روسی بدست می‌آید نمی‌شود و بایستی طبق عهدنامه، اتباع روس آن را— اگر دلشان بخواهد— برای صدور به‌ترکیه تسلیم نمایند.
> از طرف دیگر گفته می‌شود که روسها به‌سفیر ایران در استانبول اظهار داشته‌اند که دولت ایران بایستی مبلغی بیش از مبلغی که در قرارداد ذکر شده است از شرکت درخواست کند. آنها همچنین به‌اینجانب فهمانده‌اند که علت اصلی مخالفت آنها با این امتیاز— که مستقیماً هم در آنها اثر نداشته— خدمت به حکومت ایران است [۱۳۶].

تا ماه سپتامبر طولی نکشید که دولت ایران آمادگی خود را برای امضای قرارداد با شرکت سوسایته دو توباکو اعلام کرد البته اگر شرکت سوسایته‌ـ دو توباکو با دوقسمت اضافی قرارداد موافقت می کرد یعنی:

> بایستی هیچ نوع عاملی در ایران نمی‌داشت و امورش را ایرانیان مسلمان انجام می‌دادند و مهر این شرکت فقط بر روی عدل تنباکوهایی زده می‌شد که در مرز ایران و ترکیه از ایران خریداری می‌شد.
> لاسلس در ادامه گزارشش می‌نویسد که مستر اورنشتین محرمانه به‌من اطلاع داد که مذاکراتی که: به‌نام شرکت سوسایته دو توباکو انجام شده مبین این

است که این پیشنهادات به اشاره شارژدافر روس بوده است که در یک مذاکره خصوصی اظهار داشته بود که وی به‌دولت ایران اجازه امضای قرارداد را نخواهد داد مگر اینکه اوضاع بر وفق مراد باشد.
مشیرالملک که امین‌السلطان برای این پیشنهاد به‌کارش گرفته بود به‌مستر اورنشتین گفته بود که م. دو سپیر (M. De Speyer) یادداشتی به‌امین‌السلطان فرستاده و در آن ابراز داشته که وی این قرارداد را دیده و شدیداً برای قبول شرایط مذکور اصرار ورزیده است تا از مخالفتی که امکان دارد از طرف ملاها نسبت به‌این قرارداد ابراز گردد جلوگیری بعمل آورد.
مستر اورنشتین اظهار داشته که وی هیچ اعتراضی در مورد اتخاذ این امر که تمام کارهای خرید تنباکو توسط ایرانیان مسلمان انجام گردد ندارد ولی این کار میسر نیست که کنترل مبلغ گزافی از پول مورد احتیاج شرکت در اختیار اشخاص بخصوصی قرار گیرد و در اختیار افرادی قرار نگیرد که نسبت به‌آنها اطمینان و اعتماد مطلقی وجود دارد لذا وی اشاره کرده که ماده‌ای نیز بدین منظور در قرارداد گنجانده شود [۱۳۷].

بالاخره در ۲۶ سپتامبر ۱۸۹۲ م. بین دولت ایران و شرکت سوسایته‌ـ دوتوباکو قراردادی منعقد شد که به‌امضای شاه و مستر اورنشتین به‌عنوان نماینده شرکت رسید. به‌خاطر ترس از مخالفت ملایان کوشش زیادی در پنهانکاری این قرارداد بعمل آمد. ماده اول در میان چیزهای دیگر مبین این بود که در خرید تنباکو در ایران نرخهای مورد توافق طرفین بایستی توسط شرکت به‌تجار ایران عرضه شود و خریدهای آنها در ایران نیز بوسیله مسلمانان ایران انجام گردد ولی شرکت «برای حسن جریان امور راجع به‌انتخاب اشخاص مورد اعتماد آزاد باشد.» بنابه ماده چهار مدت این قرارداد بیست‌وپنج سال خواهد بود؛ و دولت ایران هم حق ندارد بیش از ۵ درصد گمرک از تنباکویی که به‌ترکیه‌صادر می‌شود بگیرد. بنابه ماده پنج حکومت ایران برای مدت سه سال سالانه ۱۳،۵۰۰ پوند و برای مدت شش سال بعدی سالانه ۱۵،۰۰۰ پوند و برای مدت شانزده سال باقی مانده سالانه ۲۰،۰۰۰ پوند دریافت خواهد کرد [۱۳۸]. لاسلس در گزارشش اظهار داشت که امین‌السلطان:

> به‌من اطلاع داد که شارژدافر روسیه به او گفته است که شاه از او خواسته راجع به‌این قرارداد دولتش را مطلع سازد تا دولت روسیه تلگرام رضایت‌بخش خود را برای وی ارسال دارد مبنی بر اینکه با این قرارداد هیچ نوع مخالفتی ندارد و از اعلیحضرت هم راجع به‌انعقاد یک چنین قرارداد پر سودی کمال

امتنان را دارد [۱۳۹].

در این میان چیزی که باقی مانده بود تحویل موجودی شرکت تنباکو به‌دولت ایران بود. لاسلس در ۲ اکتبر گزارش داد که مستر اورنشتین به‌او گفته که وی تلگرامی دریافت کرده دال بر اینکه توافق با بانک عملی شده است و به‌او دستور داده‌اند که موجودی و پرداخت سود را هر چه زودتر از ۱۵ ماه مه به‌دولت ایران تحویل دهد. لاسلس به‌اورنشتین جواب داد که دولت ایران مسلماً این کار را انجام خواهد داد چون آنها پیشنهاد کرده‌اند که شرکت سود را از ۱۵ ماه مه تا تاریخ پرداخت بانک «با این شرط که موجودی بزودی تحویل گردد» یعنی شرطی که اجرا نشده بود تأدیه کند. وی همچنین به‌لندن گزارش داد که امین‌السلطان با او ملاقات کرده و ابراز داشته که پذیرفتن یک چنین ادعایی برای دولت ایران مقدور نیست [۱۴۰]. با اینهمه در ۱۸ نوامبر ۱۸۹۲ م. مراتب تحویل موجودی شرکت تنباکو در تهران روبراه شد ولی این کار در شهرستانها انجام نشد [۱۴۱]. و روز بعدش مبلغ ۱۰،۰۰۰ پوند یعنی اولین قسط خسارت به‌بانک پرداخت‌گردید. کمی قبل‌از آن شرکت سوسایته دو توباکو مبلغ ۱۳،۵۰۰ پوند به‌دولت ایران پرداخت کرده بود ولی با اینکه امین‌السلطان به‌مستر رابینو رئیس بانک گفته بود که دولت ایران درصدد است مبالغ سالیانه‌ای را که از شرکت سوسایته دو توباکو دریافت کرده است از صاحبان وجه‌الضمانها به‌صورت یک تضمین اضافی رهن کند مع‌ذلک مبلغ باقی مانده به‌خزانه‌داری ایران پرداخت شد که به‌خاطر احتیاج به‌پول بوده است [۱۴۲]. بالاخره در ۲۵ مارس ۱۸۹۳ م. لاسلس قضیه قرارداد قطعی تجارت شرکت امپریال تنباکوی ایران را گزارش داد و از آن اظهار رضایت نمود و سلیقه اورنشتین را ستود که «در جلب اعتماد مراجع ایرانی مورد معامله‌اش و جلب توجه دولت ایران که در تحویل موجودی مشکلات زیادی ایجاد نکرده بود موفق و کامیاب بوده است.» [۱۴۳]

علائق انگلیس در ایران در زمینه شرکت تنباکوی رژی خرابکاریهایی به‌دنبال داشت که مسأله را برای مدتی بتعویق انداخت. شاه و امین‌السلطان احساس می‌کردند که انگلیس سر آنها کلاه گذاشته است. شاه از دردسر این قرض که مجبورش کرده بود غرامت شرکت تنباکو را بپردازد آزرده‌خاطر بود. امین‌السلطان درنتیجه شکست شرکت رژی و مذاکرات برای گرفتن قرض حسن-

اعتماد شاه را نسبت به‌خود از دست داده بود و چون نتوانسته بود به‌دستیاری انگلیس موقعیت خود را تثبیت سازد رو به‌سوی روسیه آورده بود. وی هر چه بیشتر تسلیم خواسته‌های روسیه شده بود؛ تا آنجا که ایرانیان گمان می‌بردند وی می‌خواهد ایران را به‌روسیه بفروشد و یا درصدد فروختن آن است و در نتیجه همین گمان بود که وی در سال ۱۹۰۷ م. جانش را از دست داد. واگذاری امتیاز تنباکو و الغای بعدی آن، مسأله برخورد منافع روس و انگلیس را در ایران و نیز تأثیری را که این برخورد منافع در سیاست داخلی ایران گذاشته بود برملا ساخت. این امر نشان داد که چطور برای بریتانیا امکان اینکه از موقعیت ویژه روسیه در ایران چشم بپوشد وجود ندارد. از مدتها پیش روشن شده بود که منافع سیاسی دیررس بریتانیا در ایران با مقاومت روسیه روبرو خواهد شد؛ مخالفت روسیه با امتیاز رویتر و نیز با امتیاز شرکت تنباکوی رژی این واقعیت را برملا ساخت که این مخالفت در صورت لزوم به‌زمینه تجاری نیز کشیده خواهد شد. انجام این امر ناگزیرانه بود چرا که افتادن تجارت یک مملکت ضعیف عقب‌افتاده به‌دست اتباع یک مملکت قدرتمدار تقریباً با اعمال نفوذ سیاسی غیر قابل جلوگیری همراه است. تلاش برای کسب نفوذ از طریق تجارت برای روسیه با صرفه‌تر و سنجیده‌تر بود؛ تجارت برای او وسیله‌ای برای نفوذ و تسلط سیاسی بشمار می‌رفت. ولی در سال ۱۸۹۰ م. روسیه هیچ‌گونه آمادگی پیشروی در ایران را نداشت و تلاشهای دیگران در این مورد راه را بازکرد و شرایط اقتصادی را تأمین نمود که در مقابل سیاست روس که مستقیماً برای تضعیف — نه برای تقویت — ایران بود مقابله نماید. درزمینه تجارت تفاوت فاحشی بین موقعیت روسیه و انگلیس دیده می‌شد. دولت روسیه تجارت روس را تشویق و کنترل می‌کرد. اگر چه دولت انگلیس بعضی موانع به‌تجار انگلیس توصیه‌هایی می‌نمود و از آنها پشتیبانی بعمل می‌آورد ولی با اینهمه تجارت انگلیس بهیچ وجه تحت تسلط سیاست قرار نداشت — واقعیتی که دولت ایران هیچ وقت به آن پی نبرد [۱۴۴]. از این‌رو برای عمال انگلیس حفظ اعتبار خارجی ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود: چون اگر اعتبار خارجی ایران حفظ نمی‌شد تجار انگلیس نمی‌توانستند در ایران سرمایه‌گذاری کنند. بنابراین چون ادعاهای شرکت تنباکو از دولت ایران افراطی می‌نمود دولت انگلیس از پشتیبانی این شرکت سر باز زد.

دولت انگلیس در درجه اول با این امید از شرکت رژی حمایت می کرد که آن به‌احیای حیات اقتصادی ایران و از این طریق به‌ثبات آن کمک می کرد. مع هذا زمانی که روشن شد که این امید امکان‌پذیر نیست لذا ثبات ایران را در اقدامات دیگری جست؛ و لاسلس گفته بود که: «به‌خاطر داشته باشید که اولین چیزی که برای‌من مهم است حفظ دولت ایران است.» [۱۴۵] تلاشهایی که برای جلوگیری از کاهش قدرت شاه و جلوگیری از ارتکاب تخریب سیاسی وی بعمل می‌آمد قابل توجه بود. همان عوامل داخلی— که به‌طور گسترده‌ای هنوز در خلال این قرن سیاست انگلیس را در ایران محدود می‌ساخت— یعنی نقاط ضعف و فساد و تشکیلات اداری ایران و عدم مسؤولیت مأمورین ایران، در کار بودند؛ علاوه بر این عوامل، عامل امتناع شاه و یالااقل عدم قبول لزوم اصطلاحات از طرف وی نیز بود که بر این عامل، آز و طمع و کاهلی وی هم افزوده شده بود.

قسمتی از مخالفت داخلی با انحصار تنباکو خصوصاً در مراحل اولیه در نتیجه دسایس رقابت‌آمیز سیاسیون و دیگران بود که از مشخصات حیات سیاسی ایران بشمار می‌رفت. تلاشهای غیر مسؤولانه رقبای امین‌السلطان مخصوصاً نایب‌السلطنه که وی را بی‌اعتبار می‌ساخت موقعیت الغای این امتیاز را تقویت می کرد.

بعدها تجار تنباکو به‌خاطر این با شرکت رژی درافتادند که می‌ترسیدند، احتمالاً از فعالیت و منافع آنها به‌طور توجیه‌آمیزی کاسته شود؛ و جالب توجه است که بعد از الغای امتیاز شرکت رژی بر سر نرخی که بایستی بر کشتکاران تنباکو می‌پرداختند اختلافاتی پیش آمد. در سال ۱۸۹۱ م. خریداران تنباکو را از کشتکاران منی سه قران می‌خریدند. خریداران معمولاً محصول تنباکو را پیش‌خرید می کردند. در سال ۱۸۹۲ م. تجار از این کار امتناع کردند و پیشنهاد نمودند که تنباکو را منی شانزده شاهی خواهند خرید یعنی در حدود یک‌چهارم نرخی که سال قبل خریده بودند. بالاخره بعد از اینکه کشتکاران در این مورد دست به‌دامن طبقات مذهبی شدند و طبقات مذهبی هم تجار را به‌خاطر اینکارشان سرزنش کردند تجار راضی شدند که تنباکو را منی بیست‌وپنج شاهی خریداری کنند [۱۴۶].

ولی اگر مخالفتی را که از این دو منبع آب می‌خورد کنار بگذاریم، درنتیجه

واگذاری این امتیاز درخلال بکار افتادن کارهای شرکت رژی یک خیزش همگانی علیه آن براه افتاد. روسها و عناصر داخلی از این خیزش استفاده نموده و آتش آن را هر چه بیشتر تیز کردند. بنظر می‌رسد که این خیزش در درجه اول در نتیجه تحریکات روسها، یک نهضت زبانی بوده است؛ ولی زمانی که نارضایتی مردم از حکومت در مسأله امتیاز تنباکو متجلی شد این نهضت احساس عمیق مذهبی و ملی به‌خود گرفت. انگیزه‌های روحانیون که رهبران این نهضت شده بودند بسیار پیچیده می‌نمود. بعضی از این رهبران مذهبی بدبین بودند و به‌خاطر این در نهضت شرکت جستند که مبادا این امتیاز باعث کاهش نفوذ آنها در مردم گردد؛ برخی دیگر نیز می‌ترسیدند که ایران مثل کشورهای مصر و هند تحت نفوذ غیر مسلمین درآید و شرکت رژی و حضور اروپاییانی که در آن کار می کردند موجبات تضعیف اسلام را در ایران فراهم سازد. بنابه گفته لاسلس [۱۴۷]، هر چند این نهضت به‌آرامی برگزار شد ولی زیاد هم خالی از تعصب نبود. اعتراض ملاها و مسلمین خارج از ایران خصوصاً سید جمال‌الدین افغانی به‌خاطر خطری بود که اسلام را تهدید می کرد [۱۴۸]؛ و شاید بیشتر به‌خاطر دعوت به‌تقویت و دفاع از اسلام بود که مردم را به‌خیزش واداشت.

بنظر می‌رسد که شاه و مشاورینش اطلاع زیادی از نارضایتی مردم نداشته‌اند و یا لااقل آن را دست کم گرفته‌اند. این نارضایتی بغتتاً در مورد انحصار تنباکو غلیان کرد که شاید در نتیجه سیاست روس در تحریک دشمنی علیه شرکت رژی بوده باشد. در غیر اینصورت به‌نظر تردیدآمیز می‌آید که دشمنان امین‌السلطان در خفا افکار عمومی را به‌تنش واداشته باشند البته گرچه بی‌هیچ دلیلی نوعی اکراه قابل لمس وجود داشته که باعث بی‌نظمی در مناطق نزدیک مرز روسیه گردیده است. واقعیت این‌است که صاحب امتیاز تنباکو یک نفر خارجی بود و چون صاحبان تنباکو مردم عاقل و بالغ — چه زن و چه مرد — بودند لذا این جریان بزودی قیافه نیمه مذهبی و نیمه ملی بخود گرفت.

در خیزش علیه انحصار تنباکو می‌توان نقاط آغازین ایجاد افکار عمومی را در ایران مشاهده کرد. برای اولین بار علائمی دیده شد که مردم می‌خواستند راجع به‌تحولاتی که به‌خود آنها مربوط می‌شد دخالت داشته باشند. در سال ۱۸۹۲ این افکار عمومی صریحاً رخ نمود؛ و بعد از الغای امتیاز تنباکو به‌مدت چندین

سال از حال‌و هوا افتاد. مع‌هذا خیزش در مقابل انحصار تنباکو مردمی را مطرح ساخت که به‌حکومت حمله کردند و امتیازی را که واگذار شده بود لغو نمودند [۱۴۹]. وقایعی که منجر به‌واگذاری و الغای امتیاز تنباکو شد با رشته‌ای از دسایس پیچیده و رقابتهای سیاسی محصور شده است؛ ولی در آن سوی این وقایع علائمی از زایش نوعی روح جدید در میان مردم دیده می‌شد. جنبش علیه شرکت تنباکوی رژی را می‌توان درآمدی بر نهضتی دانست که در سالهای نخستین قرن بیستم در درخواست مردم برای شرکت در امور حکومت مملکت به‌اوج خود رسید.

توضیحات

۱— در این مقاله با اجازه ناظر *H.M. Stationary Office* از اسناد سلطنتی غیر چاپی در مرکز اسناد ملی استفاده شده است از این‌رو از این مرکز و ناظر آن نهایت امتنان را دارم.

۲— در مورد وقایعی که راجع به‌واگذاری امتیاز رویتر هستند نگاه کنید به: اچ. سی. راولینسون، *England and Russia in the West*، لندن، ۷۰ صفحات ۳۰ - ۱۲۳.

۳— در مورد متن امتیاز تنباکو نگاه کنید به: Fo ۶۰/۵۰۳. بهترین شرح ممکنه درباره انحصار تنباکو توسط ای. جی. براون در کتاب *Persian Revolution & 1905 - 1909*، چاپ دانشگاه کمبریج، ۱۹۱۰ صفحات ۵۸ - ۳۱ ارائه‌شده است.

۴— زمانی که مستر لابوشه (Labouchere) اطلاعاتی درمورد امتیاز رژی از معاون امور خارجه دولت خواست به‌او گفته شد «... همانطوری که اعلیحضرت اطلاع دادند این امتیاز توسط میجر تالبوت بدون دخالت و یا اطلاع اعلیحضرت از حکومت ایران دریافت شده است...» Fo ۶۰/۵۵۵.

۵— Fo ۶۰/۵۰۳. از ولف به‌سالیسبوری، تهران، ۳ آوریل ۱۸۹۰.

۶— همان مأخذ. یادداشتی با امضای ف. برتی.

۷— همان مأخذ. از سالیسبوری به‌ولف، وزارت خارجه، ۱۳ آوریل ۱۸۹۰.

۸— Fo ۶۰/۵۵۵. یادداشتی که در مورد شرکت سلطنتی تنباکوی ایران، ارنست لهمان، وزارت خارجه، ۹ مه ۱۸۹۲ می‌باشد.

۹— همان مأخذ.

۱۰— همان مأخذ.

۱۱— یادداشتهای خصوصی سالیسبوری. نامه‌های گشاده و ویژه، از کرزن به‌سالیسبوری. ۱۱ چرچ رود. نورروود، ۱۶ اکتبر ۱۸۹۰. خصوصاً در این واقعه ولف موفق شد به‌ایران برگردد. این مسأله ضربه‌ای به‌حیثیت و نفوذ انگلیس بشمار می‌رفت. کرزن می‌نویسد:

«تمام دستگاه اعتبار و کامیابی سیاسی و بازرگانی انگلیس در تهران بستگی به‌ولف داشت. فعالیت مجدانه او سود و منافع زیادی برای ما داشت. امین‌السلطان پخته شده بود که دوست انگلستان باشد البته با پشتیبانی تمام و ولف هم همیشه پشت سر او قرار داشت، وی همیشه او را در روزهای دیگر نیز می‌دید و صحبت می‌کرد. به‌علاوه وی هرگز شاه را تنها نمی‌گذاشت. شاه به‌وی علاقه داشت و معتقدم که با وی مشورت هم می‌کرد. ولف همیشه در معیت او بود و به‌او می‌گفت که چه چیزی انجام دهد و یا انجام ندهد». کندی که شارژدافر (کاردار) شده بود هر چند که آگاه و روشن‌بین بود ولی با اینهمه شخصاً در پیش ایرانیان محبوب نبوده و حیثیتی را که یک نفر سفیر کامل‌العیار بایستی می‌داشت نداشت. رجوع کنید همچنین به: همان مأخذ. از سر رابرت سوریه به‌سالیسبوری، سن‌پطرزبورگ ۲۵ دسامبر ۱۸۹۰. در اینجا مدیون خانم ر. ل. گریوز به‌خاطر رفرانسهای بعدی به مکاتبات خصوصی سالیسبوری هستم. نگاه کنید همچنین به آر. ال. گریوز *Persia and the Defernse of Indid 1884 - 92*، لندن، ۱۹۵۹، در مورد بحث میسیون ولف در سال ۹۱ - ۱۸۸۸ (صفحات ۱۳۶ - ۱۲۰).

۱۲— Fo ۶۰/۵۵۵. یادداشتهای لهمان، مأخذ یاد شده.

۱۳— Fo ۶۰/۵۵۳. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۲۳ فوریه، ۱۸۹۱.

۱۴— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۲۵ فوریه ۱۸۹۱.

۱۵— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تلگراف محرمانه، تهران، ۲۵ مارس ۱۸۹۱.

۱۶— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۳ آوریل، ۱۸۹۱.

۱۷— همان مأخذ. خلاصه یادداشتهایی برای شاه در مورد شرکت رژی تنباکو، م. اورنشتین، شامل یادداشت شماره ۲۰۰ کندی، ۲ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۱۸— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۷ آوریل ۱۸۹۱.

۱۹— همان مأخذ.

۲۰— همان مأخذ. از حاکم فارس به‌امین‌السلطان، ۲۶ مه ۱۸۹۱ جزو یادداشت شماره ۱۳۸ کندی، ۲ ژوئن ۱۸۹۱. از طرف دیگر مستر پاتون سرکنسولگری بریتانیا در تبریز ابراز می‌دارد که یک نفر مأمور انگلیسی در تبریز نسبت به‌مأموری که منصوب شده است از مخالفت کمتری برخوردار است. همان مأخذ، از مستر پاتون به‌مستر کندی، تبریز، ۹ ماه مه ۱۸۹۱. جزو یادداشت شماره ۱۲۸ مستر کندی، ۲۰ ماه مه ۱۸۹۱.

۲۱— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص. تهران، ۱۷ مه ۱۸۹۱. تلگرامی از حاکم فارس به‌امین‌السلطان مبین این بود که علما اعتراض کرده‌اند که در این اغتشاشات دست نداشته‌اند و اخطار کرده‌اند که مبادا پای آنها را هم در این اغتشاشات بمیان بکشند. همان مأخذ. از حاکم فارس به‌امین‌السلطان، ۲۶ مه، جزو یادداشت شماره ۱۳۸ مستر کندی، ۲ ژوئن، ۱۸۹۱.

۲۲— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۱۰ ژوئن ۱۸۹۱.

۲۳— همان مأخذ. مأخوذ از پیامی از مستر پاتون به‌مستر رر. جی. کندی، جزو پیام شماره ۱۲۳ کندی، ۱۱ مه ۱۸۹۱ به‌مارکیس سالیسبوری.

۲۴— همان مأخذ. از مستر پاتون به مستر کندی، تبریز، ۹ مه ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۱۲۸

مستر کندی به‌مارکز سالیسبوری، تهران ۲۰ مه ۱۸۹۱.

۲۵— همان مأخذ.

۲۶— بعدها معلوم شد که امیرنظام از اینکه نتوانسته بود از گسترش نهضت علیه شرکت رژی در آذربایجان جلوگیری بعمل آورد تا حدی خجل شده بود و این غمض عین یک قسمتش احتمالاً در نتیجه دشمنی وی با امین‌السلطان بوده و یک قسمتش هم در نتیجه مسأله‌ای بود که نشان می‌دهد که انگلستان در آذربایجان قدرتی نداشته است لذا وی از روسیه حمایت کرده است. وی تمایل مشابهی به‌ماجرای گرین‌فیلد نشان داده بود. همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۵ سپتامبر، ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۲۰۷ مستر کندی، ۱۲ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۲۷— همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۹ مه ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۱۲۸ مستر کندی، ۲۰ مه، ۱۸۹۱.

۲۸— همان مأخذ. از مستر پاتون به کندی، تبریز، ۱۳ مه ۱۸۹۱ جزو پیام شماره ۳ مستر کندی به‌سالیسبوری، شماره ۱۲۸، ۲۰ مه ۱۸۹۱.

۲۹— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۱۲ مه ۱۸۹۱.

۳۰— Fo ۶۰/۵۵۳. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۲ ژوئن ۱۸۹۱.

۳۱— همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۲۳ می ۱۸۹۱.

۳۲— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۲۷ ژوئیه، ۱۸۹۱.

۳۳— همان مأخذ.

۳۴— همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۱۵ اوت ۱۸۹۱، جزو پیام کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱

۳۵— همان مأخذ.

۳۶— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۱۷ اوت ۱۸۹۱.

۳۷— همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۱۵ اوت ۱۸۹۱، جزو پیام کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱.

۳۸— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱. نگاه کنید به‌از همان شخص به‌همان شخص، تهران، ۱۷ اوت ۱۸۹۱ و نیز از همان شخص به‌همان شخص، تهران ۲۷ اوت ۱۸۹۱.

۳۹— همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۲۹ اوت ۱۸۹۱. جزو پیام کندی به‌سالیسبوری قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱.

۴۰— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱.

۴۱— این تلگرام با زبان بدون رمز فرستاده شد. جمله قاطع آن این بود که «من با شرکت رژی در رابطه هستم که شاید انشاءالله به‌طور کامل تمام تعهداتش متوقف گشته و خودم را آزاد سازم؛ امکان دارد که در عرض چند روز مذاکرات کامل گردد» (همان مأخذ. از شاه به‌امیرنظام، تبریز، ۲۸ محرم ۲/۱۳۰۹ سپتامبر ۱۸۹۱. جزو پیام شماره ۲۰۷ مستر کندی، ۱۲ سپتامبر، ۱۸۹۱). ضمناً رمز این پیام به‌ولیعهد، حاکم ایالتی و مجتهد بزرگ فرستاده شد خطاب به‌آنها که شرکت رژی را نمی‌شود لغو کرد و نبایستی هم لغو

گردد هر چند شاه در مورد عواملی که این شرکت را برای مردم آذربایجان غیر قابل تحمل ساخته با مدیر آن صحبت خواهد کرد و شکایتهای قانونی آنها را به‌طور صریح نشان خواهد داد (همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱).

۴۲— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تلگرام، تهران، اول سپتامبر ۱۸۹۱.

۴۳— همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۵ سپتامبر ۱۸۹۱. جزو پیام شماره ۲۰۷ مستر کندی، ۱۲ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۴۴— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۴ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۴۵— همان مأخذ.

۴۶— Fo ۶۰/۵۵۴. قسمت ۱. پیام لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۹ ژانویه ۱۸۹۲ در مورد بحث مجملی که امین‌السلطان برای دریافت سود نقدی اصرار می کرد. نگاه کنید به همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۱ مارس ۱۸۹۲.

۴۷— Fo۶۰/۵۴۴ . بخش ۲. از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۱۶ فوریه ۱۸۹۲ یادداشت توسط اف. برتی، ۱۵ فوریه ۱۸۹۲ در مورد میتینگ ر. گراسونور؛ و از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۱۷ فوریه ۱۸۹۲ که در آن لاسلس گزارش داد که اورنشتین به‌او گفته که مبلغی که شرکت برای رشوه خرج کرده از ۵۰۰۰۰ پوند تجاوز نمی کند که در هر حال تحت فشار زیاد از طریق نفوذ مردم داده شده بود.

۴۸— Fo۶۰/۵۵۴. بخش ۲. نامه‌هایی از گراسونور به‌ساندرسون در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۹۲ و ۱۵ مارس ۱۸۹۲ که در آن این اتهامات مورد انکار قرار گرفته است. Fo۶۰/۵۵۴. بخش ۳. ترجمه از دو نامه محرمانه امین‌السلطان به‌سفیر ایران در لندن که مأمورین رژی را در مورد درنگشان و اعمال بی‌پروایشان و فتنه ملکم‌خان محکوم کرده است.

۴۹— رجوع کنید به ت. ای. گوردون، *Persian Revisited*، لندن، ۱۸۹۶، صفحات ۲۵ به بعد و ۱۷۷ به‌بعد.

۵۰— Fo۶۰/۵۵۳. از سالیسبوری به کندی، وزارت خارجه، ۴ سپتامبر ۱۸۹۱.

۵۱— همان مأخذ. از سالیسبوری به کندی، تلگراف، ۶ سپتامبر ۱۸۹۱.

۵۲— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۷ سپتامبر ۱۸۹۱.

۵۳— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۹ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۵۴— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۱، و ترجمه بخش نامه‌ای از امین‌السلطان به‌حکام ولایات در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۱.

۵۵— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، قلهک، ۱۷ سپتامبر ۱۸۹۱.

۵۶— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، ۲۰ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۵۷— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۱.

۵۸— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، ۴ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۵۹— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۱.

۶۰— همان مأخذ. ترجمه تلگراف شاه به‌صاحب دیوان، تهران، ۶ اکتبر ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۲۲۷ کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۰. سالیسبوری این مساله را بشرح ذیل یادداشت کرد: «... فرمان شاه مبنی بر گذاشتن ۱۰۰ نفر بر سر لوله‌های

توپ، فرمان نسبتاً شدیدی بشمار می‌رود.»

۶۱— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۸۹۱.

۶۲— همان مأخذ. نسخه عرضحالی که خطاب به‌شاه توسط مجتهدین و علمای تبریز است جزو پیام شماره ۲۲۵ مستر کندی به‌مارکز سالیسبوری، قلهک، ۵ اکتبر ۱۸۹۱.

۶۳— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، قلهک، ۵ اکتبر ۱۸۹۱.

۶۴— نامه طولانی در روزنامه مسکو شماره ۱۵ در ۲۷ اکتبر ۱۸۹۱ که درباره مکالماتش با تهران بوده از لحاظ علاقه روسیه به‌شرکت رژی اهمیت زیادی دارد. این مکاتبه که در تاریخ ۲ سپتامبر نوشته شده و توسط خود روسکی (Russki) امضاء شده از عرضحالی نقل قول می‌کند که از آذربایجان به‌منظور لغو شرکت رژی به‌شاه فرستاده شده بود و نتیجه‌گیری کرده بود که «خوانندگان شما امکان دارد فکر کنند که یک امتیاز انگلیسی و از جمله نفوذ انگلیس در ایران در رأس قرار گرفته است. خیلی جالب خواهد بود که سیاستمداران ما موازینی را برای جا انداختن نفوذ روسیه در ایران برقرار سازند چرا که دلسوزی و همدردی مردم ایران درست درجبهه ما قرارگرفته است.» همان مأخذ. جزو پیام شماره ۲۶۶ هنری هوارد به‌سالیسبوری، سن‌پطرزبورگ، ۱۱ نوامبر ۱۸۹۱.

۶۵— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، تهران، ۷ اکتبر ۱۸۹۱. بنظر می‌رسد که صاحبان امتیاز این شرکت در لندن تا حدی خطر لغو این امتیاز را توسط شاه باور نکرده‌اند. همان مأخذ. پیش‌نویس نامه‌ای به‌آر. گروسونور، وزارت خارجه، ۲۹ اکتبر ۱۸۹۱.

۶۶— همان مأخذ. از کندی به‌سالیسبوری، ۲۹ اکتبر ۱۸۹۱.

۶۷— همان مأخذ. از کنسول پریس به‌کندی، اصفهان، ۲۰ نوامبر ۱۸۹۱ جزو پیام شماره ۲۴۱ لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۳ نوامبر ۱۸۹۱.

۶۸— همان مأخذ.

۶۹— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۴ دسامبر ۱۸۹۱.

۷۰— همان مأخذ. از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۴ دسامبر ۱۸۹۱.

۷۱— همان مأخذ. از همان شخص به‌همان شخص، ۴ دسامبر ۱۸۹۱.

۷۲— ناظم‌الاسلام کرمانی تأیید می‌کند که این فتوا توسط حاجی‌میرزا حسن آشتیانی صادر شده بود و از طریق وی به‌حاجی‌میرزا حسن شیرازی نسبت داده شده بود (تاریخ بیداری ایرانیان، ۲جلد، تهران، بدون تاریخ چاپ، ص ۱۲). امین‌الدوله، خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، چاپ فرمانفرمائیان (تهران ۱۹۶۲، ص ۱۵۵) و عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران ۶ - ۱۹۴۵، جلد ۱، ص ۶۳۳) و همچنین انتساب این فتوا به‌حاجی میرزا حسن شیرازی قابل تردید است.

۷۳— جی. ب. فوریه، *Trois ans a la cour de la perse*، پاریس، ۱۹۰۶، ص ۲۸۴. سید عبدالله بهبهانی که مخالف تحریم بود به‌سفارت عثمانی رفت و استعمال دخانیات را ادامه داد و توسط علمای دیگر کافر نامیده شد (امین‌الدوله، مأخذ یاد شده، ص ۱۵۵).

۷۴— F06./503. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱.

۷۵— همان مأخذ. از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱.

۷۶— همان مأخذ. از همان شخص به‌همان شخص، وزارت خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱.

۷۷— Fo ۶۰/۵۵۳. دستخطی از شاه به امین‌السلطان ابلاغ به لاسلس توسط صدراعظم، ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱ جزو پیام لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱.
۷۸— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱.
۷۹— سالیسبوری، مکاتبات خصوصی، ایران، جلد ۲، ص ۱۸، از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱.
۸۰— Fo۶۰/۵۵۳. از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱، توشیح توسط ملکه.
۸۱— فوریه، مأخذ یاد شده، صفحات ۷ - ۲۸۶.
۸۲— Fo۶۰/۵۵۳. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۶ دسامبر ۱۸۹۱. فوریه زیر تاریخ ۲۶ دسامبر [۱۸۹۱] مطالبی نوشته و نگرانی خود را در مورد سلامتی افراد خارجی در تهران بخاطر رفتار ملاها بیان کرده است (همان مأخذ، ص ۲۸۸).
۸۳— Fo۶۰/۵۵۴. بخش ۱. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۴ ژانویه ۱۸۹۲.
۸۴— آیت‌الله عظمای تبریز و آقانجفی در اصفهان در این دو شهر جزو رهبران مخالف با شرکت رژی بشمار می‌رفتند.
۸۵— در آغاز سلطنت ناصرالدینشاه یکی از حرکتهای بابی‌ها بوقوع پیوست و نهضت‌های مختلف بعدی را که موجب ناآرامی می‌گردید به‌بابیها نسبت می‌دادند. بابیها گاهگداری در معرض حملات ملاها قرار می‌گرفتند.
۸۶— تاریخ بیداری ایرانیان، صفحات ۱۵ - ۱۴.
۸۷— نگاه کنید به‌امین‌الدوله که به‌غمض عین تعدادی از مأمورین راجع به‌این موضوع اشاره می‌کند (همان مأخذ، ص ۱۵۹).
۸۸— Fo۶۰/۵۵۴. بخش ۱. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۴ ژانویه ۱۸۹۲. همچنین نگاه کنید به‌فوریه، مأخذ یاد شده، صفحات ۲۹۱ به‌بعد و امین‌الدوله مأخذ یاد شده، صفحات ۱۵۹ به‌بعد.
۸۹— همان مأخذ. نسخه تلگرامی که از شرکت امپریال تنباکو از طریق مستر اورنشتین، ۶ ژانویه ۱۸۹۲ دریافت شده بود.
۹۰— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۵ ژانویه ۱۸۹۲.
۹۱— همان مأخذ از همان شخص به همان شخص، تهران، ۹ ژانویه ۱۸۹۲.
۹۲— همان مأخذ. نامه‌ای از مستر گراسونور، ۷ ژانویه ۱۸۹۲.
۹۳— همان مأخذ. نامه‌ای از مستر گراسونور، ۹ ژانویه ۱۸۹۲.
۹۴— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۵ ژانویه ۱۸۹۲. ترجمه‌ای از تلگرام حاجی‌میرزاحسن شیرازی به‌میرزاحسن آشتیانی در پیامی از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۳۱ ژانویه ۱۸۹۲ فرستاده شده بود.
۹۵— همان مأخذ. ترجمه پیام حاجی میرزا محمدحسن شیرازی به‌میرزا حسن آشتیانی، جزو پیام شماره ۲۸ سراف. لاسلس، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲.
۹۶— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲ و ضمایم آن.
۹۷— همان مأخذ. ترجمه از نامه میرزا حسن آشتیانی به‌حاجی میرزا محمد حسن شیرازی، ۲۸

لاسلس، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲.
۹۸— همان مأخذ. از همان شخص به‌همان شخص، جزو پیام شماره ۲۸ لاسلس، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲.
۹۹— Fo ٦٠/٥٥٤. قسمت ۲. از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲.
۱۰۰— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۸ مارس ۱۸۹۲.
۱۰۱— *Trois ansá la cour de la perse*، ص ۳۰٦.
۱۰۲— Fo ٦٠/٥٦٦. یادداشت توسط نواب‌حسن علیخان راجع به‌اصل و نسب و شرح حال وشخصیت علی‌اصغرصدراعظم برای سر دوراند، ضمیمه دوم به‌یادبود سر مورتیموردوراند درکتاب، *The situation in persia*، تهران، ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۵.
۱۰۳— Fo ٦٠/٥٥٤. قسمت ۲. از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۳ مارس ۱۸۹۲.
۱۰٤— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۸ مارس ۱۸۹۲.
۱۰٥— همان مأخذ.
۱۰٦— نگاه کنید به: سالیسبوری، نامه‌های خصوصی، جلد ۲، ص ۲۰، از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱٦ آوریل ۱۸۹۲.
۱۰۷— Fo ٦٠/٥٥٤. قسمت ۲. موافقت‌نامه الغای شرکت، ماه رمضان ۱۳۰۹/٥ آوریل ۱۸۹۲.
۱۰۸— Fo ٦٠/٥٥٥.
۱۰۹— Fo ٦٠/٥٥٤. قسمت ۳، از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ٥ مارس ۱۸۹۲.
۱۱۰— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۱۱ آوریل ۱۸۹۲.
۱۱۱— Fo ٦٠/٥٥٥. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۱۸ آوریل ۱۸۹۲.
۱۱۲— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۱۹ آوریل ۱۸۹۲.
۱۱۳— همان مأخذ. از همان شخص به‌همان شخص، تهران، ۲۰ آوریل ۱۸۹۲.
۱۱٤— همان مأخذ. از لاسلس به‌ساندرسون، تهران، ۲۱ آوریل ۱۸۹۲.
۱۱٥— همان مأخذ. از سالیسبوری به‌لاسلس، محرمانه، وزارت خارجه، ۲۲ آوریل ۱۸۹۲، این نامه به‌خط خود سالیسبوری بود.
۱۱٦— همان مأخذ. از همان شخص به‌همان شخص، محرمانه ۲۲ آوریل ۱۸۹۲. این نامه هم به‌خط خود سالیسبوری بود.
۱۱۷— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۳ آوریل، ۱۸۹۲.
۱۱۸— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۳ آوریل ۱۸۹۲.
۱۱۹— همان مأخذ. ترجمه از نامه‌ای که توسط میرزامحمد علیخان تسلیم شده است.
۱۲۰— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۹ آوریل ۱۸۹۲.
۱۲۱— همان مأخذ. از ساندرسون به‌گروسونر، وزارت خارجه، ۲۸ آوریل، ۱۸۹۲.
۱۲۲— همان مأخذ. از سالیسبوری به‌لاسلس، بیولیو، ۳۰ آوریل، ۱۸۹۲.
۱۲۳— همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲ مه، ۱۸۹۲.
۱۲٤— همان مأخذ. از همان شخص به‌همان شخص، تهران، ۳ مه، ۱۸۹۲.
۱۲٥— همان مأخذ.

۱۲۶— Fo ۶۰/۵۵۵.
۱۲۷— سالیسبوری، نامه‌های خصوصی، ایران، جلد ۲، ص ۲۰، از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۶ آوریل، ۱۸۹۲.
۱۲۸— نگاه کنید به‌مذاکرات پارلمان، سری چهارم، مجلس عوام، ۲۶ مه ۱۸۹۲، ستون ۱۹۴۴ به‌بعد. حکمی درباره امتیاز تنباکو، شماره دفتری ۷ - ۶۷، ایران شماره ۱ (۱۸۹۲) صادر گردید. در مورد تأسیس شرکت تنباکو در ۲۳ آوریل و ۱۷ مه ۱۸۹۲ در نشریه تایمز سر مقالات متعددی به‌چاپ رسید.
۱۲۹— Fo ۶۰/۵۵۵. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، قلهک، ۱۹ ژوئیه ۱۸۹۲.
۱۳۰— در ۲۷ ژوئیه لاسلس گزارش داد که رابینو تلگرامی با متن زیر دریافت کرده است:
«در نتیجه احساس نامطلوب نسبت به‌شکست امتیاز لاتری *(Lottery)* و در نتیجه اقدامات پرنس ملکم‌خان و مذاکرات در مجلس و تغییر احتمالی وزارت، فعلاً صدور قرضی در لندن مقدور نیست. ما با وزارت‌خارجه انگلیس که تصمیم نهایی‌اش بلافاصله به‌اطلاع خواهد رسید در ارتباط هستیم.» (همان مأخذ. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۷ ژوئیه ۱۸۹۲.)
۱۳۱— Fo ۶۰/۵۵۵. از لاسلس به‌رزبری، تهران، ۲۱ اوت ۱۸۹۲.
۱۳۲— همان مأخذ. از رزبری به‌لاسلس، وزارت خارجه، ۳۱ اوت ۱۸۹۲.
۱۳۳— همان مأخذ.
۱۳۴— همان مأخذ. یادداشتهای ای. بارینگتون، وزارت خارجه، ۲۳ سپتامبر، ۱۸۹۲.
۱۳۵— Fo ۶۰/۵۵۴. قسمت اول. از ادگار وینسنت به کوری، پاریس، ۱۸ ژانویه ۱۸۹۲؛ از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۱ ژانویه ۱۸۹۲؛ از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲ فوریه ۱۸۹۲؛ و از سالیسبوری به‌لاسلس، وزارت‌خارجه، ۳ فوریه، ۱۸۹۲.
۱۳۶— Fo ۶۰/۵۵۵. از لاسلس به‌سالیسبوری، قلهک، ۲۹ ژوئیه، ۱۸۹۲.
۱۳۷— همان مأخذ. از لاسلس به‌رزبری، قلهک، ۳ سپتامبر، ۱۸۹۲.
۱۳۸— همان مأخذ. از لاسلس به‌رزبری، قلهک، ٤ اکتبر ۱۸۹۲.
۱۳۹— همان مأخذ.
۱٤۰— همان مأخذ. از لاسلس به‌رزبری، قلهک، ۲ اکتبر ۱۸۹۲.
۱٤۱— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۸ نوامبر، ۱۸۹۲.
۱٤۲— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۹ نوامبر، ۱۸۹۲.
۱٤۳— همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۵ مارس، ۱۸۹۳.
۱٤٤— نمونه این حمایت که به‌هیچ‌وجه ارادی نبود بانک شرکت سهامی معادن ایران بود. زمانی که در سال ۱۸۹۳ شرکت از دولت انگلیس تقاضای کمکی برای کسب غرامت از شاه نمود و زمانی که دشمنی و ناامنی آنها را از ادامه فعالیتهایشان بازداشت کوری (Currie) نوشت که:
«این آقایان دریافته‌اند که امتیاز آنها— که علناً نقشه تحصیل کمک دولت اعلیحضرت را ایجاد کرد —خسارات تمام هزینه برگشتشان را از ایران ا لتفا نخواهد کرد. بی‌تردید قضیه شرکت تنباکو به‌آنها دل و جرأت داده است. ولی این قضیه کاملاً متفاوتی است. شرکت

دارای‌امتیاز بسیار باارزشی است که شاه از لغو آن توسط رعایایش می‌ترسید. شرکت معادن‌با خطرات مخصوص‌خود در ایران، بکارش ادامه می‌داد البته اگر آنها همان نظم و امنیت‌را که‌در اروپا وجود داشت در اینجا داشتند، و اگر پیش‌بینی‌شان‌درست از آب در نمی‌آمد از اشتباهاتشان محسوب می‌شد. بایستی‌به‌آنها روشن می‌شد که‌هیچ نوع پشتیبانی از ادعای نامعقول آنها بعمل نمی‌آمد.» ۲۸ اکتبر ۱۸۹۳. این عبارت توسط رزبری یادداشت شده که: «موافقیم» Fo ۶۰/۵۷۶.

۱۴۵— در مورد این مطلب به‌خود همین اثر رجوع کنید.

۱۴۶— Fo ۶۰/۵۵۵. از مستر پریس به‌لاسلس، اصفهان، ۱۰ سپتامبر ۱۸۹۲. یکی از دلایلی که تجار در مورد پرداخت مبلغ مذکور به‌شرکت تنباکو آورده بودند این بود که هیچ نوع تنباکویی‌جز توسط شرکت‌سوسایته دو توباکو از ایران به‌ترکیه صادرنمی‌شود.

۱۴۷— سالیسبوری، نامه‌های خصوصی، ایران، جلد ۲، ص ۱۹. از لاسلس به‌سالیسبوری، تهران، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱.

۱۴۸— ای. جی. براون، *The persian revolution 1905 - 1909*، کمبریج، ۱۹۱۰، ص ۱۵ به‌بعد.

۱۴۹— رجوع کنید به: امین‌الدوله، مأخذ یاد شده، ص ۲۷۱.

فهرست اعلام

آ

آبی، حسین‌بن محمدبن ۹۶
آتشکده یزدان یزد ۱۷۳، ۱۷۵
آبردین ۲۵۱، ۲۵۳
آدریانوپل ۲۳۲
آذربایجان ۲۷، ۲۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۵، ۹۷، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
آراکلی ۱۷۹
آرال ۲۳۳
آستارا ۲۴۸، ۲۵۱
آستاراخان ۲۳۹
آستل، ویلیام ۲۴۹
آسیای صغیر ۵۳، ۹۵، ۲۲۶
آسیای مرکزی ۱۸۰
آشتیانی، میرزاحسن ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۱
آشوراده ۲۴۵
آصف‌الدوله ۲۰۰
آغاسی، حاجی‌میرزا ۱۳۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۶
آغامحمدخان ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۹
آقاخان نوری، میرزا ۱۳۸
آقاسی، حاجی‌میرزا ۱۹۹
آقانجفی ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۴، ۳۱۱
آق‌سنقر برسقی، قسیم‌الدوله ۴۹، ۵۰، ۵۱
آق‌قویونلوها ۱۱۴
آق‌قویونلوهاواصلاحات ارضی ۱۰۹
آکسفورد ۹۸، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۵۲
آ. کوری ۱۴۲
آل‌بویه ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۶۰، ۹۲، ۹۶، ۱۲۹
آلتونتاق، سودودبن ۴۹
آلمان ۲۴۶، ۲۵۷
آل‌مظفر ۱۳۳
آمد روز، ه. ف ۹۴، ۱۴۲
آمدی ژوبر ۲۴۸ .
آمستردام ۱۷۳
آمل ۲۲
آناتولی ۳۰
آنکارا ۹۶

آی‌ابه ۱۴۷
آیاتی ۱۷۳، ۱۷۵
آیین، گوهر ۵۳، ۸۴

الف

ابن‌اثیر ۴۵، ۵۱، ۵۶، ۷۷، ۸۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲
ابن‌احمد، عمادالدین محمد ۱۵
ابن‌ارتاش، مسعود ۴۲
ابن‌ارتاش، مودود ۴۲
ابن‌ارتوق، ایلغازی ۴۸، ۵۴
ابن‌اشعث ۱۲۴
ابن‌الپ‌ارسلان، بکتاش‌بن تتش ۴۸
ابن‌الپ‌ارسلان، تتش ۲۲
ابن‌التون‌تگین، مودود ۴۸
ابن‌الحسین، کمال‌الدین محمد ۶۸
ابن‌العباس، داودبن علی‌بن عبدالله ۱۲۵
ابن‌بابک ساسانی، اردشیر ۱۴۶
ابن‌بابویه، محمدبن علی‌بن حسین بن‌موسی ۱۷۳
ابن‌بنکیر، هزاراسپ ۵۲، ۵۳
ابن‌جوزی ۱۸، ۳۰، ۸۲، ۸۶، ۹۶
ابن‌چغری‌بیگ، سلیمان ۷۰
ابن‌چوکرمیش، زنگی ۴۸
ابن‌حسن‌القمی، حسن‌بن‌محمد ۱۴۱
ابن‌حسین مجیرالدین، ابوالفتح ۱۴
ابن‌خلکان ۶۹، ۹۴، ۹۶، ۹۸
ابن‌دارست، تاج‌الدین‌ابوالفتح ۷۷
ابن‌داود، سلیمان ۴۲
ابن‌داود، قاورد ۴۲
ابن‌زرکوب ۱۳۳
ابن‌سبکتگین، محمود ۳۲
ابن‌سلیمان کاشغری، محمد ۷۳
ابن‌سمحی، ابوسعد ۸۴
ابن‌سنجر، هندوشاه ۹۴
ابن‌شادان ۷۳
ابن‌صدقه، دبیس ۵۰
ابن‌صدقه مزیدی، دبیس ۵۱
ابن‌طغرل، ارسلان ۱۴۷
ابن‌عباد ۹۶
ابن‌عبدالملک، مسلمه ۱۲۵
ابن‌علان ۵۳، ۹۶
ابن‌غیاث‌الدین خواندمیر، محمد ۱۷۵
ابن‌فندق ۸۹، ۹۸
ابن‌کمال‌الدوله، ابوالمحاسن ۶۹، ۷۰
ابن‌محمدابراهیم، میرزاحسینخان ۱۵۳
ابن‌محمد بروجردی، عزالملک‌بن طاهر ۶۴
ابن‌محمد، حمزه ۸۹
ابن‌محمد، سلجوقشاه ۵۰، ۶۴، ۶۶
ابن‌محمد، طغرل ۲۲، ۵۰، ۵۹، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۹۷
ابن‌محمد، محمود ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۱۴۶، ۱۴۷
ابن‌محمد، مسعود ۲۰، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۴، ۶۸، ۷۷، ۸۵، ۹۷، ۱۴۷
ابن‌محمود، الپ‌ارسلان ۵۱
ابن‌مسکویه ۱۴۲
ابن‌مقفع ۲۱
ابن‌ملکشاه، محمد ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۳۱-۳۳، ۴۶، ۴۸-۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۸-۶۱، ۶۳، ۶۹-۷۲، ۹۶، ۱۴۶
ابن‌ملکشاه، محمود ۷۱، ۷۲، ۱۴۷
ابن‌منصورالسمعانی، ابوسعدعبدالکریم‌بن‌محمد ۸۵
ابن‌نظام‌الملک، شمس‌الملک عثمان ۶۱، ۷۰
ابن‌نظام‌الملک، ضیاءالملک احمد ۵۶، ۶۰
ابن‌نظام‌الملک، فخرالملک ۱۴، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۴، ۷۶، ۱۰۲
ابن‌نظام‌الملک، مؤیدالملک ۶۱، ۷۰
ابن‌هندو، زین‌الملک ابوسعید ۶۰

ابن یاقوتی، اسماعیل ۲۷
ابن یغی سیان، محمد ۲۲
ابوالبرکات درگزینی، کمال‌الدین ۵۶
ابوالحسن ۷۳
ابوالحسن علوی، مرتضی جمال‌الدین، ۸۵
ابوالفضل ۱۶۳
ابوالغنائم، تاج‌الملک ۲۲، ۲۷، ۷۱، ۷۲، ۷۵
ابوالمحاسن آوجی، سعدالملک ۳۳، ۶۰
ابوالمکارم، تاج‌الدین ۱۰۳
ابوت ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
ابوحنیفه ۱۲۶
ابوشجاع ۸۴
ابومسلم ۸۹
ابونجم ۴۸
ابوهاشم ۶۰، ۸۹، ۹۶
ابی‌الخیر، ابوسعید ۱۰، ۸۶
اتابکان ۵۱، ۱۳۰
اتابک ایاز ۱۴۷
اتابک پهلوان ۱۴۷
اتابک جوینی، مؤیدالدوله منتجب‌الدین بدیع ۶۵، ۹۲، ۱۵۲
اتسز ۳۰، ۴۵
احسن‌التواریخ ۱۶۳، ۱۶۴
احمد ۲۷
احمد کاشی، مختص‌الملک ابونصر ۶۹
اخبارالدولة‌السلجوقیه ۴۶، ۵۷، ۹۴، ۹۵، ۹۷
اختر ۲۱۵
اخلاق محسنی ۱۵۲
ادسایی، بالدوین ۴۸
ادگارو‌ینسنت ۳۱۳
ادوارد ب. ایستویک ۲۵۰، ۲۵۲
ادینبارو ۲۴۷
اران ۴۷
اربیل ۴۸
ارجان ۴۸
اردبیل ۲۸، ۱۶۰، ۱۷۹، ۲۴۰، ۲۵۱
ارزروم ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۳
ارزی ۹۶
ارس ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۱
ارسلان‌شاه ۹۶
ارسلان، قرا ۳۱
ارسلان‌قرا ۲۶
ارسلان قلیچ ۴۸
ارغو، ارسلان ۴۲
ارغون، ارسلان ۲۷
ارمنستان ۲۴۸
ارمنی ۳۷
ارمنیان ۳۵
ارنست لهمان ۳۰۶، ۳۰۷
اروپا ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۲، ۳۱۴
ارونق ۱۶۸
ازبکستان ۱۷۸
استانبول ۱۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۰۰
استراباد ۸۵، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۵
استرابادی، میرسیدعلی ۱۵۰
استیونس ۲۵۳، ۲۷۰
اسدآبادی، جمال‌الدین ۲۱۰
اسد طلاس ۹۳
اسفزار ۴۲
اسکندریه ۹۴
اسماعیل ۱۰۶
اسماعیل سامانی ۱۲۹
اسماعیل، میرزا ۱۶۵، ۱۷۳

اسماعیلیان ۶۹
اشتر ۷۱
اشرف ۱۷۶، ۱۷۹
اشرف، میرزاعلی ۱۷۳
اشپولر ۱۰۹
اصفهان ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۹، ۷۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴
اصلاحات ارضی در ایران، ۶-۱۹۶۲، ۱۴۵
اصلاندوز ۱۹۱
اطریش ۲۴۶
اعتمادالسلطنه ۱۵۳
افشار، ایرج ۹۸، ۱۴۳، ۱۵۲
افشار، شاهرخ ۱۶۵
افشاریه ۱۱۱
افغانستان ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱
افغان، محمود ۱۶۶
افغانی، سیدجمال‌الدین ۲۱۳، ۲۷۲، ۳۰۵
افول خلافت عباسی ۱۴۲
اقبال، جمال‌الدین ۲۲
اقبال، عباس ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۵۲
اقبال، محمد ۹۴، ۱۴۱
الپ‌ارسلان ۱۱، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۹۲، ۱۳۰
التوسل الی الترسل ۹۳
الخفاجی ۵۱
الدولة الاتابکیه ملوک الموصل ۹۵
الساندری ۱۰۵
القائم ۱۸، ۱۹
الکامل ۹۵، ۱۰۹، ۱۵۲
المالیخ ۱۵۳
المأمون ۳۸
المسترشد ۱۹، ۲۰
المستظهر ۱۹، ۵۶
المقتدی ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۸۵، ۹۶
المقتفی ۲۰
المنتظم ۹۳، ۹۴
الموت ۶۹
المیهنی، محمدبن‌عبدالخالق ۹۳، ۹۶، ۹۷
الناصر بالله ۱۲۹
الن‌بأرو ۲۳۲
النهایه فی‌مجردالفقه و الفتاوی ۱۴۲
الیاس ۴۲
الیس، هنری ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
الیویه ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۸
امام‌رضا (ع) ۱۶۹، ۲۷۵
امام‌علی(ع) ۱۸۳
امویان ۱۲۵
امیرانر ۹۷
امیرسیدسلطان ابراهیم‌اشرف ۱۶۷
امین‌الدوله ۱۳۸، ۲۵۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴
امین‌الدوله، میرزاعلی‌خان ۳۱۰
امین‌السلطان ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۷-۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰-۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱
امین‌السلطان، میرزاعلی‌اصغر ۱۴۰

انتنر، ماروین ۲۴۹
انزلی ۲۵۱
انس‌آباد ۷۲
انس‌آبادی درگزینی، ابوالقاسم ۵۹
انقلاب ایران، ۱۷۵
انگلستان ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۷
انگلیس ۱۶۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶ - ۲۲۹، ۲۳۲ - ۲۳۹، ۲۴۲ - ۲۴۷، ۲۵۶ - ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۷ - ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹ - ۲۹۱، ۲۹۳ - ۲۹۵، ۲۹۷ - ۳۰۰، ۳۰۲ - ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰
انگلیس و خلیج فارس، ۱۸۸۰ - ۱۷۹۵ م ۲۵۱
انوری ۱۰
انی ۵۸
اوین، ژان ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۳
اوحدالدین ۸۸، ۱۴۸
اورمیه ۲۰۲
اورنشتین ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۱
اوزلی، ویلیام ۲۴۳
اولئاریوس ۱۵۴، ۱۷۱
اوزکند ۲۳۳، ۲۵۰
اولین جنگ افغان در سال ۴۲-۱۸۳۸ م ۲۴۹
اهواز ۲۸، ۵۲
الیس ۲۵۲
ایاز ۴۲، ۶۴
ای. اسکات وارینگ ۱۵۲
ایتالیا ۲۴۴، ۲۵۶
ایچی‌سون ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱
ای. د. پاپازیان ۱۷۳، ۱۷۴
ایران ۹، ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۰
ایران درسالهای ۹۰- ۱۴۷۸: ترجمه مختصری از تاریخ عالم آرای امینی فضل‌الله روزبهان خنجی ۱۰۹
ایران و قضیه ایران ۲۴۸
ایروان ۱۷۳، ۱۹۲
ایستویک ۱۴۰، ۱۴۵
ای. گ. براون ۹۴
ایلخانان ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۳
اینال، طغرل‌بن ۲۶
اینانچ ۴۲
ایوانز، مستر ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴

ب

باباخان ۱۷۹
باب‌الجنةقزوین ۱۷۳
باب عالی ۳۰۰
باقی، امیرسید شریف ۱۷۰
بارتولد ۱۰۰، ۱۴۲، ۱۶۲
بارفروش ۲۳۸
بارنز، الکساندر ۲۳۲
بارودا ۱۶۳
بارون رویتر ۲۰۶، ۲۰۹
بارینگتون ۳۱۳
باطوم ۲۳۱
باکو ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۱۲
بایقرا، حسین ۱۰۴
بایلی فریزر، جیمز ۲۳۴
بحرین ۲۲۶
بخارا ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴
براوستانی، مجدالملک ابوالفضل ۵۶، ۶۸،

۷۱، ۷۶، ۷۷
براون ۹۵، ۳۰۶، ۳۱۴
برتی ۳۰۶، ۳۰۹
برخم، فان ۱۴۱
برسوقی ۴۸، ۱۴۷
برکیارق ۲۵، ۲۷، ۳۷، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۴۷
برلین ۹۳، ۱۴۲، ۱۴۳
برمکیان ۷۳
برناردلویس ۲۵۲
بروسه ۱۶۳
بروکرز ۲۴۹
بریتانیا ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۳، ۳۰۷
بساسیری ۱۸
بسطام ۱۰۳، ۱۳۰
بصره ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۲۱۹، ۲۲۵
بعقوبا ۳۱
بغداد ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۲۲، ۲۳۹
بغدادی، بهاءالدین ۹۳
بغشور ۴۲
بک‌هاوس ۲۴۹، ۲۵۱
بگ، خاص ۱۴۷
بگ، صدیق ۲۵۰
بگم، زینب ۱۳۴
بلاذری ۱۴۱
بلخ ۱۶، ۲۲، ۲۶، ۴۲، ۶۲، ۷۳، ۱۵۳، ۲۴۴
بلکا الغ، اینانج ۵۴
بلوخمان ۱۶۳
بم ۱۷۸
بمبئی ۱۰۹، ۱۵۲، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۱
بن ۱۴۱
بنت سعد، ابیش ۱۳۱
بنداری ۱۸، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۵۲
بندرانزلی ۲۴۰
بندربوشهر ۲۹۸
بندرعباس ۱۳۶، ۲۲۲، ۲۴۲
بن‌شمش ۱۴۱
بنکدار، حاجی‌میرزا احمد ۲۷۷
بنگال ۲۲۰، ۲۵۱
بوتزوف، م ۲۸۵
بورگز، ادوارد ۲۵۱
بورگز، چارلز ۲۵۰
بورنل ۱۶۴
بوزآبه ۲۲، ۶۴، ۶۵، ۷۷
بوسه، ه ۱۱۰
بوشهر ۲۱۹، ۲۲۲ - ۲۲۵، ۲۳۷ - ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۱
بوشهری، معین‌التجار ۱۴۰
بونهام ۲۵۱
بونهام، مستر ۲۳۷
بهاءالله، میرزاحسینعلی ۲۰۳
بهارلو، رستم‌خان ۱۶۵
بهبهانی، سید عبدالله ۳۱۰
بهرامشاه ۶۱
بهمنیار، احمد ۹۸

بیانی، خانبابا ۱۴۳
بیدول ۲۰۱، ۲۰۲
بیروت ۱۴۲
بیزانسیها ۳۷، ۵۸
بیزو ۱۲۰
بیک، اسکندر ۱۵۲، ۱۷۳
بیک،طغرل ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱
بین‌النهرین ۱۲۴
بینینگ ۱۵۱، ۱۵۸
بیولیو ۳۱۲
بیهق ۶۹، ۸۲، ۸۹

پ

پاتون ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹
پاریس ۹۳، ۹۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۱۳
پاسکال‌پیا ۱۷۳
پالمرستون ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
پرنقوش، سیف‌الدین ۹۶
پریس ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۱۴
پریتساک ۱۰۹
پطرزبورگ ۱۹۲
پطر کبیر ۱۷۶، ۲۲۹
پلی ۲۴۸
پلیو ۱۶۲
پوتی ۲۲۲
پورت‌نور ۲۲۵
پولیاکف ۲۵۷
پولیاکف، لازار ۲۱۴، ۲۱۵
پیشاور ۲۰۴

ت

تاج‌السلمانی ۱۵۲
تاجر شیرازی، میرزاابراهیم ۱۵۲
تاریخ انقلاب ایران ۱۶۲
تاریخ ایران ۱۴۴، ۱۷۳
تاریخ بخارا ۱۲۹
تاریخ بیداری ایرانیان ۳۱۱
تاریخ بیهق ۹۸، ۱۴۲
تاریخچه دمشق ۹۶
تاریخ حیدری ۱۴۳
تاریخ عالم‌آرای عباسی ۱۴۳، ۱۷۳
تاریخ قم ۱۴۱
تاریخ گزیده ۹۵
تاریخ گیلان و دیلمستان ۱۷۳
تاریخ مبارک غازانی ۱۴۳، ۱۵۲
تاریخ نصف جهان ۱۴۵
تاریخ نصف جهان و همه جهان ۱۴۴
تاریخ و جغرافیای تبریز ۱۷۳
تاریخ و جغرافیای سواد کوه ۱۵۳
تاریخ وصاف ۱۰۹، ۱۴۳
تاشکند ۲۰۶
تالبوت، میجرجرالد ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۶
تامسون، تایلور ۲۵۳
تاورنیه ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۴
ت. ای. گوردون ۳۰۹
تایمز ۳۱۳
تئودور منزل ۹۳
تبت ۲۲۶
تبریز ۱۸، ۲۸، ۳۷، ۵۹، ۸۹، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱،
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۹،
۳۱۱
تجارب السلف ۷۱، ۹۴
تذکرةالملوک ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۶،
۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹
تربیت ۱۵۱
ترجمه محاسن اصفهان ۹۶
ترشیز ۶۹
ترکستان ۱۴۲، ۲۲۶، ۲۴۴
ترکستان تا غائله مغول ۱۶۲
ترکمانچای ۱۱۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۳،
۲۴۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳
ترکیه ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰،
۲۰۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۷،
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۹۹،
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۴
تفلیس ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۴۹
تقی‌خان، میرزا ۲۰۱، ۲۱۱
تکت ۲۲۲
تکریت ۴۶
تکش ۲۶، ۳۷
تگودار، احمد ۱۳۱
تگین، قتلغ ۴۷
تلبیس ابلیس ۸۶، ۹۸
تنباکوی رژی ۲۱۰، ۲۱۶
تنکرد ۴۸
تنکونی ۱۵۰، ۱۵۸
تودلا، بنیامین ۸۴
تورنبرگ ۹۵
توکل برلاس، امیراحمد ۱۷۳
تهران ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴،
۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،
۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱،
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸،
۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶،
۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۷،
۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۲،
۳۰۶، ۳۱۴
تهرانی ۱۴۱
تیلسیت ۲۲۷
تیمور ۱۶۰
تیموریان ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵

ث

ثقةالاسلام ۲۶۸

ج

جاجرود ۲۸۳، ۲۸۹
جارچی، قیاقلی آقا کورت ۱۷۳
جامع التواریخ ۱۰۹
جامع مفیدی ۹۸، ۱۱۰، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۶
جامعه اسلامی در ایران ۱۵۲
جان ملکم ۲۲۵
جانی‌بیگ ۱۷۸
جاولی ۴۹
جاوه ۲۲۵، ۲۴۲
ج. ب. فریزر ۱۵۹، ۲۴۸، ۲۵۱
جرج مقدسی ۹۵
جردن ۲۴۷
جزیره ۴۹، ۵۰، ۵۴
جزیره‌بن عمر ۲۲
جس ۲۴۷
جعفر، ابوالفضل ۱۹، ۲۷

جعفرخان ۲۱۹
جغرافیای اصفهان ۱۵۳
جلال‌آباد ۲۰٤
جلفا ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۲
جمال‌الدین ۸٦
جوسلین ٤۸
جوشبگ ٤۹، ۵۰
ج. و. کی ۱۸۸
جونز، سرهارفورد ۲۲۷، ۲۲۸، ۲٤۹
جوهر، مقرب ٤۳، ۵۲، ۹٤
جوین ۹٦، ۱۰۳
جوینی ۱۰٤
جهرم ٤٦
جهیر، بنی ۷۰
جیحون ۲۳۳
جی. سی. هورویتس ۲٤۹
جی. شاخت ۹۸
جیمز، سن ۱۹۲

چ

چرچ رود ۳۰٦
چرچیل، مستر سیدنی ۲۸۹
چغانیان ٤۲
چغری ٤۹
چوکرمیش ٤۸
چوکین، ژنرال ۲۵۳
چیکشلا ۲۰٦
چین ۲۲٦، ۲٤۷

ح

حاجی‌ابراهیم ۱۰۸، ۱۸۳
حافظ ابرو ۱۳۰، ۱۳۳
حبل‌المتین ۲۱۵
حجاج ۱۲٤
حجاز ۱۹، ۱۲۵
حسن، اوزون ۱۱۱، ۱۱٤، ۱٦۷
حسن، حاجی‌محمد ۲۷۸
حسینخان، میرزا ۲۰٦
حسین، شاه‌سلطان ۱۰۵، ۱۵۷، ۲۲۷
حسین، میرزامحمد ۱۷۱
حضرت عبدالعظیم ۲۱٦
حضرت علی (ع) ۱۲٤
حضرت محمد (ص) ۱۲٤، ۱۳٤
حضور، امین ۲٦۸، ۲٦۹، ۲۷۰
حلب ۵۰، ۲۲۵
حلوان ٤٦، ۱۲۵
حیدرآباد ۹۳
حیدر، ایواوغلی ۹۳

خ

خابور ٤۸
خاتون، ارسلان ۱۸، ۲۷
خاتون، ترکان ۱۹، ۲۷، ۳۰، ۵۲، ٦۳، ۷۱، ۷۵
خاتون، زاهده ۲۲
خاتون، زبیده ۲۷
خاتون، گوهر ۳۱، ۷۲
خارک ۱۹۰
خبوشان ۱۹٤.
خجند ۲۰٦
خدابنده ۱٦۷
خدابنده، سلطان‌محمد ۱۷۰
خراج ابویوسف ۱٤۱
خراج یحیی‌بن آدم ۱٤۱
خراسان ۲۳، ۲٤، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳٦، ٤۳، ۵۵، ۵۸، ۹۰، ۹۵، ۱۲۵، ۱۳٤، ۱۳۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰٤،

۲۲۱، ۲۲۲، ۲۹٤
خلیج فارس ۱۱٦، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸،
۲۱۰، ۲۱٤، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲٤،
۲۲۵، ۲۲٦، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲٤۲، ۲٤٦،
۲۵۱، ۲۷۷، ۲۹٦، ۲۹۷
خلیل‌الله، امیر ۱٦۵
خمار، تگین ۲۲، ٤۵، ۵۳
خواجه آودیک ۱۷۱
خواجه‌نصر ۱۷۱
خوارزم ۳۰، ٤۲، ٤۵، ٤٦، ۱۲۹، ۲٤٤
خواندمیر ۱۰۹، ۱۷۲
خوزستان ٤۵، ٤۸، ۲۷٤
خوکند ۲٤٤
خوی ۲۲٤، ۲۵۰
خیوه ۱۷۷، ۲۰٦، ۲۳۲، ۲٤٤

د

دارالاسلام ۱۱، ۵۳
داغستان ۱۷۷، ۲۰٤
دانش‌پژوه، محمدتقی ۱٤۲، ۱٤٤
دانشگاه تهران ۱٤٤
دانشنامه اسلام ۹۵
داودآقا، حاجی‌میرزا ۲٦۸
داود، چغری‌بیک ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲٤، ۲۵،
۲٦، ۲۹، ٤۷
دبلین ۱٦۲
دبیس ۹٦
دراموندوئف، سرهنری ۲۵٦، ۲۵۷، ۲۵۸
دربند ۱۷٦، ۱۹۱
درگزینی ٦۰
درگزینی، ابوالقاسم انس‌آبادی ٦۸، ۷۲
درگزینی، کمال‌الدین ابوالبرکات ۷۰
دریای خزر ۱۷٦، ۱۹۱، ۱۹٦، ۲۰۱،
۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲٤۳،
۲٤٤، ۲٤۵، ۲٤٦، ۲۵۳
دریای سیاه ۲۳۸
دستری ۱٤۵
دستورالملوک ۱۳٦
دستورالوزراء ۱۰۹
دستور دبیری ۹۳، ۹٦، ۹۷
د. س. مارگلیوث ۹۸
دکن ۲۲۵
دمشق ۱۹، ۲۲، ۱٤۱
دوئرفر ۱٤۳
دوبوتزوف ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۰
دوراند، سرمور تیمور ۳۱۲
دورویتر، بارون ژولیوس ۲۰٤، ۲۵۵
دورهام ۲٤۹، ۲۵۱، ۲۵۳
دوسپیر ۳۰۱
دوسلان ۹٤
دولةالسلجوقیه ۱۰۹
دومان ۱۳٦، ۱۵۵، ۱٦٤
دومین سفر به ایران، ارمنستان، آسیای صغیر و استانبول ۲۵۲
دونات ۲٤۹
دونداس ۲٤۹
دون‌ژوان ایرانی ۱٦٤
دهستان ۸۵
دهستانی، اعزابوالمحاسن ٦۳، ۷۰
دهلی ۱۷۷
دیرالجماجم ۱۲٤
دیلمیان ۳۵
دیوانسالاری امپراتوری سنجر ۱۰۹

ذ

ذیل جامع‌التواریخ رشیدی ۱٤۳
ذیل حبیب‌السیر ۱۷۵

ر

رابینو ۱۷۳، ۳۱۳

راحةالصدور ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۴۱
رافالوویچ ۲۵۷
رامهرمز ۴۸
راولینسون ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۰۶
راوندی ۶۰، ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷
رحبه ۴۸، ۵۰
رزبری ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۴
رژی ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵
رساله گمشده ملکشاهی ۶۳
رستم‌بیک ۱۵۵
رشت ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۳
رشتی، سید کاظم ۲۰۰
رشیدالدین ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۲
رضاشاه ۱۵۱
رضوان ۴۸
رضوی، مدرس ۱۴۲
روابط تجاری ایران و روس، ۱۹۱۴-۱۸۲۸م ۲۴۹
روئمر ۱۰۹، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۵
ر. لوی ۹۸، ۹۹، ۱۵۲
رودخانه کارون ۲۰۸
روزنامه دولت علیه ایران ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۴
روزنامه میرزامحمد کلانتر ۱۷۳
روزنامه وقایع اتفاقیه ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۵۰
روس ۱۱۶
روسکی ۳۱۰
روسیه ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳-۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰
روم ۴۲
روملو، حسن ۱۵۹، ۱۶۰
رویتر ۳۰۳، ۳۰۶
رهربرن ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴
ری ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۳، ۵۲، ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۰
ریاچ ۲۳۵، ۲۵۳
ریبراتاراگو ۹۳

ز

زعفرانلو ۲۷۵
زکی ۳۳، ۷۳
زمان، میرزا ۱۶۵
زنجان ۲۸، ۳۰، ۲۰۱
زندیان ۱۰۲
زندیه ۱۱۱
زنگی، عمادالدین ۵۱، ۱۴۷
زهاب ۱۳۸
زین‌الاخبار ۱۴۲

ژ

ژاپن ۲۴۷
ژنو ۱۴۱
ژوبر ۱۵۸، ۲۲۵

س

ساخت اجتماعی اسلام ۹۹
ساسانی ۱۵، ۱۲۴
ساسانیان ۲۸، ۱۲۵
ساقی، قراجه ۵۰
سالارالدوله ۲۰۰
سالیسبوری ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴
ساسانیان ۳۹، ۱۲۹
سامرا ۲۷۸
ساندرسون ۳۰۹، ۳۱۲
سانسون ۱۰۵، ۱۳۶
ساوه ۲۸، ۸۵
سبزوار ۲۴۸
سبزواری، محمدباقر ۱۴۲
سبکی، تاج‌الدین ۹۴
سقاو، جاولی ۴۸، ۵۳
ستوده ۱۵۳
سدیدالملک، ابوالمعالی ۷۱
سرآرتورهاردینگ ۱۸۸
سراج‌الملوک ۹۳
سرجان ملکم ۲۲۶
سرحدی، علی‌نقی‌بیگ ۱۷۱
سرخس ۹۰، ۱۹۴
سردوراند ۳۱۲
سرزمینهای خلافت شرقی ۹۴
سرفرانسس لاسلس ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
سرگراوزلی ۲۲۸، ۲۴۹
سفراس بیگ ۱۷۱
سفرنامه ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۴
سفرنامه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به‌روسیه ۲۴۷
سفرهای کاروانی و مسافرت در ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان ۲۴۷
سفری به‌ایران، ارمنستان ۲۴۸
سفری به‌شیراز ۱۵۲، ۲۴۸
سفری به‌شیراز از راه کازرون و فیروزآباد ۱۴۴
سلجوقشاه ۶۵
سلجوقیان ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۱۰۳، ۱۳۰
سلجوقیان بزرگ ۱۰۱، ۱۰۲
سلطان‌ابراهیم، امیرسید ۱۷۰
سلیمان ۲۰
سلیمانیه ۱۹۵
سمیرم ۳۱، ۷۲
سمیرمی، کمال‌الملک ۵۸، ۷۲
سن‌پطرزبورگ ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۰۷، ۳۱۰
سنجار ۴۸
سنجر ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۷-۳۳، ۳۶، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۰-۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۳-۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴-۹۷، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۴
سن‌جرج، فورت ۲۵۱
سند ۱۷۷، ۲۳۴
سواد ۱۲۵
سورات ۲۲۵
سوردل ۱۴۱
سوریه ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴
سویس ۲۵۶

سه‌گزارش از کمیته منتخب و غیره ۲۴۸
سیاستمداری در خاورمیانه و نزدیک ۲۴۹
سیاست‌نامه ۲۵، ۵۷، ۶۸، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۴۲، ۱۵۲
سیدجمال‌الدین ۱۴۱
سیدطباطبایی، میرجعفر ۱۵۰
سیدعبدالحسین، میرزا ۱۷۰
سیدعلی‌محمد ۲۰۰
سیدقطب‌الدین احمد ۱۳۱
سیرجان ۲۸
سیستان ۲۸، ۲۰۷
سیلان ۲۲۵
سیمویچ، کنت ۲۳۶
سیوری ۱۱۰

ش

شاپور (فارس) ۴۹
شاردن ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۱
شاطربیگ ۱۶۰
شاو. ج ۹۲
شاه ابدالی، احمد ۱۷۸
شاه، ارسلان ۴۲
شاه، اسماعیل ۱۶۷
شاهدز ۳۰
شاه‌سلطان‌حسین ۱۷۰، ۱۷۶
شاه‌سلیمان ۱۷۳
شاه‌صفی ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۵
شاه‌طهماسب ۱۳۴، ۱۷۰
شاه‌عباس ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۸
شاه‌عباس اول ۱۲۳، ۱۷۶
شاه‌عباس دوم ۱۳۵
شاه‌عبدالعظیم ۲۱۷
شاه، محمد ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
شاه، محمود ۱۹۴
شاه، نادر ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۱۹
شاهوردی‌بیگ ۱۶۱
شاهیجهان ۱۷۸
شبانکاره ۳۱، ۳۵، ۴۹، ۵۳، ۶۳، ۶۹
شجاع‌الدوله ۲۷۵
شرائع‌الاسلام‌فی مسائل‌الحلال‌والحرام ۱۴۲
شرح زندگانی من ۱۴۴، ۳۱۰
شرف ۱۶۳
شرف‌الملک ۲۲، ۲۳
شرف‌نامه ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۲
شرکت رژی ۲۰۹
شروان ۱۶۶
شش‌ماه در ایران ۱۴۴
شفر ۹۳، ۹۴، ۱۴۲، ۱۵۲
شفیع، محمد ۱۴۳
شکی ۱۹۱
شمس‌الحسن ۱۵۲
شمس‌الملک ۷۱
شوارتس، بنجامین ۲۵۰
شیراز ۲۲، ۲۸، ۸۴، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۲
شوستر ۱۲۰، ۲۲۲
شوشی ۱۷۹
شولستان ۱۴۰
شهرستانی ۱۰
شهشهانی، سیدحسین ۱۷۴
شیخ‌جابر انصاری ۱۴۴
شیخ‌سعدون ۲۱۹

شیخ محمدتقی ۲۷۵
شیخ محمدعلی ۲۷۷
شیرازنامه ۱۴۲، ۱۴۳
شیرازی، ابواسحاق ۸۵
شیرازی، حاجی‌میرزامحمدحسن ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۱
شیرازی، میرزاابوالحسن‌خان ۲۲۲
شیرازی، میرسیدشریف ۱۶۵
شیروان ۶۱، ۱۹۱، ۲۲۱
شیل ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳

ص

صباح، حسن ۶۹، ۷۵
صدر فارس ۱۷۰
صدقه ۴۸
صفاری ۸۳
صفوی ۱۳۴
صفویان ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۷
صفویه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶
صفی‌شاه اول ۱۶۸
صفی، میرزامحمد ۱۶۹

ض

ضیاءالدین ۶۰

ط

طالش ۱۹۱
طباطبایی ۱۳۱
طبرستان ۵۳
طبری ۱۴۱
طبس ۲۸
طبقات‌الشافعیه ۹۴
طخارستان، ۲۶، ۴۲
طرابوزان ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳
طرطوشی ۷۱، ۹۳
طغرل ۴۷، ۵۱
طغرل‌بیگ ۹۲، ۱۳۰
طوس ۱۴، ۷۳، ۸۳
طوسی، نصیرالدین ۱۳۲
طهماسب ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۷۶
طهماسب، شاه ۱۶۵

ظ

ظل‌السلطان ۱۴۰، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۳
ظهور ترکیه جدید ۲۵۲

عادلشاه ۱۳۷
عالم‌آرای عباسی ۱۱۰، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۴
عبادی ۸۵
عباس ۴۳، ۵۲
عباسیان ۱۲۵
عبدالحسن، میرزا ۱۵۰
عبدالحسین، میرزا ۱۳۹
عبدالرزاق ۱۶۰
عبدالملک ۱۲۴
عتبةالکتبه ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۷۴
عثمانلی دولتی تشکیلاتینه مدخل ۱۰۵
عدنان ۹۶
عراق ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۸، ۱۲۹، ۱۷۷، ۲۹۷
عراق سفلی ۴۵، ۱۲۴، ۱۲۵
عراق عجم ۶۳، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵
عربستان ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۷۹
عزالدین ۵۹
عزالملک ۷۷
عضدالدوله ۱۲۹

عضدالدین ۴۳
عقیلی‌ها ۳۱
علاءالدوله، رکن‌الدین ۱۴۹
علاءبیگ ۱۶۸
علی‌اصغر ۳۱۲
علی‌اکبر ۲۶۲
علی‌بار ۱۴۷
علی‌بیگ، محمد ۱۶۱
علیخان، میرزامحمد ۲۹۵، ۳۱۲
علیخان، نواب‌حسن ۳۱۲
عمر ۱۲۴
عمرخیام ۱۰
عمر دوم ۱۲۵
عین‌اکبری، ابوالفضل ۱۶۳
غازان‌خان ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹،
غزالی ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۷۳، ۷۴، ۸۳،
۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲
غزنویان ۱۳، ۳۹، ۷۳، ۱۲۹
غزنوی، محمود ۱۲
غزنه ۲۲، ۶۱، ۹۷

ف

فارانت ۲۵۳
فارس ۲۹، ۴۲، ۴۶، ۴۸ - ۵۱، ۵۳،
۶۳ - ۶۵، ۶۹، ۷۷، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۳،
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۷۸ - ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۲۲،
۲۲۳، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۰۷
فارسنامه ۶۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۴۲
فارسنامه ناصری ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۷۴
فاطمه ۵۶، ۱۳۴
فاطمیان ۲۱
فتحعلی‌شاه ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۷۹،
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳،
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲،
۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶
فتوح البلدان ۱۴۱
فرانسه ۱۶۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۷، ۲۲۸،
۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۲
فرانکلین ۱۵۷، ۱۵۸
فراه ۲۲۲
فراهان ۳۰
فرمانفرمائیان ۳۱۰
فرهنگ ایران زمین ۱۷۴
فریر ۱۶۹
فریزر ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱،
۲۴۲، ۲۵۰
فسائی ۱۴۳، ۱۷۳
فضائل الانام ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۹۹
فضل‌الله، رشیدالدین ۱۴۳
فضلویه ۵۳، ۶۹
فلوریدا ۲۴۹
فوریه ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۱۱
فیاض، علی‌اکبر ۱۴۲
فیض‌آباد ۱۵۳

ق

قائم‌مقام ۲۳۵
قائن ۲۸، ۲۲۲
قابوسنامه ۹۸
قاجار ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶
قاجار، محمدحسن ۱۷۸
قاجارها ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۹،
۱۲۳، ۱۳۷
قانون ۲۱۵
قاورد ۲۶
قاهره ۹۳، ۹۸، ۱۰۹

قتلغ بغا، قوام‌الدین اینانج ۱۰۳
قتلمش ۲۶
قراباغ ۱۹۱
قراخطاییان ۳۰
قراسنقر ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۹۷
قراقویونلو ۱۰۴
قرقیزستان ۲۰۶
قزل ـساریغ ۴۶
قـزویـن ۲۶، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۲۱، ۲۷۸، ۲۸۲
قزوینی ۱۴۲
قطوان ۳۰
قفقـاز ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۵
قلهک ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳
قلیخان، محمد ۱۶۱
قلیخان، مرشد ۱۳۴
قلی، نادر ۱۷۷
قم ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۹۷، ۲۱۷
قماچ، امیر ۱۴۷
قندهار ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۲۲، ۲۳۵
قوام‌الدوله ۲۵۷
قوام‌الملک ۲۶۲
قوماچ ۲۷
کابل ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۸
کاترین دوم ۱۷۹
کارل‌یان ۱۴۳، ۱۵۲
کارلین ۲۵۳
کازرون ۶۲، ۱۳۰
کاسترلو ۲۴۹
کاشان ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۹۲
کاکویه ۳۱
کانینگ ۲۴۹
کاهن ۱۷۳
کپنهاک ۹۵، ۱۴۱
کراچی ۲۲۲
کراسنودسک ۲۰۶
کردستان ۲۲۲
کرزن ۱۱۲، ۱۱۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۰۶
کرمان ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۴۲، ۵۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۷۹
کرمانشاه ۲۸، ۱۳۸، ۱۸۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۲
کرمانی، عبدالله ۱۴۹
کرمر، آلفردفون ۹۷
کروسینسکی ۱۵۵، ۱۵۶
کریم‌خان زند ۱۳۸، ۱۷۸، ۲۱۹
کریمه ۲۰۶
کشمیر ۲۲۲
کلانتر، میرزامحمد ۱۷۱، ۱۷۳
کلاویجو ۱۶۲
کلکته ۱۴۵، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۷، ۲۴۸
کلود کاهن ۹۵، ۹۸، ۱۷۲
کمال‌الدوله ۹۷
کمال‌الدین ۶۵
کمبریج ۹۴، ۹۹، ۱۴۱، ۱۵۲، ۳۰۶، ۳۱۴
کمپبل ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
کمپفر ۱۳۶
کنشتاین، فین ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۷
کندری، عمیدالملک ۱۸، ۲۵، ۵۵، ۵۶، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۹۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
کندی، مستر ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶

کوته ۲۶۰
کوروماندل ۲۲۵
کوری ۳۱۳
کوری، فیلیپ ۲۹۹
کوفه ۶۲، ۱۲۴، ۱۳۰
کول ـ ساریغ، قطب‌الدین ۴۶
کون ـ تغدی ۴۷
کهندز ۳۰
که‌فی‌یر، مک‌دونالد ۱۴۴
کیکاوس ۸۲
کیمیای سعادت ۸۷، ۹۹
گاردان ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۲۸
گ. ب. کلی ۲۵۱
گ. پ. فریر ۲۴۷
گجرات ۲۲۵
گراسونور ۳۰۹، ۳۱۱
گرانت، چارلز ۲۴۹
گرجستان ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴
گرجیان ۳۵
گردیزی ۱۲۹
گرگان ۴۳، ۵۴، ۸۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۱۹، ۲۳۰
گرمسیر ۲۶۲
گروسنورپولیس ۲۵۰
گروسونر ۲۹۱، ۳۱۲
گریبایدوف ۱۹۴، ۲۰۱
گرین‌فیلد ۳۰۸
گریوز ۱۹۵، ۳۰۷
گزارشی از مسافرت‌خراسان‌درسالهای ۱۸۲۱ م. و ۱۸۲۲ م ۲۴۸
گزارشی از مسافرت در ایران ۲۴۸
گزارش تاریخی و توصیفی از ایران ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱
گزارشی درباره تبریز، غیره و اطراف خلیج فارس ۲۴۸
گلادستون ۲۹۸
گلریز ۱۷۳
گلستان، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۳،
گ. لسترنج ۱۶۴
گنجه ۹۷، ۱۷۷، ۱۹۱
گنجینه آثار تاریخی اصفهان ۱۴۳
گوشه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران
گوکچه ۱۹۲
گ. هامبلی ۲۴۷، ۲۵۱
گیب ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۴
گیلان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵
گیلانات ۱۳۶
گیلانشاه ۱۴۴
گی. لسترنج ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۴۲، ۱۶۲
گیو ۳۰

ل

لاسلس ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
لاک. توماس ۲۴۹
لانگل ۱۵۲
لانگلس ۱۴۳، ۱۶۲
لاهور ۹۴، ۱۴۳
لاهیجان ۱۷۷
لایپزیگ ۱۴۱، ۱۴۲
لئوناردبیندر
لطفعلیخان ۱۷۸، ۲۱۹
لمبتون ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۸۳، ۲۱۳

لندن ۹۲، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۴۴،
۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۷،
۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۹۰، ۲۹۲،
۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹
لوبرون، کورنل ۱۶۴
لوکه‌گارد ۹۵، ۱۴۲
لیدن ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۲،
۱۷۴

م

م. آ. شعبان ۱۴۱
مازارویچ ۲۳۰، ۲۲۹
مازندران ۴۲، ۸۸، ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۱،
۱۸۳، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۴،
۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴
ماسینیون، لوئی ۹۳
مالابار ۲۲۵
مالك و زارع در ایران ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۳،
۱۴۴، ۱۴۵
مالمسبری ۲۵۲
مالیات اسلامی در دوره‌کهن ۹۵، ۱۴۱
ماوراءالنهر ۷۱، ۱۲۵، ۱۶۶، ۱۹۴
ماوردی ۱۲، ۱۳، ۳۹، ۹۲، ۹۴
مجدالدین ۸۱
مجدالملك ۹۸، ۱۰۴
مجدالملك بلاسانی ۱۰۲
مجله جامعه آسیای مرکزی ۲۵۱
مجموعه رسائل ۱۴۳
مجموعه قراردادها، معاملات و اسناد وابسته
به‌هند و کشورهای مجاور ۲۴۷
محلاتی، آقاخان ۱۹۸
محمدالحسین، کمال‌الدین ۶۴
محمدخان ۲۰۴
محمدشاه ۱۳۸، ۱۳۹
محمدصادق، مولانا ۱۳۵
محمد صالح بیک ۱۶۶
محمدعلی‌شاه ۲۱۱
محمدعلی، میرزا ۲۶۵
محمود ۲۷، ۵۰، ۵۲، ۶۳، ۷۵، ۱۷۶،
۱۷۷
محمودشاه، امیر ۱۳۳
مختصرالنافع ۱۴۲
مدرس ۲۵۱
مدیترانه ۲۴۱
مراغه ۵۰، ۸۹
مردانخان، علی ۱۷۸
مرعشی، ظهیرالدین ۱۶۶، ۱۷۳
مرو ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۵۴، ۶۲،
۷۳، ۸۰، ۱۰۳، ۱۳۰
مروارید، عبدالله ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۲
مزیدی، صدقه ۴۸
مزیدیها ۳۱، ۳۶
مسافرت در ارمنستان و ایران در سالهای
۱۸۰۵ م و ۱۸۰۶ م، ۲۴۸
مسافرت در امپراتوری عثمانی، مصر و ایران
۲۴۷
مسافرت در ترکمنستان (۱۸۲۲ م.) ۲۴۹
مسافرت در سرزمینهای شرقی بویژه در ایران
۲۵۲
مسافرت و سیاحت در ایالات ایران ۲۵۲
مستربینز ۲۶۵
مسترپاتون ۳۰۷
مستر رابنیو ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۲
مستر لابوشه ۳۰۶
مستشارالدوله ۲۷۱
مستوفی، حمدالله ۶۳، ۹۵
مستوفی، عبدالله ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۱۰

مسجد میرعماد ۱۶۷
مسعود ۴۹، ۵۰، ۶۵، ۱۴۷
مسقط ۲۵۱
مسکو ۲۴۹
مشکوةالانوار ۹۰
مشهد ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹
مشیرالدوله ۲۱۱
مشیرالدوله، میرزاحسینخان ۲۰۰، ۲۵۴
مشیرالدوله و یحییخان ۲۵۹
مشیرالملک ۳۰۱
مصر ۲۱، ۲۰۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۳۰۵
مطالعات عربی و اسلامی به‌افتخار هامیلتون گیب ۹۵
مطلع‌السعدین ۱۶۰
مظفرالدین‌شاه ۱۴۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
معاویه ۱۲۴، ۱۲۵
معجم‌البلدان ۱۴۲
معزالدوله ۱۲۹
معزی ۱۰
معظم‌السلطنه ۱۵۱
معین‌الدوله ۱۰۳
مغان ۱۹۱
مفید، محمد ۹۸، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۷
مفیدی، جامع ۱۴۳، ۱۵۲
مقدسی ۹۳
مکاتبات رشیدی ۱۴۳
مکدونالد، سرجان ۲۳۳
مکلین ۲۷۵
مکنیل، سرجان ۲۵۱، ۲۵۳
ملازگرد ۳۷
ملکشاه ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۱۴۷
ملکم ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۷۲، ۲۷۶
ملکم‌خان، پرنس ۳۱۳
ملکم، سرجان ۱۳۷
ملوک‌الموصل ۹۵
ممسنی ۱۴۵
ممسنیها ۱۹۵
مناصب عمده دولت صفوی ۱۱۰
منتخب‌التواریخ معینی ۱۴۳
منچستر ۲۴۱
منزیکرت ۳۷
منشأت ۹۳
منشأت عهد سلجوقی و خوارزمشاهی و اوائل عهد مغول ۹۲
منشی، اسکندر ۱۱۰، ۱۳۴
منقذمن‌الضلال ۹۰
منکونی. م ۲۴۸
منگوبرس ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۹۶
موبرلی، توماس ۲۴۹
مودود ۴۹
موراویف ۲۳۲
موریه ۱۰۸، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲
موریه، سررابرت ۳۰۷
موصل ۲۲، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱
مومن، محمد ۱۶۱
مؤیدالدین ۱۲۹
مؤیدالملک ۹۷
مهدیخان ۲۲۶
مهدی، محمد ۱۶۷
میبد ۶۹

میبدی، خطیرالملک ابومنصور ۶۹، ۷۰
میرزا، ابوطالب ۱۳۴
میرزا، بهمن ۱۹۴، ۲۰۴
میرزا، حسین‌علی ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۳
میرزا، حمزه ۱۳۴
میرزازمان بزرگ ۱۷۳
میرزاعباس ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶
میرزامحمد ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
میرزا، نادر ۱۷۳
میرعماد ۱۷۴
میرزا، کامران ۱۹۴، ۲۰۱
میرزای شیرازی ۲۸۳
میرویس ۱۶۶
میکائیل، ینغوبن ۲۶
میلسپو ۱۱۶، ۱۲۰
مینگرلیا ۲۴۹
مینورسکی ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۴
مینوی ۱۴۳

ن

ناپلئون ۱۹۰، ۲۲۵
نادرشاه ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳
ناصرالدین ۱۱۸
ناصرالدینشاه ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۱۱
ناصرالملک ۲۱۴
ناصرخسرو ۲۲، ۲۹، ۸۳، ۸۶
ناظم‌الاسلام کرمانی ۳۱۰
ناظم‌الدوله، ملکم‌خان ۲۰۵
ناظم، محمد ۱۴۲
نامه نامی ۱۷۲
نامه‌هایی از ایران ۲۵۰، ۲۵۲
ن. پ. اگنیدس ۱۴۱
نجم‌الدین ابوالقاسم جعفربن علی یحیی ۱۴۲
نخجوان ۱۹۲
نخجوانی، حاجی‌حسین ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
نخجوانی، حاجی‌محمدآقا ۱۷۳
نرشخی ۱۲۹
نزهةالقلوب ۹۷
ن. سدون ۱۶۳
نسفی ۱۰
نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۷۴، ۱۷۵
نصائح نامه ۹۴، ۱۴۲
نصرت‌الدوله ۲۷۱
نصیبین ۴۸
نصیحةالملوک ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۹۳
نطنز ۱۶۷
نطنزی، معین‌الدین ۱۴۳
نظام‌الدین ۱۳۱
نظام‌الملک ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۸-۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸
نظام، امیر ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۸
نظام ایالات در عصر صفوی ۱۴۳
نظر نصیرالدین طوسی دربارهٔ امور مالی ۱۴۳
نظاره‌چی، استادمحمد ۱۷۲
نقدالعلم والعلماء ۹۸
نوروود ۳۰۶
نوری، آقاخان ۲۰۲
نوریس ۲۴۵، ۲۵۰
نوز ۲۱۶، ۲۱۷
نهاوند ۸۴

نیریز ۲۰۱
نیشابور ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۲۲۲
نیکسون ۹۲، ۱۴۲
نیویورک ۱۴۱، ۲۵۰

و

واسط ۴۶، ۵۰، ۵۳
وارینگ، اسکات ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۵۲
واعظ جوادی، اسماعیل ۱۴۲
واعظ کاشفی، حسین ۱۴۸
و. اوزلی ۲۵۲
وزارت عباسیان ۱۴۱
وستنفلد ۱۴۲
و.شموکر ۱۴۱
وصاف ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۴۳
وفیات‌الاعیان ۹۴
وکیل‌الملک ۱۴۰
ولادیمیرتسف، ب ۱۶۲
ولاسوف ۲۷۴
ولسلی ۲۲۶، ۲۲۸
ولف ۲۰۸، ۳۰۶، ۳۰۷
ولکا ۲۲۲
ولهوزن ۱۴۲
ولید اول ۱۲۴، ۱۲۵
ولینکتن ۱۸۸
ویسبادن ۹۳، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۳
ویلاک ۲۴۹
ویلیام ر. پولک ۹۲
ویلیام، فورت ۲۵۱
وین ۲۵۷

ه

ه.آ.ر. گیب ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۶۲
هارون ۹۷
هالکویت ۱۱۰
هانوی ۱۷۱، ۱۷۵
ه. بوسه ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۷۵
هرات ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۶۲، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲
هراکلیوس ۱۷۹
هرمز ۱۵۴
هلال‌الصابی ۱۲۹
هلند ۲۴۲، ۲۵۶
همایونی، جلالی ۹۲
همدان ۲۲، ۲۸، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۸۴، ۸۹، ۱۵۴، ۱۷۸، ۲۱۹
هند ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۷ - ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۵، ۳۰۵
هندوچین ۲۴۸
هندوستان ۲۲۰، ۲۳۹
هندوشاه ۷۱
هنرفر ۱۴۳
هنسون لندن ۲۵۰
هگمستر، م ۲۵۲
هوارد، هنری ۳۱۰
هوتسما ۹۵، ۱۴۱
هورست ۹۳، ۹۶ - ۹۸، ۱۵۲، ۱۷۴

ی

یادداشت درباره سفر به تبریز از راه... ۱۴۵
یادداشت درباره مرز ذهاب ۱۴۴
یادداشتهای سیاسی روزانه ۲۴۹
یاقوت ۱۴۲

یبغو ٤٢
یزد ۲۸، ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۳٦، ۱٦۱، ۱٦٥، ۱۷۲، ۱۸٦، ۲۲۲، ۲٤۸
یزدی ۱۰٤
یعقوبی ۱٤۱
یکصدوپنجاه سال سلطنت در ایران ۱٤٤
یمن ۲۲٥
یوسف، حاجی‌میرزا ۲٦٦، ۲٦۸
یول ۱٦٤
یونانیان ۳٥

ISBN 964-00-0821-4

4227

ش: ۲۲۶۱۵

۱-۸۵۱۲۵-۷